جلد دوم

از

مآثر الامرا

تاليف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحيح

در درج دانشوري - دري برج هنر پروري - سخن سنج معني شناس نكته رس والا قياس - دور بين عالي خيال - بلند بينش بے مثال خلاق بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زيب افزای دبستان دانش آموزي - چمن پيرای بوستان فضائل اندوزي

مورد رحمت خدای كريم

مولوي عبد الرحيم

و

قدرے بتصحيح

مولوي مرزا اشرف علي

مدرسين مدرسهٔ عاليهٔ كلكته

از طرف ايشياتک سوسايتي بنگاله

در مطبع اردو گائيد

واقع

كلكته

در سنه ۱۸۹۰ ع از طبع بجامهٔ نو بر آمد

*

فهرست مضامین مآثر الامرا جلد دوم

اذکار

صفحات

اذکار | صفحات

اذکار	صفحات
سعد الله خان	۵۰۳
سید نجم الدین علی خان بارهه	۵۰۸
ستر سال بندیله	۵۱۰
سعادت الله خان	۵۱۳
سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ	۵۱۴
سیف الدوله سید شریف خان بهادر	۵۱۷
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ	۵۲۰
سادات خان ذوالفقار جنگ	۵۲۴
سراج الدوله انور الدین خان بهادر ظفر جنگ	۵۲۷
شمس الدین محمد خان اتکه	۵۳۱
شاه قلی خان نارنجی	۵۳۵
شاه بداغ خان	۵۳۶
شیخ کدائی کنبو	۵۳۹
شیخ محمد بخاری	۵۴۱
شاه محمد خان قلاتی	۵۴۲
شیخ احمد	۵۵۴
شاه فخر الدین	۵۵۶
شجاعت خان	۵۵۷
شیخ عبد النبی صدر	۵۶۰
شیخ عبد الکریم لکهنوی	۵۶۴

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذكار	صفحات
عنايت الله خان	۸۲۸
عضد الدوله عوض خان بهادر قسورة جنگ ..	۸۳۲
عبد العزيز خان بهادر	۸۳۶
عمدة الملك امير خان مير اسحق	۸۳۹
علي محمد خان رهيله	۸۴۱
علي وردي خان ميرزا بندي	۸۴۳
عماد الملك	۸۴۷
غازي خان بدخشي	۸۵۷
غالب خان بيجاپوري	۸۶۵
غضنفر خان	۸۶۶
غيرت خان محمد ابراهيم	۸۶۹
غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ	۸۷۲
غازي الدين خان بهادر غالب جنگ	۸۷۹



*

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

عنایت نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت
شاه طهماسپ صفوي بعنوان قصه خواني اختصاص داشت - و مورد
انواع مراحم شاهي بود - چون پسرش وارد هند گردید بهمان طریقهٔ
موروثي در خدمت عرش آشیاني سعادت روشناسي اندوخته بدولت
مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدي و خطاب دربار
خان چهرهٔ شادکامي افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنتهپور
(که پادشاه بزیارت روضهٔ معینیه متوجه دارالخیر اجمیر شد) دربار
خان از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافهٔ آگره گرفت - و پس
از رسیدن انجا جهان فاني را پدرود نمود - چون عرش آشیاني را
نهایت توجه بحالش بود بسیار اندوهگین گردید - دربار خان

از فرط وفاکیشي و خداوند پرستي وقت مردن وصیت نمود- که بپای سگ پادشاهي (که سابقا گنبدے برسر آن بنا نموده) [2] مدفون سازند چه در سوابق ایام سگے از کمال وفاداري پیوسته بر آستان عرش آشیاني متوطن بود - پادشاه هم گاهے بتفقد احوال او مي پرداخت - چون آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف فرمود - و دربارخان عمارتے احداث نموده آن سگ را دران گنبد مدفون ساخت- و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید *

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداري ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت) ذکر سگ پادشاهي و رعایت دنیا پرستي بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای وای که حشر او با سگ نمایند و اگر اعتقادے ست معاذالله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع *

عرش آشیاني اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهے شعر [3] گفتے - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیکو میدانست - و شوقے بقصۀ امیرحمزه (که سه صد و شصت داستان است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانان میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخۀ [ب] که در سابق (۳) نسخۀ [ج] شعر موزون گفتے *

بر صفحهٔ تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدے مشتمل بر یکصد ورق - و هر ورقه یک ذراع - و آن محتوي بر دو مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالاتے و واقعاتے (که بآن صفحه متعلق است) بعبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشي قزویني مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزاد قلم اول باهتمام نادرالملک همایون شاهي میر سید علي خدامي (۲) تبریزي (۳) و آخر بسرکاري خواجه عبدالصمد شیرازي صورت گري نموده - الحق کتابے شده از مخترعات عرش‌آشیاني که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهے نبوده - بالفعل در کتاب خانهٔ پادشاهي موجود است *

* دستم خان *

پسر رستم ترکستاني از امرای سه هزاري اکبري همت - مادرش بي‌بي بختیه بیگي (۴) با ماهم انگه جهت‌مدن بود - در محل پادشاهي آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیاني تربیت یافته سال دهم همراه میر معزالملک بتعاقب عبد الله خان اوزبک تعین شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات گجرات گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم ناموري افراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جداني یا جدامي باشد (۳) در [بعض نسخه] ترمذي
(۴) در [بعض نسخه] تحفه بیگي *

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار رنتهپور در تیول او قرار یافته بایالت صوبهٔ اجمیر چهرهٔ اعتبار افروخت - چندے درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان و دادهی زیردستان جوهر نیکو بندگی بر روی کار آورد - تا آنکه سال بیست و پنجم اوچلا پسر بابهدهر و موهن و سور داس و تلوکسي برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبهٔ اوني (۲) (که وطن اینها بود) رسیده شیوهٔ بے راه روي پیش گرفتند رستم خان مراعات الوس کچهواهه منظور داشته بلوازم اندرزگوئي پرداخت - ومدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتي طلب افزود درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را به بیم و امید سرحساب سازد - والا بسزای کردار رساند - خان مذکور از عجوای سررشتهٔ تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - (۳) هر سه برادر زادهای راجه بهارامل پی سپر راه عدم گشتند - اوچلا (که سر حلقهٔ فتنه سازان بود) در پناه مزرعهٔ جواري کمین فرصت داشت - دفعةً رستم خان کوبان بمعرکهٔ آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچهه رسانید - او با وجود چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بدحالي برزمین آمد - مردم بر اسپ سوار کردند - تا جنگ باقي بود دادهی مردم میکرد - تا آنکه بقیهٔ بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

(۲) نسخهٔ [ب] بوني (۳) نسخهٔ [ب] بر سر بنگاه آنها ٭

سرکشان پی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري رخت هستي بعالم عقبی بست - چون کار طلبي با بیغرضي و مزاج داني فراهم داشت عرش آشیاني از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد که او در تمام عمر سه سال از ما جدائي گزیده - و از تو چندین سال پس مفارقت او برما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودي *

شاهو خیل (٢) است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود - چون از گذرداري و کار آگاهي فراوان بهره داشت در هنگامی (که همشیرهٔ میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام خان خانخانان منسوب گردید) خان اعظم اورا بمیرزا سپرد - که اگر عزم بلند داري و خطاب پدر میخواهي این مرد را عزیز نگهدار دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا بخطاب خانخاناني فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تتهه و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور السنه و افواه - بمنصب هزاري داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب دو هزاري سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

---

(٢) نسخهٔ [ج] شاهو خیلي ست •

آسیر روانهٔ حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که بپاسبانیِ آن مرز و بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجري بآزار قولنج در احمد نگر بساط هستي در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجعان روزگار بود - عرش‌آشیاني از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب ازو نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعین شد نهایت توره و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستارے پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور مي‌آمدند - و یساولان بمرتبهٔ اهتمام مي‌نمودند که گوش اسپ کسے از دیگرے سبقت نمیکرد - روزے خانخانان (که نیز کمکي بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهے مي پیمود - و بمنع یساولان ممنوع نمیشد) باشارهٔ شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشت) عبدل خان (۲) برادرش اسپ را مهمیز زده چوبے بر پوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساغريِ اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان باشکریان گفت بگیرید - گویند دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

(۲) در [بعضی نسخه] عبدل خان •

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمهٔ خود بر سر دروازهٔ شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد) روزے در مجلسے (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندي در کتب مینویسند - ما ندیده‌ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندي این است - اگر برسرت زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالحاح و ابرام بخانهٔ شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطرم نبود *

غریب تر آنکه در ذخیرة الخوانین آورده - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنائي بیکے از خلوتیان اوباش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید نوعے بپهلو تکانش دهد که از قلعهٔ برهانپور (که مشرف بدریای تبتي ست) پائین افتد - چنانچه روزے این سلوک را با خانخانان

کردند - اتفاقاً خودش قایم ماند - اما دستار از سر او افتاد (۲)
شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت
و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده
دستار شاهزاده برداشته برسر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه بهمراهی
خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التتبع - از پسرانش محمود
سودائي گشته کارش بدیوانگي کشید - از چاره گري لختے بهي
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
جدائي گزید - نزدیک قصبهٔ پال با کولیان در آویخته فرو شد - دیگر
پیرای مخاطب بخانجهان لودي ست - و احوالش بشرح و بسط
در سلک تحریر منخرط گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکاني ست - در مزاج پادشاه راهے بروشناسي
و حاضرباشي داشت - بعد ازانکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
گرفت او چون حرفهای نا لایق نسبت بموصی الیه در حضور
پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته اورا
حوالهٔ آصف خان ابوالحسن نمود - که در قلعهٔ گوالیار (که تعلق
بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چندے حسب

---

(۲) نسخهٔ [ب] از سر افتاد *

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهائي يافت - سال هشتم جلوس جنت مكاني بتفويض خدمت عرض مكرر سرباند گرديد و سال يازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهي پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دكن تعين گشت - ديگر احوال او معلوم نيست *

* دلاور خان كاكر *

ابراهيم نام داشت - ابتدا برفاقت ميرزا يوسف خان رضوي روزگار ميگذرانيد - از ياوري بخت بيدار در معاملهٔ اكهيراج و ابهيراج بحضور جنت مكاني در كتهرهٔ (۲) خاص و عام تردد نمايان كرده زخمها برداشت - و اين خدمت باعث ترقي او گشته بمناصب مناسب اختصاص يافت - و در مبادي جلوس جنت مكاني بصوبه‌داري لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبهٔ پاني پت رسيده بود كه بغي سلطان خسرو و آمدنش شنفته زن و زاد را از آب جون گذرانيد - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد و پيشتر از خسرو بحصار قلعهٔ لاهور درآمده باستحكام برج و باره پرداخت - و چون خسرو بحوالي آن شهر پيوست ابواب و دروب مسدود يافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشكر اشتغال نمود و از درون و بيرون نايرهٔ قتال و جدال اشتعال پذيرفت - و چون افواج پادشاهي در تعاقب بود بزودي تسخير شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقديم

(۲) در [بعضي نسخه] كهترهٔ *

مراسم حق شناسي و قدردیمت محفوف عواطف خسرواني شد و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعین گشت - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت از تغیر احمد بیگ خان کابلي بصاحب صوبگی کشمیر مباهي گردید - و از روی کار طلبي و راه موردي در تسخیر ملکای کشتوار (که از شهر کشمیر تا معمورهٔ آن شصت کروه مسافت است) مساعی بهادرانه بکار برد *

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیري دلاور خان با ده هزار نفر از سوار و پیادهٔ جنگي عزیمت فتح آندیار (۲) پیش نهاد همت ساخت - و چون گریوه و کتل صعب المرور واقع شده راه برآمد اسپ نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر (۳) برگردانیده معدودے را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کنان مي رفتند بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بکنار دریای مرب دایرهٔ قتال بین الفریقین ملتهب گردید - مرزبان آنجا (۴) از کشته شدن علي چک (که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او (۵) شورش افزائي داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت - و از پل گذشته در بهدرکوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

(۲) نسخهٔ [ب] عزیمت آن دیار (۳) نسخهٔ [ج] اسپان را بکشمیر (۴) نسخهٔ [ا ب] مرزبانان آنجا (۵) در [اکثر نسخه] اعلی چک *

گزید - و هرچند بهادران دامن تجلد بر کمر سعي بر زدند (که ازان پل درگذرند) آنها (۲) نوعے بمدافعه و مقابله مي پرداختند که میسر نمي‌آمد - چون روزے چند کشید راجه از لابه گري و حیله سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف او گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزے جمال خان پسر کلانش با جمعے بشنا ازان دریای زخار عبره نموده بجنگ در پیوست - مخالف تختهٔ پل را شکسته راه گریز سپرد دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب (که اعتضاد قوی آنها بود) دو تیر انداز مسافت باشد - و کنار آن کوهے ست رفیع دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلهٔ کوه و سر دیگر را دران طرف آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را بهر دو دست گرفته از فراز و نشیب مي رفته باشند - تا از آب بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه (۳) گویند - آنها هر جا مظنهٔ بستن زیبه داشتند به بندوقچي و تیرانداز استحکام داده بودند دلاور خان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذراند

---

(۲) یا مقابله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه - یا زینه باشد *

چون آب بنهایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت (٢)
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن (٣)
آب هر تدبیرے که میکردند بجائے نمیرسید *

اتفاقا شبے جلال خان پسر رشیدش برهنمونی زمیندارے
از جائے (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بسلامت گذشته
بر سر راجه رسیده کرنای فتح باذن آوازه ساخت - اکثرے علف
تیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - یکے
دران شورش براجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده
بمندل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافت داشت)
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت مکاني
در نزدیکی باره موله (که دروازهٔ کشمیرش مي نامند) سعادت
اندوخت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزاري
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک سالهٔ
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر
هر خانه هر ساله شش سستي (که زرے ست مسکوک - که از حکام
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد
و در سواد معاملهٔ پانزده سستي را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

---

(٢) نسخهٔ [ا] بسبیل فنا (٣) نسخهٔ [ب] دوازده روز *

پادشاهي حساب کنند - و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار بر سر منے (که بوزن دو سیر جهانگیري ست) چهار روپیه میگیرد و عمدهٔ حاصل راجه برجریمه است - که باندک تقصیرے مبلغ کلي میستاند - معهذا همگي مداخل او تخمینا یک لک روپیه خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاري ذات و هزار سوار است - چون راجهٔ آنجا خالي از وجاهتے نبود حکم شد که فرزندان خود را (که در ایام جنگ به پناه زمیندارانِ قرب جوار (۲) فرستاده) بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائي یافته بآسودگي روزگار بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید

دلاور خان پس از زمانے باجل طبعي درگذشت - جمال خان پسر کلانش ،در زمان فردوس آشیاني بهمراهيِ مهابت خان تعین بود در محاصرهٔ دولت آباد روزے سر دیوان برای مقدمهٔ حرفهای تند در میان آمد - مهابت خان گفت - هرکه در کار پادشاهي مساهله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثاني (که عقب سر او نشسته بود) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (که خرد سال بود) ببیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان تیز دستي نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر کار پسرش باتمام رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

(۲) در [بعضی نسخه] قرب و جوار *

گفت - که هردو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف‌الصدق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

* داراب خان میرزا داراب *

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان مي‌نمود - خصوص در جنگ کهرکي (که شهرهٔ آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر ترددِ عظیمه گشته باضافهٔ منصب سرافرازي یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیري پیمانهٔ زندگی شاه نواز خان مالامال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبهٔ برار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب‌خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبري بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمعے را بکشتن داده راه هزیمت مي‌سپردند *

روزے داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوای فیروزي افراشت

و سالما و غانما باردو معاودت نمود - پس ازان غنیم مداخل رسد غله را تسمے مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از گریوهٔ روهنکهیره فرود آمده ببالاپور معسکر آراست چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائے رسید (که قدم جرأت و بیباکي پیش نهاده از آب نربده گذشته بنهب و تاراج محالات مالوه پرداختند) شاهزاده شاهجهان کرت ثاني دستوری دکن یافته سال شانزدهم ببلدهٔ برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گنگ در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهي ننمود - و کهرکي را (که اقامت جای ملک عنبر بود - و او یکروز پیشتر از وصول فوج با نظام الملک بقلعهٔ دولت آباد در خزیده) ویران و بے چراغ ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرور دام از محالات متصلهٔ ملک قدیم پادشاهي و پنجاه لک روپیه نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هفدهم (٢) حسب الطلب پدر بزرگوار برای یساق قندهار با خانخانان و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانهٔ نیرنگ‌ساز بازی دیگر انگیخت (که سنوح ملالت و کدورت فیمابین پادشاه و شاهزاده بجائے کشید که کار بجدال و صف آرائي انجامید) شاهزاده از حق شناسي تقابل فوج پادشاهي بر خود قرار نداده از راه راست عنان بر تافت - و راجه

---

(٢) در [اکثر نسخه] سنه هژدهم *

بکرماجیت را (که عمدۀ دولت شاهي بود) با داراب خان در برابر لشکر پادشاهي گذاشت - اتفاقا در هنگام تلاقي فریقین تفنگے براجه رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب‌خان نیارست پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان با اولاد و احفاد خانخاناني مقید گردید - و پس ازان (که ولایت بنگاله بحوزۀ تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد) او را مجددا مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادر زاده برسم یرغمال همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس (٢) بنارس از همان راه عازم دکن گردید منشور طلب بنام داراب خان رقم نمود که خود را بسرعت بگدهي (که دروازۀ بنگاله است) رسانیده ملازمت دریابد - او از ناراستي صورت حال را طور دیگر دیده در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره دارند - نمي‌توانم رسید - اگرچه نا سازي و تسلط بومیان هم واقعي بود اما او هم از رفاقت عمدا پهلو تهي‌ساخته بتقاعد خود را زیان‌زدۀ عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وقت دست ازو برداشت

---

(٢) نسخۀ [ب] دومن بنارس *

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادر زادہ بعبدالله خان سپرد - دیوانه را هوئے بس است - او از سفاکي آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین ماجرا مطلع شدند) بزمیندازان بنگاله بتاکید پرنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانۂ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران اثنا فرمان جنت مکاني بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشتۂ بادیۂ ضلالت را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود *

* ع *

(۲)　　۱۰۳۴

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانے پوشیده بنام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان دیده گفت بلے تربز شهیدي ست - داراب خان جوانے بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادري و تردد (که ازو در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست ننشست - از جانب شاهي مانده و از طرف پادشاهي رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

---

(۲) نسخهٔ [ب] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است *

* دریا خان روهله *

داؤد زئي[۲] - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگي ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهول پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامے بشجاعت بر آورده پایهٔ اعتبار بر افراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ بنگاله در مقابلهٔ شاهزاده بیک کروهی اکبرنگر در مقبرهٔ پسر خود محصور گردید ازانجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتي میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنموني تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده دوازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهدهٔ این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان دو مرتبه چپقاش نموده مخالف را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بسبب پا پیادگي نتوانست تعاقب نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] داو زئي *

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان
و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهي یافت بتسویهٔ مقوف
پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت صدمات
بهادران جنگ جو عنان تماسک از دست داده گریز پا گشتند
ناچار با معدودے کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه
و چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش
فرمود - و چون از بنگاله برگذشته صوبهٔ بهار بتصرف شاهزاده
درآمد عبد الله خان با دریا خان برسم منقلا باله آباد شتافته
اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي
بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را
بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین
غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان
با سلطان پرویز بگذار گنگ پیوست - دریا خان نوارة و توپخانه
از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر
پادشاهي را نگذارد که عبور نماید - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید
و بناخوشي همدیگر کارآقا بر هم خورد - دریا خان (که ببدمستي
غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاري
مرعي نذموده بضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت - مهابت
خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان
بعبدالله خان و راجه بهیم (که در جونپور جمع شده بودند)

ملحق گردید - و ازانجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست و قرار یافت که در سرزمین کنکیرا (که خالي از استحکام نیست) نالهٔ تونس (۲) را پیش داشته عرصهٔ مبارزت باید آراست - پس از تلاقئ فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهي ظاهر گشت نوکران جدید دریا خان (که از سلوک او آزرده بودند) بے جنگ راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست هراول بود) نیز خود را بگوشهٔ کشید - و پس ازان در جنیر از بے حقیقتي از خدمت (۳) شاهزاده جدائي گزیده نزد خانجهان لودي (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائي اکتفا نکرده سلسله جنبان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس بهزاران ضراعت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبهٔ بنگاله مقرر گشته بهمراهئ قاسم خان صاحب صوبهٔ آنجا تعین گردید - و بعد ازان پرگنهٔ (۴) بنادر و غیره در صوبهٔ خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن مامور شد *

هنگامے [که ساهو بهونسله باشارهٔ نظام شاه (بنابر آنکه خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعهٔ بیر از تصرف سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گرد شورش

---

(۲) نسخهٔ [ج] تواش (۳) نسخهٔ [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضے نسخه] تباور *

برانگیخت] دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بماهو رسیده مالشے بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال سیوم باراده استیصال خانجهان لودي بلده برهانپور مورد موکب اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائي و هم الوسي بخاطر آورده فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان صاحب صوبهٔ دکن شکست خورده بدولتاباد شتافته اقامت ورزید دریا خان از کتل چالیس‌گانون بخاندیس آمده آتش نهب و غارت برافروخت - و بسبب تعین شدن عبد الله خان بتادیب او بدولتاباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باراده شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد و چون از تعاقب فوج پادشاهي مجال درنگ نداشت ازانجا نیز راهي گشته وقتے (که بسرزمین بندیله رسید) بکرماجیت پسر راجه ججهار سنگهه (۲) خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مستی نشهٔ باده حسابے ازو بر نگرفته بے محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگے بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل سر او را در برهانپور بدرگاه پادشاهي آوردند *

(۲) در [بعضی نسخه] جهجهار سنگهه *

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضي - دشت بیاض بلوکے ست از بلوکات نهگانهٔ مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ داني یکتای روزگار بود - برهنمونی بخت اقبالمند در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیاني گشته بقرب و اعتبار فرق عزت بر افراخت - و در روز جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن بعد شنقار شدن جنت مکاني حرکاتے چند سر زد (که مشعر بے اخلاصي نسبت باعلی حضرت بل منافی راه و رسم دولت خواهي و نمک خوارگي بود) اعلی حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالی صوبه‌داري و منصب و جاگیر بدستور سابق اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمکی دکن گرویده و ایل او یند - و نظام شاه بسبب تعلیم او ولایات بالاگهات را بار موید و معاون - مبادا سرے ببغي و طغیان بر افرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمتانت عقل و رسائی فهم اتصاف داشت) بواقعه نویسی (۲) دکن مامور ساخته پنهاني اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] بواقع نویسي *

و چگونگی اوضاع او وقوفی تمام حاصل نموده آگاهي دهد - خان مذکور پس از وصول بخطهٔ برهانپور از کمال فراست و دانائي باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع وا رسیده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغي و شورش ازین مرد محض توهم است در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور نمیتواند شد - بے وسواس اورا طلب حضور نمایند - که احتمال آشوب و فتور ملکي اصلا نیست - اعلی حضرت را بنوشتهٔ او رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافهٔ پانصدي ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم خطهٔ برهانپور مطرح رایات پادشاهي گردید خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار فرق افتخار برافراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در احمدنگر جهان فاني را وداع نمود *

* دین دار خان بخاري *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضی خان بخاري ست - سال هیزدهم جهانگیري بحکومت دهلي سر برافراخت - و پس ازان (که مهابت خان مصدر گستاخي شده از پیشگاه سلطنت (۲) فرار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلافت *

نمود) او را در فوج (که بتعاقب او تعین یافت) برنوشتند و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکاني بخلد خرامش نمود - و موکب فردوس آشیاني ببلدهٔ مزبور پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ ناصیهٔ بخت افروخته بتفویض فوجداري میان دوآب کامراني اندوخت - سال هشتم (که از دارالسلطنهٔ لاهور بجانب مستقرالخلافه معاودت پادشاهي واقع شد - و اسلام خان با جمعے برای تنبیه مفسدان میان دوآب رخصت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - پستر در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله رایت عزیمت افراشته بود) دستوري پذیرفت - و بعد چندے مطابق سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجري بدار باقي پیوست *

* دولت خان منّی (۲) *

مشهور بخواص خان - منّي شعبه ایست از طوائف بهتي - که در صوبهٔ پنجاب برسم زمینداري و قطاع الطریقي میگذرانند مشارالیه در اصل خدمتگار رومال بردار شیخ فرید مرتضی خان بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریبی داشت هرگاه با شیخ

(۲) نسخهٔ [ج] منی - یا مذي باشد *

بحضور جنت مکانی میرفت. نگاه گرمی میفرمود - بعد از فوت شیخ مشمول عاطفت پادشاهی گشته بمنصبی درخور امتیاز یافت - چون در طالع عروجی داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص خان سر افراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو (که خانه زادان معتمد می باشند - و این کار جز بیکی از معتبران نسزد) اختصاص گرفت - چون (۲) نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار سر برافراخت - چون (۳) خالی از کارطلبی و جلادت نبود در جنگ دهولپور با خانجهان لودی از پیش آهنگان و سبقت جویان سران جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دلیری داده در عرصهٔ مصاف زخمی افتاد - واین پردلی و نیز دستی او دل نشین اعلی حضرت شده بیش از پیش در صدد تربیت او گشته پایهٔ اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور شد چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویز مهابت خان سپه سالار با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعین یافت - که بمالش ساهو بهونسله و تاخت وطنش چمار کونده پردازد - و در سال هشتم محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخهٔ [ج] درمبادی جلوس (۳) نسخهٔ [ب] ازانجاکه خالی *

خان تاشکندي بصوبه‌داري تتهه رخصت یافت - و در سال نهم بایسنقر جعلي را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - آن فتنه اندیش یکے از بے سر و پایان بود - که بخیال تباه خود را بایسنقر (٢) (که در جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود - و پس از فرار بجانب قلعهٔ کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعي درگذشت) شهرت داد - و ببلخ شتافت - نذر محمد خان والی آنجا ارادهٔ خویشي نمود - چون دعوی او بصدق نپیوست وصلت بوقوع نیامد - بجانب ایران رفت - شاه صفي اگرچه بحضور نطلبید اما لختے تواضع نمود - از انجا بسمت بغداد و روم آواره شد - پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفته به تتهه آورد - دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد - و بقتل رسید - خان مذکور مدتها بحکومت آندیار گذرانید - و در سال بیستم بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مباهات اندوخته از تغیر سعید خان بهادر بایالت قندهار دستوري یافت - در آخر همین سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهرهٔ بلندنامي افروخت - ناگاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران و نکال او آماده ساخت *

در ذي الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثاني دارای ایران در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هندوستان متعذر است)

---

(٢) در [بعضی نسخه] که در روز جنگ *

بمحاصرهٔ قندهار همت گماشت - قلعه دار هرچند بضبط مداخل و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعي داشت لیکن از آسیمه سري بمرتبهٔ سررشتهٔ تدبیر از دستش رفت که باستحکام برجهای قلیچ خاني نپرداخت - چه قلیچ خان از دور بیني و احتیاط گزیني در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه (که از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندو میرسد) برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز تفنگ اندازي نمودند - روزے شاه خود سوار شده تحریض بر یورش نمود - و تا سه پاس آتش قتال مشتعل ساخت معهذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعے از بیجگري خاک بیوفائي بر تارک اخلاص بیخته نزد قلعه‌دار بزبان بےحیائي برگذاردند - که بسبب انسداد طرق (۲) از کثرت برف درین نزدیکي امید رسیدن کمک نیست - و از جد و کد قزلباش ظاهر میشود که بزودي حصار مسخر خواهد گشت - بعد از تسخیر نه ما را بجان امان است - و نه فرزندان ما را از اسیري - دولت خان (که درین وقت بایستے آتش این فتنه بآب تیغ فرو مي‌نشاند) از بیجوهري و بد دلي مضمون * بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] طریق ۰

بخاطر نیاورده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثرے نبخشید - و فایدهٔ نداد - اما از همه شادي خان اوزبک پیشقدم منهج نمکحرامي گشته با شاه راه پیغام و سخن وا کرد *

چون درین اثنا قلعهٔ بست از پردل خان گرفته اورا بخواري گرفتار ساختند دولت خان همتے که نداشت زیاده تر پای داده عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان نامه (که سجل بدنامي او بود) همراه علي قلي خان برادر رستم خان سپه سالار ایران (که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش ازین در مقام ستیز و آویز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار برفراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنمائي توفیق و پیشوائي عزیمت خود با جمعے بران معقل رصین و موئل متین برمي‌آمد تا رسیدن کمک آسیبے باو و رفقای او نمیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامي فهامي سعد الله خان دوازدهم جمادی الاول بپای حصار رسید) مقدور و ممکن نبود - نعم آنچنان از غردلي پاس ناموس (که مردان سر در سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

نداشت - عار دوام نمک حرامي و بيغيرتي (که تا دامن قيامت دست از گريبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پسنديد نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري با اسباب و همراهان بيرون آمد - و با علي قلي خان سماجت بسيار نمود که تکليف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزير باشد در رخصت توقف رو ندهد - علي قلي خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ گنج علي خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان ساعت برفتن هندوستان مجاز گرديد - با يک جهان شرمساري و زيانکاري بهندوستان آمد - چون کافر نعمتي و ناسپاسئ او جای عذر خواهي نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته ديد با خاطر پراگنده گوشهٔ خمول بر گزيد - تا بقيهٔ حيات مستعار باتمام رسانيد *

الحق در ناسرداري و کم همتئ او حرفے نيست - که چنين قلعهٔ استوار (که پنج حصن حصين گرد هم دارد - با چهار هزار مرد شمشير زن و کماندار و سه هزار تفنگچئ قدر انداز و دو ساله سامان قلعه‌داري از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و ساير لوازم آن) در محاصرهٔ دو ماه از نامردي و پست فطرتي پای همت نيفشرده از دست داد - و زندگانئ فاني را بر نيکنامئ جاويداني ترجيح نهاد - با آنکه جمعے شبها از بيرون مکاتيب بر تيرها بسته درون قلعه مي انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهايت

اضطراب و اضطرار دارد - و دواب او از نایابئ علف تلف گشته درین نزدیکي کمک هنوز میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید مخالف بے نیل مطلب بر مي خیزد - معهذا آن گم کردهٔ راه عقل و حمیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتي دولت چندین سالهٔ خود را برباد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعائي یزدي - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه براي اکتساب روزي از وجه حلال مبلغے از تجار ایران بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان فسحت نشان (که دار الانتفاع اصحاب آمال و ارباب اماني ست) آمده چندے در اردوی پادشاهي بسر برد - و از مستقر الخلافهٔ اکبرآباد تا دار السلطنهٔ لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروي از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش رو ببیداري داشت - و بختش بر سر یاوري بود) مراتب دانش و کمالات او معروض فردوس آشیاني گردید - از پیشگاه سلطنت بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عز اصدار یافت - که اورا بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوزي سعادت و رهبري اقبال از سورت احرام حریم جهانباني بسته نهم ذی الحجه سال بیست و چهارم بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزي بر روی روزگار خود کشود *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایستهٔ الطاف پادشاهي
مکرر ذهن‌نشین اعلی حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز
او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاري صد سوار مفتخر
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه
انعام مشار الیه وا گذارند - و بستر بافزایش منصب برنواخته
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیگري دوم از تغیر
لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافهٔ پانصدي دو صد
سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سي و یکم بمنصب سه هزاري هشت صد سوار سر
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیگري مرتقي شد
و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
شاهجهان‌آباد منزوي شد - و در سال دوم جلوس عالمگیري از سر نو
محفوف عواطف خسرواني گشته بمنصب چهار هزاري دو هزار
سوار پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب
والای پنجهزاري بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داري
و حراست قلعهٔ شاهجهان‌آباد دستوري یافت - و در سال دهم از تغیر
محمد امین خان بخدمت جلیلهٔ میر بخشیگري فایز شده بعطای
قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویهٔ ظفرطراز
عالمگیري بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضمیمهٔ میر بخشیگري قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید . سال

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلای زمانه بود - بنیک نفسي (۲) و نیک اندیشي مشهور - پس ازو تا حال از نوئینان بلند مقدار کسی (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصهٔ روزگار نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهي فایز گردید بجهت مباحثه و مناظرهٔ علمي بملا عبد الحکیم سیالکوتي (که بعلم و دانش از اساتذهٔ باستاني سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان ندهند و حواشيِ خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانے ست واضح) اشاره رفت - میان هر دو فاضل در واو عطف (ایاک نعبد و ایاک نستعین) گفتگوی طولاني واقع شد - و بزمانے دراز کشید - علامي سعد الله خان (که در علم علم بود) ممیز گشت - و آخر هر دو برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهي گردیده برتبهٔ امارت برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور درانجام عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردید - و اکثرے از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود) نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* داؤد خان قریشي *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر عمده و معتبر خانجهان لودي بود - در جنگ دهولپور (که خان

(۲) نسخهٔ [ج] به نیک اندیشي مشهور *

مذکور را با عساکر پادشاهي اتفاق افتاد) داد دليري و مردانگي داده نقد جان برافشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجوهر شجاعت و حسن اخلاق پایهٔ قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداری متهرا و مهابن و جایسر و دیگر برخی محال (که از انتقال سعدالله خان بتیول شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداری مابین مستقر الخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد با دو هزار سوار تعین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خاني سرافرازي یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق راو سترسال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیري فرار برگزید) اورا بر کنار دریای ستلج بر گذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و بستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخرالامر دارا شکوه از همت باختگي از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگي بر بست - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحي بهکر جدا شده از راه جیسلمیر بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسي و سرکردگی او شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیري بارسال خلعت عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهي از ملتان

بدار الخلافه بمساعدت بخت جبهه سای آستان خلافت گشت و بعطای منصب چهار هزاري سه هزار سوار کامیاب عزت و دولت شده (۲) در جنگ شجاع بسرداری فوج طرح دست راست خلد مکان متعین بود - پس از هزیمت او بسمت بنگاله بهمراهی معظم خان میر جمله بتعاقب آن آوارهٔ دشت فرار دستوري یافت - و بعد از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهي بصوبه داری آنجا قیام ورزید - و منصبش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمت مخصوص آباد بجانب اکبرنگر همت گماشته بود مشار الیه مامور شد - که با تابینان خود و کمکیان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده (که بنگاله متخالف است) رفته بدفع او پردازد - تا از هر دو سو کار بران مدبر تنگ گردد - خان مذکور برادر زادهٔ خود را بنیابت در پتنه گذاشته با سایر متعینه راهي گردید - و پستر ضمیمهٔ فوج معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسهٔ پادشاهي داؤد خان از بنگاله مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتادیب مفسدان حوالی پتنه کمر عزیمت بربست - زمیندار پلاؤن (که بمسافت چهل کروه جنوب رویهٔ پتنه واقع شده - و از بادهٔ مذکور تا سرحد آن ولایت بیست و پنج کروه است - و همواره زمیندار شقاوت آئین آن

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد و در جنگ *

سرزمین باستظهار قلاع متین و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونیء گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خودسر میزیست) درینولا بتازگي علم استبداد بدست جسارت افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهي رو بتسخیر آن الکا آورد - و نخستین قلاعی (که بسرحد ملک پادشاهي پیوسته - و بپشت گرمیء آن دست تعرض ببرخی محالات سرکار والا دراز مینمود) بسعي فراوان بر کشود - مرزبان آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالي نمود (که پیشکشی مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتنه معاودت نماید) داؤد خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکری آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکیء قلعهٔ پلاؤن از طرفین مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمي پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پژوه فطري اصرار بر طریقهٔ کفر نمود - داؤد خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهربند درآورد - با آنکه از کمال استواري کشایش آن بزودي در مرآت اندیشه چهره نمي نمود از تائید غیبي بهادران رخش شجاعت برانگیخته برسر مقهوران (۲) بحصار شهربند رسیده بیورش و آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ج] در پي مقهوران •

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب
رهگرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بند و بست
آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشهٔ فساد گمراهان
تیره درون چندے دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکاي خان را
(که فوجداری پلاؤن بر وفق یرلیغ حضور بار تفویض یافته بود)
آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده
بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بجهت مالش سیوای بهونسله تعین
دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام
بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که
یکی از اقارب خویش را با جمعے در بلدهٔ برهانپور گذاشته خود
بمهم مرجوعه پردازد - خان شهامت نشان بعد تسخیر قلعهٔ ررمال (۲)
در اثنای محاصرهٔ حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقهٔ سیوا شتافته مواضع
و قریات حوالی راجگتهه و مضافات کندانه را آتش زده بسیارے
از قصبات را پامال نهب و غارت ساخته بمعسکر فیروزي معاودت
نمود - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در
سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

---

(۲) در [بعضی نسخه] ارر مال ه

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهار دهم بملازمت پادشاهي استسعاد یافته بنظم صوبهٔ الهآباد دستوري یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهي بود - سال بیست و پنجم عالمگیري درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالا کاشي *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخدمت دیواني سرکار ممتاز الزماني سرفرازي یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیواني صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقي گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابران سال پنجم بخطاب دیانت خان و پستر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیواني و امیني و فوجداري سرکار سهرند از تغیر رای کاشیداس نامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهي شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفي دارای ایران دران حدود بکابل تعین یافت) او بدیواني فوج همراهي پادشاهزاده چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندي

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح گردیده بود) ناصیهٔ بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافهٔ پانصدي بين الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار ببلند رتبگي گرائید - سال بیست و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت او احرام عتبهٔ خلافت بسته جبههٔ طالع را نورآگین ساخت - پس ازان (که پادشاهزاده مراد بخش باظهار نارضامندي نسبت برای رایان پرداخت) سال بیست و دوم نامبرده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه علم افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقهٔ مذکور بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیري شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ مي‌پرداخت - سال هشتم عالمگیري بدیوانی بیوتات قامت قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري پیرایهٔ هستي را برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و رستم بخلاع ماتمي سرافراز شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیحه و خطاب معتمد خان چهرهٔ عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز بمنصب درخور سرافرازي داشتند •

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواري ست - برادر خرد شمس‌الدين مختار خان - هنگامے [كه پادشاهزاده محمد اورنگ‌زيب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استيصال داراشكوه (كه بنابر انحراف مزاج اعلى حضرت از جادهٔ اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود آورده بود) از دكن عزيمت مستقر الخلافه نمود] مشار اليه در زمرهٔ كمكيان دكن رخصت يافت - پس ازان (كه بمشاطگي اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گرديد) در اول وهله پيش از نخستين جلوس او را بخطاب خاني برنواخته بارسال فرمان تفويض قلعه داري احمد نگر سر بلند گردانيد - و در آخر سال دوم تغير شده بحضور رسيد - و در سال نهم از تغير فيض الله خان بخدمت قراول‌بيگي امتياز يافت - و پس ازان داروغگي بندوقخانهٔ خاصه نيز نامزد او شد - و در سال سيزدهم از تغير عبد الله خان بداروغگي غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغير روح الله خان بخدمت آخته بيگي عزت اندوخت - و بعد ازان بحكومت اجمير دستوري يافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغير ملتفت خان بمير آتشي چهرهٔ افتخار بر افروخت - و بمير تزكي اول نيز قامت قابليت آراست - و در سال بيست و دوم با فوجے شايسته بمالش و تعريك راجپوتيهٔ كهنديله و بر انداختن بتخانهٔ آن مكان مرخص گرديد

خان مذکور هنگامے (که ساخت اجمیر مضرب خیام پادشاهي بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهنڈیله و سانوله (۲) و سایر منمکدهای آن نواحي را مسمار و منهدم ساخت (۳) - سه صد و چند کس از راجپوتیه پای جهالت استوار کرده یکے جان بدر نبرد

درهمین سال بیست و پنجم جمادی‌الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري ودیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقي خان است - که با صبیهٔ بهره‌مند خان بخشي کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقي خاني (۴) یافته - و در سال چهل و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خلدمکان اورا بسیار دوست میداشت - در زمان خلدمنزل بخطاب جد مادري خود بهره‌مند خان ترقي پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگردید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بنابر قرابتے که داشت مرتقي مرتبهٔ پنجهزاري گشت - و بعضے کارهای وزارت بدو متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمراني جهاندار شاه تخته گردید

---

(۲) نسخهٔ [ب] سانور (۳) نسخهٔ [ج] صد و چند کس (۴) نسخهٔ [ج] نقي *

و صنف دیگر بروی کار آمد) (۲) خان مذکور بمطالب مال و منال و عزل منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگي بدستگیری امیر الامرا حسین علي خان (۳) ازان چار موجهٔ بلا رخت سلامت بدامن دکن کشید - و در اورنگ‌آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب عنبري (که خلد مکان ببهره‌مند خان مرحوم داده بود) مدتے گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زباني بسیار نمود - و قلعه‌داری ارک را (که بجز انزوا حاصلے نداشت) تفویض نمود - پانزده شانزده سال برین منوال بسر برد - الحال پسرے ازو مانده جا نشین اوست - و در قلعهٔ (که ویرانهٔ بیش نیست) مي باشد خان موصی‌الیه درین حالت هم (۴) بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین‌علي خان درآمد - اما صبیهٔ داراب خان مرحوم بمیرلشکري (که از نبائر میرزا حیدر صفوي بود) نسبت شده - پسر کلانش عسکرعلي خان از دیر باز قلعه دار دهرپ (۵) دکن است - که در رصانت و متانت ثانی دولت‌آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندے در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

---

(۲) در [بعضے نسخه] وصف دیگر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) نسخهٔ [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخهٔ [ب] دهرب *

و دیوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدو نامزد است - مرد پیرے سمت - خدا بیامرزد *

* دلیر خان داوزي * (۲)

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهله است - چون در سال بیست و یکم مزاج اعلی حضرت از بهادر خان با وصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت اهمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداري که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزهٔ اوزبک سر زده) منحرف و منزجر گردید سرکار قنوج و سرکار کالپي (که در تیولش بود - و دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبهٔ سرکار والا (که قریب سي لک روپیه بود) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج پایهٔ اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهی معظم خان میر جمله تعین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اورنک زیب (۳) بتاخت و تالان ولایت عادلشاهیه پردازد *

روزے در اوان محاصرهٔ قلعهٔ کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بجنگ اعادي برآمد - پسران بهلول خان میانه (که هراول (۴)

---

(۲) یا داوُده زئي باشد (۳) نسخهٔ [ب] اورنگزیب بهادر (۴) در [بعضی نسخه] که در هراول *

مخالف بودند) با هراول پادشاهي در آويختند - دلير خان (كه
در مقدمهٔ لشكر انتظام داشت) بزد و خورد درآمد - با آنكه چند
ضرب شمشير دران دار وگير باو رسيد چون مسلح و اوبچي بود آسيبي
بر نداشت - پس ازان (كه بطلب افواج حكم رفت) او نيز بشرف
حضور فايز گرديد - و در سال سي و يكم بنوازش نقاره مباهات
اندوخت - و در سلك همراهيان سليمان شكوه بمقابلهٔ شاهزاده
محمد شجاع (كه از خام خيالي و تباه انديشي سر از اطاعت پدر
والا قدر پيچيده پا از بنگاله پيش گذاشته دست تصرف بر اكثر
محال خالصه دراز ساخته بود) منسلك گرديد - و بعد از تقارب
فئتين در حوالئ بنارس شجاع (كه همواره گرفتار مستلذات نفساني
و گران خواب بيخبري بود - و از تدبير كار و كنكاش روزگار اصلا
آگاهي نداشت) مغلوب رعب گشته رو بفرار گذاشت - و بي آنكه
دست و بازوئي بكارزار بركشايد طفلانه دست و پاي زده كشتي سوار
روي فرار بسوي پتنه گذاشت - و سليمان شكوه بهمعنانئ ظفر رهگراي
تعاقب گرديد - دلير خان در جلدوئ اين فتح باضافهٔ هزاري هزار
سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت
و پس ازان (كه سليمان شكوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر
عالي مقدار از پتنه لواي معاودت افراخته بتعجيل تمامتر راهي
گشت) در نواحئ موضع كره خبر هزيمت دارا شكوه و فرار او
بجانب لاهور شكيب رباي احوال و تفرقه پرداز جمعيتش گرديد

میرزا راجه جیسنگهه (که از پیشگاه خلافت اتالیقي و کار فرمائی لشکر برای رزینش مفوض بود) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگي دلیر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کردهٔ بهادر و وطن افاغنه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کنگش کرد - راجه جیسنگه چون برین معني آگهي یافت و دانست (که دلیر خان از خامي و بے تجربگي سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستي و مودتے که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین ارادهٔ فاسد (که غیر از خانه خرابی او و قبیله اش حاصلے نداشت) باز آورد - و در عزیمت رو آوردن بعتبهٔ عالمگیري با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بنابر قرار داد مذکور عزم مراجعت بالهآباد نمود دلیر خان تمهیدے نموده با راجه جیسنگهه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهي ترک همراهي گزیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متهرا بتقبیل عتبهٔ عالمگیري چهرهٔ دولت برافروخته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار والا رتبه گشت

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاري فایز شده) در همان ایام هزارے دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه از ملتان دستوري یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه سرتا سر دره دیوارے استوار برآورده سدے سدید و حائلے محکم در پیش رو داشت - و جا بجا توپ و تفنگ (۲) و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعت و محاربت مي‌گماشت) جنود عالمگیري را یورش بر مورچالش صورت نمي‌بست - تا آنکه نقش مراد از پردهٔ غیب بر صفحهٔ شهود جلوه‌گر گشت - که دارا شکوه برخے مردم را بمدافعت و ممانعت کسان راجه راجروپ بسمت کوکله پهاڑي فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لواي جرأت بجانب آن جسارت کیشان برافراخت - و بعد ازو شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده بار پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان (که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمي پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگي داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

---

(۲) نسخهٔ [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیرے (۲) بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگي سر کرد و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت بنگاله مساعئ جمیله بروری کار آورده) تعین گردید - و دران هنگامه (که آزمونگاه دلیري و دلاوري بود) بذات خود تلاشهای مردانه بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون درشعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمودآباد بعزم عبور از مهاندي (که ازانجا دو کروه است - و از بگله گهات (۳) پایان تر گذر پایابے بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج مخالف (که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست دلیرخان بپیمامن همت و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب زده روان گردید - آنها درمیان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ در گرفته آتش پیکار بر افروختند - برخے از بسالت‌پیشان هدف ناوک تقدیر گشتند - و بسیارے زخم برداشتند - و جمعے از صدمهٔ پیکان برگردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود درمیان ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند - که نشان پایاب باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] تیرے (۳) نسخهٔ [ج] رکله گهات *

زمین بدر رفت - و بعضے از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیادهٔ بسیار بلطمهٔ امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادي را آوارهٔ دشت ادبار ساخته مجموع توپخانهٔ آنهارا بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهي از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبره نمود بپای شمله گدهه رسید - آن حصنے ست متین آسمان رفعت - محاصرهٔ آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کروه منتهي میشود بکوهے سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کروه بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هردو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و باندلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک آسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - ازانجا که محاصرهٔ

تمام حصار مقدور نبود) دلیرخان بصوابدید سپه سالار محاذی برجے از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائي همت بست (۲)
و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپے (که ببرج و باره میرسید) از کمال استواری حصار جز گردے ازان بر نمي‌خاست و اثرے از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سر زمینی بود تلاب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعهٔ آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابي شده کسے جان بسلامت ازان ورطه نیاورد] لاجرم سپه سالار بریکے ازان دو دیوار یورش مقرر نمود - و دلیرخان را با برخے سران نبرد آئین بدان کار معین نمود *

اتفاقا یکے ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهي بسر برده و در پانولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزي در مقام کینه‌توزي شد - و بصورت دولت خواهي اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم و بر کماهي آگهي دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج فیروزي را بموضعے میبرم - که ازانجا یورش بآساني میسر آید و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب جوانب آنحدود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید دلیرخان برهنمونی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تباشیر

---

(۲) در [بعضی نسخه] بارهٔ قلعه *

صبح بمکانے آوردہ راہ یورش نمود که خندق پر آب داشت و صعوبت طریق و اجتماع مقهوران بیش از دیگر جوانب بود بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازي رها کردہ روی هوا را از ابر دود تیرہ ساختند - و حقهای بارش از بالای برج و بارہ شرارہ ریز و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دلیر خان از وفور جلادت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاہ تجویز نفمودہ فیل سوارہ بآب خندق راند - همراهان چون چنین دلاوري از سردار مشاهدہ نمودند عرق جرأت حرکت نمودہ دران رستخیز بلا (که پردلان روزگار را قدم همت میلغزید) یورش کردند - و حربے صعب در پیوست - اکثرے ازعساکراسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعے را دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنج تیر بدلیر خان رسید و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضهٔ آن بند شد - خان دلاور با جوقے بپای حصار رسیدہ بدستیاری شجاعت ببالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال درآویخت و پس ازان از جانب دروازہ و دیگر اطراف نیز مردم داخل حصار شدہ لوای استیلا برافراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس گشتہ بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشار الیه بحضور آمدہ ناصیهٔ سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال هفتم بهمراهی راجہ جیسنگهہ باستیصال سیوا بهونسله (که ریشهٔ

استقلال در سر زمین دکن فرو برده بتاخت و تزاتي غبار شورش برانگیخته بود) دستوري یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبهٔ پونه بکشایش قلعهٔ پورندهر (۲) و رودرمال روانه گردید دلیر خان (که مقدمة الجیش فیروزي بود) از کتل سانور (۳) گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزول بود که ناگاه فوجي از اعادي نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحملهٔ بهادرانه تاب مقاومت نیاورده جانے بگریز کرده بجانب کوهے (که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کنان و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیارے را طعمهٔ شمشیر گردانیده و معمورهٔ (که در کمر کوه بود - و آنرا ماچي (۴) گویند) آتش زده بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند خان مزبور پای همت نکشیده (۵) بیاوری شهامت و بسالت متصل حصن پورندهر رسیده عجالة مورچال بر بست - و چون چندے در محاصرهٔ هر دو حصار به نبرد آرائي و هنگامه افزائي گذشت یک برج قلعهٔ رودرمال بصدمات متواتر توپها انهدام یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز آن برج بر آورد - محافظان بزینهار در آمدند - سیوا بر جهد

---

(۲) در [بعض جا] پرندهر آمده - و در [بعضی نسخه] پرندآور (۳) در [بعضی نسخه] ساتور (۴) نسخهٔ [ب] ماجي (۵) در [بعضی نسخه] کشیده *

و کوشش کارطلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر (که بسیارے از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر خواهد گشت - براجه طرح آشتي انداخته ملاقي گردید - و آن قلعه را با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دایرخان هنوز بپای حصار* اقامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد ملاقات دو صد اسپ با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و دو تقوز از نفائس اقمشه اورا داده رخصت نمود - و پس از انصرام این مهم در هراوای راجه بنهب و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته عادلشاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار وا پرداخت بنابر هنگامهٔ شاه عباس ثاني (که بعزم سپاه کشي و رزم آزمائي داعیهٔ فرستادن لشکر بسرحد هندوستان اظهار میکرد) باکثر سران و سپهداران احکام طلب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز در سال نهم حسب الطلب برجناح سرعت و استعجال روانه گشت از دریای نربده گذشته بود که از نیرنگیء تقدیر حیات مستعار شاه ایران سپری گردید - و نایرهٔ آشوب باطفا گرائید - دایرخان بوصول یرلیغ با جمعے از امرای پادشاهي که همراه داشت عطف عنان بجانب چانده و دیوگده نمود - مانجي ملار زمیندار چانده بوسیلهٔ عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهي و معامله شناسي برسم جرمانه مبلغ یک کرور روپیه را از نقد و جنس متعهد شد و پنج لک روپیه بطریق شکرانه بخان مذکور متقبل گردید - و قرار

یافت که هرساله دو لک روپیه پیشکش بسرکار والا مودی سازد و قلعهٔ مانک درک را (که از حصون متینهٔ سرحد او ست) مسمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیهٔ دیگر نیز در مدت دو ماه (۲) و بیست لک روپیهٔ باقي را بوعدهٔ سه سال قرار داد زمیندار را (که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود) با رام سنگهه کهین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون کوکب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیهٔ سنوات ماضي بر ذمهٔ او جمع بود) نیز سر بر خط ایلي و انقیاد گذاشت سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری هرساله بر وی معین نمود - دران اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر است خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم از سرحد دیوگده روانه گشته کاربند حکم گردید - کارنامهای او در دیار دکن برالسنه و افواه وضیع و شریف دایر و سایر است و در جنگی (که خانجهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

(۲) نسخهٔ [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقي را •

پا برجا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصهٔ کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دایران بود * * بیت *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت پاشیده چوگان وگوی *

و پس ازان (که عرصه (۲) بر فوج پادشاهي تنگ گردید) ناچار بافزوني همت و درستي حواس راهے (که در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند) در سه هفته برفتار قهقري رجعت نمودند - و چون قلعهٔ سالهیر مضاف بگلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته هرچند سعي بکار برد سودمند نه‌افتاد - و جانگزائی آب و هوای آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل مقصود برخاست - و در سال هیزدهم باستانبوس خلافت چهرهٔ دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال نوزدهم (۳) آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم شاه مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خبرداري

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرصهٔ فوج (۳) نسخهٔ [ب] معظم *

آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعین صوبه دار مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم با افواج حیدرآباد درآویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگارے (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیارے از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بسعی تردد ش قلعهٔ منگل سرپهه (۲) از تصرف سیوای بهونسله بر آمد - و در سال بیست و ششم (که بلدهٔ اورنگ آباد مطرح الویهٔ عالمگیري بود) او را با سران دیگر بیساق بیجاپور تعین نموده تا رسیدن محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار بجاوید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بعضے آثار خود سري و سرکشي ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق پیوسته این حرف پرتوے از فروغ راستي ندارد - بعضے ثقات برانند که برادر زاده اش بتبدیل حبّ (که معتاد داشت) کارش تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که سپاهگری هیچ یکے را بخاطر نمي آورد) از دلیر خان حساب بر میداشت - گویند هنگامے (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] منکل سرهته - و نسخهٔ [ج] منگل بیرهه *

خواست که اورا با خود همداستان ساخته علم خودسري بر افرازد دلیر خان سر ازان بپیچید - سرگرانئ طرفین بنا خوشي انجامید دلیر خان برسم یلغر روانهٔ حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب قطره نمود - چون عرضئ دلیر خان از نظر پادشاهي گذشت (که پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام حضور بستم) و متصل آن عرضئ شاهزاده نیز رسید (که این افغان پرشر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهمالش او روانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرابے درگرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون ازسن صبا تربیت یافتهٔ دوش و کنار پادشاهي بود و بسیار گستاخانه عرض میکرد بپادشاه گفت - که ایقهمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطراب میفرمایند - پادشاه تند شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فوجے (که سردارش دلیر خان باشد) درمقابل او غیر ازخود دیگرے را نمي‌بینم - پس هرگاه مرا با او سروکار (۲) افتد جنگ دو سر دارد *

بالجمله خان مذکور قوي هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتهای غریب از قوت و اشتهای او اشتهار تمام دارد - و بر الوس خود بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه و یاورئ طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمای دولت و شوکت

---

(۲) در [بعضی نسخه] روفه *

ماند - هیچگاه سیلی زمانه نخورد - و ذلت و خواري نکشید پسرانش کمال الدین و فتح معمور - دومي در جنگ مورچال بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عبدالرؤف میانه *

نبیره زادهٔ بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکاني بروزگار پادشاهي کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون خانجهان لودي متوهم شده راه فرار گزید او نیز با نظام الملک دکني پیوسته نوکري او اختیار کرد - و چندے در مقابلهٔ افواج پادشاهي ساحت کجروي پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوري توسل جسته چاکر او شد[2] - سال هفتم در محاصرهٔ دولتاباد شوخیها نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگي یافت و پس از درگذشتن او پورش عبدالکریم بسرداري و خطاب بهلول خان نام برآورد - و چون والی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها بدست دیگرے نامبرده باجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه جیسنگهه بتخریب ملک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران فوج مقابل بود - و مکرر برد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشي

(۲) نسخهٔ [ب] ملازم او شد *

مدار عليه دولت سكندر عادل خان با او طرح مصالحت انگيخته
در كنار بهيمره آمده و ازين طرف بهادر كوكلتاش شتافته باهم
ملاقات كردند - و صبيهٔ خواص خان با نصيري خان پسر كوكلتاش
مذكور منسوب شده هردو بجاهاي خود بر گرديدند) بهلول
خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه
دستگير سازد - او ازين معني آگاهي يافته شباشب روانهٔ بيجاپور
گرديد - پستر (كه بهلول خان متصل بلدهٔ مذكور رسيد) او سررشتهٔ
بزرگي از دست نداده باستقبال بر آمد - بهلول خان بتقريبي او را
نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فيمابين دكنيان
و افاغنه نفاق برملا گشته كار بزد و خون كشيد - بعضي از دكنيان
بفوج پادشاهي ملحق گشتند - و اكثري بوالي حيدرآباد رجوع
آوردند - باستماع خبر مقيد گرديدن خواص خان بهادر كوكلتاش
بر طبق حكم خلد مكان لشكر بسيار فراهم آورده بر اماكن متعلقهٔ
بيجاپور آمد - و فيمابين او و بهلول خان عبدالكريم كشش و كوشش
بسيار كرة بعد اولى بوقوع پيوست - سال بيستم چون كوكلتاش
طلب حضور گرديد و كار و بار دكن بقبضهٔ اقتدار دلير خان در آمد
بمناسبت قوميت هر دو با يكديگر همزبان شده قاصد حيدر آباد
گرديدند - و با دكنيان (كه از جانب حاكم حيدر آباد آمده بودند)
محاربات سترگ رو داد - درين ضمن بهلول خان بعبيماري
درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بسرداري سر برافراخت - تا آنكه

سال بیست و نهم خلدمکان بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلدهٔ مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهي دریافت - او نیز شرف عتبه بوسي اندوخته بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوای مباهات بر افراشت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهي مي پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار درجهٔ بلند رتبگي پیمود - پس از ارتحال خلدمکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جسته در تعلقهٔ فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکارے ست از صوبهٔ بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداري و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامي اندوخت - و پس ازو پورش عبد المجید خان (که در صوبه‌داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده) بدان تعلقهٔ ارثي مي‌پرداخت - چون بر آلکای دکن مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقهٔ مذکور در عوض چوتهه (۲) بدست او رفت - و قلیلے باقي ماند - در حالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر مي برد - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبي خان است - که کرپه و غیره محالات صوبهٔ حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبي خان کور بتعلقهٔ مذکور سرافرازي یافت - پس ازو

---

(۲) در [بعض نسخه] چوتهه ٭

(٢)
برادرش عبد المحسن خان عرف موچه میان (که آخر بخطاب ارثي سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبي خان کور اورا نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده
(٣)
خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحلیم خان بجای پدر نشست مرهته غالب آمده نیمهٔ ملک متصرفه بعلت چوتهه گرفت - در حالت تحریر [که سنه (١١٩٣) یکهزار و یک صد و نود و سه
(٤)
هجري ست] حیدرعلي خان بر تعلقهٔ او دویده او را دستگیر نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضهٔ تصرف خود درآورد اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزادهٔ بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان بفوج پادشاهي ملحق گشته بمنصب پنج هزاري و خطاب اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم (که داؤد خان قریشي بتعاقب سیوا بهونسله کام همت برداشت) او با معدودے در هراولي بجنگ پیوست - و زخمي گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیري تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوافي همت

---

(٢) نسخهٔ [ا] موجه میان (٣) نسخهٔ [ب] عبدالحکیم خان (٤) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان *

مستقیم‌احوال ثابت اقوال بزرگ‌منش سنجیده خصال بود - و بصدق و راستي ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - درحین حیات پدر بزرگوار بعهد خلد مکان در بارگاه خلافت سعادت روشناسي اندوخت - و بگلگونهٔ کارداني و رشادت چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات دیواني دکن مي‌پرداخت) مشارالیه به بیوتاتي بلدهٔ اورنگ آباد قیام مي‌ورزید - چون موکب عالمگیري ببلدهٔ مذکور سایهٔ وصول افگند باحداث شهرپناه آنجا (که دوره اش هزار ذرعه که دو کروه پادشاهي سمت) امعهٔ ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال فوج فیروزي تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام مطلوب خاطر پادشاهي بود مشار الیه بمیعاد چهار ماه بعهدهٔ خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت پدر ازانجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحهٔ خاطر پادشاهي ارتسام داشت) آن شاه قدرشناس تفقد احوال هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافهٔ نمایان مورد مراحم گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار الطاف خسرواني بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او

بدیانت خاني فرق عزت برافراخت - و در سال سي و چهارم بخدمت دیواني صوبجات دکن از انتقال موسوي خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم برادرش امانت خان ثاني متصدی بندر سورت ازین جهان فاني بنعيم جاوداني پیوست او بایالت بندر مسطور لوای کامراني افراخت - و بعنایت اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه سلطنت درجهٔ استحسان نیافت - بسرگراني طلب حضور گردید و پستر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعهٔ ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اورنگ آباد گذاشت *

(٢)
از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهر که مي‌خواستند زیاده بران هم بدفعات تن مي‌نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود ازانجا [که غیر خان فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمدهٔ ترے در دکن نبود] هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی تیول نزد او میرفت - و آن نوئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیرمترقب بسند نمودهٔ دستخط میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازي پرتو وصول بر مرز و بوم دکن افکند) دیواني را بنام مرشدقلي‌خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوي خان میرزا مهدي بنیابت دخیل کار

(٢) در [اکثر نسخه] دیوانیان ه

گردید - و پس‌ازان (که خان مشار الیه ملازمت پادشاهي دریافت) ا
بعنایت والا سرمایهٔ اعزاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد
و استیصال کام بخش پیش‌نهاد عزیمت پادشاهي بود برخی اسامی
محل در قلعهٔ رصینهٔ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم
بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت
فرموده علم معاودت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن‌گزین
خجسته بنیاد بود) بقلعه داری (۲) قلعهٔ ارک آنجا سررشتهٔ فراغت
و آسودگي بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلي خان از بنگاله
بحضور رسید) ازانجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار
نگردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود
که بار دیگر دیوانیِ دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانیِ دکن
بحیدر علي خان خراساني تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن
مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفی از فضل
و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنویِ معنوي را تبرکا در مجلس او
میخواندند - پسرش دیانت خان ثاني ست - که درین صحیفه
احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختري (که
نزد او محبوب تر بود) پسر صبیهٔ کلان سید امانت خان معروف
بارجمند خان است - که پدرش سید اتائي ست میر احمد نام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقلعه داریِ ارک آنجا *

والد او از ولایت توران آمده - موصٰی الیه بهمت بلند و ذهن عالي متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزے چند بنیابت جد بزرگوار پرداخته پس ازان بحیدر (٢) علي خان نقش صحبت او درست نشسته فوجداري بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور حکومت بتیلاد (٣) میکرد - چندے پیش ازین حسب التجویز آصف جاه بعاملی اندور (که از محالات مشهورهٔ صوبهٔ بیدر است) نامزد گردید - درین اوقات از بے مددي روزگار و علت نزول ماء (که بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین بیکاري و عطالت شوقے بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن از کتب معتبرهٔ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانهٔ غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذالک فضل الله یوتیه من یشاء *

* داؤد خان *

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پني - نامبرده ابتدا بشیوهٔ سوداگري بسر مي‌برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبهٔ سرداري فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشي با بهلول خان شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاهر جهت کمک شیخ منهاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

---

(٢) در [بعض نسخه] بحیدر قلي خان (٣) نسخهٔ [ب] پتهلاد *

سیوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعین نمود - خضرخان پس از ملحق شدن روزے ضیافت شیخ قرار داده اورا طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضرخان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمر او آگاهي داشت) پیشدستي بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معني فوجے بر سر دکنیان برده جنگ عظیم روداد آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدرآباد درازکرده بآن جانب رفتند - داؤد خان دران ایام در قلعهٔ نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالت او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلدمکان نوکری پادشاهي نموده بمنصب چهار هزاري و خطاب خاني سربلند گردید - و برادران و اقربایش بمناصب درخور سر افرازي یافتند و نلدرک درسرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبهٔ برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد ورود موکب سلطاني بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رندمست خان عم خود (که علي نام داشت و سال هفتم جلوس خلدمکان بنوکری پادشاهي و منصب هزار و پانصدي سرفرازي یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاري و خطاب رندمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپژوهان مرهته رخصت پذیرفتند - رندمست خان بخطاب بهادر خان

سرمایهٔ ناموری اندوخت - و باتفاق روح الله خان بمحاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمر خان - که آخر بخطاب رنمست خان چهرهٔ عزت برافروخته در رنمست پورهٔ اورنگ‌آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داود خان بتعیناتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعهٔ چنچی (۲) و محاربانی (که با مقاهیر رو داد) مصدر ترددات گردید - و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناتک حیدر آباد (که اصالةً بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایهٔ افتخار اندوخت - و سال چهل و پنجم فوجداری کرناتک بیجاپور اصالةً ضمیمه شد - سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدر آباد چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعهٔ واکنکیره شتافت) او حسب‌الطلب از چنچی آمده در گرفتن قلعهٔ مذکور خدمات شایسته و جرأتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلدمکان در جنگ کام‌بخش با ذوالفقار خان شریک کرده بود - سال سیوم جلوس خلدمنزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخهٔ [ب] خنجی - و در [بعضی نسخه] جنجی *

(۲)
و برار پایانگهات اصالة باو مفوض شد - در برهانپور بایزید خان همشیره زاده اش نائب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار و در برار همشیره زادهٔ دیگر (که علاول خان نام داشت) بنیابت مي پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار محمد فرخ سیر در آمد سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن بحسین علي خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن الکا نمود درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نربده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد صورت نبست - و بیرون بلدهٔ برهانپور سال سیوم با جمعیت قایل بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده صفها را برهم ساخت - دران آریز و ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجري بگولهٔ زنبورک کار او تمام شد لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر حقیقي بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهي مي پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزاري رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)(۳) سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

---

(۲) در [اکثر نسخه] بازید خان (۳) در [بعض نسخه] تخت سلطنت *

از رسیدن پادشاه ببرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت صوبه‌داری دکن بداوُد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (که حیدر علي خان (۲) دیوان دکن گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بقتل رسید - پسرانش الف خان و رندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار مي پرداخت - شبی (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچري شبخون آوردند - و سلسلهٔ انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

---

(۲) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان *

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱٦۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بضرب بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محي الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشي مدارا مي‌نمود اما پس از وصول لشکر برابچوتي (۲) متصل کرپه حوصلها بتنگي گرائید - و نفاق برملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بگولهٔ تفنگ درگذشت و انعم ما قیل (۳) * رباعي *

* هرکام که در جهان میسر گردد *
* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد *
* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *
* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحریر رنمست خان عرف منور خان برادر علاتي بهادر خان بفوجداري کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با راقم سطور آشنا ست *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

---

(۲) در [بعضی نسخه] برابچوري - یا رابچور باشد که جائی مشهور است
(۳) در [بعضی نسخه] و نعم ما قیل *

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوري ست
که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق
مولانا کمال از وطن بر آمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه
(۱۰۱۱) هزار و یازده هجري درگذشت - مرقد او بیرون بلدهٔ
مزبور در سرای حاجي سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر
دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشکش ببارگاه خلد مکان آورد
بنابران شیخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزاري ترقي کرده بآخرت سرا
شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب
پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت
نظام الملک آصفجاه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن الکا
گردید - و پستر بتجویز حسین علي خان امیر الامرا بفوجداری
رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی
سلف میشد) بجنگ آصفجاه کمر بست - و بعد کشته شدن او
دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده
پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پنجهزاري متصاعد شد
و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم
بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
میکرد - ازوست * * بیت *

* مژگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

* کی خواب میتوان کرد درخانهٔ آفتاب است *

پسرانش کلاني محمد دلاور خان مظفرالدوله بهادر انتظام جنگ که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا مي‌پرداخت از چند سال چون تعلقهٔ مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام‌الدوله آصف جاه حاضر شده ببخشیگری صوبجات دکن مامور است و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومي دل‌دلاور خان - که فوجداری (۲) بسوایتن مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶) هزار و یک صد و شصت و شش هجري در گذشت - هر دو صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علي نقي - خلف ارجمند میر عبد القادر دیانت خان است - که براستي و دیانت ثاني اثنین والد ماجد خود بود و در روائی مهام سرکار پادشاهي راه مداهنه و مسامحه نمي پیمود از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامي قدر (که بعلاقهٔ دیوانی دکن امانت گزین معسکر سلطاني بود) دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد رو براه مي نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت انضمام یافت - در اوان شباب نشهٔ انتباه و آگاهي در سرش ریختند شوق ارادت و انابت سر بر زد - براهبری توفیق و قیادت سعادت

(۲) نسخهٔ [۱] بسوابقن *

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که درویشی بود دکان و دستگاه شیخی نچیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید) پیوست - و عقد قلبی بارادتش بر زد - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملاهي و مناهي باز داشته ببرخی اشغال این طایفهٔ صافیه اشتغال می‌ورزید - و چون آن پیر نورانی بعالم جاودانی منزل گزید وافي عقیدت صافي اعتقاد مبلغ خطیر بر ترمیم و تعمیر مقبرهٔ او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود - که الآن درفنای شهر نضارت بهر مزارے دیگر (که مطاف ادانی و اقاصي و یزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش روزهای دیگر هم مثل چهار شنبهٔ آخر ماه صفر مجمعے و هجومے از وضیع و شریف میشود - و چون هرکه از غربا بخدمتش مي آمد در فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین رو شاه نور حمامی میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشهٔ خویش بهیچ یکے اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فحاوی کلامش دریافته اند - که دولتمند زادهٔ بود از سرزمین پورب - و مریدانش برآنند که زیاده بر عمر طبعي زندگي یافته - غریب تر آنکه سلسلهٔ بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیري و مریدي حرفے بر زبان نمي‌راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکرے و ارشاد شغلے میفرمود

پس از فوتش سلسلهٔ او جاريْ شد - خان صداقت نشان سيد شهاب الدين نامي را (كه از صوبهٔ بهار بود - و مدتے بخدمتگذاري و پرستاري آن كامل الصفات قيام داشت) بجا نشيني تعين كرد بعد ازو همشيره زاده اش سيد سعدالله بجايش نشست - الحال پسرش سيد قطب الدين مشهور بميان منجهاي صاحب سجاده است - و در عين شباب بتجريد و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلي و عقلي شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باكثرے ملكات رضيه آراسته - سيما بتواضع و حسن‌خلق بيش‌از بيش پيراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مكان خان مذكور بديواني بيدر و پستر بديواني برهانپور سرافرازي يافته بافزوني منصب و خطاب خاني اعزاز اندوخت - و دران هنگام (كه خلد منزل بموكب فيروزي امن‌افزاي ساحت دكن گرديد) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهي گشت - ازانجا (كه جوان قوي هيكل نمايان و بجودت طبع و رسائي ذهن باكثر فنون آشنا و در هر چيز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (كه مشعر و مبشر ترقيات و مقدمهٔ افزايش درجات است) مكلف شد - خان مزبور از وطن دوستي بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت ركاب نميشد - برخے كوتاه نظر بكج بيني و غلط حسي خويش گمان كيميا سازي بدو برده بر زبانها افكندند - حتى بعرض پادشاه هم رسيد - حال آنكه نه كاهے دودے از زيبق و كبريت بدماغش خورده - و نه

بوئی از مس و رصاص[2] بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب و شگفت نمائی از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه بر می‌آورد - در بادی النظر بحضار حیرتی می‌افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن اورا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین برد - قضا را درین ایام مرشد قلي خان میرزا هادي (که از بنگاله آمده بدیوانی دکن سرافرازي یافته) چون دلش پابند آنولایت بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابي جست - مشار الیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسودهٔ وطن دمیده دیوانی مذکور را بنام والد خان مزبور (که بحراست قلعهٔ ارک خجسته بنیاد مي‌پرداخت) مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت وطن[3] مالوف فائز و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور بسته یکران عزیمت بره نوردي در آورد - حیدر علي خان[4] خراساني دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثاني نداشت) در اکبرآباد دو چار گشته حسب‌الحکم پادشاهي همراه خود برگردانید - کاوشهای

---

(۲) در [اکثر نسخه] آهن و رصاص (۳) نسخهٔ [ب] وطن (۴) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان •

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش ودیعت حیات سپرده بود - نواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویز قلعه داری قلعهٔ ارک بنام خان موصی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائي دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیر الامرا حسین علي خان (۲) ساحت برهانپور را مضرب خیام فیروزي گردانید) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیواني دکن را بخان مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خاني نام آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر گردید اورا (که بپای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و تاج فرخ سیر بعطای دیواني خالصه و منصب چهار هزاري بلند رتبه گردانید - ازانجا [که خان مشارالیه از سن صبا در خجسته بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهي حارسے بیش نداشته - و او هم بپاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات مي نمود) بمرجعیت و خود سري گذرانیده خوکر تبعیت و شناسای مزاجداني نبود] چار و نا چار در استرضای سردار که گزیر نداشت مي کوشید - اما بحواشي مطلق نمي ساخت - راجه رتن چند (که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پارهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خان بهادر *

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - دران اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغی از متمولان شهر جبرا و قهرا برستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایحاش عامه باز داشته بضبط خانهٔ مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلائق بود) رهنموني کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالي برداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حاي و اوانیء خانهٔ او و خویشاوند نزدیکش (که همگي بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامي و رسوائي طرفی نبستند - و طرفه آنکه چون امیر الامرا ازو سوء مزاجي بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همدیگر محمول داشت *

خان مزبور خود نقل میکرد - روزے (که از کشته شدن عالم علي خان آگهي آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای صوابدید خویش عرض کرد - که مثلے هندوي ست - چون دست بزیر سنگ بند بود بآهستگي باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا ست - اکنون عجالة فرمان صوبه داري بنام نظام الملک

فرستاده مستمال باید نمود - و تلافي و انتقام (۲) را بر قابو وا گذاشت نگاهے بجانب راجه رتن چند کرده زهر خند نمود - و گفت زرها بپورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار خواهد بود - دوازده هزار مشعلچي نگاهداشته دمے از قطره و پویه نمي آسایم - و شب از روز نمي شناسم - خان مذکور گفت که قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج همراه میرسد - و در اسپ و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو شده گفت - کمال سپاهگري مردن است ناچار هرگاه سردارے باین جرأت (۳) مثل هوش باختهای بےحوصله حرف زند - خان مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی اعتماد الدوله از پیشگاه جهانباني بتفویض دیوانی ارثي رخصت دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول الطاف بیکران آن نوئین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر کبیر بمسندآرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مامورِه نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفوض فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد زر مغصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

---

(۲) نسخهٔ [ا] تلافیٔ انتقام را (۳) در [بعضي نسخه] خبرت - و در [بعضي] جبروت آمده *

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع تهمت چندین ساله مال داري بوجه وجیه بر روی افتاد - و الا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابرۀ روزگار سروکار افتادے و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائي و خود سري بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معاودت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستي و درستي در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازي نا آشنا) بلا تحاشا نسبت بغي و بطلان بجانب خویش و حقیت طرف ثاني بر زبان مي‌آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبے سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد مدتے منزوي و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالي تیول و خدمت بر نوازد عضدالدوله بکینۀ دیرینه بمخالفت پا افشرده از پرداخت احوالش باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازي زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکر زدگیهای بیکاري و بطالت آخرها به بیماري انداخت - در شهر رجب سنه (۱۱۴۱) یکهزار و یکصد و چهل و یک هجري بعالم بقا منزل گزید - هرچند بسختي

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صلهٔ رحم و مراعات آشنائي نمي‌شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلائق کمتر مي‌کشود اما بدیانت و راستي یگانهٔ عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف (۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت مي‌گماشت - و بمشائخ حال چندان نمي گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمي‌خورد اما تفکه و تنقل بفواکه و لبوب بسیار مي‌نمود - توانا هیکل قوي‌قوت بود - و در برق‌اندازي و تیراندازي حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکندهیلي (۳) (که موضعی سمت سه کروه شهر) مرغزارست از زین‌العابدین خان خوافي مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارجیلستانی برساخت - زمانه باندازهٔ متمنایش مساعد نگردید والا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جا ست - پسر کلانش میرک محمد تقي خان - که در کوچک دلي و یار باشي بے همتا و در صحبت دوستی بے تکلفي یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلدهٔ خجسته بنیاد

---

(۲) در [بعضی نسخه] تکلیف (۳) نسخهٔ [ب] کندهیلي •

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عنایت نواب آصفجاه گردیده بفوز دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاري پایهٔ خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شبی منصبدارے دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفتهٔ افلاس‌زده عن‌لاشی شمشیرے حواله کرد - بسر بیني خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورشے و سورتے احداث یافت - و عنان بجانب دیگر تافت - مردم‌خانه‌جنگ نگاهداشته اندیشهای دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هرچند عقل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالیها نبود اما تقدیر چیرگي نمود - خود را بسپه‌کشي و سرداري کشید - و از نواب نظام‌الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارور و دهاراسین شتافت - و پا از جادهٔ سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسري و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائي سر میکرد - و بقباحت آن نمیرسید - همان ایام در حوالی ریناپور (۲) بملازمت نواب معزي‌الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که شهنشاه معظم نادر شاه بدهلي آمده قتل عام فرمود) سپاهیئے اجل گرفته از متعینه بےاعتدالي نموده جمدهرے حواله کرد یکے از حضار پیشدستي نموده او را از هم گذرانید - جمعے

(۲) نسخهٔ [ب] زیباپور •

سواه پیشه بهم قومي و خویشي مقتول بپرخاش برخاستند - ازان
میان شورة پشتے چند بخیمه اش درآمدند - و بیک چشم زدن
بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان
نداشت) بحیراني درشده دست بالا نکرد - و داد مظلومي
داد - دو پسر غیر ملتجي او دران زد و خورد مردانه بکارآمدند
دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس (۲) را دست بکار نرسید - و از سران
و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحے و اعانتے سر نزد - گویا
همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس
که بمرگ او مزة جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره
بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدي
خان مرحوم است - صاف (۳) دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود
و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و متخیر بود - چون
دیواني دکن ببرادر حقیقي او وزارت خان شهید تفویض یافت
بیوتاتي بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي
درسن سي و هفت سالگي ازین حسرتکدۀ آرزو شکن بنه زندگي
بر بست - و داغها بر دل اخلاصمندان گذاشت - در حالت تحریر
دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهي ست
و بدیواني ارثي و دیواني سرکار آن نوئین عالي جاه سرافراز
دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

---

(۲) نسخۀ [ب] غلامان او (۳) نسخۀ [ب] مرد صاف دل *

* دهیراج راجه جیسنگهه سیوائي (۲) *

پدرش بشن سنگهه نبیره زادهٔ میرزا راجه جیسنگهه است بجیسنگهه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راجه جیسنگهه و برادرش بنام بجیسنگهه امتیاز یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعهٔ سخرلنا عرف کهلنا (۳) نامزد گردید - و در گرفتن (۴) قلعهٔ مذکور روز یورش کارهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار ترفع جست - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهئ محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگهه (که بهمراهئ خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سه هزاري سرافراز گردیده با او بر سر آنبیر بمناقشه برخاست - پادشاه (که شیوهٔ خاطر داریِ همه کس منظور داشت - و دل‌شکنئ هیچ یک نمي خواست) آنبیر را در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بفوجداریِ آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابلهٔ کام‌بخش متوجه دکن گردید

---

(۲) در [بعضی نسخه] سوائي (۳) در [بعضی جا] کهیلنا آمده (۴) در [اکثر نسخه] گرفتن ریوني قلعهٔ مذکور ه

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگهه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مناقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلدمنزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواری ملازمت کرد - و بوعدهٔ اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علي خان با فوجے علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمهٔ چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهي پیوست - و درین معني اصلا استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما برطبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشي و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معني صفائے که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده برطبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیهٔ نیکوسیر متهم بجانب داري او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمهٔ سادات برهم خورده مانعے در میان نماند) اوائل

سلطنت فردوس‌آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بعد از بمهم چورامن جات تعین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهانجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهرهٔ امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري بدرخواست او صوبه‌داری مزبور بوساطت خاندوران بباجیراو مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگي نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضي آشنا - متصل آنبیر بلدهٔ جدید عمارت کرده بجی‌نگر موسوم گردانید - بدرستی دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلدهٔ مذکور و بلدهٔ شاهجهان آباد هردو جا مبالغ کلي صرف نموده کارخانهٔ رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سي سال (که مدت تمام دورهٔ زحل است) مي‌باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگهه بجای او نشست - و پس ازو بسرش پرتهي سنگهه بعضی محالات تعلقهٔ اینها بتصرف مرهته در آمده - برخی اماکن پادشاهي بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگهه برادر پرتهي سنگهه بر وطن قابض است *

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

پیری[2] آقا نام - از منصبداران متعینهٔ کابل است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار قندهار از والی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجی گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته با عریضهٔ علی‌مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار فرق عزت بر افراخت - و چون پس از آمدن علی‌مردان خان ایالت کشمیر تعلق بار گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبهٔ مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافهٔ یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستر در ایامے (که کشمیر مورد رایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عنایت اسپ سرمایهٔ شادکامی اندوخت - سال چهاردهم باضافهٔ دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و ششصد سوار سرمایهٔ کامرانی براندوخت پستر حراست غزنین یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

(۲) در [بعضی نسخه] پیری آقا - و در [بعضی] سپری آقا •

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین‌بوس دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمهٔ ضبط بنگش بالا (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندي پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانهٔ بلخ نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا روانهٔ هندوستان گردید او را بهمراهي خزانهٔ رکاب تعین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او برسم جانبازان درحفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان روهله (که چنداول بود) بسعي او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري بعالم عقبی خرامش نمود *

* ذوالفقارخان قرامانلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قرامانلوست که از امرای عظیم‌الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دین محمد خان اوزبک بهراولی شاه بارجود جلادت و مردانگي بین الاقران تهمت زده گریز شد - شاه گمان غدرے بار بهم رسانید - اگرچه از دانائي

و روزگار خوردگئ او بعید مي‌نمود [که با این همه مرتبت و جاه (۲) (که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتي سپرد] اما چون بر شاه تحقیق گرفت الّه وردي خان با بعضے غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مزبور بخانه‌اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکي گفت - که سلمي اولدي - یعني کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطرار خود را بدولت‌خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان نداشت که اورا زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت (۳) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان (که ذوالفقار خان در بیگلر بیگي گری شروان استیلای تمام یافت) برخے حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار و نه هجري شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا بیگ را (۴) (که از مقربان آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقارخان و امرای آن‌حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر وحشت‌گرایان را مطمئن ساخته بر ممالک دولتخواهي ثابت دارد - و هرکه ازانها

---

(۲) نسخهٔ [ا] تربیت و جاه (۳) نسخهٔ [ج] خلعت مرحمت عنایت فرمود (۴) نسخهٔ [ج] قرجقا بیگ •

سرکشي پیش گیرد سزای آن دز گذارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سببے ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ ببهانهٔ آنکه رقمے از ولي نعمت رسیده بخیمهٔ ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست (۲)
ته شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهربین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجوئي حکام داغستان امرے دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاري ست - شاید بد اخلاصي او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صفویه مجبول بسفاکي و بیباکي بود خصوص شاه عباس ماضي که بسکه بے اعتدالي (۳)
و شوخي از طوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجہے عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوهٔ نا ستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیاني در تحذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه بر نوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمي طلسمے ست بدیع نما - و معمائے ست بس مشکل کشا - بیک فاخوشے (که

---

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشیقي *

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالي نهاد جز بدست قدرت ایزدي (۲) تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند * * مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته‌شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای او راه یافت و شاه چندان التفاتے باحوال آنها ننمود خانلر از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکاني بهند آمده دولت بندگي دریافت - و صبیهٔ صادق خان یزنهٔ یمین‌الدوله بدو منسوب گشت - در سال ششم شاهجهاني بخطاب موروثي سر مباهات بر افراخت - و بمرور ایام بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - در آخر عهد آن‌پادشاه والا جاه برسم گوشه‌نشیني در پتنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاري نمود - و در سال دوم عالمگیري سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري بمرض مزمني (که علت انزوای او بود) بساط هستي در پیچید در نغمه فهمي و گویندگي و ساز نوازي بطور ولایت مهارت تمام داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

(۲) نسخهٔ [ج] بدست ایزدي ٭

مي ربود - خلف الصدق او اسد خان امیرالامرا سمت - که احوالش علیحده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بیگ - نوکر عمدهٔ ایام شاهزادگی خلد مکان است و بمیرآتشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایت عزیمت شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه بر افراخته گردید او بخطاب ذو الفقار خان ناموري اندوخت - و در جمیع معارک وغا و مهالک هیجا مقدمةالجیش بود - و بهراولی هراول رایت مبارزت باوج دلاوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه جسونت چون سران عمدهٔ راجپوتیه جلو ریز بتوپخانهٔ عالمگیري پیوسته گرم‌ستیز گشتند ازانجا (که هجوم آن جلادت کیشان افزون بود) مرشد قلي خان میر اهتمام توپخانه بپایمردي و پردلي راه جانفشاني پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک مي‌نهند) از اسپ فرود آمده با معدودے پای همت استوار ساخت - و گل زخمے چند از شاخسار تهور بر چید آن بیباکان ازو گذشته بهراول در آویختند - و ازان جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صف‌آرائی دارا شکوه چون او بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و بسیارے از سرداران موکب آن هزیمت‌نصیب راه عدم پیمودند ذوالفقارخان مساعدت وقت دانسته اسپ جلادت برانگیخت و با کمال دلاوري بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولي گشته بود) بے سعي سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیري نضارت پذیرفت) بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها ازین طرف پرتو وضوح تافت (۲) - که محمد اورنگ زیب بهادر بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمي تواند قرار داد اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و بارهٔ قلعه پرداخت - و یکباره پرده از میان برداشته شد - ذوالفقار خان با بهادر خان باشارهٔ عالمگیري بآهنگ محاصره هنگام شب بپای قلعه رسید - بواسطهٔ متانت حصار صورت افتتاح در مرآت خیال جلوه‌گر نمي‌گردید - در پناه جدار و اشجار حوالیٔ آن قرار گرفتند و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه بجان‌فشاني و جانسپاري کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران از غردلي و نمکحرامي براه دریچهٔ آب دریا بدر زده داد ناسپاسي

(۲) نسخهٔ [ب] یافت ٭

و حق ناشناسي دادند - اعلی حضرت از مشاهدهٔ ناسازی زمانه
دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امرے
(که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت
نپوشند - و کار منافی حفظ سلطنت چندین ساله (که طنطنهٔ عظمت
و شکوه آن در ساحت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جادهٔ عبودیت
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحهٔ (که بارادهٔ لم یزلي صدور
یافت) مغلوب واهمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد
اگر مرید نوازي فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من
اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این
امر دور از مصلحت بود اما بغلبهٔ تقدیر اعلی حضرت قبول
فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجري سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازها
بضبط خود در آورده مردم پادشاهي را بدر بر آوردند - و بیست
و یکم ماه مذکور (که از سال سي و دوم جلوس سه ماه و چند روز
گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق
گردانیده از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان
(که بافزایش اخلاص و دولتخواهي سرآمد بندهای عالمگیري
بود) بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام
شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندي گشته بمحافظت اعلی حضرت

و حراست قلعهٔ آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهاض الویهٔ عالمگیری از دهلي بمقابله و مصاف شجاع تصمیم یافت) خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده با یک کرور روپیه و برخی اشرفي از خزانهٔ عامرهٔ آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش راه الهآباد گرفته بپادشاهزاده سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس از تسویهٔ صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب آن مرحله پیمای وادی فرار تعین گشت - و بعد ازان (که بموافقت سپهسالار بمراسم تکامشي پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آوارهٔ جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتی کوفتی صعب طاري شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبهٔ ضعف و شدت آزار نیروی سواري و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بنابر استدعایش از پیشگاه خلافت طالب حضور گشت - از معظم خان مرخص شده بمعظم‌نگر آمد - و ازانجا روانهٔ درگاه معلی گردید در راه مرضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري باکبرآباد رسیده جهان گذران را

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین
بیگ خویش او از ایران‌دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهي
نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقارخان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه
(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر
آصف خان یمین الدوله تولد نمود * * ع *

۱۰۶۷

* ز برج اسد رو نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیري بمنصب سه صدي
نو سرافراز شد - و در سال بیستم با صبیهٔ شایسته خان امیرالامرا
کدخدا گشته بعنایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت
و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهي از اجمیر بعزیمت
دکن باهتزاز آمد - و جملة الملک اسد خان را بهمراهی سلطان
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی‌القعده بر سر فتنه پژوهان
راتهور (که در میرتهه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک (۲) و سانولداس
و دیگر عمده‌های مهاراجه جسونت متوفی (که مصدر فتنه و فساد
بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافهٔ نمایان ناموري

---

(۲) نسخهٔ [ب] سویک - و نسخهٔ [ج] سونک *

اندوخت - و در سال سیم از تغییر کامگار خان بداروغگی غسلخانه مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعهٔ راهیري موطن و بنگاه زه و زاد او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه (۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعهٔ فلک شکوه را بر گرفت و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم در جایزهٔ فتح قلعهٔ نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل اقتدار نمود - و پس ازان بمهم قلعهٔ چنچي (که راما برادر سنبها آنجا رفته زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما بسبب گراني غله و انبوهي اشقیا پاي استقامت نتوانست استوار کرد - بفاصلهٔ دوازده کروه بر خاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش با جملة الملک بکمک تعین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشي بمرتبهٔ رسید که کام بخش برغم اسد خان براي راجه پیغامهاي مخفي و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار خان تهانه داران دور قلعه را دفعة واحدة برداشته ببنگاه طلبید غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرداشتن توپها و مصالح قلعه گیري در ماند - اشقیا بر اسمٰعیل خان مکها (که عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند طرفه هرج و مرجے پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را میخ زده روانهٔ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره (۲) با یک حشر برو ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلادت نشان (که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشرده داد پردلي و بهادري داد - و کم کسے از بهادران جان بناموس ده ماند که از شاخسار مردانگي گل زخمے نچید - آخر غنیم را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانهٔ حضور گشت مکرر میان رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع شکیب ربا گردید صلح گونهٔ کرده بملک پادشاهي بر گشت و چهار ماه توقف گزیده باز بمحاصرهٔ قلعگیان پرداخت - و عرصهٔ فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نه هجري سال چهل و یکم حصن حصین چنچي (که مشتمل

(۲) در [بعضی نسخه] پریه *

است بر هفت قلعهٔ رصینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع آن ضلع بفزونیِ ارتفاع و فراوانیِ اسباب نبرد برتري داشت) بنیروی پردلي و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیهٔ نصرت‌گدهه امتیاز گرفت . قلعهٔ چنچي مفتوح شد تاریخ آن گردید ۱۱۰۹ و راما از مشاهدهٔ جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه‌سري تیهٔ فرار بپای ادبار سپرد - یکصد قلعهٔ خرد و بزرگ (که عبارت از ملک کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و زمینداران پر زور حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافهٔ هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار امتیاز یافت و در سال چهل و ششم از انتقال بهره‌مند خان بخدمت والای میر بخشیگري سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم (که ایام محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره موسوم برحمان بخش خیلی امتداد کشید - و از پریا (۲) نایک نگهبان آنجا شوخي زیاده سرزده و مرهته را بکمک طلبید - و آنها حوالي و اطراف لشکر را بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

(۲) در [بعضی نسخه] پیریا نایک ۰

که ای یاري ده بیکسان زود خود را برسان - فی‌الواقع بسعي و کوشش بهادرانهٔ او بسرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بسته طرفه تخفیفی بمردم اردو (که از قطره و تردد هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکے از باریابان حضور باشارهٔ برخے اهل عناد بپادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علي لا سیف الا ذوالفقار ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت‌گسل بود برغم او بامرای تورانیه اضافه داده او را بعنایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضے قلاع و تنبیه غنیم رخصت فرمودند آخرها بمنصب ششهزاري ششهزار سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالیِ میر بخشیگري اعزازش افزود - و در جنگ بهراولیِ شاهزاده بیدار بخت (که مقدمة الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ تردد از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داري و گران پائي کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامي جان در باخت زخم کم نمای تیر برلب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته با جمعے از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

ندادہ اند - خود را بکنارے کشیدہ (۲) بتدارک باید پرداخت
پادشاهزادۂ شیر دل بر آشفته گفت - بهادري شما معلوم شد
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمي‌گذارم - القصه
بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب
صمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و صوبه‌داري دکن نیز ضمیمۂ بخشیگري فرمود * * بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *
* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمي با منعم خان
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروي با وی مي باخت
هرچند که خانخانان مرد زمانه دیدۂ متحمل بود و بیشتر بتغافل
گذرانیدہ مراعات قدیم از دست نمیداد اما بناخوشیها صوبۂ
خاندیس و پایان گهاٹ برار را بضابطۂ ابتدای تسخیر (که
سررشتۂ آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد فوت
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
با خدمات سابق بدست او باشد - بنام پدر التماس نمود - پادشاہ
از فرط مروت و حیا (که فطري و جبلي داشت) جمع چنین
خدمات خلاف قاعدہ دانسته بپاس خاطر او وزارت بدیگرے

---

(۲) نسخۂ [ب] بکنارہ کشیدہ ٭

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
عظیم الشان نسبت بخود غدرے دریافته با جهاندار شاه
نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص‌مند تر بود)
پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم‌الشان
(که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
و برتري داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت *

گویند نصرت جنگ بدستان سرائي و فریب طرازي رفیع‌الشان
و جهان شاه را بتقسیم ملک راضي ساخته با جهاندار شاه
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بنام خود گرفت
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقولے
کشته شد - یا بگولهٔ پرید که اثرے ازو نیافتند) خاطر وا پرداخت
با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه
بیشتر) پیغامها درمیان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتے نگرفت - و کار بخونریزي
کشید - جهان شاه درعین معرکه با قابلے از کمرگاه خود را بر قول
معزالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقهٔ جهاندارشاه
(که بے او آنے بسر نمي‌برد) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
شاه خود را بپناه پزاوها کشید - نقارهای فتح جهانشاه بنوازش

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبهٔ او خواندند
که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان
(که در هراولي بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
بر فوجش تاخته منهزم ساخت - و لاش او را با لاش پسر
کلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهے بود نظر فریب)
پیش جهاندار شاه (که با معدودے حیرت زدهٔ نیرنگی فلک
استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهي *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
سر داد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
تیموري دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر (۲) از فیل بر جسته
تلاشے کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوای وزارت و رتق و فتق
خلافت بر افراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
جا بمزاج جهاندارشاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد
و پادشاه را (که بنشهٔ پرزور عشق لال کنور مست بود) دو بالا
کیف کامیابي از هوش برد - دیوانه بود بنگے خورد - مالیخولیا

---

(۲) در[بعضی نسخه] بے شمشیر و سپر *

داشت سرسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه وسیر و تماشا منهمک شد که از خود آگهي نداشت - تا بدیگرے چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیئے را سمت سر *
* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفطور اند ذوالفقار خان نیز باختیار سبهاچند کهتري (که در شرارت و بدذاتي یکتا بود) کارها را گذاشته بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهر یار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار ماهے نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقي و سپه‌سالاری خاندوران خواجه حسین یزنهٔ کوکلتاش خان برای مقابله قرار یافت - ذوالفقار خان بهمرداری او (که گاهے نبرد و پیکار ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضي نبوده منع میکرد که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کسے *
* که در جنگها بوده باشد بسے *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از بددلي و جبن ذاتي با شاهزاده گریخته باگره رسید (چنانچه در

احوال (۲) کوکلتاش خان ایمائے بدان رفته) جهاندار شاه بهراولی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعده کوچ کرده
بسموگدهه متصل آگره رسید - فرخ سیر به بے سر انجامی تمام
با مردم قلیل (که همگي بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سرگذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکے میگفت پل بسته عبور
باید کرد - دیگرے میسرائید که آنها از گرسنگي و خستگي اقامت
نمي توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایابے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار
و سرداران عمده بتوزک یمل آراست - حسن علي (۳) خان بارهه
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوعے
از هم پاشید که کسے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمي
افتاده بود - اما سید عبدالله خان راجي خان را از مقابل خود
برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
درآورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقارهٔ فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخهٔ [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]
حسین علي خان *

کاش شاهزاده را بیارند - که بیشتگرمی تورهٔ اینها را بردارم چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثرے گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داوُد خان نایب نواب دران جا ست - و از خزانه و فوج کمي نیست - لیکن سبها چند گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن میدهید - ذوالفقار خان راه دهلي گرفت *

گویند امام وردي خان (که بخشي او بود) گفت - که همین علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانهٔ آصف الدوله رفته درچاره گری حال خود بود) رسید - هر چند با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضي نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتے (که فرخ سیر ببارهٔ پله پنج کروهي دهلي رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت شتافته بانواع استمالت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر ملکي ذوالفقار خان را باریاب حضور داشته اسد خان را رخصت نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمهٔ (که برای او استاده شده بود) دستوري یافت - و برخے پیغامهای خشونت آمیز فرمودند - که باعث اینهمه فساد تو شدي - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را (که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانهٔ یکے

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتي - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے محابا بجوابهای شافي و کافي پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلویش کشیدند و از هر جانب بهشت و لگد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز ازهم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (١١٢٤) هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را واژونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولي الابصار * * بیت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرد *

* کان صولت و جبروت باین مي ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند
١١٢٤

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنکاش بود در یساق چنجي بهمت و بخشش شهرتے پیدا کرد * ناصر علي در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست * * بیت *

* ای شان حیدري ز جبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغے خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام استقلال به بیفیضي و نارواي کار و مواعید عرقوبیه و دلخوشیهای

زباني زبان زد گشته جانب و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند چون بادهٔ دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابي چنان از جا رفت که بحکم نفس خودکام خانذانها بر انداخت - و دولتها بخاک نشاند - و ندانست که * * مصرع *

* در عفو لذتے ست که در انتقام نیست *

بمهل ناخوشیئے عزیزان دهر را بذلت و خواري رسانید - بل انتقام را از هر یکے بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقي ترسید - ظلمے (که از نایب مستقل او داؤد خان در دکن برخلائق گذشت) و اذیتے (که از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیرهٔ تباه روزگاریش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین سلسله نمانده * * بیت *

* دز اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابي سرانجام *

* سلامت بایدت کس را میازار *

* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعني هرگاه بر امانده ببخشي چون درماني برهي * * بیت *

* در دیر مکافات ز هر پیش و پسے *

* عبرت نظران تجربه کردند بسے *

* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهي آزار کسے *

* ذکریا[(٢)] خان بهادر هزبر[(٣)] جنگ *

پسر[(٤)] سیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه‌داری لاهور سرافرازي یافت - ضبط و ربط و عدالت‌گستری او بر زبانها ست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور دو فتح نمایان او[(٥)] را دست داد - یکے جنگ پناه نام قوم بهتّي که از مفسدان تمرد پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوي در تصرف داشت - فوجے بسرکردگی راجه کوراملی ملازم خود تعین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - دوم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوهٔ تاخت و تاراج مي‌پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعے بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشتهٔ استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزے

---

(٢) املای صحیح زکریا ست بزای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی آورد - همانا از مولف لغزشے رفته که در باب ذال آورده (٣) نسخهٔ [ب] دلیر جنگ (٤) در [بعضے نسخه] پسر عبدالصمد خان است (٥) نسخهٔ [ا] ازو راست دارد *

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود حسب استدعای او نسقچیها تعین شده اسارای شاهجهان‌آباد رهائي یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجري قالب عنصري را تهي ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشي میگذرانید - پسر دومش میرزا پهلوري حیات‌الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتماد‌الدوله قمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه باقي خان - که درینولا بسرکار نظام‌الدوله آصفجاه (۲) آمده بخطاب اعزالدوله هزبر جنگ نامور گردیده معیشت بسر میبرد - با محرر اوراق شناسا ست *

* ذوالفقار الدوله *

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر صفدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه منتهي میشود - چون شجاع الدوله محمدقلي‌خان خواهر زاده اش را (که همراه خاقان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتنه رفته بود) طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علي خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] آصفجاه بخطاب *

صوبه‌دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدها ساخته داد - و بمقابلهٔ کلاه پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علي خان آمد - پس ازان (که خان مذکور باعتماد قسم شجاع‌الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بسیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد جدائي گزید - و در ملک هندوپت بندیله آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداری کره مانکپور صوبهٔ آله‌آباد سربلندي اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیگری مرتقي گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (که بلدهٔ آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهاناباد سر خودسري افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمي‌آوردند) مستاصل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش

بضبط در آورد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجري (که پادشاه عزیمت سمت نارنول فرمود) او حسب الطلب خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معاملهٔ راجهٔ آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمحاصرهٔ الور صوبهٔ

اکبرآباد (که در دست یکی از متمردان است) همت گماشته
اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدهی آنها
می پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجري
(که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله نا خوش شد) مشار الیه را
بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهي ست *

* حرف الراء *

* روپسي *

برادر زادهٔ راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم بملازمت
اکبري پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم (۲)
(که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود)
او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوري یافت - پسرش جیمل
پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهي فایز گشته
چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
بود) بسر برد داشت - میرزا اورا تهانه‌دار میرتهه کرده بود - چون
کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا
(که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعین شده بود)

(۲) نسخهٔ [ب] سال هشتم *

رخصت پذیرفت - و در ایلغاز گجرات (که سال هیزدهم روداد)
از جملهٔ ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق
جمعے بتنبیه دودا پسر رای سرجن (که بموطن خود بوندي
شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان
بر اسپ بام (که عبارت از ڈاک چوکي ست) سمت بنگاله
جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخے مقدمات مقرر گشته
از بسکه تیز روي کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ
زندگی او از تندباد اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت موته راجه بود) بسنوح این خبر
در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهاون میکرد
اُدیسنگهه پسر او با برخے میخواست که کام و ناکام بسوزاند
چون این حقیقت بپادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود)
خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نتوانستند
رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناتهه و رایسال او را گرفته آوردند
ازانرو (که پشیماني از سیمای او مي‌تافت) زندان‌نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه مینویسد که چون پادشاه ایلغار نموده
بنواح احمد آباد رسید روزے (که با محمد حسین میرزا جنگ
روداد) در بر جیمل بکترے بود بسیار سنگین - عرش آشیاني
ترحم کرده زرهے از جبه خانهٔ خاصه بار عطا فرمود - و بکتر او
بکرن نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

بدریافت این معني کوتاه حوصلگي بکار برده کس بطلب بگتر خود فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض داديم - روپسي بر سبک سري افزوده سلاحے (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جئے (که ادب بایستے نمود) بتمکین (۲) پیش آمده خود هم سلاح از بر جدا کرد - که هرگاه ملازمان ببرهنگي مرد آزمائي قرار دهند سلاح پوشیدن ما از مردمي نباشد - راجه بهگونتداس بدریافت این معني در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه معروضهٔ او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

* راجه بهارا مل *

پسر پرتهي راج کچهواهه است - درین قوم دو طایفه اند رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف صوبهٔ اجمیر غربي مارزار - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما سیر حاصل تر ازو - اول کسے ست از راجپوتان که بملازمت عرش آشیاني رسید - پس از رحلت جنت آشیاني (که هر طرف آشوبے بر خاست) حاجي خان غلام شیر خان نیز سر بفساد برداشته بمحاصرهٔ نارنول (که در جاگیر مجنون خان قاقشال بود) پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمي و پسندیده منشي درمیان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

(۲) در [اکثر نسخه] بتمکن *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال گزین فدویت راجه را بعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - روز رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخرهٔ عنایتي پوشانیده رو برو آوردند) پادشاه بر فیل مست سوار بود - از شورش مستي هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتی بطرف راجپوتان دوید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیاني بشوق زیارت روضهٔ معینیه عازم اجمیر شد) در موضع کلاي چغتا خان معروض داشت که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهاي بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشور انگیزي سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشي کرده و زرت مقرر ساخته جگناتهه پسر راجه و راج سنگهه پسر اسکرن و کنکار پسر جگمال (۲) برادرزادهای راجه را گروگرفته میخواهد آنبیر (که مسکن موروثي ست) متصرف شود - از قدرداني و جوهرشناسي

(۲) در [بعضی نسخه] جگمل *

بطلب راجه حکم رفت - در منزل ذیوسه روپسي برادرش
با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
دریافت - و در قصبهٔ سانگانیر راجه با اکثرے از خویشان بتقبیل
بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایهٔ قدرش افزود - راجه
از درست فکري و دور اندیشي خواست که خود را از زمرهٔ
زمینداران برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهي انسلاک دهد
خواهش نمود که صبیهٔ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه
قبول فرمود - راجه بسرانجام این نسبت دستوري بگرفت
و هنگام معاودت در منزل سانبهر صبیهٔ عفت‌سرشت را بتزک تمام
بدولتسرای پادشاهي فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس
پسر و کنور مانسنگهه پور او بشرف ملازمت اختصاص یافت
عرش‌آشیاني پایهٔ قدر اورا از جمیع راجها و رایان هندوستان
گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام اورا بمراتب بزرگ و مناصب
ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت
و راجه بمنصب پنجهزاري سر بر افراخته رخصت وطن گرفت
و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه با بسیارے از اقربا ملتزم
رکاب بوده باگره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* رای سرجن هادا *

هادا (۲) شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتي (۳) عبارت است

---

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) نسخهٔ [ب] هادرني *

از سرکار رنتهپور مضاف صوبهٔ اجمیر که محل زمینداری اینها ست
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعهد عرش‌آشیاني در قلعهٔ رنتهپور
دم نخوت میزد - و رایت استقلال مي‌افراشت - چون پادشاه
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جلوس بعزیمت
کشایش قلعهٔ مذکور متوجه آن‌سمت شد خود بر کوهچه برآمده
فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال بر گرد آن نصب
فرمود - و در عرصهٔ یکماه بعد تیاری ساباطها فتح رو داد *

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهي
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سراپردهٔ پادشاهي
بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
صادر شد - بنابر خیرسگالي ازجا رفته تیغ برکشید - هرچند
یکی از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر
شمشیر برو انداخت - و جانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید
پورنمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمي ساخت
و شیخ بهاوالدین مجذوب بداوني را بضرب شمشیر در نیم

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجلت آمدند اما چون بی تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده گرد آستان خلافت را سرمهٔ بینائي سازد - بنابران عرش آشیاني حسین قلي خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را بملازم پادشاهي سپرد - و از مکرمت گاه سلطاني بجاگیر داری گدهه سرفرازي یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدهه چناده بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندي رفته دست بمردم آزاري کشود اگرچه فوجی پیشتر بمالش او تعین گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندي مطمح نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعین گشت و پس از مسخر شدن بوندي رای سرجن بعتبهٔ خلافت برگشته

بمنصب دوهزاري رسيد - دوده پس از ناکامي همواره راه باطل سپردے - و گرد فتنه برانگيختے - تا آنکه در سال بيست و سيوم باستصواب شهباز خان کنبو صفح جرائم او شده ادراک آستانبوسي نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزديکي مغلوب واهمه گشته عرصه پيماي دشت فرار گرديد و سال سيم از جهان در گذشت *

* راى لونكرن كچهواهه *

شيخاوت است - زميندارى پرگنهٔ سانبهر داشت - بملازمت عرش‌آشياني پيوسته مطرح انظار عنايت گرديد - سال بيست و يکم بهمراهىٔ کنور مانسنگهه بر سر رانا تعين شده در همان سال باتفاق راجه بيربر براى آوردن صبيهٔ زميندار دونگرپور (که ميخواست داخل محل پادشاهي گرداند) نامزد شد - و سال بيست و دوم بهمراهىٔ او آمده جبين نياز بر سدهٔ سلطنت گذاشت - سال بيست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبيه ناسپاسان شرقي ديار دستوري يافت - سال بيست و هشتم همراه ميرزا خان بن بيرام خان بصوب گجرات مرخص گرديد پدر او راى منوهر داس است - که منظور نظر تربيت پادشاه بود سال بيست و دوم در ايامے (که موکب سلطاني بر قصبهٔ آنبير نزول داشت) بعرض رسيد - که دران سرزمين شهرے ست قديم که بظاهر ورزد حوادث جز تل خاکے ازان باقي نمانده - پادشاه

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی از امرا باتمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت ازان رو (که زمینداری آنجا برای لونکرن تعلق داشت) بپسرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بنابر کجگرائي راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت بر نداشت پادشاه او را باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه ویسي میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیاني مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پرویز بگوشمال رانا امر سنگهه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزاري پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها بتعیناتیء صوبهٔ دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانهٔ نیستي در شد - پسرش بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفرازي یافت رای مزبور شعر میگفت - و توسني تخلص میکرد - این بیت ازو ست *

* بیت *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *
* که هر دو چشم جدا و جدا نمي‌نگرند (۲) *

از دو برادرش ایسر داس و سانولداس اولاد باقي مانده *

(۲) نسخه [ب] نمي نگرد *

* راجه بیربر *

مهیس‌داس نام برهمنے ست بادفروش - که بهندي بهات نامند این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول مي‌باشد - مشار الیه اگرچه از بے‌بضاعتي و کم مایگي بپریشان حالي و خستگي روزگار میگذرانید اما مجموعهٔ بود از فرهنگ و شعور - و برسائی ادراک و درستی فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون برهنموني قاید اقبال بملازمت عرش‌آشیاني رسید بسخن سنجي و لطیفه‌گوئي در زمرهٔ ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منتظم گشت و بتدریج گوی مسابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت ربود - اکثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه بیربر مورد نوازش میشد - و چون شعر هندي را خوب میگفت اول بخطاب کب رای (که قریب بمعنی ملک الشعرا ست) مخاطب گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهي از راجه جیچند راجهٔ نگرکوت انحراف یافته بقید افتاد پسرش بدهچند (۲) (که خرد سال بود) خود را قایم مقام پدر دانسته براه سرکشي و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکب رای (که دران هوای جاگیرداشت) مرحمت فرمود - و بحسین قلي خان خانجهان ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آنصوبه متوجه آن ولایت گشته نگرکوت را از تصرف بدهچند برآورده بکب رای تفویض

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدهچند *

نماید - و اورا مخاطب براجه بیربر (که بمعنی شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه بلاهور رسید حسین قلي خان با سایر تیولداران
فوجی برسر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قلعه در حیز
تاخیر و تعویق افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکهٔ
پادشاهي و احداث مسجدے پیش دروازهٔ قلعهٔ کانگره بصدن نموده
برخاستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۴) نهصد و نود
و چهار هجري زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئي (که
عالمے ست در کوهستان بجور و سواد) تعین گشت کوکه پس
از تاختن و باختن بجور بکوهستان سواد (که شمالی پشاور است
و شرقی بجور بطول چهل کروه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار
خانه دار ازان الوس درانجا بسر برد) در شده مالشے بسزا داد *

چون فوج از گریوه نوردي بستوه آمده بود درخواست
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابوالفضل از کارطلبي
و عقیدت فزوني از جناب خاقاني التماس این خدمت بنام خود
کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه
بنام راجه افتاد - بعد ازتعین او عرش آشیاني بپاس احتیاط

حکیم ابو الفتح را نیز با فوجے متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوکه پیوستند با آنکه میان کوکلتاش و راجه ناخوشي بود کوکه جشنے بر آراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین برملا انداخت - کوکه بردباري بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از اول هم صفائے نبود) حرفهای رکیک و درشت گذشت - و کار بشتم و دشنام کشید *

بالجمله غبار دورنگي میان یکدیگر برخاست - هر یکے از حسد در نکوهش رای دیگرے حرف‌سرا بود - تا آنکه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن کتل بلندري بے‌توزکي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستي نمودند - از سراسیمگي فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمے نقد هستي درباخت - روز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیارے را روزگار سپري گشت - راجه بیربر نیز دران هنگامهٔ قیامت زا فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصے براجه گفت - که امشب افغانان ارادهٔ شب‌خون دارند - اگر ازین دره سه چهار کروهي کم عرض (که پیش رو ست) بگذرند دغدغهٔ شب‌خون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهي دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شکستے

عظیم و چشم زخمے ظرفه بفوج پادشاهي رسید - قریب هشت هزار کس با چندے عمده و رشناس پادشاهي درین دو روز مقتول و نابود گردید - هرچند راجه دران آشوب زار دست و پائے زد (که بدر زند) کشته شد *

هرگاه کسے از ناسپاسي و حق نا شناسي در محل تقدیم شکر عرصهٔ شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتائج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویهٔ کوهستان پیوسته پیشانیِ سر و دل را چین‌آلود داشتے - و با دمسازان گفتے که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهیِ حکیم و یاوریِ کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و روائیِ فرمودهٔ واي‌نعمت سرمایهٔ سود و راس‌المال بهبود است - هرچند که منشای سرگراني و باعث عار گزین وجہے هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضاعي بیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزاري اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیتے (که بپادشاه داشت) مقتضيِ این پندار باشد *

گویند عرش آشیاني بخبر فوت او دو روز بطعام راتبه و بکیف معتاد میل نفرمودند - و از فرمانے (که بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامي شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

و ربطے خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرابے ست تشنه فریب - و منزلی ست پر فراز و نشیب (۲) مستی این بزم را در پی خمارے ست - و عاقبت (۳) این سودا را در سر بخارے هست - بعضے موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت مي‌دیدیم - و آن عطوفت و مهربانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم *

* بیت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *
* کدام دیده ز خونابهٔ جگرگون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهرهٔ آفاق - در فن موسیقي مهارتے تمام داشت - کبت (۴) و دوهرهٔ او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - (۵) برهمه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازي داشت - از بدخوئي و خود کامي خرج از اندازه برگذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آرزوی آزادي و وارستگي در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبري از درگاه پادشاهي دستوری آن حاصل نمود *

---

(۲) در [بعضے نسخه] سرائی ست (۳) در [بعضے نسخه] عافیت (۴) در [بعضے نسخه] کبت و دوهرهٔ او (۵) نسخهٔ [ب] برهمه *

* راجه تودرمل *

(۲)

کهتری لاهوري - نویسندهٔ فهمیده و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیاني ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزاري و مرتبهٔ امارت و سرداري رسید - سال هیزدهم (که عرصهٔ گجرات بقدوم پادشاهي از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت علم و نقاره افتخار اندوخته کومکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هرچند سرداري و کار فرمائي بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشي و دلدهی سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان طرفه مساعي از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کرراني (که خانعالم هراول فوج پادشاهي کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عنان تاب گشت) راجه ثبات پائي ورزیده کوشش و کشش بجائی رسانید که چنین شکستی صورت آرای فتح گردید یکی در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزي نخوت مي آراست) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت چه باک - اقبال پادشاهي با ماست - و پس از گزین انتظام

---

(۲) در [بعضی نسخه] نهمندهٔ *

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالي و ملکي گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهي مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاوری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد (۲) را بدست آورده بعدم‌خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبهٔ گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بے پروائی وزیرخان آن عرصه غبارآلود نا ایمني بود راجه بانتظام آن ولایت تعین شد - مشارالیه بمعامله فهمي و کارداني و شجاعت و مردانگي از سلطانپور و ندربار تا به برودہ و چاپانیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیرخان لوامع داد دهي مي افروخت - که ناگاه شورش مظفرحسین میرزا باغوای مهرعلي کولابي برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گزیند - راجه تودرمل بنیروی همت او را آمادهٔ مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهوله (۳) عرصهٔ نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشاني شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سرفوج میسره بود) مقابل خود را بر داشته بکمک رسید - و یکبارگي تار و پود هنگامهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان را (۳) نسخهٔ [ب] دهولقه *

مغروران گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگدهه بدر رفت - در همین‌سال راجه جبین‌افروز تقبیل سدهٔ خلافت شده بپیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهي واقع شد روزے در زارو کوچ صنمهای راجه (که تا پرستش آن بطرز خاص نکردے بکار دیگر نپرداختے) گم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقاید دوستي برآورد - ازانجا (که خدمات دار الوزارت داشت) از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستیِ دورویان دو زبان دل نهاد سرانجام واقعی آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معني وکالت کرامت شد - و همگي مهمات برای او باز گردید - راجه معاملات مالي و ملکي را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطهٔ چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهي اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانهٔ او بقدوم پادشاهي نور آگین شد - بسپاس گذاري جشنے برآراست - و در سال سي و دوم کهتري زادهٔ بد گوهر بکینهٔ که داشت وقت شب در سواري شمشیرے انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرو شد راجه بهمراهی کنور مانسنگهه بمالش الوس یوسف‌زئي تعین گردید - و چون

در سال سي و چهارم خرامش پادشاهي بگلگشت کشمير شد راجه باتفاق محمد قلي خان برلاس و راجه بهگونت داس کچهواهه بمحافظت لاهور مقرر گشت - درين سال هنگامی (که پادشاه از کشمير عازم کابل بود) عرضداشت برنوشت - که پيري و بيماري چيره دستي نمود - همانا زمان درو شدن نزديک باشد - اگر رخصت يابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسين نفس را بياد ايزدي پردازد - حسب الالتماس دستوري يافت - و از لاهور روانهٔ هردوار شد - معا منشور ديگر رسيد - که هيچ ايزدي پرستش بتيمار داري زيردستان نرسد همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزير باز گرديده يازدهم (۲) روز سر آغاز سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم زندگي بسپرد *

علامی فهامي ابوالفضل در حق او نويسد - که براستي و درستي و خدمت گزيني و کم آزي و بے طمعي رواج بخش مهمات و بهردانگي و همت افزائي بے همتا - و در معامله شناسي و کار طلبي و سر براهی هندوستان يگانهٔ روزگار بود - اما کينه ور و انتقام کش بود - اندک ناملائمی در کشت زار خاطرش نشوو نما پذيرفتی - اين خصلت را خرد گزيدان دور بين از نکوهيده ترين خصائل شمارند - خصوص در رياست منديے که مهمات عالميان

(۲) در [بعضی نسخه] پانزدهم روز *

باو مفوض باشد - و بوکالت خدیو عالمی مختص گردد - اگر تعصب دیني غازهٔ چهرهٔ فطرت او نبودے این رذیله چندان نکوهیدگي نداشتے - حق آنکه اگر تعصب پرستاري وتقلید دوستي و کینه توزي نکردے و بر گفتهٔ خود نتنیدے از معنوي بزرگان بودے - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیرداي و بے طمعي (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاري و کد ورزي و کارشناسي کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاري بے غرض را چشم زخمے رسید - چار سوی معامله گذاري بدان گونه گرمي نماند - گرفتم که دیانت ور (که هم آشیان عنقا ست) بدست افتد - آن اعتماد (که بروزگاران کمتر رو دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایهٔ کدام طلسم فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که روزے اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالي و ملکي شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندي او خوش نمي آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحدثهٔ راجه تودرمل در مراسم ملک آبادي و سپه داري معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهي بران - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بذرگر میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پروتي و چچر و بنجر و پیمایش اراضي

مزروع و غیر مزروع (که آنرا رقبه نامند) و تفریق آن به بیگهه و بسوه[(۲)] و ربع حبوبات و بقولات و بر هر جنسے في بیگهه محصولے نقدي و در برخے بخش جنسي که آنرا بتائي[(۳)] گویند قرار داد - و چون سابق در علوفهٔ سپاه پول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل هر جای جمع آن مشخص ساخته باقطاع مردم تنخواه کرد که آنرا جاگیر خواندند - و محالے را (که زر آن[(۴)] داخل خزانهٔ پادشاهي میشد بخالصه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه سر لک[(۵)] دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر بر آبادي و ویراني فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهدهٔ یک مرد فهمیده کرده اورا بکروري مسمی گردانید - و سوای سبندي تحصیلانه سر صد پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سوای فلوس مسکوک نبود در انعام عمدها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته مسکوک نموده آنرا تنگهٔ نقره گفته بکار مي بردند - راجه از طلای بے غش یازده ماشه اشرفي و یازده و نیم ماشه از نقره روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مخترعات زیاده بران است که درینجا سمت تحریر یابد - و في الحقیقت مزاج عرش آشیاني (که موسس سلطنت و جهانباني ست) در هر امرے ولوعي

---

(۲) نسخهٔ [۱] بندن یا بگن باشد (۳) در [بعضے نسخه] تهائي
(۴) در [بعضے نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضے نسخه] سه لک ه

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یکی از صاحب طبعان والا دستگاه برسائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقهٔ خود تصرفهای بدیعه و اختراعهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشهٔ خود کارنامها می پرداختند * بیت *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *
* کند اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبري - در جنگ تتهه بهمراهی خانخانان ترددِ نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجه بهارامل کچهواهه است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگي بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه روزهٔ گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوجی از راه ایدر بملک رانا تعین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بندگي آورده با رانا کیکا ملاقات
نمود - و پسر رشیدش امرسنگهه را همراه خود بملازمت پادشاهي
شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس
کچهواهه در صوبهٔ پنجاب مقرر شد) سپه سالاري آن ولایت براجه
باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را
با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگاني دادند * * ع *

۹۹۳

* قران شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفروغ قدوم منزل راجه را روشني
افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش
از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوائل عراقي و عربي و ترکي و کچهي با یک صد
زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشي و چرکسي و هندي
بود - دو کرور روپیه کابین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو
چودول را بر داشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز
از اقمشهٔ نفیسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود
و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم
بمنصب پنجهزاري پایه برافراخت - و درین سال (که کنور مانسنگهه
بمهم الوس یوسف زئي مامور شد) راجه بحکومت زابلستان
نامزد گردید - برخے خواهشهاي بے هنجار پیش گرفت - پادشاه
از فرستادن باز داشت - راجه پشیمان شده بلابه گري درآمد

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندهه گذشته در خیرآباد فرود آمد دفعة جوهر خرد اورا سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمدهر او کشیده برخود زد - حکمای حضور بمعالجه تعین شدند پس از دیرے بهي یافت - در سال سي و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگهه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستي بربست - گویند وقتے (که راجه تودرمل را بآتش مي‌سپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز درگذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامعے بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه قیام داشتند *

* راجه مدهکر ساه بندیله *

از قوم کهروار است - اینها در سوالف ایام شان و شوکتے و مال و منالے چندان نداشتند - برهزني و قطاع الطریقي بسر مي بردند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که اوندچهه احداث کردهٔ او ست) رشدے و مکنتے بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارتهه چند بمرزباني متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست ببرادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

و حیله سازي و نیروی تهور و مردانگي تحصیل ناموري نموده
از سایر آبای خود در گذرانید - و بمرور ایام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بیشتر جاهای آباد ضمیمهٔ ملک
خود ساخت - و بافزونی اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبی جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه علم
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشیاني بمالش او
تعین شده گاهے باطاعت و انقیاد در مي‌آمد - و گاهے بسرکشي
و نا فرماني میرفت - در سال بیست و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکرن و موته راجه بتادیب آن ره نورد بادیهٔ تمرد
تعین گشت - سردار پیش از وصول بدان دیار داستان اندرز
درمیان نهاد - آن بدمست بادهٔ پندار بهوش نیامد - ناگزیر
بسر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - یکروز بجنگل‌بري
و درخت افکني همت گماشتے - و روز دیگر آهنگ پیش نمودے
تا بآب سوا (که بست دهارا اشتهار دارد - و شمال رویهٔ
اوندچهه است) رسید - راجه مدهکر با لشکرگران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شکرف آریزش چهره افروز کنداوري گشت
نزدیک بود که چشم زخمے بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساه پسر جا نشین خود پالغز همت گشته رو بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم کجدال بعدم خانه فرو رفت

صادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت دران حدود انداخت چون عرصهٔ عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیده برادر زادهٔ خود را بحضور فرستاده زینهاری گردید - و مژدهٔ جرم بخشی شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان ناصیه سای آستان پادشاهی گشته بگوناگون نوازش سربلندی یافت *

و چون شهاب‌الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی میرزا عزیز کوکه تعین مهم دکن گردید راجه را نیز بمرافقت (۲) آن لشکر نامزد کردند - او از همراهی سر باز زد (۳) - شهاب‌الدین احمد خان با دیگر تیولداران بعزم تادیب او رو آورد - چون بچهار کروهی اوندچهه رسید آن کوتاه اندیش بلابه گری پیش آمده بمیانجی گری راجه اسکرن فرمان پذیری را دستاویز رستگاری خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش اندرجیت در قلعهٔ کهجوه دم استقلال زده بآویزش بر خاست چون روی پیکار نداشت باندک تنبیه راه گریز پیش گرفت - در سال سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کذاره گرفت

(۲) نسخهٔ [ب] راجه نیز (۳) نسخهٔ [ب] گردید *

عرش‌آشياني شاهزاده را از ملک او برگردانيد - پسر او باستصواب
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سي و هفتم
مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري درگذشت - رامچاه پسرش
همراه صادق خان در راه کشمير آمده سعادت استلام سدهٔ خلافت
در يافته مورد التفات گرديد - ديگر از پسرانش برسنگهديو بنديله
است - که احوالش عليحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

* راجه رام چند بکهيله * (۲)

زميندار ملک بهته و عمدهٔ راجهاي هندوستان بود - فردوس‌مکاني
در واقعات خود (که سه راجهٔ معتبر شمرده) سيوم همين رامچند
است - تانسين نام کلاونت (که در فنون نغمه سرآمد وقت
و بحسن صوت و نازک خيالي گويند مثل اوئي نگذشته) پيش او
مي بود - و راجه کمال قدرداني و افراط انس با او داشت
چون وصف کمالات او بعرض عرش‌آشياني رسيد سال هفتم جلال
خان قورچي را پيش وي فرستاده تانسين را طلب حضور نمود
راجه سر باز زدن زياده از طاقت خود دانسته مشاراليه را با ساز
و سامان تجمل معه تحف و هدايا روانه ساخت - چون نامبرده
بملازمت خسرواني پيوست پادشاه روز اول دو کرور دام (که
دولک روپيهٔ رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاريب ابواب
فتوحات بر روي او مفتوح گشت - تصانيف او (که اکثر بنام

(۲) نسخهٔ [ب] بکيله - و در [بعضي نسخه] مکيله *

عرش‌آشیانی شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گدهه مامور گردید) چون غازي خان تنور (۲) پناه براجه رامچند برده بود اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازي خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصهٔ نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازي خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره داشت - درین ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرهٔ فدائیان منتظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که راجه رامچند در ایام تفرقهٔ افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ پهاز خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشي چارهٔ کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای خود روانهٔ بارگاه سلطاني ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

---

(۲) در [بعضی جا] ندوري آمده ٭

نوازش کامیاب نموده دستوری معاودت داد - اگرچه راجه بیربهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد سال بیست و هشتم (که الّه آباد معسکر پادشاهی شد) پادشاه خواست فوجی بر راجه تعین نماید - پسرش بوساطت بارباران بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسی بآوردن او تعین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابران پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعین فرمود او بعتبهٔ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام یکصد و یک راس اسپ مفتخر گردید *

در سال سی و هفتم چون راجه فوت نمود بیربهدر پسر او که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیماری افزوده سال سی و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلی شتافت - چون خویش رای رایسنگهه راتهور بود پادشاه برسم تعزیت بخانهٔ او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیرهٔ خرد سال راجه رامچند را بپسری برگرفته سرمایهٔ سرتابی اندیشیده اند) لهذا رای پترداس بتسخیر قلعهٔ باندهو تعین شد - و پس از رسیدن

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها تهانه‌نشین مردم پادشاهي گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند که معتبرے از حضور تعین شده آن طفل را ببرد - لهذا برطبق حکم اسمعیل قلي خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور آورد - و ازانجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر قلعه موقوف شود) چون این معني موافق بمزاج پادشاه نیامد آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصرهٔ هشت ماه و چند روز سال چهل و دوم قلعهٔ مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم درجودهن نبیرهٔ راجهٔ مزبور بخطاب راجگي و دژباني آنجا سرفراز گشت - و بهارتهي چند باتالیقي او قرار یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني سال بیست و یکم راجه امرسنگهه نبیرهٔ راجهٔ مزبور آرزوی آستان بوسي نمود - بنا بران فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیاني سال هشتم باتفاق عبد الله خان بهادر به تنبیه زمیندار رتن پور تعین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور ملاقي گشت - پس ازان نامبرده دوام ملازمت در یافته در هنگامهٔ بغي ججهار سنگهه بندیله نیز در فوج خان مسطور مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگهه پسرش بجای وی نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگهه بندیله

جاگیردار چورا گدهه بتقریب آنکه بروي[2] رام زمیندار آنجا پناه بانوپ سنگهه (که بعد ویرانی قلعهٔ باندهو در ریوان[3] نام مکانے چهل کروهی قلعهٔ مذکور مسکن داشت) برده بود درپه او با عیال و اطفال بکوهستان نتهونتهر گریخت - سال سیم همراه سید صلابت خان حارس صوبهٔ الهآباد ببارگاه خسرواني آمده بتقبیل سدهٔ سنیه پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و سپر با یراق مینا و منصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر باندهو و غیره محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوهان *

پور بدنسنگهه - از امرای پانصدی اکبري ست - سال هیزدهم جلوس (که پادشاه ایلغار کرده بکومک میرزا عزیز کوکه جانب گجرات متوجه شد) او بهمراهی حضور شرف اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مراد برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سي و هشتم بهمراهی میرزا شاهرخ حاکم صوبهٔ مالوه بدان سمت تعین شد و چون ناهنجاری سپاه دکن و برخاسته رفتن شهباز خان بمالوه از لشکر بے اجازت شاهزاده سلطان مراد بعرض رسید پادشاه او را ببرار کسیل فرمود - تا یک لک اشرفي (که بناهر نا ایمنی راه در قلعهٔ گوالیار افتاده است) جهت سامان لشکر باحتیاط همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] هروي رام (۳) نسخهٔ [پ] دیوان - یا ایران باشد *

ببرد - و سپاه مالوه را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگے (که راجي علي خان کشته شد)[۲] نامبرده در مثل خان مزبور بود - در معرکهٔ زد و خورد بیست زخم خورده بزمین آمد و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد چند روز سال چهل و یکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفهٔ کهتري ست - ابتدا مشرفی فیل خانهٔ عرش آشیاني داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندي یافته آخرها بعمدگي مرتقي گردید - سال دوازدهم در محاصرهٔ قلعهٔ چیتور او را باتفاق حسن خان چغتا صاحب اهتمام مورچال خاصه کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبهٔ بنگاله بشرکت میر ادهم باو مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشاندند او بحسن تدبیر ازان تنگنا رهائي یافت - و چندے دران صوبه بکارها پرداخته سال سي و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سي و هشتم بکشایش قلعهٔ باندهو (که از گزین دژهای روزگار است و بعد فوت راجه رامچند بکهیله و پور او مردم آنجا نبیرهٔ خورد سال او را دستمایهٔ حکومت ساخته بودند) دستوري یافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه علي خان *

و پس از محاصرهٔ هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان از کم آذوقي بزینهار بر آمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل و سیوم بخدمت دیواني کل پایهٔ اعتبار او افزود - سال چهل و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعهٔ باندهو رخصت پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاري لوای کامراني افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل بدست برسنگهدیو بندیله بعرض رسید بنامبرده حکم شد - که در استیصال آن بدگوهر سعي موفوره بظهور رساند - و تا سر او نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجهٔ مذکور بتکرار چپقلشهای مردانه نموده آن بے ادب را منهزم ساخت - و پس از تحصن گزیدن بقلعهٔ ایرچ بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون دیوار قلعه را شگافته بدر زد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام سدهٔ سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای منصب پنجهزاري و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت بآسمان رسانید - و پس از جلوس جهانگیري بمیر آتشي نامور شده بجمع پنجاه هزار توپچي تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات قرار یافت - وچون هنگامهٔ پسران مظفر گجراتي و کشته شدن یتیم (۲) بهادر در صوبهٔ گجرات بعرض رسید او با جمعے کثیر

(۲) در [بعضی نسخه] نلیم *

بدان جانب تعین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد باو رجوع نمایند) تا یوزباشی مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهوج *

پسر خرد رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبری بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندی را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگهه بود در معرکهٔ افاغنهٔ اودیسه جرأتها بظهور آورد - بستور بمهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیهٔ جگت سنگهه پسر راجه مانسنگهه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیهٔ مزبور میشد) بدان راضی نشد - این معنی بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکانی باشد) مطابق سنه (١٠١٦) هزار و شانزده هجری او تار و پود زندگی گسیخت - تا سال چهلم اکبری بمنصب هزاری سرفرازی

داشت - گویند صبایای راجهای راتهور و کچهواهه داخل محل پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا سیودیه *

چندراوت - وطنش (۲) پرگنهٔ رام پور مضاف چیتور است - سال بیست و ششم جلوس اکبري بهمراهئ سلطان مراد بر سر میرزا محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان بتنبیه فساد انگیزان صوبهٔ گجرات تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهئ خان مزبور شرف دستوري اندوخته مصدر ترددات نمایان گشت - و سال سیم بهمپائئ خان اعظم کوکه بمهم دکن معین گردید - و سال سي و ششم (که سلطان مراد بدارائئ مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعینائئ شاهزاده درجهٔ (۳) اختصاص پذیرفت - و پس ازان بهمراهئ شاهزاده بملک دکن رفته نیکو خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیاني او را با جمعي بجستجوی مظفر حسین میرزا کسیل فرمود - میرزای مذکور را خواجه ویسي دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهئ شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

---

(۲) نسخهٔ [ب] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] ارتخاص *

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي ممتاز بود در سال دوم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بمنصب چهار هزاري کامیاب شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل عهد جنت مکاني منصب هفتصدي داشت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب راوي کامیاب شد - راو دودا نبیرهٔ او در عهد فردوس آشیاني سال سیوم همراه اعظم خان بمهم خانجهان لودي تعین یافته در همان سال باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداوري افتاد پای مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل خان قرار یافت - و پستر در تعینیان مهابت خان خانخانان (که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد هنگامی (که مراري بیجاپوري بکمک اهل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن لاشها با وصف ملع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده گرد گرفتند - ازانجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده با چند کس بمردانگي فرو شد - پادشاه از قدرداني هستي سنگهه پسر او را (که در وطن بود) پارسال خلعت و منصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راوي بر نواخت - سالے چند همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض درگذشت و پسرے نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگهه ولد رپ منکد بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش خود را ببارگاه سلطاني رسانیده بود) بمنصب نهصدي ذات و سوار و خطاب راوي سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنهٔ رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبهٔ اجمیر (که وطن متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بیساق بلخ دستوري پذیرفت - و در جنگے (که سال بیستم با نذر محمد خان والئ بلخ بسرداري بهادر خان روهله و اصالت خان بمیان آمد) در منقل هراولي جا داشت و بعد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته عرصه پیمای وادئ فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار تصاعد نمود - ازانجا [که شاهزادهٔ مزبور بناهر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده بجنگ پیش می‌آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود درخواست آمدن خود بحضور و تعین بندهٔ دیگر دران دیار نمود] بعضی از راجپوتان بی حکم از بلخ و بدخشان معاودت نموده به پشاور رسیدند - راو مزبور هم ازانجمله بود - چون این معنی بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مزبور مراجعت بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان در منقل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی شاهزادهٔ مرقوم (که بمعاودت مامور گردید) بحضور رسید - سال بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت و بدستور سابق در منقل هراولی تعین یافت - و در جنگی (۲) (که بهمرداری رستم خان و قلیچ خان با قزلباش رو داد) خدمات نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و دو‌صد سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امرسنگهه و غیره نبائر راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگهه بپیشگاه سلطنت آمدند امر سنگهه را (که شایستهٔ جانشینی بود) پادشاه بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] فتح خان •

هزاري نهصد سوار و خطاب راوي و عطای اسپ با زین نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباهات بخشیده رام پور وطن نیاکانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اورنگ‌زیب بهادر (که بار دوم بمهم قندهار دستوري یافت) رخصت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزادهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي (۲) هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سي و یکم حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگهه بصوبهٔ مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیري و رو دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل بای داده بپای فرار بوطن خود شتافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاقب شجاع نامزد شد - و از کم خردي پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفهٔ حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگهه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] دو هزار و پانصدي ٭

سالهیر (که بر مردم پادشاهي ریختند) او بکار آمد - و محکم
سنگهه پسرش دستگیر شد - بعد چندے زر داده رهائي یافته
پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانید
و باضافهٔ منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکري
مي پرداخت - سال سي و سیوم گوپال سنگهه پسر محکم سنگهه
از وطن خود رام پور آمده بنوکرئ ارثي سرگرم شد - و بنابر
مراعات بند و بست رتن سنگهه پسر خود را در وطن فرستاده بود
او خود سري اختیار کرده برای خرج پدر نمي‌فرستاد - هرچند
گوپال سنگهه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل
و دوم رتن سنگهه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول
اسلام بخطاب مسلم خان سر بر افراخته حاکم وطن گردید
گوپال سنگهه از همراهئ شاهزاده بیدار بخت جدائي گزیده
پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد
سال چهل و ششم گوپال سنگهه چندراوت بحضور آمده
قلعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهئ
مرهته گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه
با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبهٔ مالوه یافته
متصل سارنگپور مضاف صوبهٔ مذکور رسیده بود) مانع دخل
تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون
همراهیان او از دسته و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

بر مقابل از رفاقت پهلو تهي کردند - گولهٔ اجل باو رسيده کارش تمام ساخت *

* راى رايسنگهه *

پسر راى کليان مل زميندار بيکانير است - و از الوس راتهور در چهارم پشت براى مالديو نسب او منتهي ميشود - چون آوازهٔ قدرداني و جوهر شناسي عرش آشياني بر زبانها افتاد و آثار اقبال از وجنات احوال آن پادشاه خاطر نشين که و مه گرديد راى مزبور با رايسنگهه پسر خود سال پانزدهم در اوائل (که معمورهٔ اجمير مطرح رايات سلطنت بود) بملازمت خسرواني کامياب گرديده خود را بفتراک دولت بست - و صبيهٔ برادر خود را داخل پرستاران محل سراى خسرواني (۲) ساخته سر رشتهٔ اختصاص بدست آورد - تا سال چهلم اکبري بمنصب دو هزاري سربلندي داشت - رايسنگهه سال هفدهم (که عزيمت تسخير گجرات پيش نهاد خاطر سلطاني شد) با جمعي کثير دستوري يافت - که در نواح جودهپور وطن مالديو توقف گزيده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغي ازان صوبه در ممالک پادشاهي درآمد نکنند - نامبرده با بندهاى ديگر پاى ثبات دران حدود افشرد پس ازان [که ابراهيم حسين ميرزا در جنگ سرنال شکست يافته راه ممالک پادشاهي پيش گرفت - و ناگور را (که بجاگير

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاه *

خان کلان مقرر بود - و ازجانب او فرخ خان پسرش بحراست آنجا مي پرداخت) محاصره نمود] رای رایسنگهه با امرا (که دران ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست از محاصره کشیده روانهٔ پیش گردید - رایسنگهه دنبال نموده جنگ انداخت - و خود مصدر تردد شایان شده میرزا را شکست داد - سال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت) پادشاه او را پیشتر کسیل فرمود - نامبرده پس از ورود موکب سلطاني بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا پیشقدمي بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم همراه شاه قلي خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو تعین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقهٔ فروگذاشت نکرده سپس [که این فوج بمحاصرهٔ قلعهٔ سوانه (که پناه گاه چندرسین بود) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندرسین (که هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین سال رایسنگهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت انصراف داد - اما چون کشایش قلعهٔ سوانه مدتے صورت نبست اوائل سال بیست و یکم (که شهباز خان باین کار مامور شد) رایسنگهه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

و سروهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گردیدند او باتفاق سید هاشم بارهه بر طبق اشارهٔ پادشاه در قصبهٔ نادوت رخت اقامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور بسته در اول ساختن متمردان آن نواحي فراوان سعي بکار برد و سلتان دیوده زمیندار سروهي بنابر توحش ذاتي رخت ادبار (۲) (۳) بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصرهٔ آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار از موطن خود طلبداشت - ازانجا (که سلتان دیوده بر سر این قافله ریخته هنگامهٔ نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هزیمت پیموده باپوگدهه (۴) شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سروهي در منتهای صوبهٔ اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیئی و اچل بمعنی کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کروه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعهٔ بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف گل و ریاحین و هوای انبساط آور دارد) رایسنگهه در سروهي

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقاني آمده (۳) در [بعضی نسخه] دیوره آمده (۴) نسخهٔ [ب] بالو گدهه *

تصرف نموده بایوگدهه شتافت - و در کمتر سعي کار بر محصوران
تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد
راي رایسنگهه جمعي را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایهٔ سریر
سلطاني رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا
محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیاني را
عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) راي رایسنگهه و جمعي
دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و بعتر
تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیهٔ میرزا محمد حکیم
مرخص شد) گردید - اواخر همین سال (که معاودت لشکر پادشاهي
بدارالخلافه شد) او با دیگر تیولداران صوبهٔ پنجاب دستوري
بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلي خان برسر
بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سي و یکم صبیهٔ او بعقد
ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر منزلت او افزود - و سال
سي و پنجم برخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت
و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سي و ششم با جمعي
دلاوران بکمک خانخانان عبد الرحیم (که سرگرم مهم تتهه
بود) نامزد شد - و سال سي و هشتم چون خویش او (که پسر
راجه رامچند باهیله بود - و پس از فوت راجه اورا از پیشگاه
مکرمت بر نواخته بقلعهٔ باندهو تعلقهٔ پدرش فرستادند)
در راه از سکهاسن افتاد و بچاره گري خون گرفت اما بشست

و شوی بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان بمنزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریبی از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکے از نوکرانش بعرض رسید و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طلب حضور گردید رای رایسنگهه اورا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت چندے از کورنش بازماند - و بعد مورد نوازش شده سورتهه در اقطاع یافت - و تعیناتی دکن گردید - او از بر خود غلطی لختی به بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه روانه شد در راه درنگ داشت - هرچند عرش آشیانی در مراتب اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامے از حضور تعین شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگرداند ناگزیر بعتبهٔ سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخے نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بپاس حقوق دیرین عفو جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل و پنجم (که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابو الفضل بجانب ناسک تعین شد) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت چون در بنگاه او دلپت پسرش شورش برپا نموده بود بدین تقریب دستوری بوطن گرفت - سال چهل و ششم باز دولت آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهی شاهزاده

سلطان سليم بمهم رانا تعين گرديد - در عهد عرش آشياني بمنصب چهارهزاري رسيده در سال اول جلوس جنت مكاني پنجهزاري شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گرديد او مامور شد كه همراه محل بيايد - بيحكم از ابتداى راه جدا شده بوطن خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از كابل باستصواب شريف خان امير الامرا فوطه در گردن كرده ملازمت نمود و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) يكهزار و بيست و يك هجري بعدم آباد شتافت - پسر كلانش دلپت - كه در عهد اكبري بمنصب پانصدي سرفراز بود - در سال سي و ششم در مهم تتهه بكمك خانخانان تعين گرديده روز جنگ با آنكه جمعيت نيك همراه داشت بنابر كم‌همتي از دور تماشائي بود - سال چهل و پنجم (كه عرش آشياني بديار دكن بودند - و مظفر حسين ميرزا بنابر پست و بلند شدن سخن با خواجگي فتح‌الله از كم‌حوصلگي راه آوارگي سپرد) او ببهانهٔ تفحص ميرزا با مردم خود از اردو برآمده راه وطن پيش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش بتاديب او تعين گرديد - او استدعاى آمدن بحضور نمود پادشاه رقم صفح بر نامهٔ جرائم او كشيده فرمان طلب فرستاد او بحضور آمد - و در سال سيوم جلوس جهانگيري باستصواب خانجهان لودي عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دكن

آمده ملازمت نمود بعنایت خلعت و خطاب رائي سر بلند گردیده جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه مي‌نویسد که رای رایسنگهه پسر دیگر نیز داشت سور سنگهه نام - باوجود آنکه دلپت پسر تیکهٔ او بود میخواست که سور سنگهه جانشین باشد بتقریب محبتی که با مادر او داشت - در وقتی (که احوال فوتش مذکور شد) سور سنگهه از کم خردي ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته تیکه داده - پادشاه را این عبارت خوش نیامد (۲) - گفت اگر ترا پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیري پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب افزود شده (۳) بکمک میرزا رستم صفوي (که بحکومت تتهه نامزد شده بود) تعین گردید - در سال هشتم چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگهه مذکور جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستي فوجدار آن نواحي گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو قبائح سرزده بود بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگهه پانصدي ذات و دویست سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه بتذکار در آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] این خوش نیامد (۳) در [بعضی نسخه] افزوده بکمک *

* راجه رامداس کچهواهه *

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لونی روزگار بسر می‌برد - رامداس (٢) در بدو حال نوکر رایسال درباری شده خود بوسیلهٔ راجهٔ مذکور درسلک بندهای عرش آشیانی منسلک گشته درکم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده درسال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخانان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعین شد] مهمات دیوانی بنیابت راجه بدو تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضرباشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می‌اندوخت - گویند حویلیئی وسیع مطبوع در قلعهٔ آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی قیام داشت - و چون عرش‌آشیانی در دلوج و خروج محل تعین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون می‌آمد رامداس با دویست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگهه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهی و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بر خزانه و کارخانها مامور

(٢) نسخهٔ [ب] بونی *

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیري بافزوني منصب و مزید جاه و حشمت چهرهٔ کامیابي افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بهمراهی عبدالله خان صوبه‌دار گجرات بمهم دکن تعین گشته بخطاب راجگي و عنایت نقاره سر بر افراخته قلعهٔ رنتهپور (که از اعاظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازي یافته - اگرچه در اقبال‌نامه ننوشته - چون از راه ناسک بدولت‌آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معاودت نمودند جنت‌مکاني از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یکے را دیده چیزے میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تنکه یومیه نوکر رایسال بودي - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردي - امیدوارم که از دین و دنیا بے بهره شوي - و او را ملازمت ناکرده بمهم بنگش تعین نمود راجه درانجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري درگذشت - بادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هنود مقرر است که هرکه از دریای سنده گذشته بمیرد جهنمي میشود - در رنگتهٔ هلال آباد پانزده عورت و بیست

مرد همراه دستار راجه ستي شدند *

در جود و بخشش درانوقت نظير و سهيم نداشت - بيک لطيفه مبلغي خطير ميداد - و بچاران و باد فروش و اهل نغمه آنچه يکبار انعام ميکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچي او آمده مي‌گرفتند - احتياج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازي چوسر بسيار داشت - تا دو شبانه روز بازي نگاه ميداشت - اگر باي[(۲)] ميداد دشنام و غصه ميکرد - خصوص بر رفيق خود - و دستهاى خود بزمين ميزد - و بد ميگفت و تمن داس[(۳)] پسرش در سال چهل و ششم اکبري از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاري زير دستان بر نشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آرند - آن شوريده سر بآويزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندي پيوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشياني به پيش خانهٔ او رفته پرسش فرمود - پسر ديگرش دلپ نراين بپايهٔ امارت برآمده در همه چيز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عين شباب بعدم کده شتافت *

* راجه باسو *

زميندار مؤ و پتهان است - که آلکائيست از درابهٔ باري صوبهٔ پنجاب پيوسته بکوهستان شمالي آنصوبه - هنگامے (که

(۲) نسخهٔ [ب] بازي ميداد (۳) در [بعضے نسخه] تمن داس *

قضیهٔ ناگزیر جنت آشیانی روزگار را برشورانید - و فتنهای خوابیده از هرگوشه و کنار بیدار شد) سلطان سکندر سور (که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید) سر بفساد برداشت - بخت مل (که دران وقت بریاست این الکا سر اعتبار می‌افراخت - و درشور افزائي و افساد بیکتائي اشتهار داشت) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد - پس ازان (که در سال دوم عرش آشیاني سکندر را در قلعهٔ مانکوٹ محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهي از وجنات احوال متحصنان نمایان‌تر میشد) ازانجا که رسم بیشترے زمینداران هندوستان آن است (که راه یکجهتي گذاشته همه طرف را نگهباني میکنند - و با هرکه غالب و شور افزا باشد همرهي می‌نمایند) درین ولا بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر پادشاهي گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمهٔ سلطان سکندر هنگامے (که بلدهٔ لاهور مطرح الویهٔ فیروزي بود) با آنکه ایذای خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن نشمرده‌اند نظر بفتنه‌انگیزي و شور پشتي او بیرام خان افنای اورا قرین مصلحت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزباني آن دیار براجه باسو رسید او همواره شاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آوردے - هنگامے (که عرش آشیاني بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار صوبهٔ پنجاب از متحتمات دانسته طرح اقامت دران ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه فکري و تبه خیالي سرتابي پیش گرفت - بنابرین در سال سي و یکم حسن بیگ شیخ عمري برسرش تعین گشت - که اگر آن بومي اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهي به پتهان رسید راجه باسو از نوشتهٔ راجه تودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهي حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیهٔ استکانت سود - پس ازان در سال چهل و یکم بما بوم نشین را بخود یاور گردانیده باز از بد گوهري سر از فرمان پذیري بر تافت عرش آشیاني پتهان و آن نواحي را باقطاع میرزا رستم قندهاري مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوري یافت و آصف خان نیز بیاوري همراه شد - بناسازگاري در سردار کار سرکار تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه تعین گردید - بندگان پادشاهي پیمان یکتادلي بسته بخدمتگري پای همت افشردند - و قلعهٔ مؤ را (که باستواري و دشوار کشائي مشهور و مقر آن مغرور بود) گرد گرفتند - تا دو ماه سترگ آویزه گوهر راد مردي مي‌افروخت - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید باز فوجے بتنبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

مردم او کشتند - پس ازان راجهٔ مسطور دست توسل بدامن
شاهزادهٔ سلطان سلیم زد - تا آنکه بعرض شاهزادهٔ رقم عفو
بر جرائم او کشیدهٔ شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل
و نهم (که شاهزادهٔ بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست)
او نیز بامید استشفاع همراهٔ ایشان آمد - اما بنابر وفور وحشت
آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزادهٔ زبان شفاعت
کشاید) عرش‌آشیاني مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او
فرستاد - او خبردار شدهٔ بدر رفت - چون جنت‌مکاني بر تخت
سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدي
سربلندي یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوري پذیرفت
و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري
جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه
اند - که احوال هردو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانسنگهه *

پسر راجه بهگونت داس کچهواهه است - بعقل درست
و شجاعت فراوان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان
سلطنت عرش آشیاني بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه
خلافت بخطاب فرزندي و گاهے بمیرزا راجه مخاطب میشد
در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای
مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

و پنج در حوالي گالكنده (۲) (كه بعد چيتور آن بلده را ساخته بود)
جنگي عظيم رو داد - راجه رامساه گواليري با پسران كشته شد
و دران زد و خورد رانا با كنور مانسنگهه در افتاده آويزشها
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگهه در محلات
او فرود آمده فيل رامساه (كه از فيلان مشهور او بود) با غنائم
ديگر ارسال حضور كرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمين
راجه بمردم مانع گشته عبرتے عايد شد پادشاه بعتاب طلب
حضور نموده چندے از مجرا ممنوع فرمود *

چون سپه داري پنجاب براجه بهگونت داس مقرر گشت
حراست حواشي رودبار سندهه بكنور تفويض يافت - سال
سيم سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه ميرزا محمد حكيم برادر
علاتي عرش آشياني (كه مرزبان كابل بود) وديعت حيات سپرد
و كنور حسب الامر بر جناح استعجال بكابل شتافته بسكنه و قطان
آنجا طمانينت افزود - و پسران متوفي ميرزا افراسياب و ميرزا
كيقباد را با تبعه و لحقه و عمدهاي آندولت همراه گرفته
بملازمت رسيد - عرش آشياني تا درياي نيلاب انتهاض نموده كنور
مانسنگهه را بحكومت كابل امتياز بخشيد - او بجلادت و مردانگي
طايفۀ روشاني را (كه برهزني و قطاع الطريقي سنگ راه خيبر
بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بير بر در الكاي سواد

(۲) نسخۀ [ا] كوكنده *

بشورش یوسفزائي فرو رفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگهه تفویض یافت - و چون زابلستان براجه بهگونتداس قرار یافته او از سندهه گذشته سودائي گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سي و دوم چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس راجپوت بر رعایای زابلستان بیداد میرود - و کنور در ستم رسیدگان دیده وري بکار نمي برد) آنملک ازو برگرفته تیولش در شرقي دیار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان مي پرداخت - و در همین سال (که صوبهٔ بهار در اقطاع الوس کچهواهه قرار گرفت) کنور بپاسبانی آن ملک دستوري یافت - سال سي و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگي و منصب پنجهزاري بلند مرتبه گردید - و چون بصوبهٔ بهار شتافت بر بنگاه پورنمل کذهوریه (که نخوت فروشي میکرد) شتاب آورده جای بسیار برگرفت او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - ازانجا بپاداش راجه سنگرام چالش نمود - او پذیره شده فیلان و تحفه‌ها آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر راجپوت چیره تاخت نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان تباه سگال آن ناحیه وا پرداخت در سال سي و پنج از راه جهار کهند فوجي بولایت اودیسه کشید - و آن الکائیست که همواره مرزبان جداگانه کاردبائي کردست - ازین

پیشتر چندے پرتاپ دیو فرمان روا بود - پور او برسنگهدیو
از بدگوهري و تباه دمسازي بپازش پدر برخاست - و هنگام یافته
زهر برخوراند - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکندديو
از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي بر آشفته در سگالش
بادافراه شد - و چنان وا نمود که زنش بدیدن مي‌آید - دولیهای
سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست
دویست کار دیدهٔ پردل داده بحصار درشد - و ازانجا (که
پدر آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگي برو
گرائید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد
هفتاد باستاني گنجینه را قفل بوشکست - و نهادهٔ چندین گذشتگان
برگرفت - اگرچه دست بخشش برکشود لیکن از فرمان پذیري
خرد سرباز زد - و بطبیعت پرستاري گردن برنهاد - سلیمان
کرراني (که بر بنگاله مسلط شده بود) بایزید (۲) پسر خود را
از راه جهارکهند بپازش آنملک فرستاد - و اسکندرخان اوزبک را
(که از عرش آشیاني بغي نموده نزد او شتافته بود) همراه داد
راجه از تن آساني دو فوج بسرداری جهپت (۳) رای و درگا تیج (۴)
بجنگ تعین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار
خداوند بازگردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بناکامي

---

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضے نسخه] جهت رای (۴) در
[بعضے جا] درگه پاپج آمده •

لن در داده بایزید را دید - بدستیاری او ستزک پیکار چهره بر افروخت - راجه و جهپت رای بمردانگي نقد زندگي سپردند و مرزباني بدرگا تیج باز گردید - سلیمان او را بدستان سرائي نزد خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه‌داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیارے ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی لوهاني بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال (۲) بدان دیار در آمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید راجه پا افشرده دست بر نداشت - ناگاه قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر خان پور خرد اورا بسري برداشته با راجه آشتي پیش گرفت راجه بتکدهٔ جگناتهه را با توابع بخالصه ضبط کرده ببهار برگشت - و آن پرستشگاهےست از مشاهیر معابد هندوستان در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر و خواهر او از صندل برساخته اند *

گویند بیشتر ازین بچهار هزار سال و کسرے راجه اندرمن مرزبان نیالگر پربت برهنمونی آگاه دلے (که ایزد جهان آفرین را بدین مکان نظر خاص است) بزرگ معبدے آباد کرد - راجه را شبے بخواب نمودند - که در فلان روز چوبے بدرازی پنجاه و دو

---

(۲) در [بعض نسخه] سال و مه *

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص
ایزدي ست - برگیرد - و بخانهٔ دربسته هفت روز نگاه دارد
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش برسازد
همچنان در بیداري یافت - آنرا جگناتهه نام نهاد - گویند
کالا پهاڑ نوکر سلیمان کرراني چون برین دیار چیره دستي یافت
آن چوب را درآتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند
باز برآوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار برشویند - و تازه
رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاري
کنند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آورند)
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگیرند - و ارابهٔ شازده
پایگي برسازند - و برو سوار گردانند - و پندارند هر که آنرا
بکشد از نکوهیدگي پاک گردد - و سختي روزگار نبیند - و ازو
فراوان خارق عادت برگذارند *

بالجمله تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه
نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران
قتلو عهد را برشکسته سر شورش برداشتند - راجه در سال سي
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست
سعید خان صوبه‌دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها
آوارهٔ دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمدهٔ
آن ملک بود) بردند اگرچه سعیدخان ببنگاله برگشت اما راجه دست

از تعاقب نکشیده سارنگ گذهه را (که پناه جا اندیشیده بودند) محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه‌آباد جاگیر بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجري ملک اردیسه ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که سلطان خسرو را بمنصب پنجهزاري و اقطاع اردیسه بر نواختند) راجه باتالیقی او اختصاص گرفته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آندیار دستوري یافت - و راجه بحسن تدبیر و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیارے از ولایت بهاتي و زمینداران دیگر گرفته داخل ملک پادشاهي ساخت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجري نزد آک محل جائے پسندید که آسیب کشتي بدو کمتر رسد - شیرشاه نیز این مکان را خوش کرده بود - بلدهٔ حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم ساخت - راج محل نیز نامند - و در سال چهل و یکم لچهمي نراین زمیندار کوچ (که آبادی سمت شمالی گهوڑه گهات - دو صد کروه طول - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براجه ملاقات کرد - و همشیرهٔ خود را براجه داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري (که عرش آشیاني عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم بصوبهٔ اجمیر بمالش رانا دستوري یافت) راجه را با بحالی حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعین کردند - چون دران ایام

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت
آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر کلان خود را بپاسبانی فرستاد
جگت سنگهه در راه زندگی بسپرد - مها سنگهه پور او را (که
خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته
بآویزه بر آمدند - چشم زخمے رسید - اگرچه بنگاله از دست
نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم
(که از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتے در اجمیر
بسر برده تا اُدیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیچ
خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که
ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگهه
بدان سو رهنمائی کرد - اما باغوای واقعه طلبان شاهزاده بضبط
آگره رو آورد - مریم مکانی برای پند پذیری او از قلعه سوار
شدند - شاهزاده بعجالت از چهار کروهی دارالخلافه عنان تاب
گشته کشتی سواره راه الهآباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده
جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیرپور
با مخالفان در آویخته برشکست - میر عبد الرزق معموری
بخشی صوبهٔ بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طوق
و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بندوبست آن مملکت
خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار (که دران وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاري نمي شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیاني بالاتفاق میرزا کوکه درفکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبهٔ ولیعهدي داشت) افتاد - اما جنت‌مکاني ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیري بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندے به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - ازانجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوري یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتے در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیري باجل طبعي در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتے و طرفه ساز و سرانجامے بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند دران هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودي باز گردید) پانزده پنجهزاري صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگهه و میرزا رستم صفوي و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهار هزاري تا صدي یکهزار و هفتصد منصبداران کمکي بودند - چون ببالا گهاٹ

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید (که سیرے بیک روپیه آرد پیدا نمیشد) روزے راجه سر دیوان برخاسته بالحاح گفت - که اگر من مسلمان مي بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تنبول از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد روپیه به پنجهزاري و باین حساب تا صدي یومیه قرار داده هر شب زر در خریطه کرده بالای آن نام آن شخص مي‌نوشت و بهر یک مي فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر منقضي شد) هرگز ناغه نشود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد اجناس را بنرخ آنجیر (۲) مي فروخت - گویند راني کنور منکوحهٔ راجه (که مدبرهٔ عاقله بود) از وطن سربراه کرده مي فرستاد راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده میکرد - و یک وقته طعام بهمه متعینه مي‌فرستاد *

گویند روزے سیدے با برهمنے در رجحان اسلام بر دین هنود ببحث در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داري خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

(۲) نسخهٔ [ب] بنرخ آن نیز *

اما دین هنود (که چندین مدت است) اگر همه صاحب کمال مذهب باشد همین که مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر کسے شبها آنجا رود بیم آسیب جنّه است - و در اسلام در هر قصبه و شهر چندین بزرگان آسوده اند - که یزار و یتبرک درمیان است و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگاله در منگیر بصحبت شاه دولت نامے (که از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاه فرمود باین همه دانش و فهمید چرا مسلمان نمیشوي - راجه عرض کرد که در کلام الٰهي واقع شده * ختم الله علی قلوبهم * اگر بتوجه شما قفل شقاوت از سینهٔ من برداشته شود فورا مسلمان میشوم - و یکماه باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبه اش نبود سود ننمود و لله در قائل *　* شعر *

* فیض درویشان چه در یابد دل افسرده را *

* مس چو باشد کشته بے حاصل ز فیض کیمیا ست *

گویند راجه مانسنگهه هزار و پانصد حرم داشت - و از هریکے دو پسر و سه پسر بهم رسید - اما همه درحیات پدر زندگي بسپردند - مگر راجه بهاو سنگهه - او هم از باده پیمائي بافراط بعد از پدر زود در گذشت - علیحده مذکور شده *

* راجه راجسنگهه کچهواهه *

پسر راجه اسکرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

بهارامل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر یک
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقي کرد - راجه اسکرن سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبهٔ بهار
تعین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاري افتخار اندوخت
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوري
پذیرفت - چون پادشاه سال سي و یکم دو امیر بهر صوبه
تعین فرمود صوبهٔ آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال
سي و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر
روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگهه بخطاب راجگي
و منصب در خور سر عزت برفراخته مدتها تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدور
یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پیوست - پستر
بقلعه داري گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامے (که
پادشاه متوجه محاصرهٔ قلعهٔ آسیر بود) بحضور آمده بسجدهٔ نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان
پترداس بتعاقب برسنگهدیو بندیله (۲) (که دزدانه برسر راه آمده
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مامور گردید - و چون
در استیصال طایفهٔ بندیله ترددات شایسته و مساعی جمیله

---

(۲) در [بعضی نسخه] بوندیله ه

بکار برد - سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجري درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرفرازي یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي و هفتصد سوار سربلند گردید - یکی از نبائر او (که پرسوتم سنگهه نام داشت) سال ششم جلوس فردوس آشیاني بربقهٔ اسلام در آمده موسوم بسعادتمند گردید - و بعطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوجا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده در کچهواهه دو فرقه اند - یکی راجاوت (۲) - که مرزا راجه مانسنگهه و نیاگان او اند - دوم شیخاوت (۳) - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقران او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویشی بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندی بیمن دم کبرای آن بزرگوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] یکی جاوت (۳) نسخهٔ [ب] سنجاوت *

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت موسوم گردید *؛

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده بقرب و اعتبار از همسران برتري اندوخت - و چون آثار نیکو منشي و مزاج داني از چهرهٔ احوالش پیدائي گرفت روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهي بر رای رزین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبري منصب او را تا سال چهلم هزار و دویست و پنجاهي نوشته - ظاهرا دران وقت این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که هزاري و مافوق اورا کمتر از پانصدي اضافه ندهند - در زمان جنت مکاني بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعین دکن گردید - و مدتے گذرانیده همانجا زندگي بسپرد - عمر هم دراز یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یکے ازینها کثیر الاولاد بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهي قیام داشت مادهو سنگهه و غیره نبائرش از خود سري و تبه خیالي جمعے اوباش و رنود فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهنډار و غیره متصل آنبیر است) بزبردستي متصرف شدند - متهرا داس بنگالي (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهي سعادت حضور مي اندوخت) از حسن رای لختے تدابیر بکار برده پارهٔ

ملک از دست متغلبان برآورده - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره دو سه کس بوشادت و راجگي نام برآوردند باقي پسران و پسر زادهای او (که جم غفیر بودند) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقي و مفسدي میگذرانیدند *

* رانا سکرا *

پسر رانا اودیسنگهه بن رانا سانکا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیاني وادی مخالفت مي‌پیمود او رو بملازم پیشگي آورده بمنصب در صدي شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنت مکاني بانعام دوازده هزار روپیه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - و در آخر همان سال با جمعی به تنبیه دلپت بهورتیه نامزد گردیده مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گردید *

* راجه مها سنگهه *

ولد راجه جگت سنگهه بن کنور مانسنگهه کچهواهه - پس از فوت پدر بجانشیني پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش‌آشیاني (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

پرتاپ سنگهه برادر راجه مانسنگهه (که مدار کار او بود) از سهل انگاری رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصهٔ رزم آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت مها سنگهه قایم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال کهوکروال و قاضي مؤمن در مضافات صوبهٔ مذکور غبار فتنه بر انگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود سال پنجاهم بمنصب دو هزاري سه صد سوار سرفرازي یافت سال دوم جهانگیري با فوج بمهم بنگش تعین یافت - سال سیوم خواهر اورا هشتاد هزار روپیه ساچق فرستاده داخل محل کردند - راجه مانسنگهه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال پنجم بعنایت علم سر بلندي اندوخت - و در همین سال به تنبیه بکرماجیت زمیندار باندهو (که بغي ورزیده بود) تعین گردید سال هفتم اضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار یافت - و بعد فوت مانسنگهه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهاو سنگهه اورا کلانتر قوم ساخت بتلافي آن پانصدي ذات بر منصب او افزوده خلعت و خنجر مرصع براى او فرستاد - و ولایت باندهو در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگي و عنایت نقاره چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال یازدهم باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار درجهٔ ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش هجري در بالاپور ولایت برار پا بعدم خانه

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگهه است که احوال او جداگانه وتمزدهٔ کلک وقائع نگار شد *

* راجه سورجمل *

پسر کلان راجه باسو است - چون از بد سگالي و آشوب طلبي پدر را از خود سرگران داشتي آخرها راجه بنابر توهمے (که از کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زنداني ساخت - پس از فوت راجه چون در پسر دیگرش (۲) رشدے احساس نمیشد ناچار جنت مکاني جهت انتظام سلسلهٔ زمینداري و پاسباني آن الکا سورجمل را بخطاب راجگي و منصب دو هزاري بر نواخته محال زمینداري را با زر و سامانے (که از سالها اندوختهٔ پدرش بود) بے سهیم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهي مرتضی خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعهٔ کانگره مامور شده بود) دستوري یافت - چون بمساعي شیخ کار بر متحصنان بدشواري کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام نا سازي و کار شکني در آمده پردهٔ آزرم از میان بر گرفت و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت بر خاست - مرتضی خان بحضور نوشت - که آثار بغي و نا دولتخواهي از وجنات حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترتیب فتنه و آشوب

(۲) در [بعض نسخه] در دو پسر دیگرش •

نیارست پرداخت لا علاج بپادشاهزاده شاهجهان ملتجي گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجي بهم رسانیده - و بعصیان و بغي متهم نموده در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگي در پیچید - و فتح قلعه در عقدهٔ توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و درهمان ایام بهمراهی شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا با شاه قلي خان محمد تقي بخشی سرکار خود بدان مهم تعین نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلي خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمي آید و این کار ازو متمشي نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلي خان را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بود) با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نخست

جمعی از بندهای درگاه را ببهانهٔ آنکه مدتها یساق کشیده بیسامان شده‌اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه آن قابو طلب آثار بغي و فساد ظاهر ساخته دست تعدي و تطاول دراز نمود - و اکثرے از پرگنات دامن کوه را (که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گردید - سید صفي بارهه با بقیهٔ کمکیان (که با وصف رخصت او هنوز بجاگیر خودها نرفته بودند) با جمعے از خویشان پای همت افشرده شربت شهادت چشید - و برخے زخمي گشتند - و بعضے بتک پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست آن مدبر حیله ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بسر آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهي داشت) بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد - سورجمل از بخت برگشتگي بے آنکه بزرفی معامله وا رسد از غایت جسارت و دلیري بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار بکشتن داده راه آوارگي سپرد - و قلعهٔ مؤ و مهري (که اعتضاد قوی او بود) بے تعب بدست آمده مالمے (که ابا عن جد باو رسیده بود) پی سپر عساکر پادشاهي شد - و او بحال تباه بکریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواري

بر فرق روزگار خود بیخت - و در همان آوارگي رخت ادبار بمقر سقر کشید *

* راجه سورجسنگهه راتهور *

پسر اودیسنگهه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیندار مارزار است - که آلکائی سمت از صوبهٔ اجمیر - درازا صد کروه و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سروهي و ناگور و بیکانیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون معزالدین سام از کارزار پتهورا (۲) وا پرداخت (۳) پیکار جیچند راجهٔ قنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائي بگنگ در شده بسیلاب نیستي رفت - نژاد (۴) او بناکامي افتاد - سهیا برادر زادهٔ او در شمس آباد مي بود - او نیز با بسیارے بعدم سرا رخت کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتهاما و اجهه عزم گجرات نمودند و در پالي (۵) نزدیک سوجت چندے بر آسودند - دران هنگام قوم مینه (۶) بتاراج سکنهٔ آنجا (که گروه برهمن بود) رسیدند - اینها بر آمده داد مردانگي داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگري پیش آمدند و گرد ناکامي شسته و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] پتهورا (۳) نسخهٔ [ب] هوای تسخیر ملک بهکارجي چند (۴) نسخهٔ [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالي (۶) یا منیه باشد *

چابکدستي بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
(۲) (۳)
سوتیک جدا شده ایدر را از میده بگرفت - و اچهه ببکلانه رفته
آن ملک را از کولي بتصرف خویش در آورد - و نژاد ایشها
دران ملک جا گرفت - اسوتهاما (که در مارواز ماند) رفته رفته
کار فرزندان او بلندي گرا شد - رای مالدیو شازدهم پور
اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیاني (که پادشاه باجمیر
شتافته بعد فراغ زیارت عطف عنان بجانب ناگور نموده
به بند و بست آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسرواني
دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید
جمعی از امرا به تنبیه او تعین شدند - و کله برادرزادهٔ او (که
در شهر سوجت مي بود) از تعاقب امرا بعجز گرائیده
بلشکر پادشاهي پیوست - و چون فوج پادشاهي مهوارا تاخته
(۴)
بمحاصرهٔ قلعهٔ سورتهه پرداخت فوجی دیگر بتادیب او نامزد
شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله
(۵) (۶)
برادر زادهٔ او باز جمعیتی فراهم نموده قلعهٔ ونکور مستحکم
ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بیستم
و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

---

(۲) در [بعضی نسخه] ایذر را (۳) نسخهٔ [ب] منه (۴) نسخهٔ [ب]
سوانه (۵) نسخهٔ [ب] جمعی (۶) در [بعضی نسخه] دیکنور *

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنگهه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقهٔ بندگي در گوش کرده مان متي نامی صبیهٔ او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - بعد موصی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهي گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر سربلندي اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به‌تنبیه راجه مدهکر بوندیاله نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهت تصفیهٔ گجرات و فرو نشاندن هنگامهٔ مظفر خان گجراتي دستوري یافت - سال سي و هشتم بتادیب زمیندار سروهي شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهلم فوت کرد - بمنصب هزاري رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگهه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم ازانجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزادهٔ سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتي جمعے از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت . مقرف

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودي بتادیب راجو دکني از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان حبشي (که در سرکار پاتهري و پالم غبار فساد انگیخته بود) دستوري یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال و خانخانان بعنایت نقاره کوس ناموري نواخت - و سال سیوم جلوس جهانگیري سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار کامیاب گردید و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بمهم رانا شتافته و پستر بهمراهي شاهزادهٔ مزبور بیساق دکن تعین یافته سال دهم باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهزاري بر نواخته شد - و پس از واقعهٔ کشن سنگهه برادرش بتفصیلي (که در احوال نامبرده رقمزدهٔ کلک اخبار سلک گردیده) بوطن رخصت در ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگهه پسر خود باستلام عتبهٔ خلافت چهره برافروخته بدکن دستوري پذیرفت

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري همان جا باجل طبعي سفر عدم آباد گزید - پسرش راجه گجسنگهه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندرداس نام برهمنے بود - در سرکار شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان در زمرهٔ اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبي بمیرساماني امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فرازدستي نمود - و در مهم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلهٔ او گردن ارادت بربقهٔ اطاعت گذاشته ملازمت شاهي دریافت - رای سندرداس از پیشگاه خلافت در پاداش این نیکو خدمتگاري باضافهٔ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبهٔ اول شاهزاده بمهم دکن دستوري یافت اورا باتفاق افضل خان باندرز پذیري و اخلاص گزیني ابراهیم عادل‌شاه به بیجاپور کمیل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش گرفت - و دو لک روپیه را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود) لعلے بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر نداشت) از بندر گوه

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سر آمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافهٔ منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان عمده ترین خطابها ست) فرق عزت بر افراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم صوبهٔ گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بنیابت شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره (۲) (که از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ گجرات اند) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانی آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکی سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد بآستان بوس جنت مکاني رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل راد راجه باسو (که بتسخیر قلعهٔ کانگره تعین شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهي مثل شهباز خان لودي و غیره بتسخیر آن مونل منیع (که کمند تسخیر هیچ یکی از سلاطین دهلي بر شرفات آن نرسیده)

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهاره - یا تهارة باشد *

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد عزیمت ساخته برسر او شتافت - و او را باندک زد و خورد آوارهٔ دشت فرار ساخته قلعهٔ مؤ و مهري (که مسکن و مقر آن مدبر بود) برکشوده محال زمینداری او را پی سپر عساکر فیروزي نمود - و در جلدوی آن بمرحمت نقاره کوس ناموري نواخت - و بمساعی جمیله در سال شازدهم (۲) شوال سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره (که شهر آن بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید چون کار بدشواري کشید غرهٔ محرم سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سي پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *

این قلعه بدشوار کشائي و محکمي شهرهٔ آفاق است - شمالی لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومے بقومے دیگر انتقال ننموده - و بیگانهٔ دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته مدتے محاصره نمود - چون یقین کرد (که انفتاح آن قلعه از محالات است) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت *

گویند راجه سلطان را با جمعے بضیافت اندرون قلعه برد

(۲) نسخهٔ [ب] یازدهم *

سلطان براجه گفت که آوردن من (۲) بقلعه بعید از احتیاط است اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف آرند چارهٔ چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فورا جوق در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات هوشیاري لازمهٔ این اوقات است - و بعد ازان هرکه از سلاطین دهلي فوجے بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیاني بآن همه عزم ملک گیري و امتداد زمان سلطنت و فرمانروائي (با آنکه این اُلکا پیوسته بعدود ملک پادشاهي ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که راجهٔ آنجا بنابر جهتے مورد عتاب شده بود) آن ولایت را براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداري حسین قلي خان خانجهان صاحب صوبهٔ پنجاب تعین نمود - او چون محاصره را تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر با راجه آشتي نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه جیچند مرزبان آن دژ پیوسته بارسال پیشکش و آستانبوس سدهٔ خلافت احراز سعادت مي‌نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري (که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیاني از

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردن من بعهد از *

اثنای راه بتماشای نیرنگي و شگرفکاری بتخانهٔ نگرکوت (که باستاني مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبهٔ دیسوهه (۲) (که در تیول راجه بیربر بود) بیتوتت شده دران شب آن روحاني پیکر (که نادره کاري بدو منسوب دارند) در عالم مثال چهره بر افروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همرکابان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لختی پیشانی عزیمت چین زده بود - و از دور باش شکوه سلطنت (که زبان بندے عظیم است) کمی یارای گفتار نداشت] نشاط سترگ فرو گرفت *

چون نوبت سلطنت بجنت‌مکاني رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امرے مرهون زمانے ست و هر کارے رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزادهٔ ولي عهد و حسن تردد راجه بکرماجیت این عقدهٔ دیر کشا صورت انحلال گرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] دسوهه *

سال شانزدهم جنت مکاني بسير قلعه تشريف برده شعائر اسلام جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوهے مرتفع واقع است - در کمال استحکام بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يک کروه و پانزده طناب است - طول ربع کروه و دو طناب - و عرض از بيست و دو طناب زياده و از پانزده کم نيست - و ارتفاع يکصد و چهارده ذرعه - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزديک شهر بتخانهٔ مهامائي ست - که بدرکا بهواني مشهور - و آن را نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و کام دل بر گيرند - شگفت آنکه بخواهش روائي زبان ببرند - برخے را در چند ساعت و طايفهٔ را در يک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پيشگان زبان را رويند‍ه پندارند ليکن بدين زودي بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابهٔ مهاديو بر گذارند و دانايان اين گروه قدرت اورا بدين نام بر خوانند *

گذارش چنين رود - که او از ديد نا ملائم خود را از هم گذرانيد - و پيکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضے اعضا در شمالي کوه کشمير در طرف کامراج - آنرا اسارده‌ها نامند - برخے نزد بيجاپور دکن - آنرا تلجا بهواني نامند - گويند آنچه بخاور رفت نزديک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جاى خود ماند آنرا جالندهري گويند - و اين سر زمين پندارند

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله بر زند - و برخی بسان پنبه سوزد - و آنرا جالا مکهي نام کنند - و مردم بزیارت روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگي چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدے اساس نهاده - هنگامهٔ شگرف فراهم آید (۲) - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا در شوند *

و بعضي چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد از غایت دلبستگي نعش اورا مدتے با خود میگردانید - چون ترکیب عنصري او متلاشي شد هر عضوے در جائے از هم فرو ریخت - درخور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه (که نسبت بسایر اعضا شریف‌تر است) دریںجا افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرامي تر دارند - و بعضے بر انند که سنگے (که در باستاني ایام معبود کفار بود) آنرا اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهمنی مزور بنام آن سنگ سنگے دیگر نمود کرده - راجه از سادہ لوحي یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سر نو دوکان ضلالت فروچید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراهم آمد *

که برهمنان آنجا از هنگامے (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینهٔ منورهٔ فرستاد - در شارع عام انداختند که پی‌سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یکهزار و سه صد کتاب از براهمهٔ سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طلب نموده لختے را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدخاني (که از شعرای آن عصر بود) کتابے در حکمت طبعي و شگون تفاولات در سلک نظم کشیده دلائل فیروز شاهي نام کرده - الحق آن کتابے ست متضمن اقسام حکمت علمي و عملي *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوجے شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشي باستماع انتهاض الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور دست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عنبر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بندهای پادشاهي (که در مهکر فراهم آمده با غنیم زد و خوردے مي نمودند) از کمي آذوقه ببالاپور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند . و غنیم ملک پادشاهي را تاخته برهانپور را گرد گرفت

لهذا بند و بست ولایت پرفتن دکن منحصر در توجه شاهزادهٔ ولي عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۲۰) هزار و سي هجري با امرای عظیم‌الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعین فرمود اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معني کارفرمائی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي (که اقامت گاه نظام شاه و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن برکند - ملک عنبر چون چهرهٔ ادبار در آئینهٔ حال مشاهده نمود باظهار ندامت و فروتني براجه توسل جست - و قرار یافت که چهارده کرور دام تتمهٔ محالات صوبهٔ دکن (که در تصرف دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقهٔ پادشاهي وا گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر بقصبهٔ تمرني (۲) معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم شاهي متصل قصبهٔ مذکور برکنار رود خانهٔ مشهور بکهرک پورنا سرزمینی پسندیده در غایت استحکام قلعهٔ از سنگ و آهک

---

(۲) در [بعضی نسخه] تیهرني *

اساس نهاد - و آنرا بظفر نگر موسوم ساخته ایام برشکال دران مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهام ملکي و مالي باختیار او درآمده جز اسم بےمسمای پادشاهي بر جنت مکاني نماند بیگم از دور اندیشي بدان خیال افتاد - که درین هنگام (که بیماری جنت مکاني بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر سانحهٔ ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزادهٔ ولي عهد بر مي گردد هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که از شیر افکن خان داشت) بسلطان شهریار (که کوچک ترین اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید و با شاهزادهٔ ولیعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهي را نیز منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر نوشت - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو رقفه تربی صلاح گشته - ازانجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد) سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعهٔ رنتهپور برای گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبهٔ لاهور (که

سر راه قندهار است) در تیول شاهي قرار یابد - تا سربراهئ آذوقه و دیگر ضروریات بآساني صورت گیرد - و تا انجام و انصرام این یساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که تعین این یورش باشند) بمن مفوض باشد - تا از اثر بیم و امید انتظام کارها پدید آید *

بیگم (که منتهز فرصت بود) این مدعیات را در لباس نا ملائم وا نموده چنان دلنشین ساخت که غرض شاهزاده آنست که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را بشورش آورد که مهم قندهار بنام شهریار قرار یافته جاگیر شاهزادهٔ والي عهد (که در هندوستان بود) تغیر فرموده امرای همراهئ ایشان را طلب حضور نمود - باوصف آنکه جنت‌مکاني بقباحت این امور وا میرسید اما غیر از استرضای بیگم چاره نداشت - هرچه او میگفت بعمل مي‌آمد - تا آنکه از طرفین کار بفوج کشي رسید - ازان طرف جنت مکاني از دهلي عبور فرمود - و ازین جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور پیوست - و مسافت ده کروه بیش نماند - مقربان شاهي متفق شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگیري بمدارا بر نیاید - لشکر ما بکمیت و کیفیت بر لشکر پادشاهي فزوني دارد - عرصهٔ نبرد باید آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب چنین گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمے بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشي خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بداندیشان فتنه ساز مآلش بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار کروهی جریبي جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتله (که داخل میوات است) توقف گزینند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهي بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتي رخ نماید - چون از جانب پادشاهي آصف خان بهراولی عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگرے اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسپ برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش داراب خان رفت - تا اورا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتا (که در هراولی فوج پادشاهي انتظام داشت) دانسته که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و براجه (که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته مي آمد) برخورد - غیرت

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا بپیشانیِ او رسید - و جان بجان‌آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود بر گشتند - راجه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار رسیده و عمده‌تر ازو در سرکار شاهزادهٔ ولي‌عهد کسی نبود - برادرش کنهر داس بنیابت راجه در احمدآباد مي‌بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهاري کنارهٔ گنگ - گویند در مبادیِ حال سر دروازهٔ کچهري نشسته نقل نویسي مي کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میرسانید - آرزو داشت که دوات برنجي میسر شود - نمیشد پس از چندے در دیوانیِ خواجه ابوالحسن تربتي باتفاق هرکرن ساکن کنپلا بیتالي (۲) بارادهٔ نوکري حضور خواجه رفت - او نگاهے کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم مي‌شود و گوردهن بیوقوف - اول را سي روپیه درماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون نوبت دیواني باعتمادالدوله رسید گوردهن را پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشیِ شاگرد پیشهٔ خود ساخت پس ازان بخطاب رائي و دیوانیِ اعتمادالدوله با پیشدستیِ پادشاهي سر بر افراخت - و هر روز بر اعتبارش مي افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

---

(۲) در [بعضی نسخه] کنهلا پتسالي - و در [بعضی] کنبلا پتسانی •

حتا که خانخانان سپه سالار بخانهٔ او رفته ملتجي شد *

در سفر گجرات (که جنت مکاني بسیر دریای شور متوجه شد) شبی رای گوردهن از دربار بخانه مي آمد - باغوای شریف الملک بخشیِ سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در بازوی او زد - کاري ننشست - ازان روز پایهٔ عزتش ارتفاع دیگر پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحهٔ اعتماد الدوله با او بد بود اصلا در مرتبهٔ او انحطاطی رو نداد - پس از فوت اعتماد الدوله صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازي منظور داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو تفویض نمود - گوردهن از بد نژادي و ناحق شناسي در بدخواهي و غمازیِ خداوندان نعمت شریک گشته بانشای خزائن و دفائن آنها پرداخت - و خود را رسوای عالم کرد - پس ازانکه این آشوب فرو نشست آصف خان اورا محبوس داشت - پس از مدتی در گذشت - زنش با او ستي شد - اولاد نداشت - قصبهٔ کهاري را که وطنش بود باحاطهٔ پخته و عمارات عالي و راسته و بازارهای با فضا شهری ساخته گوردهن نگر نام گذاشت و خانهای سکنهٔ آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده حواله نمود - و محصول آن را برعایای اهل حرفه وقف کرد - هرکه هرچه بکارد فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

و بز و میش در رنگ ایلخیهای ولایت متصل وطن بکنار آب گنگ سر داد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا این‌روی آب (۲) گوردهن نگر بتخانهٔ عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز تالابے و بتخانهٔ ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگارے درین کهنه رباط ماند - بشومیٔ کافرنعمتي پس ازو اموالش بسرکار آصفجاهي ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید و کهاري وطنش بسید شجاعت خان بارهه تنخواه شد - ازان مال و مواشي اثرے پدید نیامد * ع *

* نه از خم نشان نے زخمخانهٔ *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

(۳) پسر راجه مدهکر است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود عرش‌آشیاني مکرر فوجها برو تعین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیلے مردم سر بصحرای آوارگي نهاده - و افواج پادشاهي دنبال او گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلوس جنت مکاني زینت گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاري سرفرازي

(۲) نسخهٔ [ب] آنروی آب　(۳) در [بعضی نسخه] بدهکر *

گردید - و در ایام شاهزادگي از ارکان دولت ایشان بوده بنیابت
صوبه‌داری گجرات اختصاص داشت - چون سال‌هیزدهم جهانگیري
افواج پادشاهي بتعاقب شاهزادهٔ ولیعهد بکتل چانده (که داخل
مالوه است) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند
رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچي (که از نوازش شاهي
خطاب برقنداز خاني یافته) از راه نمکحرامي و حق ناشناسي
بمهابت خان سپه سالار پادشاهي نوشت که بے توقف روانه
شوند - که در هنگام تلاقي فوج را برهم زده بشما ملحق میگردم
لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوهٔ چانده عبور نمود - شاهزاده
شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را
(که پیش آهنگ فدویان درست اخلاص و سرآمد برگزیده‌های
دولت بود - و مردانگي و کاردانئ او دلنشین) سردار لشکر
ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجے از لشکر دکن را
بعنوان برگي‌گري برگماشت - آنها در عرصهٔ دو روز کار بر لشکر
پادشاهي دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده
خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادي لوای نصرت بر افرازد - که
یوسف شغالي حقوق پرورش و نمک خوارگي بر طاق نسیان
گذاشته خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت - و راه
کافر نعمتي سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

انتظام فوج برهم خورده سررشتهٔ جمعیت ازهم گسیخت - و هرگاه چنین بیوفائي و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر کسے نماند مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نربده عبور فرموده چندے در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیري انتظام یافت چون شیوهٔ ناستودهٔ بیوفائي و نا حق‌شناسي همه وقت مذموم و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهي چندان رشدے نکرده از درجهٔ اعتبار ساقط بود - چون نوبت سلطنت باعلی حضرت رسید بپاداش کردار نکوهیدهٔ خود از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشاني و افلاس احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس‌آشیاني با هیچ کس از امرای پادشاهي (که مصدر گستاخیها شده بودند و بد اخلاصیها ازانها مشاهده نمود) در پي تلافي نشد مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار و خدمتگار نداشت - کوچه گردي میکرد - تا درگذشت *

* رانا کرن *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنگهه بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که آلکائے ست از صوبهٔ اجمیر سرکار چیتور ازو - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کروه

پهنا سي و سه کروه - سه قلعهٔ معتبر دارد - چیتور حاکم‌نشین کونبهلمیر ماندل - سردار بومي را بیشتر راول گفتي - و از دیرباز رانا - از قوم کهلوت - چون بموضع سیسود بنگاه ساختند پس بسیسودیه زبان زد - خویشتن را از نژاد نوشیروان عادل بر شمارند بزرگ نیاگ اینها از بوقلمونی زمانه بملک برار افتاد - و بمرزبانی نرناله (۲) معروف گردید - چون نرناله بتصرف غنیم آمد باتا (۳) نام خرد سالی را مادرش ازان مفسد که برآورده بمیوار رسید - و براجه مندلیک بهیل پناه برد - چون جوان شد بنخچیر افکني نام برآورد - و از معتمدان راجه گردید - و پس از فوت او بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانکا از اولاد اوست - که در سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهای دیگر یک لک سوار فراهم آورده با فردوس مکاني جنگ نموده شکست یافت - در سنه (۹۳۴) (۴) نهصد و سي و چهار باجل طبعي در گذشت - رانا اودیسنگهه جانشین او شد *

در سال دوازدهم جلوس چون عرش آشیاني متوجه تنبیه پسران سلطان محمد میرزا (که در صوبهٔ مالوه غبار انگیز فساد بودند) گردید پس از وصول بدهول پور نظر برینکه شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - که

(۲) در [بعضی جا] برناله آمده (۳) در [بعضی نسخه] بابا نام (۴) نسخهٔ [ب] چهل و چهار *

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر
رانا اودیسنگهه (که در سلک بندهای دولت انتظام داشت)
نموده فرمود - که می باید از تو درین یساق خدمت شایسته
بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مند گشته
راه فرار گزید - از سانحهٔ گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید
اول قلعهٔ سیوی سوپر (۲) و قصبهٔ کوتهه تهانه نشین شده قلعهٔ
ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر
عساکر پادشاهی گشت - قلعهٔ چیتور پس از امتداد محاصره
بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مختفی گردید - ظاهرا
بعد چندے رانا اودیسنگهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می‌نویسد
که سال هیزدهم چون کنور مانسنگهه تنبیه زمیندار دونگرپور
نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
خلعت پادشاهي را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشي
مرعي داشته عذر تقاعد از آستانبوسي پیش آورد - درهمین
سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس
(که (۳) از اپدر برآمده بآن نواحي پیوست) همراه ساخت

---

(۲) در [اکثر نسخه] سوي سوپر (۳) نسخهٔ [ب] که از ابتدا برآمده ه

و انواع چاپلوسي بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از گجرات مي‌آمد) نیز برخورده اقسام فروتني ظاهر نمود - امرا بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال بیست و یکم کنور مانسنگهه بتادیب رانا پرتاپ مامور گردیده بماندلگدهه رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانهٔ کوکنده شد - پس از تلاقي فریقین جنگ عظیم در پیوست و شکست بر فوج رانا افتاده وادئ فرار پیمود - و در همین سال خود پادشاه نیز دران نواحي رفته چون رانا بشعاب جبال پناه جست فوجے بتعاقب او تعین نمود - سال چهل و یکم جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست بعد جلوس جنت مکاني سلطان پرویز با جمعے از امرا بمهم او تعین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت برسد - درین ضمن (که بغي سلطان خسرو رو داد) باگهه پسر خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان فیروز جنگ و دفعهٔ دوم مهابت خان بتادیب او دستوري یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان خرم با جمعے برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهانجات متعلقهٔ اورا تهانه نشین پادشاهي ساخته کار برو تنگ گرفت ناچار بعجز گرائیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسرکلان

خود را همراه ساخت - کنور کرن ملازمت خسروانی دریافته بعطای خلعت و شمشیر مرصع سرفراز گردید - و برای دفع وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت پستر جگت سنگهه ولد کنور کرن بآستانبوسی مشرف گشته خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن مرخص گردید - سال یازدهم کنور کرن بحضور رسیده سرمایهٔ شادکامی اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بمهم دکن نامزد گردید رانا امر سنگهه و کنور کرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیرهٔ خود را با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون جنت مکانی از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزانی داشت پس از ورود موکب در حوالیء تعاقهٔ رانا کنور کرن بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگهه ودیعت حیات سپرد - جنت مکانی کنور کرن را بخطاب رانائی و ارسال خلعت و اسپ و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم جگت سنگهه پسر رانا کرن بحضور آمده جبین نیاز را بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستر رخصت تعلقه یافت و در ایامی (که فردوس آشیانی بعد فوت پدر از جنیر عازم

اکبرآباد گشته بنزدیک تعلقهٔ او رسید) رانا کرن بحصول ملازمت
مشمول گوناگون عواطف گردیده ببحالیِ تعلقه کامیاب شد
و چون سال اول جلوس فردوس‌آشیاني مطابق سنه (۱۰۳۸)
هزار و سي و هشت هجري رانا کرن رخت زندگي بربست
بجگت سنگهه پسرش خطاب رانائي و منصب پنج هزاري
پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی (که سابق
ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودي
(که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارجن
نام عموی رانا جگت سنگهه در رکاب بود - و گاهے راجکنور پسر
تیکهٔ او بملازمت مي پیوست - و قرار یافته بود که همواره
پانصد سوار او با معتبرے تعینات تعلقهٔ دکن باشد - و از
پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسپ
بار میشد - سال بیست و ششم رخت زندگي بعدم سرا برد
براجکنور خطاب رانا راجسنگهه و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار
و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگهه بعرض پادشاه رسید (که
او مرمت قلعهٔ چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق
این بود که رانا اصلا بمرمت قلعهٔ مزبور نپردازد) پادشاه
کسے را بخبرگیریِ این معني تعین فرمود - پس ازان که
زبانیِ او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازهٔ او

که ضایع اُفتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعهٔ مزبور و تخریب و تصرف تعلقهٔ او تعین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهي گردید - رانا راجسنگهه بسلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوهٔ ضعیف نالي برگذارد - و بر طبق حکم خسرواني فرستادن پسر ٹیکهٔ خود و بر انداختن آنچه از قلعهٔ چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقهٔ او از پامالی لشکر پادشاهي مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت و جواهر و فیل و اسپ برنواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامی معین نکرده) بخطاب (۲) سبهاگ سنگهه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط رایات پادشاهي بود) رانا راجسنگهه کنور جیسنگهه پسر خود را بعد استمزاج بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهاگ سنگهه *

قوستان - و پس از روزے چند بانعام خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوهٔ توحش فطري گرديده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالي گذاشته راه فرار پیمود فوجے بسرکردگی حسین (۲) علي خان بتعاقب او تعین شد - و بستر محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزي گردید) او از وطن مالوفه بر آمده بے ملجا و ماوا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاعت شاهزاده زده پرگنهٔ ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهي گذاشت - و پس از پذیرائی ملتمسات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزادهٔ را دید - و ببحالی خطاب رانا و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار سرمایهٔ شادماني اندوخت و در همین سال چشم از تماشاگاه هستي بربست - خلعت تعزیت از پیشگاه خسرواني (۳) برانا جیسنگهه پسرش مرحمت گردید *

* راو رتن هادا *

پسر راو بهوج هادا ست - بتقصیرت (که از پدرش بعمل امد)

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن علي خان (۳) نسخه [ب] خسروي *

چندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سیوم بحضور آمده
مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند رای نامور گردید - سال
هشتم بهمراهی سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت
و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و بعدتر باضافهٔ در خور
سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني
نسبت بپسر رشید یعني شاهجهان بگفتهٔ مردم از جا رفت
و کار بمقابله انجامید - و شاهزادهٔ مزبور از ماندو کوچ کرده
عبور نربده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان
بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس
از گذشتن از نربده چون شاهجهان از حدود تلنگانه جانب بنگاله
رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبهٔ بهار شد
مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت
چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد
موصی الیه عزیمت نمود که از شهر بر آمده بمقابله پردازد
بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدور یافت - که
تا رسیدن کمک بنگهبانی شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ
بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل
دیولگانون مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشي را
با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را
معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

جانب دیگر محمد تقي سیم ساز مخاطب بشاه قلي خان را
بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلي
خان با چهار صد کس غالبانه بشهر در آمده بچبوترهٔ کوتوالي
نشسته منادي گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند
رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد
او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش
کرده درچوک بجنگ پیوست - و داد مردانگي داد - محمد
تقي (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته
او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان
داشت - مرشان یعني من مي مارم *
بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با فوج گران
(که بموجب حکم پادشاه از الهآباد عازم دکن گردیده بود
و بیماري صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد)
کوچ کرده بدالاگهات روهنکهیره رفت سر بلند رای بمنصب
پنجهزاري ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن
خطابے بالاتر ازان نمي باشد) مورد مراحم گردید - پس از
جلوس فردوس آشیاني سال اول از بوندي وطن خود آمده
بتقبیل سدهٔ سنیهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت خلعت
و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاري ذات و سوار سابق و علم
و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل لوای عزت بر افراشت

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانان بنابر گوشمال اوزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوری یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او قرار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدور پیوست که در پرگنهٔ باسم توابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیري خان بنام خان مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري درلشکر بالاگهات پیمانهٔ زندگی او لبریز گشت ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهي و مورد تسلي شدند احوال هریک جدا گانه نگارش یافته *

* راو سور بهورتیه *

پسر رای رایسنگهه راتهور زمیندار بیکانیر است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني چون بملازمت پادشاهي کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خانخانان بدفعیهٔ نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوري یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعین شده) او بهمراهيِ شایسته خان نامزد گردیده باضافهٔ پانصد سوار ناموري اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري پای بزاویهٔ عدم کشید بادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال نامي پسر دیگر او را بمنصب پانصدي دویست سوار سرمایهٔ مفاخرت بخشید - احوال راو کرن جداگانه سمت ترقیم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

نبیرهٔ رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکاني را

(۲)
چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپي (که در جاگیر داشت) روز دسهره بتیزگامي بر اوندچهه درید - و رام چند را (که دران زمین قلب شیوهٔ فتنه انگیزي داشت) دستگیر ساخته سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او بر داشته و بعنایت خلعت بر نواخته براجه باسو سپرد - که ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچهه براجه بر سنگهدیو قرار گرفت - (۳) سال چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل خسرواني گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نبیرهٔ او بمنصب در خور و خطاب راجگي چهرهٔ عزت بر افروخت پس از گستاخي (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقهٔ رانا پیش گرفت) آمرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکاني تعین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلموني نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهاني رونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسپ کامیاب گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال اول جلوس (۳) نسخهٔ [ب] سال سیوم ●

سال اول بفوجداری اتاوه و مضافات آن (که در خالصهٔ شریفه
بود) و بعد چندے بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم
همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سیوم
باتفاق راو رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پسنر باضافهٔ
پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیري خان در محاصرهٔ قلعهٔ
قندهار دکن ترددن شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ
شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت
حضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات از اصل و اضافه سه هزار
و پانصدي سه هزار سوار بلند مرتبه گردید - پستر بحراست
سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبهٔ وکلور را با عیال
بوله (که از جانب حکام دکن قصبهٔ مزبور بنامبرده و سپردي
مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معني بسمع
اعلی حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلدهٔ
لاهور معسکر فیروزي بود) بعرض رسید - که مطابق سنه
(۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري روزگار نامبرده در سرحد
تلنگانه سپري شد - پسرش راجه دیبي سنگهه است که احوال او
براسه قلمي شده *

* راجه جهار سنگهه بندیله *

پسر راجه برسنگهدیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگي

و منصب مناسب ترقي کرده تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار مرتقي شده سال اول جلوس
فردوس آشياني دولت ملازمت اندوخته بعنايت خلعت
و جمدهر مرصع با پهول کتاره و علم و نقاره باذن آوازه گرديد
چون در عهد اعلى حضرت سر رشتهٔ تنقيح مهمات و تشخيص
معاملات رونق گرفت او (که مال بسيار فراهم کردهٔ پدر
خود بيکبار بے محنت بدست آورده بود). بمقتضای
الخائن خائف واهمهٔ بخاطر راه داده باعتماد قلاع حصينه
و اشجار متراکمه (که در تعلقه داشت) پس از چند روز
نيم شبے از اکبرآباد فرار نموده باوندچهه پيوسته در تهيهٔ
استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون اين خبر بعرض
پادشاه رسيد مهابت خان خانخانان با اکثرے از امرای حضور
بر سر او تعين يافت - و بخانجهان لودي حاکم مالوه فرمان
شد - که با لشکر آن صوبه از راه چنديري (که جنوب رويهٔ
اوندچهه است) بملک او در آيد - و بعبدالله خان بهادر حکم
رفت - که از قنوج محال جاگير خود باتفاق بهادر خان روهله
و جمعے ديگر رفته از جانب شرقے اوندچهه در آمد کنند
چون هر سه فوج قريب قلعهٔ مسطور رسيده هنگامهٔ نبرد گرم
ساختند و قلعهٔ ايرج بسعي عبدالله خان و بهادر خان و پهار
سنگهه بنديله مفتوح شد ججهار سنگهه ناچار توسل بمهابت

خان جسته درخواست عفو جرائم نمود - پادشاه قبول این معني فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروي آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودي و پامال ساختن تعلقهٔ نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعین نمود مشار الیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگي نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسرکردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعے از منصبداران بچنداوای مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندے همراه خان مزبور مانده بستور رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغوای طبیعت فساد سرشت بربهیم نراین (٢) زمیندار چوراگدهه (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان اورا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

(٢) در [بعضی نسخه] پیم نراین *

و اجداس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع همروانی
رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار وا گذارد - و الا
بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از
نقود بهیم نواین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او
بنوشتهٔ وکیل آگهي یافته ببکرماجیت پسر خود (که در دکن
بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج
بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران
بتنبیه آن بد سرشت دستوري پذیرفت - و به پیشنگرمی اینها
سلطان اورنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد

چون افواج پادشاهي قریب رسید اول از اوندچهه بدهامونی
(که ساختهٔ پدر او بود) بستر ازانجا بچوراگدهه شتافت
چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و اثقال
بملک راجهٔ دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهي تعاقب کنان
میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرصع آلات او همه
بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود
بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفهٔ گوند (که دران ملک آباد ند)
آن هردو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري
بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را
بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت
و یک کرور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

سرکار پادشاهي شد *

* راجه روز افزون * (۲)

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبهٔ بهار است در عهد عرش آشیاني چون شهباز خان کنبو بشرقي دیار تعین شد و عبور فوج پادشاهي بنزدیکي قلعهٔ مهدا (که متعلق باو بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت (۳) گذاري نمودے سال اول جلوس جنت مکاني جهانگیر قلي خان لاله بیگ ناظم صوبهٔ مذکور فوجے برسر او کشید - او در جنگ بزخم تفنگ درگذشت - راجه روزافزون از خردي در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عنایت فیل سربلندي اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان والي بلخ (که غبار فتنه بلند ساخته بود) و بسزا بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین یافت و سال سوم بهمراهي اعظم خان در فوجے (که سرکردگي آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافهٔ یکصد سوار

(۲) در [بعض نسخه] روز افزون (۳) نسخهٔ [ب] خدمتگاري *

ناصیهٔ بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیري خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده چندے از تابینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار لوای ترقي افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بساط هستي در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هفتصدي هفتصد سوار رسید - و در یساق قندهار و غیر آن تعین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیري را در ملک بنگاله رو داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت - سال چهارم در کشایش پلاؤن مضاف صوبهٔ بهار نورد نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپري گشت *

* رحمت خان میرفیض الله *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهي گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین یافت او بهمراهی راجه گجسنگهه معین شد - و بستر تعینات دکن گردیده

پس از فوت مهابت خان (که ساهو بهونسله بنواح دولت آباد آمده هنگامهٔ تالان (۲) بر قصبات و قریات آن نواحي بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بارادهٔ تنبیه او کمر عزیمت بست) اورا باتفاق مادهو سنگهه در بلدهٔ مذکور گذاشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فرق اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب ججهار سنگهه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافهٔ پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگده (که در تیول او بود) لوای شادکامي برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري رخت زندگاني بربست - اسد الله پور او بمنصب شش صدي شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

* راجه انوپ سنگهه بدگوجر (۳) *

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدگوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش بروش زمینداران میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات‌گذر خود بگوشت آن مي‌نمود - اتفاقا روزے در بیشهٔ بگمان شیر تفنگ انداخت

(۲) نسخهٔ [ب] تاراج (۳) در [اکبر نامه] بدگوجر آمده *

بیوز پادشاهي (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفي گشته) رسید - از زنگوله و قلادهٔ طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاهے افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پي برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردد - بخانه‌اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیاني بردند - پس از عرض کیفیت واقعي پادشاه را دلیري و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوتے (که ببرقندازي بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیر نراین نیز منصبے یافته در رتبه از پدر گذرانید - والدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاري در آخر فرمانروائی عرش آشیاني بپایهٔ سرداری خدمتگارانے (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکاني نیز چندے بهمان خدمت مي پرداخت *

سال پنجم پادشاه در پرگنهٔ باري روزے بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعني جمعے (که در سواری شکار شرف اندوز حضور مي‌باشند) بفاصله از عقب مي‌آورد خبر شیرے قوي هیکل تنومند شنفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکاني فرستاد - پادشاه از فزونی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

شده بود و فیلان (که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر اند) همراه نبودند اسپ سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - ازانجا (که آفتاب فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهه و انوپ سنگهه و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه و کمال قراول و سه چهار خواص دیگرے حاضر نبود) گامے چند پیش رفته تفنگے کشاد داد - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمے (که از حمله باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب پادشاه دوید - مردم حوالي چنان برهم خوردند که از صدمهٔ پشت و پهلوی آنها جذت مکاني یک دو قدم پس رفته افتاد - خود مي فرمود که از سراسیمگي دو سه کس بر سینهٔ من پا نهاده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایهٔ تفنگ خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبے که در دست داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگهه یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

خواست بر شانهٔ شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیرے رسانید - حیات خان چوبے چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهي شد - او (که دستش بسبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیرے انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغے دیگر بر چهره رسانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافتهٔ شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب اني راى سنگهدلن یعني مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مباهات اندوخت - چون روزے جنت مکاني بنابر تقریبے برو اعتراض فرمود او فورا جمدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاهے بسرلشکري و صاحب فوجي مامور میگردید - در سال سیوم شاهجهاني چون پدرش بیر نراین (۲) (که هزاري ششصد سوار منصب داشت) بساط زندگي در پیچید انوپ سنگهه بخطاب راجگي بلند نامي یافت - سال دهم پیمانهٔ زندگئ او هم مالامال گشت - بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد اوست - که علیحده مذکور گردیده *

* راجه گجسنگهه *

پسر راجه سور جسنگهه راتهور است - سال دهم جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه بیر نراین •

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال
چهاردهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي
چهرهٔ امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره مرتقی مدارج
عمدگي گردید - در سال هیزدهم (که فیمابین جنت مکاني
و فردوس آشیاني نوبت بفوج کشي انجامید - و سلطان پرویز
با مهابت خان و غیره بصوبهٔ دکن تعین شد) مشار الیه نیز
بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکاني
در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودي (که عبور نربده کرده
بعضی محالات صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورد) بصوبهٔ مذکور
رسید - چون صیت اقبال شاهجهاني عالم را فرو گرفت از نامبرده
جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهي
بدار الخلافهٔ آگره سال اول جلوس بدولت پابوس کام دل
براندوخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعنایت خلعت
خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و بحالی
منصب پنجهزاري ذات و سوار (که در عهد جنت مکاني
داشت) و عطای علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش آمود گردید - سال سیوم
چون تنبیه خانجهان لودي (که رایت طغیان افراخته راه فرار
سپرده پیش نظام الملک بحري خود را رسانیده مامن خود
قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

ساختن تعلقهٔ او نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از
دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده
تجویز یافت سرکردگی یک فوج بنام راجهٔ مزبور مقرر گشته
همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته
ملک متعلقهٔ نظام‌الملک را پی سپر (۲) اسپان سپاه سازد - و در
مالش خانجهان دقیقهٔ فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم
یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوري یافت)
او بهرارلي معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن
خود شتافته سال ششم بعتبهٔ خلافت پیوست - و مکرر بعنایت
اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت
وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جسونت سنگهه
از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در
آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
و هشت هجري دیدهٔ جهان بین را از تماشای گلشن زندگاني
بربست - بدولت قرابت و قرب رتبت و فراوانی سپاه
و فزونی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق
راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که
محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر مي نشیند اگرچه
خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانوادهٔ راتهور براري

(۲) در [بعضی نسخه] پی سپهر سم اسپان •

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنگهه در ملازمت عرش‌آشیاني براجگي مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براو موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنگهه سورجسنگهه با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگي معزز گردید لهذا پادشاه جسونت سنگهه را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار و خطاب راجگي حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخت - و امر سنگهه برادر کلان جسونت سنگهه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع بکابل رفته بود) باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه نوک‌ریز خامهٔ اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروري *

از منصبداران عهد جنت مکاني ست - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار سنگهه بندیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغي برافراخته بود) تعین گردید - سال سیوم همراه راو رتن هادا بجهت توقف در باسم مضاف برار و سد راه بودن بر روي افواج دکن دستوري یافت اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر بریندة بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

دو هزاري هزار سوار تارک مباهات برافراخته همراه سید خانجهان
بارهه بتخریب ملک عادل‌خانیه مرخص گشته سال سیزدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري بفیستي سرا
در شد - پادشاه امرسنگهه نبیرهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب
هزاري ششصد سوار و خطاب راجگي بر نواخته و صیانت
حصن نور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحي را
در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال
بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت
دوم بیساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت
و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بست شتابید - سال سیم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول
جلوس عالمگیري دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده
محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعین گردید - و در کارهای
آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستر همراه شمشیر
خان ترین در یساق افاغنهٔ روه قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتي
از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار ترقي

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنگهه در ملازمت عرش‌آشیانی براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براو موسوم شوند - و ازینجاست که بعد فوت اودیسنگهه سورجسنگهه با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز گردید لهذا پادشاه جسونت سنگهه را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخت - و امر سنگهه برادر کلان جسونت سنگهه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع بکابل رفته بود) باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و خطاب راوی سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه نوک‌ریز خامهٔ اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروری *

از منصبداران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار سنگهه بندیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود) تعین گردید - سال سیوم همراه راو رتن هادا بجهت توقف در باسم مضاف برار و سد راه بودن بر روی افواج دکن دستوری یافت اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

دو هزاري هزار سوار تارک مباهات برافراخته همراه سید خانجهان
بارهه بتخریب ملک عادل‌خانیهٔ مرخص گشته سال سیزدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري بفیستي سرا
در شد - پادشاه امر سنگهه نبیرهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب
هزاري ششصد سوار و خطاب راجگي بر نواخته و صیانت
حصن نورپور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحي را
در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال
بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت
دوم بیساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت
و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بست شتابید - سال سیم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول
جلوس عالمگیري دولت ملازمت دریافته بستر همراه پادشاهزاده
محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعین گردید - و درکارهای
آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - بستر همراه شمشیر
خان ترین در یساق افاغنهٔ روه قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتي
از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار ترقي

نمود - اختلاف در سررشتهٔ منصب موصی‌الیه (که از عالمگیر نامهٔ ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی رو دادن در منصب سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخهٔ مرقوم *

* راجه کشن سنگهه بهدوریه *

بهدا‌ور (۲) سرزمینیست سه‌کروهی اکبرآباد - سکنهٔ آنجا بدین لقب معروف‌اند - قومیست مردانه و جگردار - سابق خودسری داشتند - عرش‌آشیانی سرگروه (۳) آنها را ته پای فیل انداخت (۴) ازان بعد بربقهٔ فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری داشت - در عصر جنت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بمهم رانا تعین شده بستر در متعینهٔ دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه کشن سنگهه مذکور تعلق گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بمهم ججهار سنگهه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام‌الملک دکنی (که خانجهان لودی را پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

(۲) نسخهٔ [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکردهٔ (۴) نسخهٔ [ب] بپای فیل انداخت *

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونسله کمر همت بر بست
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنیستي سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنیز نداشت
بدنسنگهه (۲) نبیرهٔ عم او بعنایت خلعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگي سربلندي اندوخت
سال بیست و یکم روزے بکورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل
مست طرف او دوید - و یکے از تابینانش را بزیر دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حوالهٔ نمود
و بسبب سر دادن چرخي آسیبے براجه نرسید - و آن شخص
نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطای خلعت عنایت و معافیٔ پنجاه هزار روپیه منجملهٔ
پیشکش در لک روپیه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي
سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار
شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال
بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخش عزیمت بیساق مذکور
جهاند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدمخانه پیش گرفت
مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگي و عطای اسپ سر عزت بر افراخت - سال بیست

(۲) نسخهٔ [ب] مدنسنگهه •

و هشتم تعین کابل گشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقي برافراشت - پس ازان (که غلبهٔ عالمگیر پادشاه برروی روز افتاده دارا شکوه منهزم گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه سبکرن بندیله برسر جنپت بندیله رفت - و سال دهم همراه کامل خان در تنبیه افاغنهٔ یوسف زئي مصدر ترددات نمایان گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد اودیسنگهه[۲] پسرش (که از سابق بنوکری پادشاهي ممتاز و همراه میرزا راجه جیسنگهه در مهم دکن تعین بود) سال بیست و چهارم بقلعهداری چیتور فایز گشته از انتقال پدر بخطاب راجگي آئینهٔ بخت را جلا داد *

* راو امرسنگهه *

پسر کلان راجه گجسنگهه راتهور است - ابتدا منصبی درخور یافته سال دوم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار و سه صد سوار سربلندي یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل چهرهٔ عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید خانجهان بارهه جهت مالش ججهار سنگهه بندیله تعین گردید

(۲) در[اکثر نسخه] اودوتسنگهه *

چون قلعهٔ دهاموني بتسخیر درآمد و خاندوران درون آن رفت و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند و غارتیان درآمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن گل مشعل در انبار خانهٔ باروت (که ته برج بود) افتاد و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه افتاد) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار لوای کامراني افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله (که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفلی را از قرابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه دکن گردید و بعد عبور دریای نربده نواحیِ قلعهٔ دولت آباد معسکر فیروزي شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کسیل فرمود - و سال دهم همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبهٔ سلطنت روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعهٔ قندهار را علي‌مردان خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت که شاه صفي خود عازم آنحدود شود بنابران شاهزاده سلطان شجاع با فوج گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود و راجگي و جا نشيني بجسونت سنگهه برادر کوچکش بوجوهي (که خاتمهٔ احوال راجه گجسنگهه بدان موشح گشته) تعلق گرفت] او غايبانه باضافهٔ پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتياز اندوخت چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص گرديد او نيز بهمراهي شاهزاده معين گشت - و پس از ورود حکم تنبيه راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو (که مصدر بغي شده بود) با شاهزاده او همراهي گزيده سال پانزدهم پس از زنهاري شدن راجهٔ مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عاليقدر در يافت) او نيز بدين متمنا فايز شد - و در همين سال چون شورش داراي ايران جانب قندهار معلوم شد و سلطان دارا شکوه بدان طرف دستوري پذيرفت او باضافهٔ هزاري ذات از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت ليانت آراسته بهمراهي شاهزاده تعين گرديد - از انجا (که از مقدرات داراي ايران دران ايام ازين سپنجي سرا در گذشت و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شانزدهم بحضور آمده جبهٔ عقيدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم سلخ جمادي الاولى مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه وچهار هجري ازانجا (که چندے بنابر بيماري بسعادت مجرا

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت
ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشي را بتفصیلی (که در
احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سنوح این واقعه
خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهلداس گور برو حمله
آوردند - و او دو سه بار جمدهر حوالهٔ ارجن نمود - درین
اثنا خلیل‌الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن
نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده
کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت
تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه
علاوهٔ آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان
مردم او (که در ناگور تیولش بودند) و مردم راو کرن پسر راو
سور بهورتیه جاگیر دار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود)
بر سر حدود مناقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول
شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم
آورده بر سر سواران کرن بروند (۲) - کرن این معني بصلابت خان
نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض
رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداري
نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معني جسد امر سنگهه میرخان میر تزک

(۲) در [بعضی نسخه] بردند *

و ملوکچند مشرف دولتخانهٔ خاص بر طبق حکم سلطاني بیرون دهلیز خلوت خانه آورده مردم (۲) را طلبیدند - که بخانهٔ او برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند کشته شد - و میر خان زخمي شده شب دیگر درگذشت درین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخاذیل را واصل جهنم گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمي شدند - و برین اکتفا نکرده جمعے از نوکرانش قرار دادند - که بر خانهٔ ارجن رفته اورا بکشند - و بلون راتهور و بهاو سنگهه راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگهه و پدرش بودند - و ثانیا بنوکري پادشاهي مباهات پذیرفته) درین (۳) اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر ناداني این گروه بخشیده بکسے حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابي خان ومان خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بسید خانجهان بارهه با مردم جلو و رشید خان انصاري (که نوبت کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوري شد - اینها بمقابله پیش آمده تا رمقے در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل رسیدند - و از مردم پادشاهي سید عبد الرسول بارهه (که جوان

(۲) نسخهٔ [ب] مردمش را (۳) نسخهٔ [ب] درین اندیشهٔ فاسد *

مردانه بود) با سید غلام محمد ولد سید محي الدین برادر خود
و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگهه سال هیزدهم
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
بمهم بلخ و بدخشان تعین شده سال بیست و پنجم از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامیاب گشته
با سلطان اورنگ زیب بهادر در کرهٔ ثانیه بمهم قندهار شتافته
و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت
بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام
چیتور مامور گردیده سال سیم باضافهٔ دو صد سوار جبین طالع را
روشن ساخت *

چون وسادهٔ سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او
بعد وصول موکب ظفر کوکب بمتهرا آمده ملازمت دریافت
و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در
جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهي بود - پس از انکه
معاودت سمت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگهه
بخطاب راجگي و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر
مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبیلهٔ راتهور
و مرزبانئ ولایت جودهپور بنام او قرار یافت - و او در جنگ

دوم دارا شکوه درالتمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیسنگهه سرگرم حسن خدمت بود - سال شازدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیهٔ جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بنابر عروض مرض بمقر اصلی شتافت - راو راسابوره بیرون بلدهٔ اورنگ آباد بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندرسنگهه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خطاب راجگي و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ (۲) و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائي گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهزاري فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر باوجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نبائرش هر ناتهه سنگهه است

(۲) نسخهٔ [۱] طوق •

که قبل ازین بدکن آمده محالے از صوبهٔ برار در تیول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زادهٔ او (۲) مانسنگهه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* راى مکند نارنولي *

کایت ماتهر - ابتدا در کم منصبیِ آصف خان یمین الدوله (که دوبستي پنج سوار بود) نوکر دو سه روپیه درماهه گردید بترقیِ خداوند پیش آمدے کرده چون خالي از کاردانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایهٔ دیوانیِ آن امیر عظام رسید و عالي همت بود - و در فیض رساني جدے تام داشت مردم مکرر بسفارش نامهٔ جعلیِ او کامیاب گشتند - چون باو رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسے ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بنارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عنایت فردوس آشیاني گردیده بدیوانیِ بیوتات حضور سرفرازي یافت - چون کوکب طالعش فروغے داشت بخدمت دیوانیِ تن سر افتخار بر افراخت *

برخے معاندان هموطن او بوساطت باریابان حضور بعرض

---

(۲) نسخهٔ [ب] و نبیرهٔ او *

رسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نارنول دفینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعین شدند پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان‌تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدي واشتلم جا ها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزاوار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها درگذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگي بسر برد *

* راجه جگت سنگهه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکاني گردیده بملک موروثي بر نواخته شد نامبرده (که با برادر سر سازگاري نداشت) منصب قلیلی یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات نا شایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سریعه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاري ذات پانصد سوار و خطاب راجگي و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني بعالی منصب مذکور سر عزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب پادشاهي از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان الوس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش یافت - و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبهٔ کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالهٔ تاریکي آثار نیکو خدمتي بظهور آورد - سال یازدهم [که علي مردان خان قلعهٔ قندهار را ببندهای پادشاهي سپرد - و سعید خان بموجب حکم با کومکیان صوبهٔ کابل جهت دفع فوج قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعهٔ قندهار او را بتسخیر قلعهٔ زمین‌داور فرستاد - او قلعهٔ ساربان را بحسن تردد و جانبازي مفتوح ساخته بمحاصرهٔ زمین داور پرداخت - و پس از مسخر گردیدن آن در محاصرهٔ قلعهٔ بست نیز مصدر ترددات شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامے (که لاهور معسکر فیروزي بود) نامبرده آمده دولت بار یافت - و بعطای خلعت و مالای مروارید قامت ارادت آراست - و در همین سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سرعزت برافراخت - سال چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

راجروپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره بدان خدمت سرباند گشت - و چون آثار عصیان ازو بظهور رسید از تعلقهٔ مذکور معزول شده طلب حضور گردید - ازانجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان و شاهزاده مراد بخش با فوجی علیحده بپشتگرمی افواج مذکور جهت تسخیر قلعهٔ مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینهٔ تعلقهٔ نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش کوشیده) تعین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد و خورد با فوج پادشاهي مساعي بقدر وسع امکان بکار برد *

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهي درآمد و قلعهٔ تارا گدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار باستصواب سید خانجهان (۲) بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او از حضور و قبول انهدام قلعهٔ تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت پادشاه از سر جرائم او درگذشته ببحالی منصب سابق آبرو بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري یافت - و بقلعهداری قلعهٔ قلات مضاف صوبهٔ

---

(۲) در [بعض نسخه] سید خانجهان بارهه •

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفرجنگ بایالت صوبهٔ مذکور جبههٔ عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازکاري نبود از قلعهٔ قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوري یافت - او از کار طلبي جمعیت زیاده بر ضابطهٔ منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش‌دل گردیده از راه طول ببدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشاورت آنها قلعهٔ محکمی از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعهٔ مذکور تهانهٔ مستحکم نگاهداشته بپشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري درانجا بساط هستي در نوردید - اعلی حضرت راجروپ پسر اورا (که احوالش جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلي برنواخت *

* راجه جیرام بدکوجر *

پسر راجه انوپ سنگهه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازي یافته بکارها تعین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني بعنایت

خلعت و خطاب راجگي و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافهٔ دو صد سوار کامیابي اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانهٔ کابل گردید) رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزادهٔ مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامراني افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبیه اوزبکان و زد و خورد المانان لازمهٔ کار پژوهي بعمل آورد - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري همانجا پیمانهٔ زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت این خبر امرسنگهه پسر او را بخطاب راجگي و اضافهٔ منصب بر نواخته بین الاقران اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاري *

نامش آله داد پسر جلال الدین روشاني ست - که در افغانان لوای سري و سرداري بر افراخته زنبور خانهٔ فساد بشورش آورد

از عهد عرش آشیاني تا زمان اعلی حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبري بتاریکي موسوم اند - چون ذکر نبذے از نیاکانش و پس ازو هر که ازینها غبار فتنه و آشوب بر انگیخته ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است بر مي‌نگارد - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بایزید (۲) معروف بپیر روشان و روشاني (۳) ست - خلف شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاري میرسد - سالے پیش از رسیدن فردوس مکاني بهند در قصبهٔ جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبین (۴) نام (که از همان قبیله بود) بکالي (۵) کرم واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرتے گرفته باظهار خوارق و کرامات برخے قبائل افغانان را بربقهٔ مریدي در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشتهٔ تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیارے از طوائف (۶) روه بالحاد و زندقه نهمت داده بدو نگرویدند

---

(۲) در [نسخها] بازید آمده (۳) نسخهٔ [ا ب] روشنائي ست (۴) در [بعض نسخه] بیبن نام (۵) نسخهٔ [ب] بکاني کرم (۶) نسخهٔ [ب] از طوائف اورا بالحاد *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از مناظرهٔ اش در ماندند - چون باجل طبعي در گذشت در بهته‌پور (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که بهروش مرزائي نام در نوکران پادشاهي انسلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در قید قلیج خان اکبرشاهي جان سپرد - اما جانشینئ پدر بجلال الدین باز گردید - او در سن چهاردهٔ سالگي سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه (که رایات عرش آشیاني از سیر کابل معاودت نموده در یولم گذر[۲] نزول داشت) بملازمت رسیده مورد عواطف خسروي گردید - اما درخور متمنای خود پرداخت احوال ندیده بے رخصت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر ورک زئي و افریدي و شرداد بودند - و قرابتے نیز بآنها واقع شده) شتافته روزگارے میگذرانید *

چون در سال سي و یکم طایفهٔ مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار در حوالئ پشاور بسر میبرد) از ستمرانئ کار پردازان سید حامد بخاري تیولدار آنجا بستوه آمده جلاله را بسرداري برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که کوهستانے سمت بطول سي و دو کروه - و پهنا دوازده - خاور رویه

(۲) در [بعضے نسخه] اولم گذر *

(۲)
پشاور - باختر سو میدان - شمالي جانب باره - جنوبي تندهار
تنگناهای پرنشیب و فراز بسیار دارد) رفته راه خیبر سنگ‌چین
نمودند راجه مانسنگهه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
الوس افریدي را (که خمیر مایهٔ فساد بود) تاخته بعلي مسجد
فرود آمد - و جلاله بقدر مالشی یافته بود که زین خان کوکه
از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان
بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سي و دوم از تنگنای تیراه
بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئي ست) پناه برد
آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهي
یافته بودند) دست از بدکاري باز نکشیده میان خودها جا دادند
زین خان دران کوهستان نیز درآمد - بآویزشهای سترگ نزدیک
بود که جلاله دستگیر گردد - از درهٔ (که اسمعیل قلي خان محافظ
آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت وا گذاشته بود)
باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
(۳)
شایسته الوس افریدي و ورک زئي را مستمال نمود - چنانکه
آنها ملا ابرهیم را (که جلاله خود را پور او مي‌شمرد)
بدست آوردند - او اعتماد ازانها را گرفته روانهٔ توران دیار
گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهي سپردند

---

(۲) در [اکثر نسخه] قندهار رویه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اورک زئي آمده *

و در سال سي و هفتم از توران برگشته بياوري همان الوس باز (۲) سر شورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت افغانان از دستان سرائي بلابه گري بر نشستند - و بر گذاردند که او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را با وحدت علي نام مردے دستگير ساخت - و در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري جلاله (که بياوري الوس لوهاني بآويزش شادمان هزاره نواح غزنين رفته بود) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ با جمعے از نوکران شريف خان اتکه تعاقب نموده کارش باتمام رسانيد - و بآساني آن مايه ده بزرگ شورش (که از دير باز فراوان سپاه پادشاهي بي او قطره زنان و سرگردان بود) فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر (که عمزاده و داماد شيخ جلال الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعت و بهادري او ناسخ داستانهاي رستم و افراسياب است - در عهد جنت مکاني آويزشهاي سخت با عساکر پادشاهي نموده گاهے غالب و گاهے مغلوب ميگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن تربتي (که بنيابت پدر انتظام بخش صوبهٔ کابل بود) چون عرصهٔ کار

(۲) در [بعضے نسخه] سر بشورش •

(۲)
برو تنگ ساخت در نواک حصاری گردید - روز یورش تفنگی بدو رسیده درگذشت - گویند یک روز پیشتر نسخهٔ خیرالبیان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنین شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قایم مقام گشت - و بر ظفر خان تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعی سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بندگی درگاه والا نموده بملازمت اعلی حضرت رسیده بمنصب هزاری امتیاز یافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعیناتی کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بیبی الائی زن احدداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان و صاحبداد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان عبد القادر در سرآغاز سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت بدست آورده روانهٔ حضور ساخت - اعلی حضرت آنها را مستمال مراحم ساخته پیش رشید خان (که صوبهٔ تلنگانه باو مفوض بود) فرستاد - و در همین سال کریم داد کور پسر خرد جلال الدین (که آوارهٔ دشت ادبار بود - و در حدود
(۳)
لوهانی بسر می برد) جمعی از الوسات نغر بخیال فاسد او را طلب داشته در کمین فرصت نشستند - تا وقت یافته بتیراه

(۲) نسخهٔ [ب] نواکر - یا نوانگر باشد (۳) نسخهٔ [ب] الوسات او بخیال فاسد ٭

بپایند - و سر بشورش بر آرند - سعید خان ازین مفسده آگهي یافته پیادهٔ کوهي و کمان دار را از قبائل افاغنهٔ آندیار (که بایاي در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگهه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر (۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلهٔ دیگر - که کریم داد درمیان آنها بود - چون آخر کار چارهٔ نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان (که جملة الملک سعد الله خان درعرصه آمده) دختر کریم‌داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال‌الدین از پسرانش الّه داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بیني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنت مکاني انتظام یافتند الّه داد بمرور ایام برشد و کارداني بمنصب عالي و خطاب رشید خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن گردید - در سال چهارم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان صوبه‌دار

---

(۲) در [بعضی نسخه] بلغر •

دکن روزے (که بر کنار مانجرا در نوبت کهي فوج عادلشاهیه و نظام‌الملکیه در آریخت) شهباز خان روهله (که امیر چهار هزاري بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي بزخمهای گران درمیان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعے از خویشان شربت ممات چشید) زخمي از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پسندیدهٔ معاش بود - و در راست اندیشي و نیکوفکري و حسن ادراک و والا همتي و کرم مفرط یگانهٔ روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي و خوش سلوکي و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همهٔ آن مردم فدوی او بودند - و مریدانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پر دلي متحیرم که خیال خود سري نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکدلي دارد) خدمت سرحد نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داري

برهانپور چنان به بند و بست رعب افزود که مفسدان کوهي (که از هنگامهٔ رهزني و دزدي آنها متوطنان شهر شبی نمي آسودند) زندگی خودها مغتنم شمردند - و در اخیر ایام از مدتے بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر مي‌بود - تا حال درین مکان اولاد او و برادرش هادي‌داد خان تعینات مانده اند در سال بیست و دوم شاهجهاني سنه (۱۰۵۸) یک هزار و پنجاه و هشت در صوبه‌داري ناندیر بساط هستي در نوردید در شمس‌آباد مؤ دیه آباد کرده باغے طرح انداخته - نعش اورا برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چنداني نداشت - اما از همه جا با خبر بود در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفي متعصب بود - اشعار بعبارت بدلایل عقلي از حدیقه بر آورد - که الحاق اسمت و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - وخرج محل آنقدر (که دران وقت هیچ امیرے نداشت) عیدگاه برهانپور را که تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و اسدالله بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهلداس کور *

گویند سر زمین ماروار و میوار پیش ازان (که قوم راتهور

و سیسودیه بقبضهٔ اقتدار در آرند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمینداری بعضی پرگنات متعلق باینها ماند
نامبرده پسر دوم راجه گوپالداس کور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و ورود ببرهانپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محاصرهٔ تتهه با پسر جانشین
خود بالرام نام بمردانگي جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سریرآرائی اعلی حضرت بمنصب
سه هزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راجگي و علم و اسپ
با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي
بر افروخت - و بهتر بتعیناتیء خانجهان لودي بمالش ججهار
سنگهه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن
بتعاقب خانجهان لودي دستوري یافت - مشار الیه از فرط
کار طلبي انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل
دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیاده پا شده داد دلیري داد - و بگلگونهٔ زخم سرخروئي
حاصل نمود - و در جلدوی ترددات مذکور باضافهٔ پانصد سوار
و عنایت نقاره کوس شادکامي نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
بدکن رسیده سه فوج بسرکردگیء سه کس برای تنبیه خانجهان
لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني تعین فرمود) او باتفاق

راجه گجسنگهه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر ترددات شایسته گشت *

ازانجا [که حقوق وفاداری او و پدرش مطمح نظر پادشاه بود و او آرزوی قلعه داري (که بدون آن پایهٔ راجگي اعتبار ندارد) داشت] سال چهارم بقلعه داری رنتهپور از تغیر قلعه دار خان چیله سر بلندي یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر از تغیر میرزا مظفر کرماني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر در رکاب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعین شده در محاصرهٔ پرینده مصدر ترددات شایان گردیده جوهر فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعهٔ مزبور صورت نبست و شاهزاده طلب حضور شد او پس از وصول بپیشگاه خسرواني سال هشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نهم (که پادشاه بدکن ورود نموده به تنبیه ساهو بهونسله سه فوج بسرداری سه کس تعین ساخت) او در زمرهٔ تعیناتیان خاندوران بود - چون از وفور عنایت ولایت دهندیره (۲) بسیورام برادر زادهٔ او مرحمت شده بود و او با جمعیتی رفته اندرمن زمیندار را ازانجا بر آورده و زمیندار مذکور پس از چندے انبوهے فراهم کرده از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال دهم راجهٔ مذکور با جمعے (که سرکردهٔ آن معتمد خان بود)

---

(۲) در [بعضی نسخه] دهند پره - و در [بعضی جا] دهندهیره ٭

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا
حصار سهرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد
خان را دید - راجهٔ مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عطای ولایت دهندیره
بطریق وطن علم اعتبار بر افراشت - سال یازدهم (که پادشاه
عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعهداری اکبرآباد
مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت
اکبرآباد و حراست قلعهٔ آن مرخص شد - سال شازدهم پس
از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
پنجهزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از
اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار کام دل
بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب
نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا
رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه
داخل اماکن نو ساختهٔ شاهجهانآباد شد) او از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
سرمایهٔ عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

بحضور رسیده یکهزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بپیکار قزلباش (که بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخته بودند) مباهي گشت - چون تسخیر قلعه صورت نبست سال بیست و سیوم حسب الطلب همراه شاهزاده بعتبهٔ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري درانجا درگذشت *

چون بقدم قدریت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون نوازش سربلند ساخت - پسر کلانش راجه انروده است - که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته - و دومین ارجن - در حین حیات پدر بروشناسی فردوس آشیاني ممتاز بود - روزے (که راو امرسنگهه راتهور صلابت خان میربخشي را در دربار پادشاهي کشت) او بجمارت پیش آمده دو شمشیر بر راو مزبور انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان تعین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافهٔ صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافهٔ پانصدي هفتصد سوار سر بلندي اندوخته مکرر برکاب شاهزدها بمهم قندهار تعین گردید - سال سي و دوم همراه مهاراجه جسونت

سنگهه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعین گردید
و در جنگی (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
متصل اوجین رو داده) دست جلادت کشاده مردانه وار جان را
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
در خور سرفرازي یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود
وقت نبرد دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس
(که در عهد خلد مکان نیز بنوکري میپرداخت - بعد فوت
راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد
و سوای آن جنس او براجه انروده و سه لک روپیه بارجن
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجهٔ مذکور سال نهم
اعلی حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگهه بندیله و مسخر
گردیدن قلعهٔ جهانسي بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
پانزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار مرتقي گردید - و سال
بیست و دوم باضافهای متواتره تابیخانش هزار سوار قرار
یافت - و بعد فوت راجهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات
بتسخیر قندهار تعین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
خان بقلعه داری اکبرآباد سربلندي اندوخته بمنصب دو هزاري

هزار و دویست سوار پیرایهٔ عزت پذیرفت - و سال سیم فوجداری آنجا ضمیمهٔ قلعه‌داری یافته هشتصد سوار در تابینانش افزون شد - در جنگ سموگدهه بهراولی سلطان دارا شکوه بود اما از عالمگیرنامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم سرگرم خدمات بود *

* راجه پهار سنگهه بندیله * (۲)

پسر راجه بر سنگهدیو است - پس از جلوس فردوس آشیانی بیحالی منصب دو هزاری هزار و دویست سوار سر عزت برافراخته پستر باضافهٔ هزاری هشتصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلندی یافت - و در همین سال چون بمالش ججهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعین شد او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - ازانجا (که در مسخر ساختن قلعهٔ ایرج مساعی جمیله بکار برد) بالتماس خان مزبور بعنایت نقاره سربلند شده کوس ناموری نواخت و چون ججهار سنگهه بعجز گرائیده بعد عفو زلات بپیشگاه سلطنت رسید از محالات متصرفهٔ او آنچه افزود از طلب او بود برخی بجاگیر راجهٔ مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم (که پادشاه در صوبهٔ خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعین فرمود) او

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهار سنگهه *

بهمراهي شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطاي خطاب راجگي لواى ناموري بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار دکن بر سر خانجهان لودي متصل بیر تاخت و محاربهٔ عظیم در داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش در زد و خورد بهادر (۲) برادر زادهٔ خانجهان رسیده سرش از تن جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین مدتها بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعهٔ دولتاباد از جلادت ذاتي و رشد فطري در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگي بظهور آورد - و همچنین در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو بهونسله تعین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردیده به تنبیه جنپت (۳) بندیله (که از نوکران برسنگهدیو و ججهار سنگهه بود - و دربندولا دران ملک شیوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چنپت *

سرتابي داشت) رخصت يافت - پس از رسيدن بآن تعلقه جگپت
فتنه جو (۲) را طاقت خود سري نماند - چار و ناچار پيش او آمد
و سال هيزدهم بتعيناتي علي مردان خان اميرالامرا بتسخير
بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذكور صورت نگرفت
سال نوزدهم هزار سوار ديگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
قرار يافته در ركاب سلطان مراد بخش بيساق بلخ و بدخشان
مرخص گشت - و در جنگ با ازبكان و المانان پاي كم
نياورده در تاخت بر جمعيت آنها دقيقهٔ نامردي نگذاشت
و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسيدن شاهزاده اورنگ زيب
بهادر درانجا متوقف بوده در سال بيست و يكم همراه
شاهزادهٔ مزبور معاودت نموده بسعادت آستانبوس فايز گرديد
و سال بيست و دوم بهمراهي سلطان اورنگ زيب بتسخير
قلعهٔ قندهار (كه قزلباش گرد گرفته بودند) دستوري يافته
پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گرديد - و سال بيست
و چهارم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار تابينان او را دو اسپه
سه اسپه ساخته از تغير سردار خان بجاگير داري چورا گدهه
سرفرازي يافت *

و چون بآن نواحي رسيد هرديرام زميندار آنجا (كه پدرش
بهيم نراين نام را ججهار سنگهه بعهد طلبيده كشته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] فتنه جو را *

گریختہ بانوپ سنگهه زمیندار باندهو [که بنابر ویرانی قلعهٔ مزبور بریوان (۲) نام جائی (که چهل کروهی قلعهٔ مزبور است) میگذرانید] پناه برد - راجه پهار سنگهه از بیست و پنج کروهي بر سر ریوان تاخت - انوپ سنگهه تاب در خود ندیده با عیال خود و هردیرام مسطور فرار گزیده بکوهستان (۳) نتونتهر رفت راجه بریوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - و یک فیل و سه ماده فیل (که از اسباب زمیندار باندهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه گذرانید - و بار دوم بهمراهیء سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه بار سیوم بیساق مزبور دستوري پذیرفت - و در محاصرهٔ قلعهٔ مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نیل مقصود باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري پیمانهٔ حیات او لبریز شد - پادشاه سجان سنگهه پسر کلان او را (که احوالش علیحده نگارش پذیرفته) بجانشیني و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدي چهار صد سوار بر نواخته - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد غربي

---

(۲) در [بعضی نسخه] بزیوان (۳) نسخهٔ [ب] نتوپتهره ٭

مایل بشمال پورهٔ بغام او آبادان است *

* راو ستر سال هادا *

نبیرهٔ راو رتن است - گوپي ناتهه پدر او با جثهٔ لاغر آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هریکے بکلندگي چون ستون شامیانهٔ متوسط باشد) نشسته پا بر یکے و پشت بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - (۲) و بهمین زورهای بیجا بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم جلوس فردوس آشیاني راو رتن رخت زندگي بر بست برسم راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشیني پدر بارشد اولاد متوفی تعلق میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته ولایت بوندي و کتکر و پرگنات آن نواحي (که وطن راو رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت) چهل فیل (که از جد او باقي مانده) پیشکش گویان بنظر پادشاه در آورد - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه شد) در سرکار مانده تتمه باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سر افتخار برافراخت - و بستر تعیناتت صوبهٔ دکن گردیده باتفاق خانزمان سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد از خبرداری مورچال

---

(۲) نسخهٔ [ب] هردو را از هم *

و بکمک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و در آوردن رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *
شبے [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور
بمحافظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست
تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زادهٔ بهلول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصرهٔ قلعهٔ پریندہ مصدر
نیکوخدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه داری بالاگهات بخانزمان
مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلدهٔ برهانپور
راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و بمثار
(که سه فوج بسرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت) ازانجمله
فوجے (که بسرداری خانزمان مقرر شده بود) هراولی آن براو
مسطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور
سرگرم تنبیه اشقیا بوده جلائل کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه
باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار مباهي
گردید - و پس ازان سالے چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال
پانزدهم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بحضور
آمده بتسلیم سدهٔ سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعین شد - و پس از معاودت

سال هیزدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوري پذیرفت - چون شاهزادهٔ مزبور از ناتجربگي تعلقهٔ مذکور را گذاشت نمود او بنابر نا سازگاري هوای آنجا یا وطن دوستي بپشاور در آمد - از حضور بمتصدیان اتک حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ‌زیب (۲) بدان صوبه تعین یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبهٔ مزبور حسب الحکم پدر بنذر محمد خان وا گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار و پانصد سوار پایه رتبگي یافته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود) روانه شد - و همراه رستم خان و قلیج خان بجانب بست تعین شده در جنگ قزلباش ثبات پائي از دست نداده داد دلاوري داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

(۲) نسخهٔ [ب] بدان صوب *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیناتي صوبهٔ دکن (که بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سر عزت بر افراخت - و در فتح قلعهٔ بیدر و کلیاني مکرر با اهل دکن جنگها نموده قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سي و یکم (که فلک شعبده باز نوطیهٔ دیگر بر انگیخت - و سلطان دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالي بر نداشته سزاولان شدید تعین کرد - که امرای متعینهٔ دکن را زود روانهٔ حضور سازند) با آنکه سلطان اورنگ زیب بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن باقي بود نامبرده بے رخصت شاهزاده روانهٔ حضور گردید و در جنگ میان هردو برادر (که متصل اکبرآباد رو داده) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی دارا شکوه جلادت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران آن فوج بقتل رسید *

* راجه سیورام کور *

پور بارام بن راجه گوپال داس است - چون بار و پدر دلان او در عهد شاهزادگي اعلی حضرت بهنگامهٔ یورش تتها بکار آمدند او بیش از بیش مورد التفات گردید - بعد سرفرازي بمنصب درخور سرفرازي یافته مملکت دهندیره (که عبارت

از بعضی پرگنات سرکار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن
بنام او مقرر شد - تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار
رسید - چندے بقلعه داری آسیر نامور بود - سال هیزدهم ازانجا
معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
و بدخشان نامزد گشت - و پس ازان بتقریبے بحضور رسیده
سال بیستم بحفاظت قلعهٔ کابل اختصاص پذیرفت - سال
بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
مناقشهٔ عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطاني
رسید بنابر حزم گزیني جمعے بتعیناتی کابل چهرهٔ امتیاز
برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال
بیست و دوم باضافهٔ دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همراه
شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار (۲) تعین گردید - سال
بیست و پنجم چون راجه بیتهلداس عم او در گذشت
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار
و خطاب راجگي چهرهٔ مباهات برافروخته بار دوم همراه شاهزادهٔ
مذکور بمهم مسطور تعین گردید - سال بیست و ششم همراه
شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست
و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعهٔ بست رفت
سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] قلعهٔ قندهار *

چیتور گام جلادت برداشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر خدمت قلعه داری ماندو لوای بلند رتبگي برافراشت - و در جنگ سموگدهه (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري لوازم جسارت بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهندیره *

شعبه (۲) ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبهٔ سهرا سرکار سارنگپور مالوه است - که در دفتر سهار (۳) بابا حاجي مینوشتند - در عهد عرش آشیاني راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت در وقت فردوس آشیاني ولایت دهندیره بسیورام برادر زادهٔ راجه بیتهلداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبرا و قهرا باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداری آنجا بود) پرداخت - او پس از چندے جمعے کثیر فراهم آورده از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابران سال دهم جلوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهلداس با فوجے شایسته بمالش او تعین یافتند - و رفته حصار سهرا را گرد گرفتند

(۲) نسخهٔ [۱] که شعبه ایست (۳) در [بعضي نسخه] سهسار - و نسخهٔ [ب] شهبار *

راجهٔ مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعهٔ جنیر محبوس گردید - در سالے (که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر ارادهٔ نهضت بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامراني بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانهٔ هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعنایت علم و نقاره کوس ناموري نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بمهم بنگاله دستوري پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهي سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست *

* رام سنگهه *

ولد کرمچي راتهور همشیره زادهٔ رانا جگت سنگهه است پدرش بنوکري پادشاهي امتیاز (٢) داشت - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیاني ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاري ششصد سوار سرفرازي یافت - سال چهاردهم باضافهٔ یکصد سوار و سال شازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

(٢) نسخهٔ [ب] یافت *

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزهٔ المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سربلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بیساق قندهار تعین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین‌داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهي گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سربلندي اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعهٔ مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعهٔ بست دامن همت در کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیندار سري‌نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافهٔ شاهجهان آباد است) گام جلادت برنهاد - در جنگ سموگدهه (۲) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلادت کشاده پاس نمک‌خوارگي از دست نداد - و مردانه وار ته تیغ فوج مقابل در آمد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] سموکر *

* روپ سنگهه راتهور *

نبیرهٔ کشن سنگهه راتهور کهین برادر حقیقی راجه سورجسنگهه
چون هریسنگهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشیانی
جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه
برادر زادهٔ اورا بعطای خلعت و اضافهٔ منصب و عنایت
اسپ با زین نقره سرافراز ساخته کشن گدهه وطن عمش
بتیول او مرحمت نمود - سال هیزدهم در جشن صحت بیگم
صاحبه (۲) صبیهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان
و سوختن بدن چندے کسامند بود) از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمرهمت بست - و پس
از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات
شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالت خان بگفتهٔ
شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از کار طلبي بے اجازت
همپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیه
گروه المانان (که مکرر واقع شد) در جلدوی مساعی جمیله
سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
لوای کامراني افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهرهٔ
امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

---

(۲) در [بعضی نسخه] صاحب •

دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سرفرازي یافته همراه
شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت
برکمر زد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب
زمین داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد
سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات
پانصد سوار و عنایت نقاره باغذ آوازه شده نوبت دوم برکاب
شاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار دستوري یافت - و سال بیست
و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار
یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد
سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامي
سعدالله خان بانهدام قلعهٔ چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و پرگنهٔ
ماندلگذهه سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام
بجاگیر او تن شد - در جنگ سموگذهه بهراولی دارا شکوه
اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده
از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروی
فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت
پیاده شده ته فیل سواری خاص باراده آنکه ریسمان عماري را
مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

بمردم سرکار خود تاکید فرمود (که زنده دستگیرش نمایند)
مردم او را فرصت نداده مطابق سنه (١٠٦٨) هزار و شصت
و هشت هجري ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگهه در عهد
عالمگیري بمنصب سه هزاري رسیده سال سي و پنجم همراه
ذوالفقار خان بتسخیر قلعهٔ چنچي شتافت - چون نوبت
سلطنت بخلد منزل رسید سرداري وطنش کشن گذهه براجسنگهه
مخاطب براجه بهادر (که تغائي سلطان عظیم الشان میشد
و در کابل بامیدواري ریاست همراه خلد منزل بود) تقرر
پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت - در حالت
تحریر بهادر سنگهه پسر خود راجه بهادر دخیل وطن است *

* رستم خان مقرب خان *

از قوم چرکس است - در دامنهٔ البرز کوه ساکن - و بیشتر
خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکني شده نامي بسري
و سرداري برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید
سال سیوم جلوس فردوس آشیاني (که دکن محل ورود آن پادشاه
گشت) او (که میر شمشیر نظام الملک بود) در مقابل افواج
پادشاهي گشت و واگشتے میکرد - چون نظام الملک فتح
خان پسر ملک عنبر را (که وکیل و سپه سالار او بود) مقید
ساخت سرداري سپاه بوي مقرر گردانید - و حمید خان حبشي را
وکیل نمود - و بعد چندے فتح خان را از قید برآورده

بدستور سابق وكالت و سپه سالاري باو مفوض داشت - مقرب خان ازين سلوك ناهموار دل از رفاقت برداشته باراده نوكري پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گرديد - پس ازان (كه اين معني بعرض پادشاه رسيد) درجهٔ استحسان يافت فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دوريه (كه پيشدست او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهاي بحصول اطمينان پرداخت - پستر مقرب خان با ساير همراهان بلشكر پادشاهي روانه شد - اعظم خان بصوابديد وقت تا كذار اردو استقبال نموده بمنزل خود آورد - از سركار پادشاهي خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فيل نر و ماده و يك لك روپيه نقد با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفيقانش (كه از صد كس افزون بودند) در خور هر يك تجويز نموده بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذيرا نموده خلعت و كهتوه و شمشير مرصع و علم و نقاره و اسپ با زين مطلا و فيل باو عنايت فرمود - و بعد چندے بپيشگاه سلطنت رسيده باستلام سدهٔ سنيه و عطاى خلعت و جمدهر مرصع با پهول كتاره و شمشير مرصع و اسپ با زين مطلا و فيل و انعام چهل هزار روپيه نقد كام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهي (٢)

(٢) در [بعض نسخه] ماهي مراتب *

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسرواني بنواح اکبرآباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود) یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموري اندوخته همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپشتگرمی افواج متعینه بگوشمال ججهار سنگهه بندیله تعین گردیده بود) دستوري پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر تردداث گشت - و بحصول ملازمت پرداخته هنگام معاودت از دکن برخصت جاگیر کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی (که پادشاه متوجه جانب سورون شده) او استلام عتبهٔ خلافت نموده بگوناگون عنایت مشمول گشته بجاگیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل برای او از حضور بارسال درآمد - سال پانزدهم در ایامی (که لاهور مقر موکب پادشاهي بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده مراد بخش (که بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو معین بود) بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقهٔ او سعي موفوره کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - بستر همراه شاهزادهٔ مزبور آمده بدولت آستانبوسي جبین عقیدت را نورآگین گردانید و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعهٔ قندهار مقرر شده بود) رخت عزیمت بربست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاري

پنجهزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاگیر ترخیص پذیرفت - و سال شازدهم باز احرام بارگاه دولت بسته آمده پس از چندے بجاگیر رفت *

ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه‌دار کابل درین باب حکم شده بود) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و پستر حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهتاس مانده در هنگام بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیهٔ ارادت را روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگي با وصف نا رضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته اورا با جمعی ببند و بست اندخود و مضافات آن کسیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زد و خورد نموده رایت فیروزي برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم وا گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

سلطاني در اماکن نو تیار شاهجهان‌آباد حاضر شده بعنایت
خلعت متخلع گردیده برخصت جاگیر کام انصراف برزد - پستر
(۲)
بکمک امیرالامرا بسوی کابل راهي گشت - سال بیست و دوم
چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بنواحی قندهار مسموع گردیده
مناشیر طلب بنام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص
(۳)
پیمود - و سرکردگی چنداول باو متعلق شد - و پس از
رسیدن دران نواحي بکمک قلیچ خان بجانب بست شتابیده
در محاربهٔ قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس
از فرار آنها ارابهای توپخانه را (که از غلبهٔ سراسیمگي گذاشته
رفته بودند) با اسپ و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزهٔ
این حسن خدمت سال بیست و سیوم تامهٔ تابینانش دو اسپه
سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت
و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه
از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت
و جیغه و جمدهر مرصع با پهول‌کتاره و شمشیر مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
و عطای اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل
کلاه گوشهٔ افتخار بسپهر برین رسانید - سال بیست و پنجم

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب کابل (۳) نسخهٔ [ا] چنداولي •

باز همراه شاهزادهٔ مسطور بیساق مذکور گام جلادت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مساعی جمیله
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان مهم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره
قریب بود باشارهٔ شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشارهٔ شاهزاده قلعهٔ بست را ویران نموده
و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
ششهزاري ششهزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داري
کابل از تغیر بهادر خان باقي بیگ منصوب گشت - و بلدهٔ کابل
و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سي و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه (۲)
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه رو داد) بهمراهي سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوي بکار برده مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگ سموگدهه ه

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مردانه وار بزخم تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

* راجه اندروده گور *

پسر کلان راجه بیتهلداس است - چون پدرش بفوجداری اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقهٔ مسطور میپرداخت سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال بیست و چهارم بعطای علم شادکامي اندوخت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي و عطای نقاره و اسپ و فیل درجه بیمای اعتلا گردید - و قلعهداری رنتهپور از انتقال پدرش باو تفویض یافت - بعتر بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد شده بود) دستوري پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس ازان همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار راهي گشت - و بعد رصول دران نواح همراه رستم خان بهادر فیروز جنگ روانهٔ بست شد - و سال بیست و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر همت بست - سال سي و یکم چون سلطان سلیمان شکوه باتالیقي میرزا راجه جهت دفع شجاع

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعین گردید او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه سرفرازي یافته بهمراهی سلطان (۲) مذکور اختصاص گرفت
و پس از سریرآرائی خلد مکان بدولت ملازمت پیوسته سال اول
جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعین گردیده بود)
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بنابر بیماري چندے در اکبرآباد
توقف ورزیده با بقیهٔ کوفت عزیمت نمود - پس از روانگي
از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه
هجري جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگهه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم
جلوس فردوس آشیاني بفوجداری کوه کانگره سرفرازي یافت
و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده
با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او
بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي
و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت بر افراشت - و بضبط
قلعهٔ چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اورا
بمحافظت آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جملهٔ هزار

(۲) نسخهٔ [ب] شاهزادهٔ مذکور *

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود) اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حوالهٔ او شد - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید گوی سبقت از اقران برد و دران ایام بهرات با اوزبکان و المانان (که بارادهٔ دست برد جوقجوق دران نواحي متواتر آمد و شد داشتند) بآویز و ستیز پرداخته رهگرای عرصهٔ فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثرے را مقتول (۲) گردانید - سال بیستم باضافهٔ پانصد سوار سر افتخار بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامي نواخت - و در همان ایام از قندهار برای دیدن قلیج خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ مي‌انداختند - روزے (که جانب دایرهٔ او صف بسته ایستادند) او بنابر وفور حماست بر سر آنها دوید - و جنگ سخت در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(۲) در [اکثر نسخه] قتل گردانید *

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه داري کهمرد از تغیر خلیل بیگ مباهات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي سربلندي یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصرهٔ آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معاودت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصرهٔ آن از لوازم جانفشاني دقیقهٔ فروگذاشت نکرد سال بیست و نهم برطبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد او (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهي گردیده بود) مابین دهلي و سرهند با او برخورد - و بفسون و فسانهٔ او بدام رفاقت در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اتباعي از ناصیهٔ حالش خوانده ببهانهٔ اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائي گزید - پستر از نیک اندیشي از وطن آمده برکنار بیاه بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیلهٔ سفارش او بملازمت عالمگیري رسیده ناصیهٔ خجالت و انفعال به زمین

عجز و ابتهال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و پانصدي ذات و سوار مباهي گشته بتهانه داري
موضع اچاندي سرحد سري‌نگر (که سلیمان شکوه از الهآباد
روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده
بپدر ملحق گردد - و بنابر انتشار افواج عالمگیري نتوانست
شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) رخصت
یافت - که ببند و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه
بر آمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ
دوم دارا شکوه بهراولی فوج طرح دست راست تعین شد
چون کوکلا پهاري پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیادهای
خود را (که در کوه نوردي چالاک بودند) از عقب کوکلا پهاري
برآورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قابلے دیده
بیباکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران
پادشاهي پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایرهٔ حرب و آویزش
اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه
از همت باختگي راه فرار برگزید - و چون پرتهي‌پت زمیندار
سري نگر از کوته اندیشي و بیهوده کوشي سلیمان شکوه را در
ولایت خود جا داده بخام طمعي حمایت و اعانت او مي‌نمود
راجه در سال دوم با فوجے از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سري‌نگر
تعین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

نگشته در نگاهداشت او اصرار نماید ولایت اورا بي سپر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست ازو برنداشت تربیت خان و رعدانداز خان نیز تعین گشته کار بران بومي تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجي گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیلهٔ عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بمحارست سرحد غزنین از تغیر سید شهامت خان دستوري یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري باجل طبعي زندگي بسپرد - چون پدر خود خالي از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصلهٔ درست داشت برادر خردش بهار سنگهه (۲) (که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمرے بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیري بمهامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفهٔ حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموري اندوخت - مدتها در چوکیداري غوربند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهروئین (۳) محال وطنش (که غربی تاراگدهه است) هر که راجه باشد مرید خان مي نامند *

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] بهروپن *

* راجه رگناتهه *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیاني بخطاب رائي و عطای قلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافهٔ در خور بر منصب و دفترداری خالصه و تن چهرهٔ اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافهٔ دو صد سوار و خطاب رای رایان بر نواخته شد قرار یافت که تا تعین دیوان اعلی امور کلي و جزوی دیواني را بعرض خسرواني میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار عالمگیر پادشاه درآید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمرهٔ اهل قلم بملازمت پادشاهي پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مقل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجگي سرمایهٔ مباهات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلي سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیري مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري کارکنان تقدیر طومار حیاتش را در پیچیدند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] و سال بیست و نهم *

* رحمت خان *

حکیم ضیاء الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشي ست - که از مشاهیر اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضي کوک شده شاه مکرر بمنزل او پرتو ورود افکند - پستر بملاحظهٔ بے التفاتيِ شاه در عهد عرش‌آشیاني بهندوستان آمد - درین باب این بیت گفته * بیت *

* گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش *
* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مکاني بآسودگي میگذرانید - خان مزبور [که دختر کوچک طالبای آملي (که ستي خانم پرورش کرده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و ستي خانم زن نصیرا برادر حکیم رکنا میشود] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشیاني اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان بداروغگيِ کرکیراق خانه و خطاب و انعام مادہ فیل سربلندي یافت سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت داروغگيِ داغ و سال بیست و چهارم باضافهٔ صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشي بدیواني و داروغگيِ کرکیراق‌خانهٔ صوبهٔ احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیهٔ سلطنت برانگیخته سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مزبور رفاقت شاهزاده گزیده و پس از گرفتار شدن شاهزادهٔ مذکور بملازمت عالمگیری پیوسته بمنصب دو هزاری سه صد سوار و تفویض دیوانی گجرات سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما در همپائي تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر مجددا مشمول عواطف پادشاهي گردیده سال سیوم بدیوانی سرکار روشن رای بیگم و بعد تر بدیوانی بیوتات مطرح انظار الطاف گشت - سال هشتم مرحلهٔ نیستي پیمود - عبدالرحیم خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمي یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه گذشت لختی از خاتمهٔ کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از مردم آنجا رو تافته بملک کچهه (۲) شتافت - و در مردم آنجا مروت ندیده داخل سرحد ولایت سندهه گردید - ملک جیون نام زمیندار دهادهر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون احسانهای دارا شکوه بود) بگروي پیش آمده در خانهٔ خود

(۲) نسخهٔ [ب] کچ *

بود - درین ضمن اهلیهٔ دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن
تابوت او بلاهور چند کسے (که همراه بودند) نیز جدا ساخت
و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق
بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو
منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون
کیفیت نیکوخدمتي براجه جیسنگهه و بهادر خان کوکه (که
بتعاقب او بر طبق امر پادشاهي معین بودند) برنوشت - آنها
بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید
دومین بساده لوحي فریفتهٔ وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده
همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحهٔ سینه مي‌نگاشت - با آنکه
هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن
بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده
نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجري در منزل متهرا پادشاه اورا طلب داشته بحسن تدبیر
دستگیر ساخت - ابتدا در قلعهٔ سلیم گدهه داشته بعد چندے
بحصن گوالیار فرستاده - و حسب درخواست سرس بائي نام
محبوبهٔ اورا نیز رفیق زاویهٔ بیکسیِ او گردانید - سال پنجم
جلوس بتقریب خون علي نقي (که مراد بخش در احمدآباد
بے ثبوت گناه ریخته بود - و ورثهٔ مقتول بدعوي بر خاستند)
بقصاص شرعي رسید *

* ع *

۱۰۷۲
* ای وای بهر بهانهٔ کشتند * * تاریخ است *

* راجه تودرمل *

شاهجهاني - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رائي و خدمت دیواني و امیني و فوجداری سرکار سهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهي جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهي گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسپ و فیل مباهات اندوخت - سال شانزدهم درجلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش ببلندي گرائید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي دویست سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوري پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش افزود - و رفته رفته تعلقهٔ او بانضمام سرکار دیبالپور و پرگنهٔ جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر سالهٔ آن بپنجاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهدهٔ پرداخت آن برامد - بنابران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و سوم بعطای علم لوای کامراني برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه احتیاط بلکهي جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

(که در بعضے مواضع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد و در عهد خلد مکان چندے بفوجداری اتاوه میپرداخت سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري به نیستي سرا شتافت *

* راوکرن بهورتهیه *

پسر راو سور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي و مرحمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اوائل سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق وزیر خان بتسخیر قلعهٔ دولت آباد مرخص گردید - و چون خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز مراجعت نمود - پستر تعیناتِ دکن گردیده در تسخیر قلعهٔ دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت مهابت خان بتعیناتی خاندوران صوبه‌دار برهانپور اختصاص یافت - سال هشتم (که موکب سلطاني ظلال افکن ساحت دکن شد - و سید خانجهان بارهه برای تخریب ملک بیجاپور مرخص گردید) اورا در همراهیان خان مزبور برنوشتند - سال بیست و دوم بخدمت قلعه‌داری دولت آباد از تغیر سیادت خان و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بفزونی پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار رایت اعتبار بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ کامراني اندوخت - و پس ازان (که قلعهٔ دولت‌آباد بسلطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد) اضافهٔ پانصدي پانصد سوار (که بشرط قلعه‌داري دولت آباد بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار جوار صوبهٔ خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد ملک بگلانه و جنوبي کوکن و غربي بعضے دیهات کوکن و شرقي ناسک واقع شده - و بندر جیول ازو سمت - و سري پت زمیندار آنجا طریق خود سري مي پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزادهٔ مزبور ببحالی اضافهٔ مسطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از شاهزادهٔ مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاورده باطاعت در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمهٔ خود گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان معاودت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

اورنگ زیب تعین شده بودند) حسب الطلب روانهٔ حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن بر آمده بوطن خود شتافت - بنابران سال سیوم عالمگیري امیر خان خوافي بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانهٔ حضور گشت و با انوپ سنگهه و پدم سنگهه پسران خویش بدولت آستانبوس کامیاب گردید - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نهم همراه دلیر خان داود زئي بتنبیه زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیرے شد مورد عتاب گردید - و سرداري قوم او و ریاست وطنش بانوپ سنگهه پسرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار بر نواخته آمد از ممر موقوفي آمدني جاگیر پریشاني عاید حالش گشت بخجسته بنیاد آمده نشست - سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطهٔ بلدهٔ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب پورهٔ بنام او آباد است - او چهار پسر داشت - انوپ سنگهه

---

(۲) نسخهٔ [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگهه
(۴) نسخهٔ [ب] داوزي - و در [بعضی نسخه] داوزئي •

و پدم سنگهه و کیسر سنگهه[(۲)] و موهن سنگهه - سه اخیر لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگهه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي میر توزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایرهٔ موهن سنگهه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانیده - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگهه را مجروح نمودند - پدم سنگهه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بمجرد این واقعه بر سر رقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگهه را در پالکي برداشته روانهٔ خانهٔ او شدند در عرض راه کارش باتمام گرائید - انوپ سنگهه از ابتدا تعینات یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیژدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگي سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بسرداری دلیر خان داؤد زئي مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مثل چنداولي جا داشت - سال بیست و یکم او را بحراست خجسته بنیاد بر گذاشته بودند - دران سال سیوا بهونساله گرد بلدهٔ مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهي متصل پورهٔ خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۲) نسخهٔ [ب] کیر سنگهه - یا کیسو سنگهه باشد *

(۲)
خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیده
(۳)
و مقاهیر راه فرار پیش‌گرفتند - سال سیم بقلعه‌داری نصرت آباد
(۴)
سکر و سال سي و سیوم از تغیر راو دلپت بندیله بحراست
(۵)
امتیاز گدهه اودني مامور شد - سال سي و پنجم ازانجا
معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان
سرداري وطنش بپسر او سروپ سنگهه (که هزاري پانصد سوار
منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر
بتقدیم خدمات مي پرداخت - بعد او پسرش انند سنگهه
و نبیره اش زورآور سنگهه حکومت وطن سرانجام دادند - در
حالت تحریر گج سنگهه متبنای زورآور سنگهه که هم قوم است
بدان قیام دارد *

(۶) * راجه سجان سنگهه بوندیله *

(۷)
پسر راجه پهار سنگهه است - در عین حیات پدر از
روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش
(۸)
فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفت (۳) نسخهٔ [ب] بتعلقداری (۴) نسخهٔ [ب] شکر - یا بهکر بلشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] ادوني آمده (۶) در [بعضی جا] بندیله (۷) در [بعضی جا] بهار سنگهه - و در [بعضی جا] بیهار سنگهه (۸) نسخهٔ [ب] هفتم *

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش
بتادیب زمیندار سري نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره
بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد
سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پهتر حسب الطلب
بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج
دکن باشد تعین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب
در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس
از چندے از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب
مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست
راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع
بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او
مامور شد نامبرده هم داخل کمکیان شاهزادهٔ مزبور گردیده
رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال
چهارم با فوجے از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار
و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعے که داشته
نمي توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان
با وی ملحق گشت . و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا
آویزشهای نمایان نموده نامے بمردانگي بر آورد - و در سال
هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بصوب دکن دستوري پذیرفت
و در محاصرهٔ قلعهٔ پورندهر لازمهٔ نیکو بندگي بتقدیم رسانید

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار و پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه سرمايهٔ ناموري اندوخت - پستر
در نبردها با افواج عادلخانيه مكرر مصدر شيوهٔ جانسپاري
گرديده سال نهم بهمراهي دلير خان بيساق ألكاي چانده (كه
متصل برار واقع شده) متعين گرديد - سال يازدهم مطابق
سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجري در دكن بديار
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او
(كه بعد فوت پدر خود پهار سنگهه در عهد اعلى حضرت
بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي يافته سال
بيست و نهم همراه قاسم خان مير آتش بتاديب زميندار
سري نگر تعين گرديد - و سال سيم بيساق دكن نزد سلطان
محمد اورنگ زيب بهادر دستوري يافت - و در عهد خلدمكان
سال اول باتفاق سبكرن بنديله به تنبيه جنپت بنديله مامور شده
پستر تعيناتي دكن گشته همراه ميرزا راجه جيسنگهه بتقديم
خدمات مي پرداخت) بافزوني منصب و خطاب راجگي و عطاي
وطن در تيول سرمايهٔ كامیابي اندوخت - در اوان صوبه داري
خانجهان بهادر چندے تهانه داري گلشن آباد داشت - چون
سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگهه نام پسرش (كه
در وطن بود) بخطاب راجگي و حكومت وطن فايز شد - و آخر
همان سال با فوج شايسته بدكن آمده بملازمت پادشاهي

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنپت بندیله (که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند) معین گردید سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعنایت خلعت
(۲)
و نقاره کوس بلند رتبگي بر نواخت - و در یورش قلعهٔ ملکهیر قررد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلي منزل گزید - پس ازو اگرچه پسرش بهگونت سنگهه بخطاب راجگي و مرزباني وطن سرفراز گردیده بود اما سال سي و یکم فوت نمود - بنابران
(۳)
بدرخواست راني امر کنور جدهٔ او سربراهي تعلقهٔ مذکور بنام اودیسنگهه ولد پرتاب سنگهه (که سلسلهٔ نسبش براجه مدهکر منتهي مي شود - و پرتاپ سنگهه بیک تریهٔ پرگنهٔ اوندچهه بسر مي‌برد) مقرر شده بخطاب راجگي سر برافراخت - سال سي و سیوم از وطن آمده باستلام سدهٔ سنیه پرداخت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامیابي افراخته بقلعه داري کهیلنا (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال خلدمکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعهٔ مذکور را بمردمه سپرده راه وطن گزید - پس ازو پرتهي سنگهه پسرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] نلکهیر (۳) در [اکثر نسخه] سرافرازیٔ ٥

و پستر سانول[۲] سنگهه نبیره اش زمینداری اوندچهه سربراه نمودند - در حالت تحریر پنچم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است *

* راجه دیبي سنگهه بندیله *

پسر راجه بهارتهه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي مورد مراحم شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش جچهار سنگهه تعین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنیاکانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بپاس خاطر برسنگهدیو از انها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه دیبي سنگهه قرار یافته درانجا ماند - و سرداری انوس قوم بندیله باو مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچهه آمده یکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچهه بپیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان باره (که بتخریب ملک بیجاپور تعین شده بود) دستوري پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتي بظهور رسانید - سال دهم حسب‌الالتماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

---

(۲) نسخهٔ [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعض نسخه] سانوت سنگهه *

تعین گردید - و درین سفر مکرر مصدر (٢) ترددات گشته با گروه
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال
بیست و دوم (که قلعهٔ قندهار بتصرف قزلباش رفت)
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتسخیر قلعهٔ مذکور
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بارسیوم همراه سلطان
دارا شکوه (٣) بدانسو شتافت - و پس از مراجعت سال بیست
و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبهٔ مالوه سر عزت
بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهي گشت - سال
سي و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگهه
(که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه
تعین شده بود) دستوري یافت - ازانجا (که تقدیر آلهي
بر صیانت او رفته بود) در جنگ مهاراجه او را بحراست
بنگاه تعین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش
بر بنگاه فوج پادشاهي دوید - و این معني هم باعث تزلزل
خوطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزادهٔ مذکور
باتقیان پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزادهٔ مذکور بعنایت

---

(٢) نسخهٔ [ب] ترددات شایسته (٣) در [بعضی نسخه] بدان صوب •

خلعت تسلي یافت - و پستر چون کار طالبع او ازروی عرضداشت
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار مباهات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگهه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنپت بندیله (که در نواح صوبهٔ مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجهت
مالش دادن بگروه یوسف زئي مقرر بود) دستوري پذیرفت
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه‌دار کابل گردیده
چون بکتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعهٔ شکست رو داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطهٔ بلدهٔ اورنگ‌آباد
مغرب رویه مایل بجنوب پورهٔ بنام او آباد است *

* راجه رایسنگهه سیسودیه *

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگهه است - چون سال نهم
جهانگیري شاهزاده شاهجهان بمهم رانا امر سنگهه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سر افتخار برافراخته
در تنبیه زمیندار تعلقهٔ گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ
پیشکشات گونداوانه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیري برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار دوئي

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی (که پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب الله آباد آورد و ازان طرف بحکم جنت مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان با افواج پادشاهي آمده تلاقی فئتین رو داد) او دست جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید

رایسنگهه پس از سریر آرائی صاحب قران ثاني سال اول به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالي نظر بر حقوق پدرش بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راجگي و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه سربلندي اندوخت - و سال پنجم باضافهٔ هزار و دویست سوار رایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشکرمی افواج متعینه به تنبیه ججهار سنگهه نامزد شده بود) تعین یافت - و سال نهم باضافهٔ سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو (که سرتابي بنیاد نهاده بود) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري پذیرفت - و سال هیزدهم

بہمراہیٔ علي مردان خان امیر الامرا بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شدہ پس ازان بہمراہیٔ شاہزادہ مراد بخش روانهٔ آن سمت شد *

چون شاہزادۂ مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک بر گرفته روانهٔ حضور گردید او هم بپشاور آمد - ازانجا (که مردم متعینهٔ این یساق از عبور اتک ممنوع بودند) درانجا توقف گزید - پس ازان همراه شاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نمودہ در جنگ ارزبکان بہرچه مامور شد رخش فتح و ظفر بر جہاند - و پس از معاودت شاہزادہ از صوبهٔ مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست و دوم همراه شاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر تعین یساق قندهار گردیدہ ازانجا همراہ رستم خان بمدافعت قزلباش پیشتر شتافته مساعیٔ جمیله بکار بردہ از اصل و اضافه بمنصب پنجہزاري دو ہزار و پانصد سوار ببلند رتبگي گرائید پستر نوبت دوم بہمراہیٔ شاہزادۂ مذکور بمہم مسطور قرار یافته بنابر بیماري در پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی دران نواحي دولت بار دریافته رخصت وطن حاصل کرد و نوبت سیوم همراه شاہزادہ دارا شکوہ بمہم قندهار شتافت و ازانجا بہمراہیٔ رستم خان جہت کشایش قلعهٔ بست راهي گشته سال بیست و هشتم بہمراہیٔ علامي سعدالله خان

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سي و یکم با معظم خان و غیره بصوبه دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده همنبرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای منکر پیاده شد - جمعے کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوی نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربي با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک روپیه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه با خاند مکان با جمعے از راجپوتان همقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ توازو شد نامبرده ناموس پرستي را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیري از دولت آستانبوسي جبین عقیدت را نوراني ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون درقصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتي با بعضے پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بسرزمین دکن تعین گشته در کشایش قلاع متصرفهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتي و جانفشاني بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري

پنجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند شده کلاه گوشهٔ کامیابي کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد معظم باز بدان صوب رفته سال شازدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگهه و مهاسنگهه و انوپ سنگهه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت فرق مباهات برافراختند *

* راجه رام سنگهه *

کچهواهه پسر کلان میرزا راجه جیسنگهه است - سال شازدهم جلوس چون فردوس آشیاني باجمیر متوجه شد او همراه پدر رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حینی (که پادشاه از لاهور بسمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزاري هزار سوار کامیاب گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافهٔ پانصدي امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافهٔ پانصدي چهرهٔ عزت افروخت - در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیري رسیده سال اول همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ دوم داراشکوه بر زبانها افتاده بود) دل بای داده چندے ترک آمد و رفت

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقري کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیندار سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگهه فرستادن بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیندار ببارگاه سلطنت آمد - و پس از تعین شدن میرزا راجه بیساق دکن درحضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش بعرض رسید او بعنایت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبها پسر خود از دکن آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناصیهٔ او نقش استکبار خوانده بنامبرده (که واسطهٔ ملازمت بود) تاکید فرمود - که او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون آن مکار بحیله سازي (که در احوال راجه ساهو بهونسله رتمزدهٔ کلک اخبار سنج گشته) پنهان ازانجا برآمده راه گریز پیش‌گرفت او به بیخبري معاتب گردیده بتغیر منصب و منع کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربي با ساز طلا و فیل خاصه معه جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگي و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

و اواخر همین سال چون خبر هنگامهٔ آشیامیان بر گواهتي سرحد بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهانه دار آنجا بمسامع پادشاهي رسید او با جمعے کثیر بدان صوب دستوري پذیرفت و باضافهٔ هزاري هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازان مهم برگشته بعزآستانبوس تارک مباهات آراست - و وقت موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگهه - که در حین حیات پدر منصب درخور یافته چندے تعینات کابل بود - پس ازان در خانه جنگي زخمي شده بمقر اصلي شتافت بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاري چهار صد سوار مفتخر گشته بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگي و عنایات دیگر چهرهٔ اعتبار بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتے بفوجداري اسلام‌آباد مي‌پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت) سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جملة الملک اسد خان بتسخیر قلعهٔ کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش جداگانه ارقام یافته *

* رشید خان الهام الله *

پسر دوم رشید خان انصاري ست - چون پدرش سال بیستم و دوم فردوس آشیاني بآخرت سرا شتافت پادشاه

را و برادر کلانش اسد الله را باضافهٔ منصب نوازش فرمود
سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهانه‌داری چاندور
داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
شادکام شده بدیوانداري و نظم ایلچپور مامور گشت او بتهانه داری
چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادي داد خان عم او
فوت نمود و دران سلسله به ازو دیگرے نبود از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
تا جمعیت هادي داد خان متفرق نشود - در ایامے (که محمد
اورنگ زیب بهادر توسن عزیمت از دکن جانب هندوستان
تیز کام ساخت) او مرافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه و خطاب پدر چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از
جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیه سرمایهٔ مباهات
اندوخت - و بعد محاربهٔ سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه‌سالار
در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
گردد بوده در دفع اعادي طریق جانسپاري سپرد - سال چهارم
همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آسام در کارها مساعی
جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون ازانجا معاودت واقع شد

بر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ (۲) نامزد گردیده و چندے صوبه‌دار آدیسه ماند - سال نوزدهم ازانجا معزول گردیده تعینات یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر بود - وقت موعود درگذشت *

* راو بهاو سنگهه هادا *

پسر راو سترسال است - که در جنگ متصل سموگدهه بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت بار اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و خطاب راوي و زمینداری بوندي و غیره محالات بروية نیاگان خود سر عزت برافراخت - و درجنگ شجاع با توپخانهٔ پادشاهي (که پیش مي‌چیدند) تعین شد - و پس از فرار شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیربهوم واقع راه بنگاله آن طرف گذشت) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائي گزیده معاودت نمود - و بتعیناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته خان امیرالامرا در محاصرهٔ قلعهٔ اسلام آباد عرف چاکنه ساختهٔ ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمني (که بتسخیر ملک کوکن تعین شده بود) کمر همت بست

(۲) نسخهٔ [ب] نامروپ *

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگهه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیرهٔ راو بهاو سنگهه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهاو سنگهه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش در نداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگهه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخهٔ دیگر معلوم میشود که او مدتے در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیرهٔ بهگونت سنگهه برادرش موسوم بانروده سنگهه (۲) پسر کشن سنگهه (که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری اوجین طلبداشته - و بصدور ادای خارج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگهه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتے بتعیناتی خالد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در [بعض نسخه] بانرده سنگهه *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین ظفرمند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدي و زمینداری موروثانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید) لوای استقلال بر افراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه نمود - پس از درگذشتن او پسرش (۲) امید سنگهه چندے بحکومت وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگهه نبیرهٔ او در وطن قیام (۳) دارد *

* رضوي خان سید علي (۴) *

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاري ست - که احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردوس آشیاني سال بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را (که دران هنگام بیماري عارض شده بود) در دار السلطنه گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافهٔ ده بیست بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و دوم بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامي

---

(۲) نسخهٔ [ب] دمید سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] داشت (۴) در [بعض نسخه] شیر علي *

بدست کرد - و در همین سال باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري و واقعه نویسی صوبهٔ احمد آباد از تغیر دوست کام (۲) و امینی آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم ازانجا تغیر شده بپیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلدمکان درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه سالیانه موظف گشته گوشهٔ عزلت گزید - سال پنجم مشمول عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار و عطای خلعت و جمدهر میناکار آب رفته بجو آورد - سال نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای (۳) خوش نویس و اضافهٔ صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار عرصهٔ اعتلا پیمود - سال

(۲) در [بعضی نسخه] دولت کام (۳) نسخهٔ [ا ب] رشیدائي *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري تار و پود زندگي بر گسیخت *

* رندوله خان غازي *

بیجاپوري - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن بهندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر ترددات پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بخطاب رندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر عزت بر افراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه ممتاز گشت - بستر باتفاق شیخ میر خوافي جهت سد بودن بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس ازان تعینات یساق دکن شده بمهمات پادشاهي مي پرداخت - سال نهم باتفاق دلیر خان داؤد زئي به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجري بساط هستي در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدي ست - در آخر سال دوم عالمگیري بصبیهٔ امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ مراد برافروخت - و در سال ششم بخدمت میربخشي گري احدیان

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال دهم بمنصب در هزاری و خدمت آخته بیگی فرس کامیابی (۲) مهمیز نمود - و در سال شانزدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان ایام بنابر جهتی معزول المنصب گشت - بیشتر در سال هیزدهم بحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصهٔ نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان برالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست و چهارم از تغیر عاقل خان خافی ببخشیگری دوم علم ناموری برافراخت - و هنگامی (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویهٔ پادشاهی گردید) او از کار طلبی و خدمت گزینی بیشتر به تنبیه و تعریک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم والدهٔ ماجدهٔ او حمیده بانو بیگم (که خالهٔ حضرت خلد مکان بود) رو در نقاب عدم کشید - نواب زیب النسا بیگم دومی بنت خلافت (که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار خصوصیت داشت) بخانهٔ روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

(۲) نسخهٔ [۱] کامرانی *

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شتافته
معاودت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره
سر بر افراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده
محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت) رخصت یافت - و در
آخر همین سال (که سواد شولاپور مخیم خیام پادشاهي
بود) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ باقامت
احمد نگر شتافت - و در سال سیم ماه ذي القعده (که از فتح
بیجاپور هفتهٔ نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین
چهار بالش میر بخشیگري گردید - و در همان ایام چون رایات
ظفر طراز پادشاهي بتسخیر حیدر آباد باهتزاز آمد روح الله
خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار مورد
مراحم ساخته بنظم (۲) اشتات صوبهٔ برهم خوردهٔ بیجاپور گذاشتند
و پس ازان (که محاصرهٔ قلعهٔ استوار گلکنده بامتداد کشید)
خان مشار الیه حسب الطلب احراز دولت آستانبوس سلطنت
نموده بامور کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از
گربز فکري بلابه و فریب در آمده بوساطت رنمست خان کلان
عبد الله خان پني بیجاپوري معروف بسرانداز خان را (که
پیش از فتح بیجاپور بندگی درگاه پادشاهي اختیار کرده
باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود) از راه و رسم اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [ب] بانظم صوبهٔ •

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت حق نا شناس بیست و چهارم ذی‌القعده نیم شبی بخشي‌الملک را با رنمست خان و مختار خان (که فرصت جویانه گرد قلعه مي گشتند) از راه کهرکي (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشي الملک یکسر بخانهٔ ابوالحسن والی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحي نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار وگیر بخشي الملک بلند شد شیونے و فریادے از مردم محل برخاست - ابو الحسن اصلا از جا در نیامده بتسلیهٔ (۲) هرکدام پرداخت - و از همه بحلي و وداع خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زباني سبقت نمود - و بے آنکه چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد تا دمیدن سپیدهٔ صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

---

(۲) بهلي بهاي هوز نیز درست باشد •

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیري و بینوائي گذراندم - و یکدفعه بپادشاهي رسیدم
که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش
برخی اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجمله بعد ازین فتح (که در سال سي و یکم سنه (١٠٩٨)
هزار و نود و هشت هجري پرتو ظهور داد - و فتح قلعهٔ گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت
وسیعهٔ فسیحهٔ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدار الجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزاني فرمود
پستر بحضور رسیده در مبادئ سال سي و سیوم بانتزاع قلعهٔ
رایچور از تصرف کفرهٔ مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعئ
جمیله آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین
و آفرین گشت - و بفیروز نگر موسوم گردید - و در سال سي و پنجم
بگوشمال زمیندار سکر و واکنکیره دستوري یافت - و در آغاز
سال سي و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیهٔ کریمهٔ خود عایشه بیگم مرتقئ
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (١١٠٣) هزار
و یکصد و سه در قطب‌آباد کلکله مرحله پیمای نیستي گردید *
* روح در تن ملک نماند *　تاریخ یافته اند

چون احوالش بنفس‌شماري و احتضار انجاميد خلدمكان بعيادتش تشريف فرمود - آن مصروف طريقهٔ اخلاص و منهمك راه بندگي درين اثنا (كه دم واپسين بود) اين بيت خواند * * بيت *

* چه نياز رفته باشد ز جهـــان نيازمندي *
* كه بوقت جان سپردن بسرش رسيده باشي *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اكثر اطوار نيك و اوضاع پسنديده داشت - و خوش تقرير و صاحب تمهيد بود - اكثر عرضهايش در پيشگاه خلافت مقبول و منظور ميشد - غريب‌تر آنكه مزاج خلد مكان بسيار تدين دوست و اينجا مهم سازي و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروكار بود اما قسمي نقش اعتبارش درست نشسته بود كه با وجود آگاهي پادشاه و عزم اصرار بر عدم پيش‌رفت نوعي ساخته و پرداخته بعرض ميرسانيد كه پادشاه ناچارشده پذيرا ميكرد *

گويند يكي از راجها (كه بامتداد يساق دكن و دير رسي زر جاگير هندوستان احوالش بعسرت كشيد) مكرر و متوالي بوساطت روح الله خان زرے بطريق مساعده از سركار پادشاهي گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نميكرد - راجه از ناچاري التماس نمود - كه درين مرتبه آنچه از سركار بدهند يك حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعي بگيرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شايسته نموده سي هزار روپيهٔ ديگر

برای او گرفت - و بر وفق قرار ده هزار روپیه باو داد
ارباب عقاد این معامله را بے کم و کاست بپادشاه رسانیدند
خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور پرسید - که راجه زر
از خزانه گرفت - او بداهة عرض کرد که این مردم از خود غرضي
بے لحاظ هر وقت آمده شلائین میشوند - و ما بندها را
هر وقت جرأت عرض نیست - لهذا بالفعل ده هزار روپیه بمستدعي
داده تتمه را نگاهداشته شد - بهنگام درخواست بدفعات
داده خواهد شد *

بالجمله آن امیر پسندیده منش همت بر فیض رساني
و کار روائی خلق مي گماشت - و ابواب انجاح مطالب را
بر روی ادانی و اقاصي مي‌کشود - و در امرای عالمگیري
بفیاضي و شگفته روئي یکتا بود - پسر کلانش سیف الله خان
بعد فوت پدر بشمار رخت هستي بر بست - و پسر دومش
خانه زاد خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمهٔ او
علیحده نگارش یافته - و پسر سیوم او بهرام خان محمد باقر است
که در عهد فردوس آرامگاه نیز زنده و بجاگیرے در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور
و خطاب خانه زاد خان سربلند شده سال بیست و هشتم
جلوس خلد مکان جهت آوردن پرستار خاص اودیپوري محل

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) تعین
گردید - و سال سي و سیوم (که قلعهٔ فیروز نگر عرف رایچور
بمساعيِ جمیلهٔ پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده
مورد مراحم خسروي شده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدي ششصد سوار لوای کامیابي برافراخت - و سال سي
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش
بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار سوار و از تغیر مخلص خان بخدمت قور بیگي شرف امتیاز
یافت - سال سي و هشتم بداروغگيِ بندهای جلو و بستر
از تغیر مختار خان بخدمت میر آتشي و اضافهٔ پانصدي
چهرهٔ افتخار برافروخت - و سال سي و نهم باتفاق جمعی
به تنبیه سنتا گهورپره مامور شد - قضا را آسیبی کلي بتفصیلی
(که در احوال قاسم خان کرماني بزبان خامه گذارش یافته) باو
رسید - که اسباب همراهي داده از دست مرهته رهائي جست
پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبهٔ بیدر تعین کرد
اواخر سال چهام بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب
روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغیر فاضل خان
برهان الدین (که مستعفي شده بود) سرمایهٔ سربلندي اندوخت
پستر داروغگيِ دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعهٔ ستاره و قلعهٔ پرلی ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از انتقال مخلص خان آئینهٔ بخت را جلا داد و بعد فتح قلعهٔ سخر لنا باضافهٔ دو صد سوار سررشتهٔ حسن قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵) هزار و یکصد و پانزده هجري در عین جواني بساط زندگي در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که ثانیا بروح الله خان مخاطب شده) خلاع ماتمي بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیهٔ آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار روپیه تسلي پذیرفت *

* راو دلپت بندیله *

ولد راو سبهکرن پور بهگون رای بن راجه برسنگهدیو است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسي ست - یکے از اسلاف اینها ازانجا بر آمده در کهیرا گدهه کتک سکونت اختیار نمود که بکهیروار ملقب گردید - مدتے پیش ازین کاسي راج نام (که جد بیست و چهارم راو دلپت بود) در آلکائے (که الحال ببندیل‌کهند مشهور است) جا گرفته پرستش بندواسي دیوي میکرد - ازین جهت ببندیله نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه براجه پهار سنگهه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگي (که بحکومت دکن مامور بود) سبهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاري ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جونه گدهي (که از چندے در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بتسخیر بکلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف (۲) سلطاني در آمد و چون اوائل سال سي و دوم جلوس فردوس آشیاني شاهزادهٔ مزبور بعیادت پدر گرامي قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگهه رو داد نامبرده مصدر ترددن شده زخمها برداشت و در محاربهٔ دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنپت بندیله دستوري پذیرفت - بستر تعینات دکن شده در مهم تعلقهٔ بیجاپور در میسرهٔ میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگے بسرداري دلیرخان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداواي جا گرفت - سال بیستم بیمار شد

(۲) نسخهٔ [ب] بتصرف درآمد *

از نزد دلیر خان ببهادر گدهه (که بنگاه درانجا بود) رفت و سال بیست و یکم فوت نمود - راو دلپت سال یازدهم بمنصب دوصد و پنجاهي هشتاد سوار سرفرازي یافت - و پس از چندے سه صدي ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر بپانصدي ذات پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلي و دلاسا نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهے از خانجهان بهادر ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستر همراه اعظم شاه باز بدکن آمد - و بهمراهئ حسن علي خان عالمگیرشاهي در ضلع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدي ششصد سوار دو اسپه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدي هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازي الدین خان در آوردن کهي بفوج محمد اعظم شاه (که محاصرهٔ بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم در آورد] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي یکهزار و پانصد سوار و خطاب راو سربلندي یافت - و سال سیم چون امتیاز گدهه عرف اودني (۲) بتصرف پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطای نقاره و قلعه داری اودني سر مباهات برافراشت

(۲) در [بعضی نسخه] اودلي - و در [بعضی کتب تاریخ] ادوني ٭

سال سي و سيوم استعفاى قلعه داري اودني نموده بحضور آمد - و بيشتر گاهے براى آوردن خزانه از خجسته بنياد و گاهے برسانيدن قافله از شهر مزبور بلشكر تعين ميشد - و در راه اكثر به تنبيه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعيناتي شاهزاده كام بخش چهرۀ عزت بر افروخت - و چون شاهزاده بر سر واكنكيره آمد چنداولي باحسن وجوه سر انجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي (كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمي داشت) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزاري دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزاري سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهزاري رسيد و در جنگے (كه با سلطان عظيم الشان رو داد) در هراولي بكار آمد - پس از فوتش بهاري چند و برتهي سنگهه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش (كه در ستاره گدهه بود) رسيد - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در وقتے (كه موكب بهادر شاهي متصل اجمير توقف داشت) رسيد - چون كسے را

متوجه نیافت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستر متصل لاهور رفته بملازمت خلد منزل پیوست - و در عهد فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگهه زمیندار کرهٔ جهان آباد تعین شده دران جنگ بمردانگي بکار آمد - بقیهٔ این قوم بنوکری پادشاهي مي پردازند - مرهته اکثر محالات اینها بتصرف در آورد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان فرنگ (که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند) چندے در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریبے مذکور شده تحریر پارهٔ از سرگذشت این قوم ناگزیر خامهٔ وقائع نگار است - این گروه از سوابق ایام باجازت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا بسر مي بردند - کوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتي بحیله قول حاصل ساخته در قلعه موسوم بدمن و بسي در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف آوردند اما در عرض زیاده بر یک کروه و نیم یک کروه نداشتند (۲) - پای دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل بے شمار مبلغ کلي محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروجهٔ

---

(۲) نسخهٔ [۱] بداشتند *

آنجا اشرفي (که مراد از نقرهٔ قیمت نه‌آنه باشد) مسکوک بسکهٔ فرنگ و پارچه ریزهٔ مس (۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان پورهٔ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسے از انها بمرد باطفال او تلقین طریقهٔ خود میٖنمودند *

و چون این حقیقت بسمع خلد مکاني رسید بر طبق حکم پادشاهي معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که دامان ملا احمد نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیري آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر مرضي نباشد از خشکي برخاسته بر روی دریا سایر و دایر باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصیِ اسیران فرنگ بنام معتبر خان رفت - بستر بر جهاز گنج سوائي (۳) (که کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوي ماند - آنها رگ و ریشهٔ دوانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ نموده دادند

(۲) نسخهٔ [ب] مثل مس (۳) در [بعض نسخه] گنج اوای *

و تا عمل آصف الدوله امیر الممالک در مملکت دکن بودند)
قوم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناتک
حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهي را
بر داشته صوبهٔ بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دریذولا
در صوبهٔ الهآباد و اودهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله
تا ارکات و تلگوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
و در سیکاکل و غیره سرکارات حیدر آباد دخیل گردیدند - درین (۲)
ایام بتقریب رگناتهه راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح
گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دین محمد *
صلی الله علیه و آله و سلم *

* رام سنگهه هادا *

نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا ست - چون جگت سنگهه پسر مکند
سنگهه هادا سال بیست و پنجم عالمگیري در گذشت و پسرے ازو
باقي نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سنگهه برادر مکند سنگهه
(که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گردید - روزے (که امان الله خان
پسر الله وردي بکار آمد) او زخمے بر داشت - و سال سیم بهمپائی (۳)
سلطان معظم بسمت حیدر آباد راهي شده سال سي و ششم
بعنایت نقارهٔ کوس بلند رتبگي بر نواخته پستر در گذشت

---

(۲) در [بعضے جا] سیکاکول آمده (۳) نسخهٔ [ب] آله وردي خان *

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داري کوته بدستور نیاگانش بنام پسرش رام سنگهه (که در وطنش بود - و ابتدا در صد و پنجاهي و بمرور ششصدي و درین وقت بپایهٔ هزاري رسید) قرار یافت - همواره بتعیناتي خان مزبور میگذرانید و در تنبیه رانو بن سنتا کهورپره و دیگر مرهتها بتقدیم خدمت مي پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي مرتقي گردیده بعنایت زمینداري مومیدانه از تغیر راو بدهه سنگهه (که نهایت متمنای او بود) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سربلندي اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاقت محمد اعظم شاه گزیده بمنصب چهار هزاري تصاعد نمود - روز جنگ در مقابلهٔ سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان درباخت پس ازو پسرش بهیم سنگهه سرداري وطن یافت - و در جنگي (که در سنه (١١٣١) هزار و صد و سي و یک سید دلاور علي خان را با نظام الملک آصف جاه رو داد) بعد کشته شدن خان مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکدهٔ هستي برخاست - در حالت تحریر کمان سنگهه نبیره زاده اش پور سترسال بن درجن سال بحکومت کوته مي پردازد *

* رستم دل خان *

پسر جان سپار خان بني مختار است - و نواسهٔ میرزا خلیل

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامے بر آورد - و کارهای ملکی صوبهٔ حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستی بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - ازانجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید) بنیابت مقرر گشت - و باضافهٔ پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفوجداری کرناتک بیجاپور بافزونی پانصدی هزار سوار سرافرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار (۲) برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ دولت افروخت - و دران هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کارزانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سری و خود رائی بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار •

(که از جانب پدر بصوبه داری بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیري برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشي و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغتنم دانسته روی توجه بتسخیر قلعهٔ گلکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طي مراحل بتاني مي نمود تا آنکه بکار طرازي و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده تن بایلي درنداد اما رستم دل خان فریفتهٔ لابه گري و چاپلوسی او گشته بعهد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے ساماني و پریشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي‌آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روی خیر خواهي مصلحت محاصرهٔ قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطهٔ کار مشار الیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

تحف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت مي‌افراشت) از حسد آغشتگي (که ناگزیر عالم هم چشمي ست) کالبوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائي گزیده ارادهٔ قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فورا شقهٔ بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامهٔ بهادر شاه مینویسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواري خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلا اقدام بران ننمود - تا آنکه فیلے دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و درحوالي اهلي[2] محل مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندے کشته و زخمي گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حویلئ مشار الیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

---

(۲) در [بعضی نسخه] امین محل *

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله
رشدے دارد - نصف پرگنهٔ امرا پور سرکار مهکر (که از
محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر
بخانسامانیِ سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانیِ
سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این
خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و قرارے نیست و ارباب
آن عهدهٔ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود
موعود خود را میگذرانند *

* راجه چهبله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات
باشند - برادر دیا رام است - هردو در سرکار سلطان عظیم الشان
بسرانجام خدمات مالي مي پرداختند - دیا رام پس از چندے
بمقر اصلي شتافت - و چهبله رام بفوجداریِ محال کرهٔ
جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعای سلطنت
و ارادهٔ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید
او ابتدا همراهیِ سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود
بعتر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقهٔ خود و جمعیت
شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ
مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد
و پس از روزي شدن فتح و فیروزي از اصل و اضافه بمنصب

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفویض دیوانی خالصه سر اعتبار بر افراخت - و چون این کار (که پیشدستی وزارت است) بے تجویز قطب الملک وزیر بعرصهٔ وجود آمده بود موجب برهمی صحبت پادشاه و وزیر گشت - و بحث فیمابین بطول انجامید - و آخر صوبهداری مستقرالخلافه بنام او قرار یافت و پستر بنظم صوبهٔ الهٰ آباد سربلندي اندوخته بدان صوب رفت در ابتدای عهد رفیع‌الدرجات (که مردم فتنه جوی قابو طلب نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسلطنت برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که باو ملحق شود - اما چون او با زمیندار صوبهٔ متعلقهٔ خود نزاع داشت نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر حسین علي خان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر گردانید پیش ازانکه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و یکصد و سي و یک هجري بغتةً درگذشت - پس ازو برادرزادهٔ او گردهر پسر دیا بهادر (که میرشمشیر او گفته میشد) بفراهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ الهٰ‌آباد پرداخت - اگرچه فوجے بر سر او بسرداری حیدر قلي خان (۲) تعین پذیرفت اما آخر بوساطت راجه رتن چند بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] حیدر علي خان *

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله رشدے دارد - نصف پرگنهٔ امرا پور سرکار مهکر (که از محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر بخانسامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و قرارے نیست و ارباب آن عهدهٔ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود موعود خود را میگذراند *

* راجه چهبله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات باشند - برادر دیا رام است - هردو در سرکار سلطان عظیم الشان بسرانجام خدمات مالي مي پرداختند - دیا رام پس از چندے بمقر اصلي شتافت - و چهبله رام بفوجداری محال کرهٔ جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعای سلطنت و ارادهٔ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید او ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود پستر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقهٔ خود و جمعیت شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد و پس از روزي شدن فتح و فیروزي از اصل و اضافه بمنصب

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سر اعتبار
بر افراخت - و چون اين كار (كه پيشدستي وزارت است)
بے تجويز قطب الملك وزير بعرصهٔ وجود آمده بود موجب
برهمي صحبت پادشاه و وزير گشت - و بحث فيمابين بطول
انجاميد - و آخر صوبهداري مستقرالخلافه بنام او قرار يافت
و پستر بنظم صوبهٔ الهٓ آباد سربلندي اندوخته بدان صوب رفت
در ابتداى عهد رفيع‌الدرجات (كه مردم فتنه جوى قابو طلب
نيكو سير پسر سلطان محمد اكبر را در اكبرآباد بسلطنت
برداشتند) بر زبانها افتاد كه نامبرده هم ميخواهد كه يار ملحق
شود - اما چون او با زمينداران صوبهٔ متعلقهٔ خود نزاع داشت
نتوانست خود را رسانيد - و بعد بدست آمدن نيكو سير
حسين علي خان عزيمت تنبيه او پيش نهاد خاطر گردانيد
پيش ازانكه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه
مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و يكصد و سي و يك هجري
بغتةً درگذشت - پس ازو برادرزادهٔ او گردهر پسر دیا بهادر
(كه ميرشمشير او گفته ميشد) بفراهم آوردن سپاه و استحكام
برج و بارهٔ قلعهٔ الهٓآباد پرداخت - اگرچه فوجے بر سر او بسرداري
حيدر قلي خان (۲) تعين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه رتن چند
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

(۲) در [بعضي نسخه] حيدرعلي خان ه

و تفویض صوبه داری اودهه سررشتهٔ اعتبار بدست آورده بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمهٔ سادات برهم خورد از اودهه بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم (۲) بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم چون هولکر از دکن بملک مالوه درآمده آغاز فتنه نمود نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه‌دار دیگر اولادش بحفظ بلدهٔ اوجین پرداختند *

* راجه محکم سنگهه *

(۳) از قوم کهتري ست - در سرکار امیرالامرا حسین علي خان ملازم شده معتمد آن نوئین بلند مرتبت گردید - رفته رفته بخدمت دیواني او سر بلند گشته بسرفوجي رسید - و در جنگ داؤد خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجري رو داد) نامبرده از جملهٔ فیل سواران بود (۴) پس از رسیدن اورنگ آباد (که شورش کهندو دیهاریه مکاسدار صوبهٔ خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار بیگ بخشيِ حسین علي خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول گردید - حسین علي خان راجهٔ مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخهٔ [ب] نهم ملهار راو هولکر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) در [بعضی جا] کهندو دیهاریه *

بتدارک آن مامور ساخت - و بسیف الدین علي خان برادر خود (که صوبه‌داری برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق راجهٔ مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازد - هرچند در صوبهٔ خاندیس تلافیِ خاطرخواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید (۲) اما محکم سنگهه فوجهای مرهتّه را (که در نواح احمدنگر بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانید پس ازان همراه حسین علي خان بدارالخلافه شتافته بعد کشته شدن خان مذکور حیدر قلي خان بپیغام امان جان و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب (۳) شش هزاري از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستر بپایهٔ هفت هزاري مرتقي گردید - و شبے (که فردای آن میان لشکر پادشاهي و فوج قطب الملک آویز و ستیز وقوع یافت) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند با قطب الملک داشت دفعة از لشکر فیروزي بدر جسته بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده ظلمت شب پرده بر روي آفتاب عالمتاب فرو هشت و تمام شب از توپخانهٔ سلطاني گلولهای توپ پی در پی میرسید همین که گولهٔ بحوضهٔ فیل سواری او رسید بر پشت

---

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در[نسخها] از اصل و اضافه ششهزاري *

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتے از زنده و مردهٔ او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیهٔ قلیج خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سرے کشید) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهرهٔ عزت برافروخت - و چون این معني خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه اورا ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنهٔ بالاپور صوبهٔ برار شاد کام ساخت - و (۲) در جنگ مبارز خان عماد الملک ترددات نمایان نموده زخمها بر داشت - و بعد از دو روز مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بهمان زخمها بمالک فنا شتافت - پسرش عظیم الله (۳) خان است که از بطن صبیهٔ قلیج خان بود - و صبیهٔ اعتماد الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز جنگ (۳) نسخهٔ [ب] عظیم الدوله *

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه‌داری اوجین بنام خلف کلان خود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) اورا بنیابت آن صوبه تعین کرد - و بیشتر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر مي‌برد - مرد غضوب بود - بے آدائیهای او با پادشاه و وزیر وقت زبان‌زد عالم است - در وقت نادر شاه متعهد وصول زرے (که بر مردم بلدهٔ شاهجهان آباد تفریق یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستي سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زادهٔ نقشبندي ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیاني بهندوستان آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگے (که مابین شاهزادهٔ مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رو داد - و سلطان شجاع رو بجانب بنگاله گردانید) مشاراليه (که تعینات محل بود) با چند کس از اقربای خود بر دیوړي بکار آمد - پسرے ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشي بسر مي‌برد در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او ست ابتدا بنوکری رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

و پانصدي پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهرهٔ رشادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزادهٔ مذکور ترک روزگار نموده التزام
صحبت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق بر گرداند
و عزیمت فرخ سیر از پتنه بارادهٔ جنگ با جهاندار شاه زبان‌زد
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت
شتافت - و باستصواب حسین علي خان دولت بار یافته
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی
جهالر دار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تفویض تعلقهٔ
بخشیگری سیوم پایهٔ اعتبار فراتر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد)
مومی الیه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهي و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگي زد - در ایام استقلال سادات بارهه
بمقتضای زمانه سازي خود را از انها مینمود - پس ازان [که
نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکي
کوکهٔ پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلي بهم رسانیده رتق و فتق
مهمات پیش گرفت] نامبرده با کوکهٔ مذکور ساز موافقت
کوفته واسطهٔ معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسي

و ضابطهٔ دانی را فروهشته هرکه رجوع می آورد مبلغی برسم پیشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود میگرفت - رفته رفته صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار وفادار ضمیمهٔ القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجری بخلوتکدهٔ بقا شتافت - از کمالات ظاهری عاری بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوهٔ همت خصوص خدمت فقرا نامی بنیکوئی بر آورد - اخراجات او در عرس مرشد خود (که در پانی پت آسوده است) و صرف چراغان از بلدهٔ دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکی زبانزد مردم است - چون بر دستار طرهها بسیار میزد بل نوکرانش از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خانی اشتهار یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قایم خان است برای دیدن همشیرهٔ خود حرم محترم نواب ناصرجنگ شهید بدکن آمد - و پس از وقفهٔ قلیل مراجعت بشاهجهان آباد نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال وارد دکن شده بمنصب عمده و خطاب مظفرالدوله امتیاز پذیرفته جهان گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - یکی فخرالدوله بهادر شجاعت جنگ که بپایهٔ هفت هزاری رسیده سپاهی نقش بود - ابتدا بخشیگری احدیان داشت - در عهد فردوس آرامگاه صوبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانیده پستر ازانجا

معزول شده بصوبه داری کشمیر لوای افتخار بر افراشت و پس از حکومت سه سال ازانجا تغیر شده بحضور آمده بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبهٔ گجرات دستوری پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست عهده برای آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار گردید - چندے در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه پیش گرفت - و بقصبهٔ دو حد رسیده جام ممات کشید - چند پسر داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که وقت صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشیگری صوبجات آنجا سر برافراشت - و بمنصب هشت هزاري و خطاب خانخاناني

تصاعد نموده در سنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجري بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفتهٔ صحبت آرائي بود اولادش باقي ست - و برادر دوم روشن الدوله منور علي خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن فخرالدوله بصوبه‌داری عظیم آباد از تغیر او ببخشیگری احدیان ممتاز بود *

راجه چندرسین

از فریق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهناجي جادون از سرداران معتبر همراهی سنبها بهونساله بود - همواره با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

نامش در ترجمهٔ راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس ازو
راجهٔ مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانید - و بوجهه دل
بر داشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الملک
آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکري
پادشاهي و منصب هفت هزاري امتیاز یافته بهالکي و غیره
محالات صوبهٔ بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار
نوکري میکرد - در (۲) تعلقهٔ پنچمحله (که عبارت از پرگنهٔ انکور
و مکنهل (۳) و امرچنتیا (۴) و کریچور (۵) و اودمان پنج محال سرکار مظفرنگر
عرف ملکهیر صوبهٔ محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش
بود) سه کروهیِ دریای کشنا بالای کوهچه قلعهٔ مختصرے ساخته
بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد
سال (۱۱۵٦) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري پس
از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب
هفت هزاري و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما
از باده دوستي و بکار نرسي در خانهٔ او همواره داد و بیداد
سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابتجنگ بنابر بے رشدیِ او
اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریبے بحال شده
گاهے بنوکري میرسید - و گاهے تغافل میکرد - در ایام ولیعهدیِ

(۲) در [بعضے نسخه] پنچمحله (۳) نسخهٔ [ب] مکهیل (۴) در [بعضے نسخه] امرچیدا (۵) نسخهٔ [ب] کرنچور ॰

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آویز بود) با آنها در ساخته شبی با جمعی برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت‌فهمي اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندے در دولتاباد محبوس گردید - و بوساطت برخے ازانجا رهائي یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام‌الدوله آصف جاه آمد - و ببحالي منصب و جاگیر بدستور سابق مورد (۲) عاطفت شد - چون آخرها ازو حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعهٔ گلکنده محبوس ساخت - درانجا درگذشت - دو پسر ازو باقي مانده بجاگیر قایل از محالات ارثي بهره‌مي برند *

* راجه سلطان جي (۳) *

در قوم مرهته ملقب بنبالکر است - بچاجي (۴) مانک (۵) نبیرهٔ انک پال (که در سال پانزدهم جلوس خلدمکان باستصواب بهادرخان کوکه بنوکري پادشاهي امتیاز یافت) بهمین لقب اشتهار داشت - انک پال از اعاظم زمینداران دکن بود - راجهٔ مذکور ابتدا بنوکري راجه ساهو مي پرداخت - و بسر لشکري او معروف بود - در عمل نظام‌الملک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

---

(۲) در [بعضے نسخه] مواف (۳) نسخهٔ [ب] سلطان جي (۴) در [بعضے نسخه] نچاجي (۵) نسخهٔ [ب] نایک *

بنوکري پادشاهي امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزاري و تیولداري سرکار بیر و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبهٔ خجسته بنیاد و پرگنهٔ حویلی پاتهري صوبهٔ برار سربلند گردید - با سه هزار سوار نوکري مي‌کرد - سالی (که نوئین مذکور برحمت حق پیوست بفاصلهٔ چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري او هم فوت نمود - پیشتر در ایامی (که ناصر جنگ شهید عزیمت پهلچري نموده قریب مسکنش رسید) هنونت راو پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد ناصر جنگ مراعات سرداري او نموده اول برسم تعزیت بمنزل‌گاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثي و تقرر محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزون گشت - در سنه (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجري بنیستي سرا در شد - پسر صغیرے (که ازو مانده بود) جای او بسرداري چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازي درمیان نبود بند و بست محالات و رسیدن بنوکري هیچ صورت نبست لهذا بعد یک دو سال قلیلی از جاگیر برو گذاشته باقي بضبط درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجواني رسیده دهنپت (۲) راو نام دارد) محالات دیگر از صوبهٔ برار بنام

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهنونت راو - یا دهیپت راو باشد ه

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بی‌انتظامي ست *

* راجه گوپال سنگهه گور *

نیاکانش زمینداری اندرکهي مضاف صوبهٔ اله‌آباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچهه مي پرداختند - جدش بهار سنگهه (۲) در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامي کار پرداز صوبهٔ مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سرش بریده بحضور فرستاد - پس ازو پدرش بهگونت سنگهه بن بهار سنگهه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگهه پسر اوسط نامبرده در ایامی (که نظام الملک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مصاف مصدر ترددات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب درخور و تیول مناسب و قلعه داری قلعهٔ قندهار صوبهٔ بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیاني بسعي خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازي اندوخت - ازان وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بعدم سرا شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر سنگهه *

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگهه پسر ارشدش در حین حیات او فوت شده ازو پسران (که کلانی آنها کنور بشن سنگهه نام داشت) باقي مانده بودند اما از بس خواهش او قلعه داری مزبور و جاگیر ارثي بنام اجیچند پسر دوم قرار یافت - و نرپت سنگهه پسر سیوم (که هردو باهم حقیقي بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگے (که با رگهناتهه راو بر کنار (۲) دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلاني بقلعه داری ارثي سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گوپال سنگهه هندوپت مهندر ناموري دارد - و دو (۳) پسر دیگرش راجه تیجسنگهه و راجه پدم سنگهه بمنصب و جاگیر و همین بقلعه داری قلعهٔ کولاس صوبهٔ حیدرآباد نیز میگذرانند و درمیین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندے بضبطی سرکار بیر نامزد بود - و بیشتر بصوبه داری ناندیر صوبهٔ بیدر و قلعه داری ماهور صوبهٔ برار سر بر افراخت در سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگهه و جوده سنگهه بمنصب درخور و جاگیر و تعلقات ارثي خوشدلي پذیرفته بنوکري مي پردازند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] دریای دهن (۳) در [بعضے نسخه] بدم سنگهه *

* راجه ساهو جي بهونسله *

گويند نسبش براجهای چتور که سيوديه اند ميرسد - از نياگانش سورسين نام بنابر وجهے از چتور بدکن رفته چندے در موضع بهونسه(۲) عمده پرگنۀ کرکانب سرکار پرينده صوبۀ خجسته بنياد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته دادا جي(۳) بهونسله يکے از اجداد راجۀ مزبور (که مقدمش موضع هکني و بوڈهي ديولگانون و ته پايش پرگنۀ پونه بود) دو پسر داشت - مالوجي و پتهوجي(۴) - آنها از رعايای آنجا آزرده شده بقصبۀ ايلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پيشگي ميگذرانيدند - پستر بقصبۀ سندکهير نزد لکهي جادو(۵) ديسمکهه سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهيه بمنصب عمده و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند و پتهوجي مذکور را کهيلوجي و پناجي(۶) و غيره هشت پسر بودند - و مالوجي را بعد فراوان تمنا دو پسر بهم رسيد - چون بخدمت شاه شريف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد تمام داشت يکے را بشاهجي و دومين را بشرف جي موسوم ساخت - لکهي جادو (که جز دخترے باسم جهجاوا(۷) اولاد

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهوسه (۳) يا داوا جي باشد (۴) در [بعضے جا] بيتهوجي آمده (۵) در [بعضے جا] جادون آمده (۶) يا پناجي باشد (۷) در [بعضے نسخه] جنجهاوه ه

نداشت) شاهجي را (كه زيبا صورت بود) بمهر فرزندي برگرفته پارچهاى خوب و زيور طلا و مرصع بدو بخشيد *

روزے بر زبان جادو گذشت كه دختر مذكور را بشاهجي نسبت مي نمايم - مالوجي پدر و پتهوجي عم شاهجي برخاسته گفتند كه نسبت مقرر شد - حالا از گفتهٔ خود نبايد بر گشت - اما اقوام جادو بملامت پيش آمده مزاج او را بر گردانيدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجي و پتهوجي را از قصبهٔ سندكهير بر آورد - آنها بانندك پال بنالكر (كه زميندار معتبر بود) توسل جسته فوجے ازو همراه گرفته در نواح دولت آباد آمدند - و بحاكم آنجا مرافعه نمودند - و بدين تقريب نسبت شاهجي بهونسله با دختر جادو قرار يافت و شاهجي بهونسله صاحب اعتبار گرديد *

چون نظام الملك جادو را بدغا گشت نامبرده ازو برهم زده سال سيوم جلوس فردوس آشياني باعظم خان ناظم دكن پيوست - و بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطاى جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فيل و انعام دولك روپيه كامياب گرديد - و از تباه انديشي زود ازانجا گسسته خود را نزد نظام الملك رسانيد - و رفته رفته در دولت نظام شاهيه اقتدار كلي بهم رسيد - بدين جهت جادو و غيره سرداران ازو كينه در دل گرفته در عهد اعلى حضرت فوج پادشاهي را برسر

شاهجي برده او را در قلعهٔ ماهولي محصور ساختند - او التجا
بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعهٔ مزبور بدر زده راهی
بیجاپور گشت - و در ایامے (که مراري کارپرداز عادلشاه بتعاقب
ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین
نمود) شاهجي بهونسله را (که همراه او تعین بود) جاگیردار آنجا
گردانید - پستر شاهجي بهونسله سمت کرناتک دستوري یافت
اول پاله کنکگیري را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد
و درانجا با مسماة توکا بائي صبیهٔ موتیه شادي نمود
نامبرده را از بطن جهجاارا (۲) دو پسر شد - یکے سنبها - که در
جنگ کنکگیري بضرب گوله در گذشت - دومین سیوا - که
او را بنابر صغر سن همراه کارپرداز خود در پونه و غیره
محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائي یک پسر
باسم ایکوجي *

چون شاهجي در ضلع کولار و بالاپور اقامت داشت ازانجا
(که اقبال با وی یاور بود) دران ایام حسب استدعای راجهٔ
ترچنا پلي (که بنابر منازعت پنچپي راگهو (۳). زمیندار چنجاور
مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوای استیلا برافراخت
و راج هردو تعلقهٔ مذکور را متصرف شده ایکو (۴) پسر خود را

---

(۲) نسخهٔ [ب] از طن او دو پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] ننچهي راگهو (۴) [در بعضی نسخه] انکو *

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد
یکی شاهجي و دومین شرف جي که هردو لاولد بودند - و سیومین
توکوجي که هردو راج مذکور در تصرف اولاد او مانده
درین ضمن سیواجي (که بسن شانزده سالگي رسیده بود) دست
کارپردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود سري
آغاز نهاد - و باندک فرصتے پایۀ دولت او از امرای بیجاپور
افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نموده - و چون آن نواح را
(که بجاگیر ملا احمد نایته (۲) بود) از فوج (که بر طبق طلب
جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالي دید دست و پا زده
اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر
فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علي عادل خان بسستي
گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیري میزد
پس ازان (که علي عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل
و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفای تقصیر فرستاده
استدعای آمدن افضل خان نامي سردار عادل خان کرد - چون
خان مزبور بکوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت
بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود
طلب داشته خود را بیمناک وا نموده لرزان پیش پالکي او
آمد - و با کاردے (که نهاني با خود داشت) کار خان مرحوم را

(۲) یا ناتیه باشد *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکي مختفي داشته بود) باشارهٔ معهود آواز داد - آنها رسیده بقیهٔ مردم خان مزبور را اسیر و قتیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از رداد این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهي دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگهه صوبه‌دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامے (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادهٔ شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبے دریچهٔ عقب حویلي را (که بخشت و گل بند بود) وا کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکے از آنها شمشیرے انداخت - و انگشت سبابهٔ خان مزبور بریده گردید - و ابوالفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بسرعت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنگهه بتنبیه او مرخص گشته فوجے بر قلاع تعلقهٔ او برده بمحاصرهٔ پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه قلعه بسرکار پادشاهي

میگذارم - آینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود بے یراق
آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر
و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *

چون این معني باستماع خلد مکان رسید حکم طلب بنام او
صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
ملازمت (که موافق حکم اورا بپایهٔ پنجهزاري ایستاده ساختند)
از تنگ حوصلگي بگوشهٔ رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائے (که جهت
فرود آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد رسیدن بدان مکان
صریح اظهار رنجش نمود - چون بپادشاه کیفیت مذکور معروض
گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگهه پسر میرزا راجه
تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکیِ
مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکري با هر کس جوشیده
دلها را بیفکر ساخت - شبے باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر
رفت - و در عرض راه براسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار
شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسي و بنگاله
و اوڈیسه شده بصوبهٔ حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
حوالهٔ کب کاس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان
امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برسانند *

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مهاراجه جسونت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهي بتالان در آورد و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازد پس از پذیرا شدن این معني پسر مزبور را با پرتاپ راو نامي کار پرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبهٔ برار و غیره سربلندي یافت - پس از چندے پسر را طلب داشت - و کارپرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چون محال از جاگیر سنبهاجي بنابر مطالبهٔ یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کارپرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهي کرد - داؤد خان قریشي مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگي‌گري مینمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهي جنگ مینمایم - اول بتسخیر قلاع کرناتک من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوجي برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنجي آمده ملاقات نمود

سیوا دعوی ترکۂ پدر کرد - او زبان بذعم کشوده دو پهر شب
با چندے گریخته بتنجاور شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج
نموده و چنجي و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر
خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیخت - بهادر خان بحضور
نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقۂ خود غله و سامان
درست کرده قلعۂ پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسے
(که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود)
در مراسم مهمانداري کوشیده در مقدمۂ صلح جواب صاف
داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش
دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
در همین سال سیوا بر ملک پادشاهي دویده پرگنۂ جالنه را
ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محامد صفات
یکتائي داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیۂ (۲) درویش
مذکور دست تالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در رویۂ انصاف پژوهي و جزرسي و سپاهگري امتیاز
داشت - اسپان بسیار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران
بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده راس

(۲) نسخۂ [ب] بر پرگنۂ درویش *

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچي برای خبرگیری
خوراک تعین میذمود - و سرهزار مجموعدارے مقرر میساخت
نوکرانش از قسم دارگیر بودند - چون فوجے با سردارے
جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قلم مي آورد - بعد تاخت
ملک آنچه زیاده میدید (۲) میگرفت - و جواسیس خفیه تعین
میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائي
اختیار کرده همراهان پدر را آزرده گردانید - و اندوختها برباد
داد - با کب کلس نامي زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
معلن - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها اورا پناه داد - سال سیم
خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولاپور نواح پرناله داشت)
جاسوسی او گرفته از فاصلهٔ بعید دویده بر سر او ریخت
و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور
آورد - روزے (که داخل لشکر پادشاهي میشد) بموجب حکم
تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * * ع *

* با زن و فرزند سنبها شد اسیر * ۱۱۰۰　تاریخ این واقعه است

سال سي و یکم بر طبق ایمای پادشاهي بقتل رسید - و قلعهٔ
راهیري گدهه (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعین
شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

(۲) نسخهٔ [ب] زیاده ازان میدید *

با زنان سذبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگي و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته در گلال‌بار (۲) جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتها بگرد او فراهم آمدند - اول بروضهٔ منوره آمده بزیارت قبر خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات بیرونی اورنگ آباد دست درازي کردند - بستر رفته در ستاره نشست - و مدت مدید زندگي یافت - و بعیش و آرام گذرانید کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشي و غارتگري مینمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان سرحد از حاصلات صوبهٔ اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت راجه ساهو و تارا بائي زن رام راجه بعمل در نیامد - بستر درعمل صوبه داري امیرالامرا حسین علي خان بیست و پنج روپیه بنام چوتهه اضافه بران شد - و سند بمهر امیرالامرا درین باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگري دست برداشتند راجهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) یکهزار و یکصد و شصت و سه

---

(۲) یا کلال بار باشد ٭

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقلعهٔ پرناله باقي ست *

سرداران قديم اين فريق در ابتدا دهنا جادو (۲) و سنتا كهور پره است - كه همواره فوج كشيها ميكردند - و بتاخت و تاراج ملك مي پرداختند - دومين را (كه علم نخوت مي افراخت) پس از فوت رانا پسر سيوا بگفتهٔ زن او (كه بتورگئ پسر خرد سال كار فرما بود) دهنا جي و غيره كشتند - پسرش رانو كهورپره چندے بغارت بجاى پدر مي پرداخت - و ازو هم نامورتر گرديد - بقيهٔ اولاد و اقوام هر يكے در دكن موجود است - و يكے از پردهانان او بالاجي بسوناتهه - از قوم براهمه است - در سنه (۱۱۳۰) هزار و يكصد و سي هجري چون حسين علي خان با راجه ساهو قرار چوتهه و سرديسمكهي مشخص نموده سند بمهر خود كرده داد بالاجي بسوناتهه با پانزده هزار سوار سال مذكور همراه خان مزبور بشاهجهان‌آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹) هزار و يكصد و سي و نه هجري ملهار هولكر از رفقاى باجي راو پسر بالاجي بسوناتهه (كه بعد فوتش بجاى او قائم شده بود) بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده او را كشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نيز بتاخت و تاراج پرداخته نقش عملدارى او بر داشت - و در سنه

---

(۲) در [بعضى نسخه] جادون *

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري (که صوبه داری مالوه براجه جیسنگهه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجي راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجري باجي راو از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روبرو نشده بدکن برگشت

و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري باز ارادهٔ هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکی بسرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بسرداری خاندوران به تنبیه او تعین شد - باجي راو نیز فوجی با بیلاجي جادو روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابلهٔ خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هردو طریق رجوع پیمودند - پستر حسب عرائض راجه جیسنگهه (که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجي راو مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در

سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري نظم صوبهٔ مذکور بباجي راو تفویض یافت - سال دیگر باجي راو با فوج کثیر بمالوه شتافته بذن و بست آنجا نموده بر راجهٔ بهدارر رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتر را

(که مکان بود و باش راجه بود) مفتوح ساخت - و بیلاجي
جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخت انتربید نماید
او با برهان الملک (که قریب اکبرآباد رسیده بود) مقابله
کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا
بباجي راو ملحق گشت - باجي راو خفت عظیم کشیده جانب
شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلدهٔ
مزبور برآمد - و باجي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبرآباد
روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري
آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه
رسیده از عزل باجي راو بصوبه داری مالوه مقرر شده
بدان صوبه (۲) عطف عنان نمود - و در سواد بهوپال با باجي راو
جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داري برو بحال داشته
بدار الخلافه بر گشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد
و پنجاه و دو هجري نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل
بلدهٔ اورنگ آباد بنای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح
زده سرکار کهرکون دهاندیه مضاف خاندیس گرفت - و کنار
نربده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري
بدار فنا پیوست *

پس ازو بالاجي پسرش بجای او شد - و سداسیو راو

(۲) نسخهٔ [ب] صوب *

عرف بهاو پسر چمناجي(۲) برادر باجي راو کارپرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجهٔ مزبور (که سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخي ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکي از قرابتیان او را دست نشاندهٔ خود ساخته کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري (که هولکر و جي اپا سندهیه بکمک ابوالمنصور(۳) خان جانب الهآباد و اودهه شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جلدوی آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کرهٔ جهان‌آباد باینها داد - و رفته رفته تا الهآباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجي فوجي برسر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانهٔ سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بتقریب سند امیرالامرا فیروز جنگ اکثر صوبهٔ خاندیس و بعضي محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمناجي (۳) نسخهٔ [ب] ابو المنصور خان که با احمد خان بنگش مقابله داشت جانب الهآباد ‌●

و هفتاد و یک هجري در دکن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح[2] ملک بیست و هفت لک روپیه کامل تعلق بمرهته گرفت - و در همین سال دتاجي سندهیه برادر و جنکو پسر جی اپا در سکرتال[3] نجیب الدوله را محصور گردانیدند - و در همان سال رگناتهه راو و شمشیر بهادر و هولکر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه دراني و جهان خان را از لاهور رهسپر وادیٔ فرار ساختند - و نایب اینها در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعهٔ احمدنگر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سیو راو با امیر الممالک نظام الدوله آصف‌جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر سرداران مثل چنداولی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولت‌آباد و آسیر و بیجاپور بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابران سدا سیو راو با بسواس راو پسر بالاجي بعزم تدارک روانهٔ

(۲) نسخهٔ [۱] با صلح (۳) در [بعضی نسخه] شکر تال ٭

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد و محي الملة پسر محي السنة بن کام بخش را (که عماد الملک بعد کشتن عالمگیر ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته عوض او میرزا جوان بخت بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره نشاند - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري بمقابلهٔ شاه دراني پرداخت - و چون بنابر انسداد طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده او و بسواس راو و جمعی کثیر از سران و غیر آنها ته تیغ در آمدند و بعضے (که راه گریز یافتند) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجي بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه‌مرگ شد - پسر دوم او مادهو راو بجای او نشست - چندے فیمابین او و رگناتهه راو عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناتهه راو را گرفته نظر بند ساخت چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین راو برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناتهه راو با مردم ساخته نراین راو را کشت - چون متصدیان خانه اش با او راضي نبودند فیمابین نزاع بر خاست - رگناتهه راو مغلوب شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر بحمایت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست متصدیان افتاد - و در صوبهٔ مالوه جاگیر بقدر خرج لابدي یافته روانهٔ آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه پرخاش

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب صورت مناقشه فیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهو راو پسر خورد سال نراین راو بجای نیاگان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه داری سربلند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبهٔ مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجي بهونسله است - که با راجهٔ مذکور نسبت همقومي نیز داشت - صوبهٔ برار متعلق باو بود - و ملک دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتهه آنجا صوبهٔ اودیسه گرفت - بعد فوت او جانوجي پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چندے میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجي مسلط است - و سند تعلقهٔ چوتهه بدست نیاگان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجي گرفت - دیگر از همراهان او مرار راو کهورپره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبهٔ بیجاپور بود - و نامے بسرکردگي برآورده قلعهٔ کیتي و غیره محالات بسیارے در تصرف داشت - حیدر علي خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعهٔ مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او با بعدم‌خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازهٔ تحریر بیرون *

* ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر *
* نصير جنگ *

نامش مير اسمعيل است - نياكانش از سكنهٔ سرپل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه (كه مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خلفاى شاه نعمت الله ولي ست) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوكرى پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسمعيل زود در گذشت هاشم خان اورا پرورش نمود - او در ملازمان برادرى خاص (كه عبارت از مغلان منصبدار است) نوكر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان گرديده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (كه بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلاورى او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجدارى اٹک صوبهٔ كابل چهرهٔ اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدكن پيش بهادر مزبور رسيد و ببخشيگرى ساير سركار او و خطاب سيد لشكر خان سرفراز گشت و چندے براى بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد مامور گرديد - و مدتے بنظم صوبهٔ اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد باجي راو سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نوبت بمحاربه (۲) با ناصر جنگ شهید رسید و راو مزبور تنبیه بالغ یافته بعد قایل ایام رو بنیستي سرا کرد خان مزبور حسب ایمای بهادر مزبور آمده بتسلی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت صوبه‌داری اورنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتري نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ ناموري پذیرفت - و پس از جنگ پهاچري باز صوبه دار اورنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رکن الدوله و خدمت وکالت مطلقهٔ مومی الیه تصاعد نمود و بستر مستعفي شده بنظم صوبهٔ برار اختصاص گرفت و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت او بحراست اورنگ آباد درجهٔ اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري بکشور بقا خرامید - بخوش خلقي

(۲) نسخهٔ [ب] بمحاربهٔ ناصر جنگ رسید *

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل مي آورد - خیرات سرّا میکرد - با تدابیر ملکي آشنائي داشت - اما امور مالي کمتر مي‌فهمید - چند صبایا ازو باقي ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هر یک بسلوک پیش آمد - و یک صبیهٔ خود را بمیر جمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقهٔ صوبهٔ مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوئین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زور آور جنگ مدتے ببخشیگری رسالهٔ مغلان ملازم سرکار او مي پرداخت - دریخولا بنیابت نظامت ناندیر چهرهٔ عزت برافروخته - و بمنصب پنجهزاري سربلند - مرد بے باک صاف دل است *

* راجه بیر بهادر *

پسر بهروجي سرکر است - که فریقے ست از قوم دهکر (٢) نیاگانش در نواح انا کوندي (٣) (که بر کنار دریای بنکبهدرا (۴)

---

(٢) نسخهٔ [ب] دهنکر (٣) در [بعضے نسخه] انا کوبلد (۴) در [بعضے نسخه] تنگ بهدرا *

واقع است - و سابقا مکان نشست راجها بود) توطن داشتند
و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات قریب بلدهٔ بیجا پور
سکونت ورزیدند - بهورجي بنابر قرابت با تیما (۲) راجه سندهیه
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری
پرگنهٔ پالم (۳) صوبهٔ بیدر سرفرازي یافته بنوکري مي پرداخت
چون در گذشت اکاجي پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب راجه بیر بهادر
و افزونی اقطاع چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال (۱۱۹۰)
هزار و یکصد و نود هجري بعدم‌سرا شتافت - با زبان فارسي
آشنائي داشت -و در فن کبت و دوهره (که عبارت از کلام
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس ازو
پسرش سدهرم (۴) و برادر زادهایش جاگیر ارثي را تقسیم یافته
سررشتهٔ ملازم پیشگي بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انگهٔ عرش آشیاني ست - پدرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] باپدما راجه (۳) نسخهٔ [ا] بالم (۴) نسخهٔ [ب] سدهرام *

خواجه مقصود علي هروي مردے پاک طینت بصدق و دیانت متصف از ملازمان مریم مکاني بدوام خدمت در حوالی هودج امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود عرش آشیاني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد - از بطن او در سنه (٩٩٧) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد گردید - و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل بدار بقا پیوست) عرش آشیاني بعزم زابلستان از دریای سندهه عبره نمود زین خان (که بمنصب دو هزار و پانصدي اختصاص یافته بود) برهنمونیء الوس یوسف زئي و کشایش سواد و بجور رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قراباغ و قندهار بسر مي‌بردند - و ازانجا بکابل آمده دست چیرگي مي کشاندند - میرزا الغ بیگ کابلي بدستان سرائي ازهم گذرانید پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس ازان باستغر (٢) بار اقامت کشودند - نزدیک صد سال است که بسواد و بجور برهزني و سرتابي روز میگذرانند *

درین سرزمین گروهے (که خطاب سلطاني داشتند) مي بودند - و خود را از نژاد دختری سلطان سکندر مي‌پنداشتند این قوم نخستین بپرستاري جا گرم کردند - و بحیله اندرزي

---

(٢) در [اکثر نسخه] باشتغر *

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهاى ايشان بدست آوردند و برخے ازان پيشين گروه دران تنگناها بناکامي بسر مي برند و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در سالے (که عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم درين نواح آمد) کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله کالو (۲) مشمول عنايت گشته از دارالخلافۀ آگره رو بگريز نهاد - خواجه شمس الدين خوافي از نواحئ اتک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجاى پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به بنگاه خود شتافت - و در شورش افزائي رهنماى ديگر بوميان گشت *

زين خان کوکه اول بولايت بجور (که جنوبئ آن پشاور و غربي پرگنات کابل - طول بيست و پنج کروه - و عرض از پنج تا ده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند) در آمده بسيارے را مالش بسزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر سران اين قوم زينهار خواسته ديدند - و خاربن شورش بر کنده گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آويزشهاى سترگ غنيم راه فرار سپرد - در جکدره (۳) (که ميانۀ ولايت است) قلعۀ اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت سنگر بر شکست - غير از گريوۀ کراکر و ولايت بونير همه بدست آمد *

---

(۲) نسخۀ [ب] کالو - يا کامو باشد (۳) در [بعضے نسخه] چکدره *

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست کمک نمود - عرش آشیاني راجه بیربر و حکیم ابوالفتح را پی یکدیگر تعین فرمود - چون بکوکلتاش پیوستند بنابر همچشمي حسدهای دیرینه یکتائي نگرفته غبار دوئي برخاست هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد - و من میان ولایت را پاسباني کنم - یا شما بودن جکدره بر خود گیرید - و من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانهٔ حضور شویم کوکه گفت ولایتے (که بچندین آویزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارید از راهے که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر (که پر نشیب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار سرداري یکسو نهاد - که مبادا این مقربان حرفے ناشایسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه درهر تنگ دره آویزشے رو میداد - و پرتالها یغمائي میشد *

چون بسمت گریوهٔ بلندري روانه شدند کوکه چنداول گردید - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ایستادند - آنها از هر سو به تیر و سنگ چیره دستي نمودند - مردم از سراسیمگي از فراز کوه به نشیب رو آوردند - دران روارو فیل و اسپ

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمے نقد هستي در باخت کوکلتاش خواست جان نثاري نماید - جانش بهادر جلو گرفته بر گردانید - لختے از بیراهي پیاده شده بمنزل رسید - چون شهرت شد (که افغانان از پی مي آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام گردید - مردم از تاریکي راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان در تقسیم غنیمت درمانده بودند - روز دیگر راه گم کردگان جان سپردند - راجه را با بسیارے از رو شناسان پادشاهي و غیره پانصد کس درین بیراهه روي روزگار بسرآمد *

کوکلتاش در سال سي و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل نواح پشاور (که جلال الدین روشاني را بسري برداشته در تیراه و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند) تعین شد - و کارهای نمایان بظهور آورد - و سال سي و دوم حکومت زابلستان از تغیر راجه مانسنگهه بدو تفویض یافت - و در سال سي و سیوم باز بمالش یوسف زئي مامور گشته اول ببجور در آمده هشت ماه آویزش داشت - بسیارے را نقد زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکه بسیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای بچکوره (۲) (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعهٔ برساخته نشست - غنیم سرگرم عید قرباني بود - کوکه بیخبر از

(۲) یا بجکوره باشد *

پنهان راهے بسواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند و آن آلکا مفتوح شد - هرجا قلعه ضرور بود بنیان نهاده مردم را بمحافظت گماشت - و در سال سي و پنجم زین خان بگوشمالی زمینداران شمالي دستوري یافت - از نزدیکي (۲) پتهان درآمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگي بوم نشینان فرمان پذیر گشتند - راجه بدهي چند از نگرکوت - راجه پرسرام از کوه جمو - راجه باسو از موُ - راجه انروده (۳) جسوال - راجه (۴) کاملوري - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه رای پرتاپ از مانکوت - رای (۵) بهسو بزرگ جسروته - رای بلبهدهر از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن (۶) بلاوریه - رای راودیه دهمري وال - اگرچه سوار ایشان بده هزار کشید لیکن پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه دولت ملازمت دریافتند - سال سي و ششم کوکلتاش بمنصب چهار هزاري و عطای نقاره سربلندي یافت - و در سال سي و هفتم (که زین خان بپاسبانیِ آن روی سندهه تا هندو کوه مقرر شد) از سواد و بجور تا تیراه رو آورد - افریدي و اورک زئي بایاي تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] بتهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده (۴) نسخهٔ [ب] کاپلوري و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کاهلور (۵) در [اکبرنامه] بهوندر آمده (۶) در [اکبرنامه] پلادیه ٭

درآمد - چون وحدت علي خويش جلاله باعانت يوسف زئي
بر قلعهٔ کنشال(۲) و برخے ولايت کافران چيرگي يافته بود کوکلتاش
همت در استيصال او بست - فوجے تا کهمار (که داروغه نشين
مرزبان کاشغر است) شتافته بسيارے را باسيري بر گرفتند
سران کافر نيز پيوسته در ناکامي افغانان کوششها نمودند
برخے بسوی چغان سرا بدخشان رويه شده دست از زدن و بستن
بر نداشتند - ناگزير سران يوسف زئي بزينهار در آمدند
و قلعهٔ کنشال و بسيار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
و کاشغر رفت و روپے يافت - در جشن سر آغاز سال چهل
و يکم بمنصب پنج هزاري سر بر افراخت *

چون بند و بست کابل از قليچ خان صورت نگرفت در همين
سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درين سال شاهزاده
سلطان سليم را بدختر زين خان شگرف دلبستگي پديد آمد
و بيوگاني سگالش در سر گرفت - عرش آشياني ازين بيراهه روي
سرگران شد - چون شيفتگي خاطر از اندازه بيرون ديد
دستوري فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
انعقاد يافت - و چون جلال الدين روشاني (که مايهٔ فساد ديار
کابل بود) بگو نيستي فرو شد - و زابلي شورش فرو نشست
زين خان حسب الحکم از تيراه بمحافظت لاهور پيوست

(۲) يا کنشان باشد ٭

و چون عرش آشیاني مراجعت از برهانپور بآگره کردند او را برخواندند - از کامروائي بمی‌گساری مفرط افتاده بود - بدین جهت لختی ازان دست کشید - رنجوري افزود - و فروغ دیده و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجري پیمانهٔ زندگي لبریز گشت - گویند در سانحهٔ (که بر بیر بر گذشت) کمي از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیرهٔ خاطر داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان سلیم (که بخیال فاسد در اله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکبت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود میذواخت و شعر هم میگفت - ازوست * * شعر *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *
* تا رشتهٔ مراد بسوزن در آرم *

گویند بضیافتی (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف کرد که موجب حیرت (۲) همگنان گشت - ازانجمله چبوترهٔ بطول و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدي دوم از رنگ زعفران سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس بودند) دران حوضها مي‌انداختند - و جویهای شیر و شکر آمیخته

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت *

روان کرد - و در صحن بجای آب گلاب پاشي میشد - و جواهر و مرصع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامي پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیج خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت *

* زاهد خان *

پسر صادق خان هروي ست - تا سال چهلم عرش آشیاني بمنصب سه صد و پنجاهي (۲) رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمت پیوست و سال چهل و نهم باضافهٔ منصب و خطاب خاني چهرهٔ ناموري بر افروخت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري کامیاب گردید - پس ازان به تنبیه راو دلپت بهورتیه با جمعے مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحسین گردید *

* زاهد خان کوکه *

مادرش حوري خانم انگهٔ بیگم صاحب صبیهٔ کلان فردوس آشیاني ست - سال سیزدهم جلوس آن پادشاه بفوجداري میان دو آب از تغیر نورالدوله سرفرازي یافت - و سال چهاردهم بخطاب خاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار سر اعتبار بر افراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

(۲) نسخهٔ [ب] صد و پنجاهي *

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت
سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
سوار کامیاب گشت - پستر باضافهٔ پانصدي دویست سوار ناصیهٔ
بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول‌بیگي سربلندي پذیرفت
سال هیزدهم درجشن صحت بیگم صاحب (که بنابر سوختن
بدن از آتش چندے کسلمند بود) بعنایت خلعت و جمدهر
مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزاري هزار و پانصد
سوار و عطای علم و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بتفویض
خدمت توش بیگي از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست
و چهارم رجب مطابق سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج هجري
بیماری صعبی بهم رسانید - هرچند حکیم داوُد تقرب خان بفصد
تحریض نمود راضي نشد - و بسرای جاوداني پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بےباکانه میزد
روزے بیگم صاحب سفارش او نموده اورا بخانهٔ یکے از شاهزادها
فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در
باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت
شما سعي مرفوره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که
سفارش لنگ و کور را مي‌باید - بنده ازین عیبها بري ست
اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا بزور
بود - یکے از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم جلوس خلد مکان ببحالی منصب یکهزار و پانصدي سه صد سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از سریر آرائی آن پادشاه بعطای منصب هزاري پانصد سوار منسلک گشته سال دوم باضافهٔ پانصدي صد سوار و ثانیا باضافهٔ دو صد سوار لوای کامراني برافراخت - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بین‌الاقران تفوق جست - مدتے بتعیناتی صوبهٔ بهار بسر برده همواره با ناظمان آن صوبه در برافکندن زمینداران فساد پژوه راه جانسپاري و عقیدت سگالي سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان پرتاب زمیندار پلامون را (که از جملهٔ فساد پیشگان مقرری آن صوبه بود) ارجد و جهد بلیغ بکار برده یکے از پسرانش دست نجاد بلند ساخته بکار ولي نعمت برتبهٔ جان نثاري فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار قامت قابلیت آراست سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبهٔ تتهه سر باندي پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در فوجداري سيوستان پيمانهٔ زندگي او لبريز گرديد *

* حرف السين *

* سيف خان كوكه *

برادر كلان زين خان كوكه است - گويند والدهٔ اش هميشه دختر آوردے - و پدر بمقتضاى بشريت آزرده شدے درين مرتبه (كه در كابل بسيف خان باردار شد) پدر برآشفته گفت - كه اگر اين بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مريم مكاني رفته گله اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشياني آگهي يافته باوجود صغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من ميخواهي پيرامون اين امر نگردي - كه ايزد توانا ترا فرزند نيك اختر كرامت خواهد كرد - آن ضعيفه فرمودهٔ شاهزاده را مژدهٔ غيبي دانسته ازان ارادهٔ خود را باز داشت - اتفاقا سيف خان متولد شد - و والدين بوجود پسر شغف و خرمي مفرط اندوخته بسپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشياني زياده بر همه عنايت بحال او مبذول مي‌فرمود - پس از سرير آرائي هنوز آغاز شباب داشت كه بپايهٔ چهار هزاري بر آوردند

در پردلي و گنداوري يکتاى روزگار و درشجاعت و تهور سرآمد اقران بود - سال هفدهم در محاصرهٔ قلعهٔ سورت روزے (که از بالا بارش تير و بندوق و توپ بود - و از پايان مورچالها هجوم آوردند) سيف خان تاخت نمايان برده کارنامهٔ جرأت و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقے باو رسيده تا يک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخير انجاميد شخصے ازو پرسيد - که پادشاه راضي هستند و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که بسيارے (که بپايه نرسيده باشند) مي فرمايند براى چه خود را ديده و دانسته در مهلکه انداختند در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامه نتوانستم رسانيد - از خجالت آن روز زندگي بر من گران است - ميخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري سال هيزدهم (که عرش‌آشياني بايلغار نه روزه از آگره بحوالئ احمدآباد رفته با محمد حسين ميرزا محاربه نمود) سيف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه نموده غنيم خود را منهزم[2] ساخت - و بدو زخم نمايان (که بر رو داشت) اجميري اجميري گويان جوياى پادشاه گرديد - ديد که محمد حسين ميرزا با چندے از اوباش در ميدان سر بخودي مي آرايد - کوکه باو رسيده داد بهادري و تردد داده بملک بقا

---

(۲) در[اکثر نسخه] منهدم •

شتافت - پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین تاسف و اندوه بسیار گردید - و چون بدارالخلافه معاودت فرموده ظاهر شد (که ذمهٔ سیف خان بوام مبالغے گرانبار است) از کمال عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پسرانش شیر افکن و امان الله بمنصبی درخور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان بارهه *

اول کسے ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجهٔ امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال اول جلوس اکبري همراه علي قلي خان شیباني بدفع هیمون (۲) بقال (که پس از شکست یافتن تردي بیگ خان نخوت بخود راه داده با فراوان جمعیت از دهلي روانه شده بود) نامزد گردید - و سال دوم به تنبیه حاجي خان غلام شیر خان سور (که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد) تعین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعهٔ جیتارن (۳) دستوري یافته آنرا از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمهٔ خانخانان برهم خورد خان مذکور بنوکري پادشاهي اختصاص پذیرفته قریب بلدهٔ دهلي جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد خان اتگه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

---

(۲) در [بعضے جا] هیمو بدون نون آمده (۳) نسخهٔ [ج] جیتارن *

سید محمود خان (که در محال جاگیر خود بود) او را شناخته باحترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیناتی خان‌کلان بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه گردید و مسرعے فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید خان مذکور گام عجلت بر زده متصل قصبهٔ سرنال برکاب سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات تعین یافت - چون موکب والا ایلغار نموده بحدود میرتهه رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودے در فوج طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ بے‌تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائي نمود - اواخر همین سال با سادات بارهه و سید محمد امروهه بر سر ولایت مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر آن حدود را عماي در ساخت - و دران نزدیکي مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري پیمانهٔ زندگي او لبریز گردید - بمنصب دو هزاري سربلندي داشت *

بارهه عبارت است از دوازده موضع - که درمیان دو آب یعني دریای جون و گنگ قریب پرگنۀ سنبل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله‌دار بود - بنوکری پادشاهي رسیده نامی بشجاعت و سخاوت بر آورد - ساده لوحی مفطور داشت - گویند چون عرش آشیاني اورا بر سر مدهکر بندیله تعین فرمود او ترددات نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بملازمت سلطاني فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان تردد کردم - آصف خان گفت میرانجي این فتح باقبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکے از امرای پادشاهي خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئي - درانجا اقبال پادشاهي نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستي زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگوناگون عواطف بر نواخت - و روزے یکے از روی کنایه با وی گفت - که نسب نامۀ سادات بارهه بکجا منتهي میشود او فی الحال در میان تودۀ آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاري برآوردند - کفش مخملي در پا داشت جورب (٢) او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوک ریز کالک بیان طراز گردیده *

---

(٢) یا چوب او باشد *

* سيد احمد خان بارهه *

برادر خرد سيد محمود خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اكبري باتفاق خان مذكور همراه خان‌كلان در فوج منقلا بجانب گجرات تعين شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعے كثير بتعاقب پسران شيرخان فولادي (كه عيال و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ايدر ميرفتند) نامزد فرمود - هرچند آنها تيزپائي نموده خود را به تنگناهاى جبال كشيدند اما بسيارے از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهي افتاد - خان مذكور معاودت نموده كامياب دولت زمين بوس گرديد - پس ازان (كه قصبهٔ پتن مخيم سرادقات سلطاني گشت) آنرا بميرزا خان مرحمت نموده بنيابت او حكومت و حراست آنجا بسيد احمد خان تفويض يافت - و در همين سال محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا علم بغي افراشته باتفاق شيرخان برسر پتن آمده محاصره نمودند - خان مذكور به بند و بست برج و باره پرداخته متحصن گرديد - تا آنكه خان اعظم كوكه با فوج بسيار نزديك رسيد - ميرزايان دست از محاصره كشيده از گرد قصبه (٢) برخاستند - و سال بيستم جلوس با برادر زادهاى خود سيد قاسم و سيد هاشم بمالش گردن كشان تعلقهٔ رانا (كه پس از كشته شدن جلال خان قورچي غبار فتنه بر انگيخته بودند)

---

(٢) يا قلعه باشد *

دستوري پذيرفت - و بتقديم جلائل خدمات مشمول التفات بيكران گشته چهرهٔ مباهات افروخت - در سنهٔ (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري داعئ حق را لبيک اجابت گفت - بمنصب دو هزاري امتياز اندوخته بود - پسرش سيد جمال الدين از رو شناسان پادشاهي بود - در محاصرهٔ قلعهٔ چتور (که دو نقب را از باروت پر ساخته فتيله را آتش دادند - و يکی دير رسيد - و دران هنگامه جمعے را نقد زندگي برباد رفت) او هم گلشن جوانی (۲) خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندي *

عبد العظيم نام خلف خواجه خاوند دوست است مريد خواجه عبد الشهيد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجگان خواجه که فرزند بيواسطهٔ خواجه ناصرالدين احرار است - چون خواجه عبدالشهيد از سمرقند بهند آمد عرش آشياني پذيره شده باعزاز و اکرام دريافت - و پرگنهٔ چماری (۳) پنجاب را بطريق نذر گذرانيد - خواجه مدتے درانجا طرح سکونت ريخته بسر مي برد - پس از هيزده سال در آخر سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشيب علمي بر نيامده و چندان دانش زار رسمي طی نکرده

(۲) نسخهٔ [ج] جواني را سوخت (۳) در [اکبر نامه] چميارى آمده *

اما پارۀ مراتب سلوک و تصوف ورزیده شامۀ ارادتش از شمامۀ
عنایت پادشاهي عطر آگین گشت - اعتبارے سترگ و قربے شگرف
بهم رسانید - چون سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد
و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همت پادشاهي
گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخے
حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفۀ سلاطین دادگر
سیما چنین فرمانروائے (که ولایت چندین پادشاهان عالي شکوه را
بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال
این امور اگر تجویز کرده اند در صورتے ست که ازان حرکت
گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیاني
نقش آن داعیه از لوحۀ خاطر سترد - و چون صوري لزوم (۲)
انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداري
و معامله داني نصیبۀ فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ
شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ
دیده وري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بےنیاز گرداند
و حکم شد که تجرد منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس
در فنون فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاجمندان
قناعت پیشۀ آن بوم را نگاشتۀ قلم تحقیق ساخته نسخۀ منقح
بیارد - تا هر سال یکے از آگاه دلان بدان دیار رفته عموم محتاجان

---

(۲) نسخۀ [ج] صورت لزوم •

آن ناحیه را از مایدهٔ احسان بهره مند گرداند - دزین قافله بسیارے از وضیع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین‌بوس اکبري سر مباهات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب هزاري امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو باجل طبعي در گذشت - در ظاهر قلعهٔ فتحپور در جانب شمالي مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدي ترقي نمود *

در دبستان موبدي مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعني بآئینے (که بعرش آشیاني نسبت دهند - و به الهي دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین بپادشاه وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم اورا در قبر با چراغے در آورده شبکهٔ بمحاذات نیر اعظم گذاشتند که نور او ماحیٔ مآثم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقعے نبود

و آنچه شیخ بداوني و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکرهٔ مشائخ موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران اکبري و معتقد سلسلهٔ نقشبندیه است) بنظر آمد] از ترجمهٔ سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم واهي و بے اصل بوده چه او نوشته - که چون درین ایام لختے ادیان مجدده بر روی کار آمده خواستند در ارکان دین محمدي کسرے و فتورے واقع شود چنان قرار دادند که هرکه بامر ناگزیر پیوندد بطور آفتاب پرستان روزنهٔ محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ نیر اعظم (که عین نور الٓهي (۲) ست - و سایر انوار ازو مستفاد) در قبر نتابد راهے برستگاري (۳) نیابد - بعضے خبثا در بارهٔ حضرت وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قلم اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام لختے ازین مقوله بر لوحهٔ بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عناني مي نماید و تیزجولان عرصهٔ قرطاس میگردد - عرش آشیاني از عنفوان سن و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) نسخهٔ [ج] که نور الٓهي ست (۳) نسخهٔ [ب] مادهٔ *

خواه بمیلان طبعی فطري - و خواه به تزویر و تدبیر ملکي چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که ارادهٔ ستردن نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندي نژاد بود الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هرچند در تعظیم علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت مشرب با مخالف و موالف مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان مي‌نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت (۲) - پس ازان (که بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربند عوام اعلان اختی مراتب دیني مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج و تعیین میرحاج هرسال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمي (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود - و در سال بیست و سیوم باتباع طریقهٔ نبوي و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر منبر برآمد چون مواد عربي نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضي بطریق خطبه برخواند * (۳)　　* بیت *

* خداوندے که مارا خسروي داد *
* دل دانا و بازوی قوي داد *
* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *
* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه مارا *

* بود وصفش ز حد فهم برتر *

* تعـــالى شانه اللـــه اکبـــر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اختراعی نماید و مجدد آئینی تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافی مصالح ملکی می‌شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سر آمد آنها غازی خان بدخشي بود) در سال بیست و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد است و خلیفهٔ وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکرهٔ بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان گروهاگروه تسهیلا للخلق بر گزیند حکم الٰهي دانسته اتباع آن بر کافهٔ انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالنبي صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهي مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب ملل و نحل فراهم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالت مسلوک میگشت

و ادلهٔ هر فریق و معقولهٔ هرطایفه بلا تعصب مذکور میکردند
و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هریکے
در قدح و نکوهش دیگرے میکوشید - یهودي با نصراني و سني
با شیعه و مجوسي و برهمن با اسلامي مناظره و مجادله
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات
مقدسهٔ انبیاء عظام و ایمهٔ کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه
برپا شد - و مکابره بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامیه با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر مي‌نمودند - حکیم فلسفي میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیو افسانها نباید کرد - که خانهٔ نقل خراب است
اردشیر نام زردشتیئے را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدي دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش‌کدهای فارس باحتیاط نگاهدارد
و فرمانے بطلب آذرکیوان (۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامهٔ از مولفات خود (که
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسي بحت بود
و تصحیف آن عربي - و چون قلب میکردند ترکي - و باز

---

(۲) نسخهٔ [ج] درکیوان •

مصحف آن هندي ميشد - و شيخ ابوالفضل ميگفت که اين نامه افصح است از قرآن - علوم شرعيه و نقليه را اصلا وقعے و اعتبارے نماند - مردم رغبتے بحکمت و حساب و طب و نجوم و شعر و تاريخ نمودند - فرامين باطراف صادر شد - که اراذل را از تعليم باز دارند - و در تعظيم نير اعظم عطيه بخش عالم بآئين شماسيان (که بدريافت فيوض انفسي و آفاقي او گروند - و شکر گذاري آن نورالانوار را سرمايهٔ دولت صوري و معنوي دانند) اهتمام شايسته رفت - عرش آشياني بترغيب راجه بيربر ادعيه و اسامي آفتاب را بزبان هندي و فارسي ورد ميفرمود - و هنگام تحويل از برجے به برجے وقت ظهور فيض خاص دانسته خصوص در تحويل حمل و همين قسم ديگر کواکب سياره را (که فيض پذير خوان انوار او يند) در شرف خويش گرامي شمرده آن ازمنه را مواقيت و مظاهر نعم والای آلهي انگاشته سالے چهارده عيد مقرر شد - و باستصواب علامة الدهر امير فتح الله شيرازي تاريخ عربي را تغير داده سال و ماه شمسي بدستور عجم معين کردند - گاو کشي ممنوع شد - و چنانچه قاضي بقطع معاملات اهل اسلام تعين ميگشت برهمنے دانا بجهت فصل قضاياى هنود قرار يافت - و چون هر امرے (که احداث و اختراع مي‌نمود) به آلهي موسوم ميساخت خلاصهٔ هرمذهب و هرطريقه را نيز باهم آميخته دين آلهي ناميد

جمعے از ارباب تعلق و تجرد گرديده حکايات غريب نقل نمايند - و گويند اين اختيار و التقاط نيز بامر الٰهي بوده و اين شرذمهٔ ضاله عرش آشياني را خليفة الله خوانند و چنان بر سرايند که او مامور شد - که لا آله الا الله اکبر خليفة الله گويند *

آورده اند که چون شب يکشنبه پنجم رجب سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هجري عرش آشياني در امرکوت متولد گرديد يکے از مرتاضين در واقعه ديد - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پيکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمايون پادشاه سپردند - چنانچه در قصهٔ آلنقوا نوشته اند که بعضے در رويا ملهم شده اند - که رب النوع انساني (که آن را در ترکي کشخان گويند) در عالم معنوي متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکيب عنصري ست) بتصرف قدسي آبستن گردانيد - چنانچه همه اولاد بوزنجر قا آن را که نيرون نامند فرشته نژاد ميدانند *

و قومے از آلهيه گويند - که عرش آشياني را قدرت بر خلع و انسلاخ بود - روزے در يقظه ببدن مثالي از سموات برگذشته روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طايفه ذات الٰهي باشد) آميخته شد - حق تعالى گفت که ميان من و ديگران جبرئيل واسطه بود - و درميان من و تو ديگرے نميگنجد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمي‌تواند
شد - و آن از من نمي‌آید - مگر بمروت و ملایمت هرقدر تواند شد
رهنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر مني - و دیگران
مظاهر قهر - و امثال این کلپتره و هذیان بسیار ساخته اند
و بیشترے جوگیه و سناسیه و بعضے اسلامیه (که بزي آنها متلبس
بودند) بدو گرویده جگت گرو مي خوانند - و خوارقے (که
از عرش آشیاني بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامي در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم
از ولادت روزے جیجي انگه شیر میداد - و از مخالفت ماهم
انگه و جمعے دیگر آزرده خاطر و اندوهناک بود - در وقتے (که
هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیاني متکلم شده بتسلی خاطر
محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار
این راز ما را آشکارا نکني - جیجي انگه در شگفت عظیم مانده
بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزے در دهاي بشکار
حوالی قصبهٔ پالم تشریف فرمود - درانجا مارے بزرگ مهیب
بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته
زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالدهٔ
خود جیجي انگه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده
بر زبان آورده گفت - که هرگاه در صغر سن معجزهٔ مسیحي
نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوي بکار برد چه بدیع

شیخ گوید با آنکه این دو قضیه از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیاني - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامي نوشته که چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ منشي از جبین مبین جنت آشیاني پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهي و خازن گنج معارف الهي بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابري ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقراني جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آلقوا در نقاب موالید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آغر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرون است - هرکس را قوت شناخت کنه این معني نیست - و قدرت دریافت این دقائق نے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله *

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم الهیان بعرش آشیانی گفتند - که هزار سال هجري تمام شده - الحال بحجت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوي اعادي را از میان باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم مي باید این آئین بخواستهٔ مردم روائي گیرد - نه بجبر و تکلیف و بیم تیغ بدین الهي درآیند - و میر شریف آملي از رسائل محمودخاني (۲) مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰) نهصد و نود رافع دین حق شخصی باشد - و ازان شخص باکبر تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی ناصر خسرو خواند *　* رباعي *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *
* آیند کواکب ز جوانب یکجا *
* در سال اسد ماه اسد روز اسد *
* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در واقعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازي جفردان از مکه رسالهٔ از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا سپري شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] محمود بساخواني

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانهٔ کعبه ایستاده و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر (۲) است و هم صاحب دبستان موبدي گوید - که از احمد توتبای (که نوکر عمدهٔ خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا کوکه بنابر تعصب دیني در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور بآستانبوس رسیده بدین الٰهي در آمد - ازانجهت که شبی در کعبه در خواب دید - که جناب رسالت فرمود که کعبه پوست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند و معهذا عزم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید که باو گفتند - که بعزت بیرون نمیروي - و شرفا باو سلوک بد سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید ازین است که صاحب بداوني گفته - که رفتن میرزا خوب بود اما آمدنش نه آنچنان - لطیفهٔ ازو نقل کرده اند - که پس از ارتحال عرش آشیاني حرفهای سست گفتے - چون ازو پرسیدند گفت در بزرگیِ او سخن نیست - اما ابو جهل اکبرم * بالجمله چون آلهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

---

(۲) نسخهٔ [ج] جلال الدین اکبر *

عرش‌آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبي
باید سپرد - [و عمدهٔ تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولي‌نعمت
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخے احکام و مسائل این
مذهب ذوالفقار اردستاني (۲) موبد تخلص در دبستان خود
(که حاوی اکثر اعتقادات فرق هنود و مجوس و مذاهب
مروجهٔ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسے باین
طریق مشتهر نیست - و بنابران (که دران وقت هم بغیر
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجي گشته بابرام
و سماجت التماس نمود - که من هم الهي بنده ام - پادشاه
قبول کرده در شب عاشورا پیالهٔ دوستکامي باو عنایت نمود
و روزے بمیر صدر جهان مفتي فرمود - که در دات این است
که مسلماني بدین آئین است - که جهاندار مي کشند (۳)
چرا الهي کیش نشوي - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز
همین خلش بخاطر داشتم - و بکسے نگفته بودم - که اگر مظهر

(۲) نسخهٔ [ا] ذوالفقار آذر ساساني (۳) نسخهٔ [ج] میکند ·

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با دو پسر خود آئین الٓهي اختیار کرد) ازین جهت این فرقه
درین زمانه نسیا منسیا گشته - الحمد الله علی ذلک - و همهٔ این
مقدمات را شیخ علامي با دفعیهٔ آن بآب و تاب در اکبرنامه
در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طایفهٔ
آن یگانه بندهٔ ایزدي را (که زاد بر زاد روشن دودمان است)
تهمت آلود دعوی خدائي کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
که چندے از پیش قدمان یکجهتي (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذوق حسین منصور) خدیو معني را مظهر حق دانسته
سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل
بیصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
سرزنش نفرمود - برخے را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سفارت دارد بے همال سراپای دل میگیرد - و دستاویز تخیل
اینها آنکه شهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف
درمیان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنها زند
چون ژاژ خائی این دو گروه بمسامع (۲) شاهنشاهي درآمد بارها
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه درآید - که
امکانے حدوث آمود در ماندهٔ طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گروهے از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

(۲) نسخهٔ [ج] بسمع ٭

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپري شد
که این معني پرورش مي‌یابد - و روی در افزوني دارد)
هنوز گرد انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان
در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و طایفهٔ دیگر را خیال آنکه شهریار
آفاق دین احمدي را نا ستوده میداند - همگي دستاویز
اینها آنکه خسرو دانا از فراخیء مشرب و عموم مهر افزائي
و بسطت ظلیت گروهاگروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه
دانش‌پژوهان هرکیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را
و همواره در مطالب دیني و مقاصد حقیقي دلیل پژوهد - و چون
گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقهان روزگار در محافل
همایوني واقع شد سرباریء توهم گشت - حالانکه احترامے
(که نسبت بخاندان نبوي ازین قدردان بظهور مي‌آید) از
پادشاهان باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیارے از سادات
بمناصب والا سربلندي دارند - و رضا نمیدهد - که یکے ازین
خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال
آید - طبقهٔ دیگر آن صافي اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
دست مایهٔ پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادلهٔ
این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش
یافتے - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزي و نصفت طرازي
بے میل طرف راجح برگزیدے *

* بیانے که باشد بحجت قوي *

* ز نا فرخي باشد از نشنوي *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگاني نمایند) افروزینهٔ بدگماني شد - و از تقلید پرستي بزرگي یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروهے آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زنند سرمایهٔ سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده ور از فراخی حوصله براهمهٔ دانش اندوز را در بساط قرب جا دادے - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکي و فزونی حقیقت پایه افزودے و برای شایستگی تمدن گرم خوئي فرموده عاطفت بظهور آوردے - و دستاویز این همه جوشش یافه درایان سه چیز شد - نخستین از فزونی شناسائي بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزیني نکوهیدگی هیچ طایفه پرده باف نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگامهٔ صلح کل در پیش‌گاه خلافت رونق پذیرفت - و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کام روای صورت و معني گشتند - سیوم کجگرائی فرومایگان روزگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیداست - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس
گروها گروه مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام
بهمان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدے
اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دیني که مهم تر ازان
است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاري و سبکداشت محملے
دیگر ندارد *

(۲)
* سید حامد بخاري *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان
امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچهه با یک
اسپ برآمده بگجرات رسید - روزے در راه فیلے مست
باو دوچار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانيء او حواله کرد
که جز سوفار نشانے ازو نمي‌نمود - ازان روز مردم آنجا
به تیر او قسم مي خوردند - پستر رفته رفته برتبهٔ عمدگي فایز
گردید - و چون اعتماد خان گجراتي از راه خود کامي (۳) نتهو نام
طفلے را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندي سلطان
محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا
هریک ناحیتے (۴) را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیارے
از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - ازانجمله دولقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید احمد بخاري (۳) نسخهٔ [ا] نهتو نام (۴) نسخهٔ
[ج] هریک ناحیه را *

و دندوقه بعد فوتش بسید میران و پس ازو بسید حامد
در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیاني سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت
خود آمده ادراک آستانبوسي نمود - و بنوازش کامیاب گردید
و پس ازان (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز (۲)
کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده رخصت
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحراست احمدآباد
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوقه
تعلق باو گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان
بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر
همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رضوي بصوب بلوچستان
(که اعیان آن الوس از وحشت فطري و برگشتگی بخت
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتي بتقدیم نمیرسانیدند)
تعین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را محاصره نموده) سید مذکور نیز بدستور
دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از
وصول موکب سلطاني بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

(۲) در[بعضی نسخه] میرزا کوکه *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوري یافت سرداري جرانغار
شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطاني
بکابل چون مطمح نظر پادشاهي آن بود که چندے درینجا
توقف گزینند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
از معاودت از کابل چون ساحت سهرند مخیم سرادق (۲) اقبال
شد مشارالیه برخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
بهمراهي کنور مانسنگهه بصوب کابل تعین گردید - چون
بپشاور (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
باز گردید - و خود با چندے در حصار بکرام بغفلت مگیذرانید
و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازهٔ
شناسائي او برگیرد سررشتهٔ داد و ستد بدست او داد - و او
از آزمندي بر احشام مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار
در پشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
کشود - الوس مذکور از نافهمیدگي و بد گوهري جلالهٔ تاریکي را
بسري برداشتند - و نزدیک بکرام غبار فتنه برخاست - موما الیه
از کمي مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
برادران حصاري شود - اما از سخن سرائي کوته اندیشان
برین اندیشه نیارست بود - یکے را فرستاده دریافت احوال

(۲) نسخهٔ [ج] سرادقات اقبال ●

غنیم نمود - او از بیخردي یا بد خواهي اندک و پراگنده ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهي بکار برد با صد و پنجاه کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز نبرد تیرے باو رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش اسپ او بگوے درشد - و کارش مطابق سنه (٩٩٣) نهصد و نود و سه هجري بانجام رسید - چهل کس از خویشان او را برادمردي روزگار بسر آمد - منصب دو هزاري داشت پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او با چندے پای همت افشرده نگاهبانی شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش آشیاني هفتصدي منصب داشت پس از جلوس جنت مکاني بهزاري نوازش اندوخت - و از تغیر شیخ عبدالوهاب بخاري بحکومت دهلي نامزد گردید پستر همراه شیخ فرید بخاري بتعاقب خسرو (که رایت بغي افراخته پنجاب رویه رفته بود) مامور شد - و در جنگ خسرو سرداری جرانغار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات بارهه (که هراول شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیه بآئین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید و مورد مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت به نیستي سرا شتافت *

* سید عبدالله خان *

پسر میر خوانده - از صغرسن بخدمت عرش آشیاني تربیت یافته بمنصب هفتصدي رسید - سال نهم جلوس همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب گجرات وادی فرار پیموده بود) تعین گردید - سال هفدهم (که ارادهٔ تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا رخصت یافت) مشار الیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده) دستوري پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب شرقي دیار توجه نمود) نامبرده از ملازمان رکاب بود پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داؤد پسر سلیمان کرراني در منقل هراولي با خان عالم بود - ازانجا بتقریبی ببارگاه سلطاني رسید - سال بیست و یکم اورا بر اسپ بام بدیار شرقي فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا رساند - اواسط سال مذکور با مژدهٔ فتح در یازده روز راه دراز پیموده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *

گویند وقت رخصت خان مزبور برزبان پادشاه رفته بود که خبر فتح تو خواهي آورد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعین شد) خان مذکور بهمراهیش بصوبهٔ مذکور کمیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرنخودي در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته کردد بظهور نرسید اواخر سال سي و یکم او را نزد قاسم خان (که بایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان روزے (که نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته قریب سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه به بیماری تپ سال سي و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري رخت سفر بعدم آباد بست *

* سمانجي خان * (۲)

قرغوچي - از امرای همایوني ست - در عهد عرش‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدي رسیده - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعین گردیده و مصدر تردد شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوري بتعاقب عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میر منشي بر سر قلعهٔ رنتهپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (که

---

(۲) در [بعض نسخه] سمانچي خان *

مرة بعد اولی از گجرات معاودت کرده در صوبهٔ مالوه غبار شورش برانگیخته بودند) دستوري پذيرفت - پستر در صوبهٔ اوده جاگير يافته اگرچه در معاملهٔ داغ با امرای بغي‌سرشت همداستان گرديده اما آخر از فريب آنها رهائي جسته بفوج پادشاهي ملحق گشت - سال سي و نهم حسب الطلب بحضور آمده دولت ملازمت دريافت - و پس از سالے چند رخت زندگي بربست - پسرانش بعد فوت او سررشتهٔ روزگار بدست آورده بکار پادشاهي مي‌پرداختند *

* سيد راجو بارهه *

از امرای عرش آشياني ست - بمنصب هزاري رسيده سال بيست و يکم همراه کنور مانسنگهه بتاديب رانا دستوري يافت - و سال بيست و نهم (که همراه جگناتهه بمالش رانا دستوري پذيرفت) چون سرکرده اورا با جمعے در منڈل گڈهه گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از گريوهٔ ديگر سر برآورده شورش افزای ملک متعلقهٔ پادشاهي شد سيد مذکور بآهنگ پيکار او برآمده موجب رهائي زيردستان گرديد - در سال سيم باتفاق جگناتهه بر بنگاه رانا دريد - و رانا بدر رفت پس ازان تعينات شاهزاده سلطان مراد (که بايالت صوبهٔ مالوه مامور بود) گرديد - و چون شاهزاده سال سي و ششم تنبيه راجه مدهکر پيش نهاد همت ساخته بتعلقهٔ او درآمد

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اورا با جوقے درانجا گذاشت
پستر تعینات دکن گردیده سال چهلم هنگام محاصرهٔ قلعهٔ
احمد نگر (۲) چون برخے از مخالفان نزد اردوی پادشاهي آمده
بچاروا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
مقابل گردید - و با چندے از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجري بمردانگي فرو شد - جاگیر بفرزندانش
باز گذاشتند *

* سعید خان چغتا *

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیاني ست
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
یوسف بیگ دران هنگام (که از اوده به بنگاله مي‌شتافت)
در نواحی جونپور جلال خان مشهور بسلیم شاه ایلغار کرده
بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین درکشید - پسر
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
بوده - خان مذکور بیاری طالع سعید و دستیاری شجاعت
و بهادري در عهد عرش آشیاني ترقی عظیم کرده در دولت
و اعتبار و سرداري و نام آوري از آبای خود در گذرانید

(۲) نسخهٔ [ب] احمدآباد *

مدتے در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد
از حقیقت اندوزي و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتي نصیبهٔ
وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان
دانیال سرفرازي یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلي خان
محرم صوبه‌دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا
مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمهٔ سپه‌سالاری
مملکت پنجاب براجه بهگونت داس کچهواهه مقرر گشت)
سرکار سنبل (۲) در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم
طلب حضور شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و از تغیر
میرزا کوکه بجاگیرداری حاجي‌پور و آن حدود رخصت گرفت
و در سال سي و دوم (که وزیر خان در بنگاله درگذشت) سعید
خان از بهار بحکومت و سربراهی آندیار رو آورد - و مدتها
بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهزاري
شادکامي اندوخت - و چون دارائی آندیار براجه مانسنگهه
نامزد گردید سعید خان در سال چهلم از بنگاله بحضور
رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل
و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار
دستوري یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یکهزار و یازده میرزا غازي
در تتهه بعد مردن پدر خود میرزا جاني بیگ خیال خود سري

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل •

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاگیر سعید خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعین کرد - چون سعید خان ببهکر در آمد میرزا اندیشهٔ تباه را از سر بدر نموده برهنمونی خسرو خان (که وکیل و آقسقال آن دولت بود) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش (که خالي از کمال نبود) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهي دریافت *

گویند در عهد جنت مکاني ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتهار داشت (که خواجه سرایان ستم پیشهٔ او انواع جور و تعدي برعایا و زیردستان مي رسانند) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچلکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمے بکسے برسد سر من در تلف باشد - و درهمان ایام درگذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهمات خود بچتربهوج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفتهٔ خواجه سرایان بود - یک هزار و دویست خواجه سرای خوش چهرهٔ مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده تابین باشي قرار داده - هر یکی چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکي مقرر کرده بود - که در هر چوکي چهار صد

قاب طعام پیش سپاه مي آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار (که سر زمینے ست رطوبت ناک) بملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآورده عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنے بهم رسانیده بود - درین ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفاوتے کرد - مارا نظر بر یک من بود *

(۲)

این مقام پالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبري تربیت یافته بتدریج بپایهٔ بلند برآمد و بکار داني و دانشوري علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیاني را (که باني مباني جهانباني ست) با عهود دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هر فن و پیشه بود - محال که ناسرهٔ زر اندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفتے - پس نسبت او بناداني و بیوقوفي مستبعد ارباب آگاهي ست ناگزیر ما یمکن محمول بر اغماض و چشم پوشي دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بنابر مسامحه و مساهله (که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

---

(۲) نسخهٔ [ج] نکته سنج *

بامتداد زمان دولت و آسایش) واقع شده - که در دولتمندیها
سهل انگاري و بے پروائي (که مبنای او بلند همتي باشد
نه بیخودي) خالي از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر
محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبارآلود دقت و کنج و کاوش
نمایند دیگر اُمید فراغت و آسودگي بکدام روزها ست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت
تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائے (که در ابتدا
غلام قاسم خان تمکین (۲) بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني
انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میر تزک گشته در اهتمام
تشدد تمام بکار مي برد - و قصبۀ رنکته شش کروهی آگره (که
در جاگیرش بود) باساس قلعچۀ و سرای پخته آباد نموده
بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبرآباد جانب مدار دروازه
عمارتے عالي مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت
دوریاکوبي برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید
و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش
است - سعید خان بر خاسته سه تسلیم بجا آورد - و مردم
و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهي
سر بفلک داشت) ایستادگي نمود - نوکران سعید خان بجبر
و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [بعض نسخه] نمکین *

(۲)
این وضع زیبنده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آقسقال این سلطنت حضور جمعی از نوئینان بزرگ مرتبه بیک غلامے سه تسلیم کنند - و آنها مفت و رایگان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می‌فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر ماجرائي آن حویلي غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکے اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول طعام نذر جناب (۳) ختمي (صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگالهٔ سفید برای بستن آن می‌آوردند - و پنج آثار شیرني در پارچهٔ سفید و بالای آن غلاف مخملي پوشانیده می‌گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواندند - آنچه رخت پوشیدنی او بود نیمنا با انداز این مردم می‌کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قسم بعمل می آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عمدگي نیست (۳) نسخهٔ [ج] جناب اقدس ختمي •

* سید قاسم و سید هاشم * (۲)

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبري همراه خان‌عالم بتعاقب محمد حسین میرزا (که از خان اعظم کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نامزد گردید و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگهه جهت تنبیه سلطان دیوهره حاکم سروهي (که پا از دایرهٔ فرمان برداري بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر سروهي بتقدیم تردد پسندیده تارک ناموري بر افراشت - و سال بیست و دوم هردو برادر همراه شهباز خان باستیصال رانا دستوري یافتند و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر مالدیو بعرض رسید سید قاسم و سید هاشم (که از اقطاع داران صوبهٔ اجمیر بودند) با جمعے دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرا مامور گشتند - و در کمتر فرصتے آویزش نموده آبله پای بادیهٔ ناکامي ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان خانخانان به تنبیه مظفر گجراتي (که سر شورش برداشته بود) نامزد شدند - پس ازان (که میرزا خان بنواح احمد آباد پیوست) روز جنگ هردو برادر در منقل هراولي جا داشتند پیکار صعب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو ساخت - بمنصب هزاري سرفرازي داشت - و سید قاسم بگلگونهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] هاشم بارهه •

زخم چهرهٔ رادمردي برآراست - لهذا ميرزا خان اورا با جمعي ديگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات بارهه به تهانه داري پٽن تعين شد - و پس ازان (كه ميرزا خان قليج خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهي نمود) سرفوجي صوبهٔ مذكور تعلق بمشاراليه داشت مكرر به تنبيه مظفر و جام زميندار كچهه خرد و كهنكار زميندار كچهه بزرگ لشكر برده رايت نصرت برافراشت و چون ايالت گجرات از تغير خانخانان بخان اعظم كوكه تفويض يافت در جنگي (كه ميرزا كوكه را با سلطان مظفر در سال سي و هفتم رو داد) مشاراليه در مثل هراولي جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دكن شتافته در جنگ دكنيان بسرداري جرانغار و تقديم گوناگون ترددن ناصيهٔ شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري بمرض امتلا سفر آخرت گزيد - بمنصب هزار و پانصدي مرتقي گرديده - پسران و نبائر هردو در وقت خويش ترقي نموده اند - احوال بعضي بسلك تحرير انتظام يافته *

* سيف خان سيد علي اصغر *

پسر سيد محمود خان بارهه است - از وقت شاهزادگي بدامن الطاف جنت مكاني دست توسل زده از حاضر باشان

محفل همايون بود - پس ازان (كه نوبت سلطنت وي شد و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گرديد) شيخ فريد مرتضي خان بتعاقب او تعين شد - و قريب بلاهور جنگ رو داد - او در هراولي خان مزبور بوده درزد و خورد تردد كلي بكار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم بر بدنش رسيده بود - بنابران بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل شادماني نواخته بفوجداري حصار كام دل برگرفت - سال پنجم بعنايت علم رايت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهي سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه (۲) تعين گرديد - سال دهم بعطاي نقاره كوس بلند رتبگي زد - پس ازان بتعيناتي پادشاهزاده پرويز سربلندي اندوخته بملك دكن دستوري يافت - سال يازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بيست و پنج هجري درانجا بعلت هيضه بساط زندگي در نورديد *

* سردار خان خواجه يادگار *

برادر عبدالله خان فيروز جنگ است - در عهد جنت‌مكاني بمنصب درخور سرفرازي يافته سال پنجم بعطاي علم لواي كامراني برافراشت - سال هشتم بتقريب فوجداري جونه گدهه

---

(۲) نسخهٔ [ج] اودي سنگهه *

مضاف گجرات باضافهٔ پانصدي سه صد سوار سرفرازي يافت
چون خدمت مزبور بعهدهٔ کامل خان ميرزا خرم پسر خان
اعظم کوکه تفويض يافت پادشاه از راه بنده پروري اضافهٔ
مزبور بنام او بحال داشت - و در همين سال برکاب سلطان خرم
بيساق رانا امر سنگهه تعين شده سال دهم حسب الالتماس
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران
سال عبدالله خان بنابر تشدد نمودن با عابد خان بخشي گجرات
و فريادي شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
که اورا بنيابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعين گرديد - سال پانزدهم
پس از معاودت ازانجا چون ببرادرش کالپي در تيول قرار
يافته بود او نيز همراه برادر رخصت جاگير يافت - و بوقت
موعود بملک آخرت (۲) شتافت *

* سيد دلير خان بارهه *

از امراى عهد جنت مکاني ست - بفوجداري بروده
مضاف صوبهٔ گجرات اختصاص داشت - چون در سال هيزدهم
ميان پدر و پسر وليعهد غبار دو روئي برخاست و شاهجهان
عبدالله خان را بصوبه‌داري گجرات تعين فرمود و خواجه سراى او
رفته داخل بلدهٔ احمدآباد شد سيف خان عرف صفي خان

(۲) در [بعضى نسخه] بملک بقا *

(که بخدمت جزوی بلدهٔ مزبور می پرداخت) جرأت نموده
بلدهٔ مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآورده خان
مزبور را بسلسله جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از
انتقال پادشاه در ایامی (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده
عبور نربده نمود) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده
بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد
سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل
چهرهٔ امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم
در ایامی (که دکن مورد رایات خسروي بود) از گجرات
ببارگاه سلطنت رسیده باضافهٔ پانصد سوار خوشدل گردیده
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتسخیر ولایت سنگمنیر دستوري
پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتیء اعظم خان (که در
نواح پرینده بود) نامزد گشت - و بعدتر رخصت تعلقهٔ قدیم
یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
هجري داعیء حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن
پسرش بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب در خور
مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل
منصب پانصدي دو صد سوار داشت - فیل سفید (که

سال دوم اعلی حضرت داخل فیل خانهٔ پادشاهي شده) فرستادهٔ خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بفزوني دستگاه موصوف) فیلی خرد پانزده شانزده ساله برای او آورده بود - که از لاغري و خردسالي رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبی رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد درمیان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بحد جواني رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - ازانجا که پسند آمد بگجپتي موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست * رباعي *

(۲)

* بر فیل سفیدش که نه بیداد گزند *
* شد شیفته هرکس که نگاهی افکند *
* چون شاه جهان برو برآید گوئي *
* خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند *

(۳)

بعد فوتش پسر او سید حسن بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بیست و هشتم بفوجداري و تیولداری سرکار کودره مضاف احمد آباد سربلندي یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سي و یکم

---

(۲) در [اکثر نسخه] میبناد (۳) نسخهٔ [ب] حسین •

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت او بخطاب خاني سربلند شده رخصت صوبهٔ گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت *

* سید هزبر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکاني همراه شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه تعین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرویز بتعاقب شاهجهان دستوري پذیرفت - سالی (که آن پادشاه برحمت حق پیوست) در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین‌الدوله بود - تا آخر آن عهد بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردید سال اول جلوس فردوس آشیاني ملازمت دریافته ببحالیِ منصب سابق کامیابي اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل (که نذر محمد خان واليِ بلخ درانجا مصدر فساد شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامی (که دکن معسکر پادشاهي بود) همراه یمین‌الدوله بجانب بالاگهات پای جلادت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت‌جنگ بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بخابر احتمال آمدن

شاه صفي داراى ايران براى استخلاص قلعهٔ قندهار در انجا متوقف بود) رخت عزيمت بست - و در همان ايام مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري راه نيستي سرا پيمود پور او سيد زبردست تا سال سيم بمنصب هشت صدي چهار صد سوار كامياب گرديد *

* سيف خان ميرزا صفي *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قديمه ملكه بانو صبيهٔ كلان آصف خان يمين الدوله بدو منسوب گرديده بديوانيء صوبهٔ گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تيول شاهزاده وليعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ايشان راجه بكرماجيت بحكومت آنجا قيام داشت - در هنگامے (كه مزاج جنت مكاني از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضاى مصلحت وقت با فوج شايسته عازم آگره و دهلي گرديد) راجه بر طبق حكم شاهي كنهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بركاب شاهي پيوست - و در حواليء دهلي جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراوليء فوج پادشاهي را ويران ساخته بشاهزاده پيوسته بود در حيني (كه معاودت بماندو قرار يافت) در اثناى راه بوسيلهٔ افضل خان و شاه قلي خان صوبه داريء گجرات درخواست نمود - درجهٔ پذيرائي نيافت - چه راجه آن ولايت را نسق شايسته داده در كار

ولي نعمت جان سپرد - پاداش نيكو خدمتي او نه اين است (۲)
كه از برادرش (كه بضبط و ربط آن ولايت مي پردازد) تغير
كرده شود - خصوص درين وقت آشوب گويا آن صوبه را
از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درين معني از حد
گذرانيد بپاس خاطرش ملتمس او پيرايهٔ قبول يافت - عبدالله
خان رفا دار نام خواجه سرائے را بامعدودے بحراست احمدآباد
تعين كرد - ميرزا صفي دولت خواهي پادشاهي را مصمم
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر بر آمده
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وانمود كه بخدمت
شاهزاده ميروم - و در باطن با ناهر خان و سيد دلير خان
و ديگر بندهای درگاه (كه در محال جاگير خود اقامت داشتند)
ترتيب مقدمات نمک‌خوارگي نموده در انتهاز فرصت نشست
محمد صالح فوجدار پيلاد (۳) مكنون ضميرش دريافته بتوهم
آنكه مبادا دست يغما بخزانهٔ شاهي دراز سازد با قريب
ده لک روپيه روانهٔ خدمت شاهزاده گرديد - و كنهر داس (۴)
نيز پردهٔ (۵) مرصع را (كه بدو لک روپيه تيار شده بود) همراه
كرده راهي گشت - اما تختے (كه بده لک روپيه مرتب
شده بود) بجهت گراني نتوانست برداشت - ميرزا صفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] ندانست (۳) در [بعضے نسخه] بنلاد - و در [بعضے] پتلاد (۴) نسخهٔ [ج] كهتر داس (۵) در [اكثر نسخه] پردله *

عرصه را خالي يافته بجمعے (كه زبان داده بود) خبر فرستاده خود گرم و گيرا بحصار احمد آباد در آمد - خواجه سرا از ظهور اين سانحه (كه در مخيلهٔ او نمي‌گذشت) سراسيمه بخانهٔ شيخ حيدر نبيرهٔ شاه وجيه الدين پناه برد - و باظهار صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - ميرزا صفي از بند و بست شهر وا پرداخته بفراهم آوردن جمعيت گرائيد و تخت مرصع را (كه بسالها صورت نه بندد) درهم شكسته طلا را بمردم تقسيم نموده جواهر خود متصرف گشت *

چون اين خبر بماندو رسيد عبدالله خان از شاهزاده رخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور ميرزا صفي را بنظر اعتبار نياورده برسيدن كمك و لوازم حزم و هوشياري نپرداخت - ميرزا صفي باتفاق ناهر خان و دلير خان و ديگر كمكيان صوبهٔ گجرات از موضع بتوه (۲) پيشتر گذشته عرصهٔ كارزار آراست - چون جائے كه عبدالله خان استاده بود زقوم زار انبوه و كوچهاى تنگ داشت و فيلے (كه پيش فوج او بود) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از نيرنگي تقدير عبدالله خان راه هزيمت سپرد - و ميرزا صفي (كه چنين روزے بخواب نديده بود) از پيشگاه خلافت در جلدوي اين نيكو پرستاري از منصب هفت صدي سه صد

(۲) نسخهٔ [ب] پتوه - و نسخهٔ [ج] پيتوه *

سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب سیف خاني
و مرحمت علم و نقاره و صاحب صوبگی گجرات فرق عزت
بآسمان سود - و در قطعهٔ زمین (که فتح یافته بود) باغی
طرح انداخته بجنت باري موسوم نمود - گویند چون از تغیر او
خانجهان لودي باحمدآباد رسید خان مذکور بضیافت طلبیده
در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد - از خوان تا لنگري همه
از طلا و نقره بود - خانجهان میگفت که بعد از آصفجاهي
باین خوش روزگاري دیگرے نیست - و چون خانجهان بجای
مهابت خان بهمراهی شاهزاده پرویز تعین شد سیف خان
مجددا بصوبه داری گجرات علم استقلال افراشت - درین هنگام
واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني رو داد - سیف خان بوهم کردار خویش
هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر مي نگاشت
درین ضمن اعلی حضرت از جنیر بناهر خان (که خطاب شیرخاني
داشت) برنوشت که احمد آباد را متصرف گشته سیف خان را
نظربند نماید - چون ملکه بانو زوجهٔ او همشیرهٔ کلان حقیقی
ممتاز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت پرست
خان مامور گشت که بر احمدآباد شتافته نگذارد که آسیب
جاني بسیف خان رسد - و باحتیاط بحضور بیارد - در وقتے (که
اعلی حضرت از دریای نربده گذشته عازم احمدآباد بود)
خدمت پرست خان سیف خان را (که بیماری صعب داشت)

بحضور آورد - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس بیگم بمنصب چهار هزاري ذات و سوار برنواخته از تغیر خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباهي فرمود - عمارات عالیه در پتنه ساختهٔ او ست - و در سال پنجم بحکومت اله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید و ازانجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدو مفوض شد - و چون در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل استعجال بآن صوبه شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل اقامت داشت) بمحافظت آن دیار پردازد - و بعد وصول در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت آنصوبهٔ وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹) یکهزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت فردوس آشیاني بمنزل ملکه بانو زوجهٔ خان متوفی (که حسب الامر در رکاب پادشاهي مي‌بود) تشریف برده دلدهیها فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافي (۲) و ابو القاسم را خلاع ماتمي داده از عزا بر آورد - و سال

(۲) نسخهٔ [ج] ساقي •

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب ممات رو پوشید - اعلی حضرت بتعزیهٔ او بخانهٔ یمین الدوله تشریف فرمودند - برادرش سلطان نظر است - که دیوان خاقاني و انوري و مثنوي و حدیقه سرزبان داشت - ابتدا بخشي و وقائع نویس آگره بود - پس ازان در گجرات از برادر رنجیده بخانجهان لودي (که صوبه دار شده بود) پیوست - و باو محبت برار کرده جاگیر جید در دکن یافت - در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاري رسیده *

* سرفراز خان چغتا *

نبیرهٔ مصاحب بیگ همایوني ست - که احوالش نوک ریز خامهٔ سوانح نگار شد - عرش آشیاني اورا بنام جدش میخواند جنت مکاني در اوائل جلوس نظر بر قدم نیاکانش مشمول عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرفراز خان برنواخته فوجدار پتن مضاف صوبهٔ گجرات نمود - سال دوازدهم بمنصب دو هزاري هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بپایهٔ سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گشت - پس از اورنگ نشیني فردوس آشیاني سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار فایز شد - و سال چهارم دولت ملازمت دریافته برخصت تعلقه کامیابي اندوخت - و سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري دیده

از گلزار هستي بر بست - از پسرانش سردار خان است دلدوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبهٔ گجرات بود سال بیست و هشتم حسب الالتماس سلطان مراد بخش از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت تهانه‌داری بیجاپور از توابع سرکار پتن گجرات ناصیهٔ عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری اعلی حضرت شاهزادهٔ مذکور بدر شتابي زده کر و فر سلطنت بظهور آورد و بستر حسب الطلب خلد مکان روانه گشت او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیري دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر عزیمت گجرات نمود) او سررشتهٔ خدمت گذاري از دست نداده با جمعے اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال بخاري را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم مدافعت گردید - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه امتیاز اندوخت - سال چهارم حسب الطلب بحضور رسیده بفوجداري و جاگیرداری بهرایچ

تعین گشت - و سال دهم (که بفوجداری جوناگده سرفرازي داشت - و فوجداری اسلام‌آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و پسر دیگرش دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیاني منصب هشتصدي شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب خاني سرفراز شده *

* سید شجاعت خان بارهه *

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیاني سرآمد سادات بارهه بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلادت و پردلي بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ نالهٔ تونس واقعهٔ حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان شکست فاحش خورده معاودت به بنگاله نمود) چون مشیت الهي بران رفته بود (که شاهزاده چندے بقدم حرمان دیگر بادیهٔ ناکامي پیماید) ساحت همتهای رادمردان گردیده اکثرے دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش بود) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده از ناسک دکن عزیمت تتهه نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

بتحریک شاه عباس صفوي ارادهٔ رفتن عراق دارد) برخی ترک رفاقت نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت مرافقت تقاعد ورزید - پس از وصول بزاد و بوم خود حسب الطلب جنت مکاني بحضور شتافته بمنصب هزاري اختصاص گرفت اتفاقا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد و گرانیِ خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائي اصلا التفات پادشاهي بحالش مبذول نشد - او بوطن شتافته گوشهٔ عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر بر سوابق خدمات او از مجرم نوازي تقصیرش ناکرده انگاشته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و بخطاب شجاعت خاني مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهیِ شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد کشید و از فضولیهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل خان دوران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند آن مهم متمشي شود بقرب وصول برشکال حلول مصائب و متاعب یقیني شد - و فتح قلعه بعیدالعهد مي‌نمود - همه عمدها رای شاهزاده را بمعاودت آوردند - و قرار یافت که درین امر مطارحه شود - اما از ترشروئي و بدگوئیِ مهابت خان هیچکس جرأت باقدام نداشت - شجاعت خان پیشدستي نموده حضور

شاهزاده بسپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهي گفت کشته میشوي - راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمي‌رسد و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهي پی‌سپر قحط و غلا میگردد - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاقت مي‌کنیم هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد شاهزاده نقارهٔ کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده گفت - که این فتح بنام حضرت بود - بگفتهٔ این سادات شب جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوی پادشاه‌نامه و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم پرینده با آنکه سامان غله بمرتبهٔ نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر عسرت رو ننمود مگر کاه و هیمه تابیست کروهي نماند - و موسم برشکال بر سر رسید - خود مجوز توقف نشده سلسله جنبان کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابدید خانخانان تجاوز ننماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده با سپه سالار ببرهان پور رسید - اعلی حضرت از همین جهت (که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از ناسازی او با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آله آباد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است
بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه گردید - تا ضبط آن ناحیه کماینبغي صورت
گیرد - در سال شازدهم پرگنهٔ ایرج و بهاندیر و غیره محال
از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد
تعین گشته بود) در تیول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
بند و بست آن آلکا و تنبیه و مالش بندیله جمعیت زیاده
نگاهداشته در همان ایام در پرگنهٔ ایرج از افراط مدام و ادمان آن
بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانهٔ حیاتش
لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان‌دان عالي مشرب
بود - هماے بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواري
تقلید شاهزادها مي کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود
و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
مي فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت (۲)
تقریب سخن بیباکانه در مي‌آمد - لهذا صاحبقران ثاني
برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشتے
و این معني برو گران گذشته همواره شکایت آلود بودے
روزے اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان
در نسب بکجا منتهي مي‌شوید - عرض کرد که چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] وقت سخن •

دهوری کهال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر دومش سید نجابت بپایهٔ هزاری پانصد سوار رسید *

* سپهدار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا صفوی است - که در عهد جنت مکانی بقلعه داری احمدنگر می پرداخت و بمنصب پنج هزاری رسیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب درخور و خطاب خنجر خان چهرهٔ عزت بر افروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بپایهٔ دو هزاری و تفویض قلعه‌داری احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعهٔ مزبور را محاصره نمودند او لازمهٔ خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن قوي دل شد بر آمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را ازانها قتیل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهی بکمک ملا محمد لاري سردار عادلخانیه (که با ملک عنبر حبشي نزاع داشت) تعین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

و بعضے سرداران پادشاهي گرفتار مخالف شدند او چست و چالاک باحمدنگر رفته باستحکام آن کوشید - و چون پس از فوت جنت مکاني خانجهان لودي ناظم دکن به بیراه روي پا گذاشته با نظام‌الملک دکني ساخت و بتهانه داران بالاگهات (که ملک مفتوحهٔ پادشاهي بود) برای وا گذاشت بکسان نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشتهٔ او نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب سپهدار خاني کامیاب گشت - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني چون رایات منصور رونق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت تعلقهٔ نظام الملک و مالش خانجهان لودي (که غبار فساد برانگیخته پناه باو جسته بود) رخصت پذیرفت او بهمراهی شایسته خان دستوري یافت - و در جنگے (که اعظم خان بر سر خانجهان لودي تاخت آورد) مصدر ترددات گردید سال چهارم قلعهٔ تلتوم (۲) را (که بر قلهٔ کوه واقع بود - و درین ایام خراب است) و قلعهٔ ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت و درین سال بقلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای خلعت و اسپ با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] نلتوم •

ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه کام دل بر گرفته
بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقرخان نجم ثاني ناصیهٔ بخت را
نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزول شده بخبرداری
ایلچپور مرخص شد - سال نهم در ایامے (که پادشاه متوجه سیر
قلعهٔ دولت‌آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب
ملک عادلشاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیها
بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصرهٔ قلعهٔ دیوگدهه صاحب
مورچال بود - چون نقبے (که از مورچال او سرکرده بودند)
بباروت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدرے پرید او
بپامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر
بحراست قلعهٔ جنیر مضاف صوبهٔ دکن مامور گردیده سال
هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري
جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبرهٔ خواجه بیگ میرزا
مضاف احمدنگر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت
عقل و درستی رای موصوف - و بدلیري و شجاعت متصف
مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب او اکثرے
منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر ظفر جنگ *

چغتا ست - پسر احمد بیگ خان کابلي - به نسبت جدش

امیر غیاث الدین تر خان (که از امرای صاحبقران امیر
تیمور بود) و دیگر نیاکانش (که درین سلسلهٔ علیه بامارت
رسیده اند) خانه زاد ده کرسي ست - از زمان جنت مکاني
داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلاوري و حسن
تدبیر و به اندیشي یکتائي داشت - بیاوري طالع و شگرفي
اقبال در زمان فرمان روائي فردوس‌آشیاني بدون رسیدن حضور
باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه‌داري دارالملک کابل
اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم مي باشند
او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمتے غایبانه
بتکرار اضافها از منصب دو هزاري بمنصب سه هزاري دو هزار
سوار سر بلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذي‌الحجه آخر سنه
(۱۰۳۹) هزار و سي و نهم (که کمال الدین روهله از فتور دانش
بنوشتهٔ خانجهان لودي دست فساد بر کشاد - و اکثر قبائل
افاغنه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته
نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت) سعید
خان در تهانهٔ کوهات آگاهي یافته همان روز خود را بپشاور
رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بصحراست شهر گذاشته
خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمرور ایام
شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام
هر ضلع پرداخت - آن جسارت پیشگان (که چون مور و ملخ

برجوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هرسو (که بجلادت کوشي هجوم مي آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها با تفنگچیان استوار ساخته از حصار برمي‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزي بر مي‌گردیدند *

روزے آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار نهادند - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی (۲) آن ادبار پژوهان نیفکنده جلوریز تاختن - و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته بسیارے از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزهٔ این کارنامه بمنصب چهار هزاري سر برافراخت - و در سال چهارم چون قطان صوبهٔ کابل (که حنفي مذهب اند) از سلوک لشکر خان صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضي نبودند سعید خان در برکندن بیخ فساد افاغنهٔ طرفه مجرای نمایان بنمود آورده از تهانه داری هر دو بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت و اضافهٔ سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت جبههٔ سعادت بر افروخته رخصت معاودت یافت - و بلطائف

---

(۲) در [بعضی نسخه] ازدحام *

تدابیر عبد القادر پسر احد داد را (که مایهٔ فساد الوس افاغنهٔ راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی پادشاهي نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - و با عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاري سر افراز شد) دستوری کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات نغر (۲) کریمداد کور رشاني را (که در حدود لوهاني مي‌گذرانید) طلب داشته سر بشورش برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان فوج جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیارے از کوه نشینان مغلوب رعب گشته باولیای دولت پیوستند - کریمداد هرچند بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته چون بلای ناگهاني رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعے (که بآنها پناه برده بود) بستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالمے از فتنهٔ او وا رست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علي مردان خان حاکم قندهار از اطاعت شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] آخر - و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهي روانهٔ آنصوب گشت - چون
(۲)
بظاهر قلعهٔ قندهار پیوست آگهي یافت که سیاوش قلرآقاسي
با تربیب هفت هزار سوار قزلباش یک کروهي قندهار رسیده
(۳)
مقابله طلب است - سعید خان میرزا شیخ پسر کلان خود را
با علي مردان خان بمحافظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
سوار عرصهٔ نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت
برگرفت - و داد دلیري و دلاوري از طرفین دادند - آخر کار
تزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سر کردند
و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را دو تا نساختند - در
جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاري
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایهٔ اعتبار
اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرافراز گردید
چون ولایت قندهار بقلیج خان تعلق گرفته بود سعید خان
(۴)
تا رسیدن خان مذکور به بندوبست آن مملکت پرداخت - و سال
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقران
گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویهٔ پادشاهي گردید
ازانجا (که از بے پروائی جنت مکاني خللے بامور ملکي
راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخے از اویماقات هزارجات

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ساوُش - و نسخهٔ [ج] سیادوش (۳) نسخهٔ [ب]
محمد شیخ (۴) نسخهٔ [ب] ممالک .

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواحي نقش خود را درست نشانده بود) ایلي مي‌نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازي آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه ازانها بزینهار درآمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری دامن کوه کانگره (۲) سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جگتا زمیندار مؤ معین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در انفتاح قلعهٔ مؤ چنانچه از دیگران چستي و چالاکي بعمل آمد ازو بقدرے درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و درسال شازدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوري یافته نظم صوبهٔ پنجاب بپسرش خانه زاد خان مفوض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعین گردید - و در همین سال بمنصب والای

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کوه کانگره *

هفت هزاري ذات پایهٔ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در جنگ هفت روزهٔ بلخ که مشهور است انتظام میسره بعهدهٔ او مقرر بود (۲) - در نواحی آقچه بخشی خود را با جمعی فرستاد - که این طرف جوی آب (که سر راه مخالفان است) (۳) ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدے ازان بگذرد - معدودے از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخي پا پیش گذاشتند جوانان رزم طلب سر رشتهٔ تدبیر از دست هشته بےباکانه از آب گذشتند - و بترکتازي درآمدند - قدرے راه سر شده بود که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله وار گرد گرفتند ناموس پرستان مردانه جان درباختند - خانه‌زاد خان و لطف‌الله خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا فوج کلانے دیگر از مخاذیل (که از مقابلهٔ بهادر خان رهله عنان گردانیده بود) دو چار شده بجنگ درپیوست سعید خان باوصف ضعف بیماري چون شیر ژیان بر قلب آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از هر دو سو ترازو شد) پای اسپ سعید خان بگوے در شد و از روی زین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

---

(۲) نسخهٔ [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخهٔ [ج] بوده است *

و سپاه طرفین باهم درآمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند
خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردلي و دلاوري داده
گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروضهٔ رضوان
شتافتند - و خان شهامت نشان منشور مردي و مردانگي را
بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیهٔ سرفشاني
و سرستاني داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصهٔ نبرد گشته
آن گروه انبوه را ازهم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
از چنگ اجل رهائي بخشید - و بحکم معلی روانهٔ حضور شده
در سال بیست و یکم باستلام عتبهٔ خلافت شرف اندوز گردید
اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده
بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه
(که از سرکار والا برذمهٔ هردو پسرش مطالبه بود) معاف شد
و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبهٔ
کابل دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجري ازین جهان گذران
درگذشت - چون بتردداث گزیده و خدمات نمایان و حسن
بندگي و فدویت بپایهٔ والای امارت (که منتهای مراتب
نوئینان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقي گشته بود
پادشاه قدرشناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدي
مسألت نمود *

سعید خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود - و اطوار مضبوط داشت - تا زیست در دولت و اعتبارش خلل نه افتاد و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت دو پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند) در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و فتح الله بمنصب هزاري و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافهٔ منصب سرافرازي یافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ایام شاهزادگي در سلک ملازمان شاهي انتظام داشت هنگامے (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي انداخت) او از وفا سرشتي و حقیقت ورزي اعتصام بحبل متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائي نگزید و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افگند راجه گوپال سنگهه گور را (که در اوان غیبت شاهي مساعي جمیله در نگهداشت قلعهٔ نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود) نزد خود طلب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین رخصت فرمود - و پس از سریر آرائي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپیه چهرهٔ بخت برافروخت - و چون استیصال ججهار سنگهه بندیله

و تسخیر ملکش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوندچهه (که حاکم نشین آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید سردار خان بحراست قلعهٔ دهاموني (که ساختهٔ پدر ججهار سنگهه است) دستوري یافت - و آن پرگنه بجاگیرش تنخواه یافته بندوبست آن نواح باو متعلق گردید - و در سال چهاردهم بضبط هردو بنگش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبهٔ مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و پستر بتیولداری چوراگدهه مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه‌داری تتهه مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار و شصت و سیوم هجري بساط حیات در نوردید #

* سراوار خان *

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوري یافته با فوجی بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنهٔ نذر محمد خان والی بلخ از صوبهٔ

مذکور بفزونی پانصدي صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - پس ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان (که درخواست نموده بود) تعین گردید - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار سر بلندي یافت و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلي شده بود) مرخص گشت - سال ششم باضافهٔ هزار سوار و عطای علم و نقاره و فوجداری لکهي جنگل از تغیر جان‌نثار خان بلند آوازه گردید سال هشتم از تعلقهٔ مزبور معزول شده سال نهم هنگامی (که دکن مورد رایات سلطاني بود) با خاندوران بتخریب تعلقهٔ عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعهٔ اوسا مساعی جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافهٔ پانصد سوار تحصیل کامراني نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار در همگنان تفوق جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار مامور شده بود) گام جلادت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم بتفویض قلعه داری جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز پذیرفت - و غالبا فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزاری هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثرے از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشتهٔ افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجري رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور او تا آخر عهد فردوس‌آشیاني بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ (۲) مضاف دکن سرفراز گردید - و سال سي و یکم بتفویض داروغگی بنگش سربلندي اندوخت - پس ازان (که امور جهانباني بخلد مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهرهٔ مباهات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افاغنهٔ نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعین گشته بود) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرافرازي یافته

---

(۲) در [بعضی نسخه] تربک و در [بعضی] نیرنگ •

بدان سو شتافت - پستر چندے معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافیٔ تقصیر و تفویض میرتوزکی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او بخلعت ماتمي مشرف گردید *

* علامي سعدالله خان *

از شیخ زادهای قصبهٔ جهنوت (۲) مضاف صوبهٔ لاهور است و اصلش از بني تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسط مقدمات نظیر نداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلي شد - چون احوالش بعرض فردوس آشیاني رسید ازانجا (که پادشاه قابل دوست و جویای آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوي خان صدر فرمود - که برای ملازمت بیارد - پس از باریابي استعداد کارداني و کارگذاري از ناصیهٔ حالش دریافته در زمرهٔ بندگان انسلاک بخشید و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقهٔ عرض مکرر (که جز بمعتمدان نمزد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگیٔ دولتخانهٔ خاص (که دولت خواهان صادق العقیدت (۳) بدان سزاوارند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بعضی نسخه] چهنوت (۳) نسخهٔ [ج] صادق الاعتقاد *

باید دانست که دولتخانهٔ خاص عبارت از مکانی ست که مابین مشکوی پادشاهي و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲) و از بار عام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل چون باحمام متصل واقع شود (۳) از عهد عرش آشیانی بغسلخانه شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانهٔ خاص موسوم گردانید سال شانزدهم باضافهٔ پانصدي صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانهٔ خاص معزول شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و عطای خلعت خانساماني (که پس ازان پایهٔ وزارت است) سر عزت برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (۴) (که بنابر رسیدن آفت شعلهٔ شمع ببدن چندے تکالیف کشید) بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافهٔ پانصدي و پس ازان بافزونی پانصدي دویست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد چندے چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعنایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترقیم

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴) نسخهٔ [ب ج] صاحبه ٭

معرفت خود در تحت رسالهٔ شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود مي نويسند) از تغير اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار سوار و عطای قلمدان مرصع ناصيهٔ بخت را نور آگين ساخت - و بفاصلهٔ قليل بدرجهٔ والای وزارت کل ترفع يافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري هزار و پانصد سوار پايهٔ ترقي را از حد گذرانيد - سال نوزدهم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامراني بر نواخت - و پس ازان باضافهٔ هزاري و عنايت فيل با يراق نقره و ماده فيل در اقران تفوق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخير بلخ و بدخشان تعين شده بود) بکابل رسيده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که ممر فوج مقرر گرديده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد يساق و بعد آن سرزمين حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدي و احديان و تيراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچيان پياده و ديگر شاگرد پيشه و بجاگيرداران (که داغ آنها موافق حاصل تيول مقرر است) چهارم حصهٔ وصول جاگير آنها (که آن هم سه ماهه ميشود) برسم مساعده از خزانه بدهد تا تصديع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نيافته بودند] توقف داشت و علاوهٔ آن طفل مزاجئ پادشاهزاده

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ صریح گل‌کرد) لهذا در همین سال هنگامے (که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود) او را بگذارش بعضے مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهي به بلدهٔ کابل دستوري داد - او در دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در فرصت پنجروز (که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسرواني فاصله بود) همه کارها رو براه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه بسمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبهٔ تعیناتیِ خود جاگیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاري ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبهٔ دیگر از هندوستان بکارے تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري چهار هزار سوار فرق عزت بآسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزادهٔ مزبور دل نهاد آن نواحي نشده به پدر برنگاشت که دیگرے بدان حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود رازداني

و کثرت کارها جدائی او صورتے نداشت) بدانصوب روانه ساخت که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید او از راه خنجان (۲) با آنکه دشوار گذار است بنابر قرب مسافت در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاح امور از کلي و جزوي موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصهٔ چهار روز بعد طی بست و باذن بسیار از بلخ بکابل رسید - ازانجا (که کارهای آنجا موافق مزاج سلطاني سرانجام داده بند و بست صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بافزونیِ هزار سوار ذات و تابینانش مساوي گردید - و باندک فاصله در جشن وزن قمري از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و عطای اسپ عربي با زین طلا باعلی مراتب نوکري تصاعد نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن نوتیار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعت با نادري و تقرر یکهزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه متوجه شکار بصوب سفیدون سه کروهیِ جهجر گردید - و هنگام

(۲) نسخهٔ [ج] جنجال *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفي بجانب قندهار رسید) او (که بنابر سرانجام کارهای دیواني در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوري یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مورچالها و دواندن نقبها و تیاری کوچهٔ سلامت دمے نیاسود و دقیقهٔ فرونگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعهٔ مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه گردید - و پستر بانعام یک کرور دام (که مجموعهٔ تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامے (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بنابر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب (که ابتدا بسبب کمي باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندے آمده ملحق شد - و در

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از کنار دریای سندهه و جچه و چتالي (۲) و فوشنج (۳) و قندهار باشد و بحساب جریب یک صد و شصت کروه مي شود) متوجه گردید - و او از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کروه مي شود) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دوانیدن نقبها انواع سعي و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نبست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور بر گردیده دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خسروي رسید [که رانا راجسنگهه پسر رانا جگت سنگهه (با آنکه قرار داد از وقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکاني را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعهٔ چتور نپردازد) به تیاری بعضے دروازها و یکان برج پرداخته] بنابران خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتي (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

---

(۲) نسخهٔ [ب] جیتالي - و در [بعضے جا] چتیالي یا جتیالي باشد
(۳) نسخهٔ [ج] قوشنج *

شایسته بتخریب قلعهٔ چتور روانه فرمود - او درانجا رسیده
بتخریب زراعات تعلقهٔ رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم
و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم
بنابر عارضهٔ (که از تداول دوای قولنج برو طاري شده بود
و تا اشتداد نداشت بضابطهٔ معهود بدربار مي‌آمد - و بکارهای
متعلقه مي پرداخت) آخر بسبب غلبهٔ ناتواني خانه نشین
گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدرداني افزود - و او
بیست و دوم جمادی الثاني سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت
و شش هجري بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه
چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگي
بخلعت و منصب هفت صدي دو صد سوار امتیاز پذیرفت
و باقي پسران و وابستهای او بیومیه و یار محمد همشیره زادهٔ او
بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعے کثیر از نوکرانش
بمناصب مناسب سرفرازي یافتند - ازانجمله عبدالنبي نوکر
صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سر افتخار
بر افراخت - که در عهد خلدمکان فوجدار متهرا شده نقش
عملداري از قرار واقع کرد - و در یکے از جنگها بزخم تفنگ
درگذشت - مسجد متهرا بنا نهادهٔ اوست *

سعد الله خان با حلیهٔ علم بحسن خلق و تواضع اتصاف
داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و دیانت

مي‌کوشيد - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهي روا دار نبود که بر عمال و رعايا حيف و ميلى رود - هندوستان در وقت وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حريفش بود اما شکايت او پيش نرفت - از ابتداى ملازمت همواره در ترقي گذرانيد - و القاب او علامىء فهامي جملة الملک مقرر گشت و بمنتهاى مراتب فايز شده برحمت حق پيوست - و نام نيکو يادگار گذاشت - از اولادش هرکه نام آور شده احوالش جداگانه نوکريز کالک اخبار سنج گشته *

* نکته * ديانت امرے ست محمود - و پاس نمک شيوه ايست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد) پاس اينها داشتن اهم دولتخواهي ست - چه اگر دريئصورت بکل نقصانے رسد (۲) نسبت باو جزئي خواهد بود - و بجز نظر (۳) بحال او کلي نقصان جز مثمر نقصان کل است - فتامل *

* سيد منصور خان بارهه *

پسر کلان سيد خانجهان شاهجهاني ست - جوان صاحب منصب و جاگير بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر واپسين رخت زندگي بربست مقارن فوت او بے ظهور باعثے بتخيلات باطله و توهمات لاطايله سر بصحرا زده آوارهٔ دشت فرار گرديد - اعلى حضرت يادگار بيگ داروغهٔ گرز برداران را با جمعے

(۲) نسخهٔ [ج] رود (۳) در [بعضے نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

ازان گروه بغلبهٔ ظن (که لامحاله بجانب وطن رفته باشد)
بر اثرش سوهند رویه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
شتافته هرجا آن خرد تباه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
و پس ازان ظاهر شد که بسوی اکهي جنگل گریخته بدست
کروري آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک
با جمعی از یساولان باوردن او تعین شد - چون کروري مذکور
از نسبت بغوت خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران
بے هنجار آشفته کار در نگهباني چنانچه باید تنگ نگرفته بود
پیش از رسیدن شفیع‌الله فرار نمود - مشار الیه بآنجا رفته
کروري مذکور را بجهت غفلتے (که ازو بر روی کار آمد) بغضب
پادشاهي (که نمونهٔ قهر الهي ست) تهدید نمود - او بعم
خود کروري پرگنهٔ تهاره (۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن
بے سر و پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد
بکار برده بدست آرد - والا عرض و جان او در مقام تلف است
او بعد از تک و دو بسیار بوسیلهٔ پی شناسان دریافت - که
آن بیراهه رو از نواحي تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم
باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهیده سگال متوقف بود)
ور خورده باتفاق ابواب جستجو بر کشادند - و پس از پرس

(۲) در [بعضے نسخه] بهاره ٭

و جوی بسیار بآن بے شعور (که با دو رفیق با محنت بسیار حوالیِ سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه بگوشهٔ در خزید) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید و مسلسل بدرگاه پادشاهي آورد - بتادیب خانهٔ زندان برنشاندند سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر هنگامے (که بیساق باخ میرفت) اگرچه از حبس نجات یافت اما بشاهزاده سپردند - که در سلک ملازمان خود منسلک ساخته ببلخ ببرد - بعد ازان پا لغز او بصفح مقرون گشته بیحالیِ منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یکے مستوجب نکال و عقوبت بود) مي گشت - و از پیشگاه خلافت نظر بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبهٔ گجرات دستوري یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکهٔ معظمه رفته استعفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر معاودت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیهٔ حالش پیدا بود بر طبق التماس شاهزادهٔ مذکور بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان بهمراهی شاهزادهٔ مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و روز صف آرائی دارا شکوه مورد تردد گشته باضافهٔ منصب و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزادهٔ کوتاه اندیش بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا تعین شده بود) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید و چه وقت پیمانهٔ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگهه *

(۲)
و بیرمدیو هردو پسران سورجمل سیودیه دومین پور رانا امرسنگهه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس فردوس آشیانی بپایهٔ هشتصدی سه صد سوار رسیده سال هفدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - سال هیزدهم باضافهٔ صد سوار کامرانی اندوخت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشتصد سوار اختصاص

(۲) در[اکثر نسخه] سیسودیه *

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بسمت قلعهٔ مزبور
دستوری یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون
طوی مهاراجه جسونت سنگهه با برادر زادهٔ او قرار یافته بود
بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد - و در جنگ
عادلخانیه تردد نمایان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته
همراه مهاراجه جسونت سنگهه بمالوه رسید - و روز جنگ
شاهزادهٔ مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجری بکار آمد - پسرش فتح سنگهه نام در ذیل
منصبداران بود - دومین نوکری را نا گذاشته سال بیست
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهار صد سوار
لوای بختمندي افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه
بمنصب هزاري پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام قدرت بر نهاد
سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم باضافهٔ
دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور
بمهم مسطور قدم جلادت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و سال بیست و هفتم
باضافهٔ دو صد سوار چهرهٔ عزت را آرایش داد - سال بیست

و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و عنايت جواهر بقيمت ده هزار (۲) روپيه درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و نهم براى شادي صبيهٔ او (كه بمهاراجه جسونت سنگهه مقرر شده بود) رخصت متهرا يافت - سال سي و يكم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار ترقي يافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بصوب دكن رفت - و در جنگ عادلخانيه چون كار بر راجه رايسنگهه سيسوديه تنگ شد از پياده شده بزد و خورد پرداخت و در جنگ سموگدهه بهراولى دارا شكوه جا داشت - پس ازان بموكب عالمگيري پيوسته در جنگ شجاع و محاربهٔ دوم دارا شكوه همراه پادشاه بود - پستر تعينات دكن شده سال دهم همراه راجه رام سنگهه كچهواهه بمهم آشاميان لواى عزيمت افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شكن خان (كه بفوجدارى متهرا مقرر شده) تعينات گرديد - و بوقت موعود جام ممات چشيد *

* سيد عالم بارهه *

برادر سيد هزبر خان است - كه احوالش درين نامه نگارش پذيرفته - (۳) نامبرده در عهد جنت مكاني ابتدا بمنصب درخور سرفرازى يافته تا آخر عهد پادشاه مذكور بپايهٔ هزار و پانصدي ششصد سوار مرتقي گشته پس از جلوس فردوس آشياني

(۲) نسخهٔ [ج] پانصد سوار (۳) نسخهٔ [ج] يافته *

سال اول بدحالي منصب مذکور امتياز پذيرفته همراه خانخانان بسمت کابل جهت مدافعۀ نذر محمد خان حاکم بلخ (که در نواح صوبۀ مزبور علم فساد برافراشته بود) تعين گرديد - سال سيوم بعطاى خلعت و شمشير و اضافۀ پانصدي دويست سوار بلند رتبه گشته همراه يمين الدوله بصوب بالاگهات برار نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع بمهم پرينده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور تهانه جهت محافظت راه در جالنه پور گذاشت - سال هشتم در هنگام معاودت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان جهت تنبيه مفسدان ميان دوآب گام عقيدت برداشت - پستر با شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر (که بپيشگرمئ افواج متعينه بمالش ججهار سنگهه بنديله تعين شده بود) همراهي گزيد - سال نهم در ايامے (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر پادشاهي شد) او در افواج متعينه براى گوشمال ساهو بهونسله و تخريب ملک عادلخانيه بتعيناتئ خان زمان بهادر اختصاص گرفت - سال سيزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار سوار چهرۀ عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهئ پادشاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان عازم گرديد - پس ازان بهمراهئ پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال بيست و نهم همراه شاهزاده سلطان زين الدين به پيشگاه سلطنت

رسیده دولت بار یابي یافت - و پستر بعطای اسپ مباهي گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند حکمراني به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزار ها با برادران دست داد) او بهمراهیٔ شجاع در جنگ اول و در محاربات (که میان حدود بنگاله روداد) سرگرم سربازي و جان سپاري بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت (که جز ده نفر سادات بارهه و دوازده نفر مغول کسے نمانده بود) داد رفاقت داده همپائي گزید - و دران ملک شتافته مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادري ست - که در عهد جنت مکاني بصدارت کل مي‌پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیاني چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود ازانجا [که سلوک شایستهٔ سید هدایت الله (که دران ایام دیوانیٔ قندهار داشت) مکرر بعرض پادشاهي رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات صد سوار برنواخته او را ببارگاه سلطاني طلب فرمود - سال بیست و یکم دولت بار اندوخته بعنایت خلعت صدارت و اضافهٔ پانصدي صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم بافزونیٔ پانصدي کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو صد سوار چهرهٔ مباهات

برافروخت - و پس از جنگ سموگدهه چون موکب عالمگیری
در فضای مستقر الخلافه رسید او حسب الحکم با فاضل (۲) خان
میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور
پادشاهی و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عنایت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در اوائل
سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیر او بمیرک شیخ هروی
مقرر شد او سالی چند بانزوا گذرانیده آنجهانی گشت *

* سید صلابت خان بارهه *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندلی وال مشهور
است - نوکر عمدهٔ شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و اقران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیانت صوبهٔ پنجاب مقرر گشته از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و خطاب صلابت خان
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجویز
شاهزاده به نیابت صوبهٔ الهآباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتے در بند و بست
آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر
رمیدگان صحرای خود سری را بپالهنگ انقیاد بر بست - سال

(۲) نسخهٔ [ج] افضل خان *

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافهٔ مکرر بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت نقاره کامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگهه زمیندار باندهو (۲) را (که سرحد آن پیوسته بصوبهٔ الهآباد است) مستمال ساخته همراه خود بتقبیل ساحت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال سی و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضهٔ اعلی حضرت از بنگاله با لشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند وکیلش از اعادهٔ صحت مزاج پادشاهی می‌نوشت او محمول بر سازش مهین برادر نموده نگاشتهٔ اورا وزنے نمی‌نهاد) تعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهی (که کمکی قرار یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را (که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم ساخته بود) بے آنکه در صلاح حال و مآل خویش نظرے صحیح گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید صلابت خان را با جمعے از سادات بارهه (که عمدهای او بودند و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعین نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخهٔ [ب ج] ماندهو - و در [بعضے نسخه] مادهو ه

و اختلال بر شيشه خانهٔ جمعيت و اقتدار دارا شكوه افتاد يعني
بعد صف آرائي و قتال با عساكر عالمگيري شكستے (كه هرگز صورت
جبر آن در آئينهٔ خيالش نبست) رو داد] سليمان شكوه
(كه پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد كمك
پدر شتابان ميرفت) ازين آگهي حيران كار خود گشته باله‌آباد
برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس كنكاش برآراست
هر فرقهٔ ازان مصلحتے مي‌انديشيد - اما از وحشت‌زدگي صوابديد
كسے وجهۀ همت نمي‌گشت - تا آنكه سادات بارهه (كه عمدهٔ
لشكر و متوطن ميان دو آب بودند) اصرار ورزيدند - كه
بسمت چاندپور مدينه رفته ازانجا سرے بنواحيء پرنيه
و سهارنپور بايد كشيد - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور
بپدر پيوست - بعد از گفتگو همين راى پسنديده راهي گشت
تا آنكه از لكهنوٴ گذشته جمعے بر سر كرورىِ پرگنهٔ مدينه (كه باقطاع
بيگم صاحب تعلق داشت) فرستاد - كه آنچه زر بتحصيل
رسانيده باشد ازو برستانند - او در خانهٔ خود متحصن شده
بمدافعت و ممانعت مهيا گشت - لشكريان باشارهٔ سليمان شكوه
يورش نموده بر سر اهل و عيالش ريختند - و او را با پسرش
دستگير و متعلقانش را اسير ساختند - و دست تعدي و تطاول
بمال و ناموس او و ديگر سكنهٔ آن پرگنه دراز كرده باسر
و نهب پرداختند - در خلال اين حال سيد صلابت خان

(که بدیده دري و عاقبت بیني از مرافقت او رقم بهبود بر لوحهٔ حالش نمیدید - و بوی خیر از اوضاعش نمي‌شنید) مفارقت گزیده احرام سدهٔ عالمگیري بستهٔ رهگرای مقصد شد - هنگامے (که موکب عالمگیري در تعاقب دارا شکوه هنوز از آب بیاه نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ سلطنت گشته ظلمت‌زدای چهرهٔ طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاوری بخت نیک فرجام بصوبه‌داری برار از تغیر حسام‌الدین خان و خطاب اختصاص خاني سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش برجامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکري *

پسر سید لطف علي (۲) بهکري ست - که سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بفوجداری میان دو آب چهرهٔ امتیاز برافروخته سال شازدهم بحراست قلعهٔ کانگره تعین گردیده سال بیست و هفتم بنابر کبر سن او را از نوکري معاف داشته چهار لک دام از پرگنهٔ فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در رکاب پادشاهي بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف علي بهکري - و نسخهٔ [ج] لطیف بهکري *

گشته پستر بقلعه داری چغاده از تغیر خواص خان کام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده *

* سعادت خان *

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا
درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي
داشته در سلک تعیناتیان صوبهٔ کابل منتظم بود - سال پنجم
جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رایت کامراني بر افراشت - سال نهم باضافهٔ دو صد
سوار و سال دهم بافزونی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات
مساوي گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري
هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ
بقلعه‌داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عنایت نقاره
باذن آوازه گردید - پستر حسب تجویز جملة‌الملک سعدالله خان
بفزونی پانصدي کامیابي اندوخت - و در حراست ترمذ شبی
(که سبحان قلي خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المانان را
فراهم نموده شبخون بر قلعهٔ مذکور آورد) او مهتابها افروخته
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

چپقلشهای مردانه نمود - و تا سپیدهٔ صبح هنگامهٔ زد و خورد
گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدوی این نردد
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار
درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم بحراست غزنین و ضبط
هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال
بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که
بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند) تعین یافت - و باشارهٔ
پادشاهزادهٔ مذکور چند کس را در قلعهٔ مرو مضاف صوبهٔ قندهار
داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قراباغ ماند - و چون
ظاهر شد (که او از عهدهٔ کار ماموره بر نمي‌تواند آمد) سال
بیست و سیوم در فوج دیگر مرة بعد اولی بکومک او راهي گشتند
و در همان سال از حراست غزنین معزول شده سال بیست
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار
بین الاقران تفوق جست - و برکاب شاهزادهٔ مذکور نوبت دوم
بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت
و اسپ با زین مطلا نوازش پذیرفت - سال بیست و ششم
چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد اورا در تعیناتیان
شاهزاده بر نوشتند - بستر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم
قندهار گام جلادت برداشت - سال بیست و نهم بفوجداری
هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازي رخش طرب بر جهاند

سال سي و يکم بصيانت حصار کابل از تغير فتح الله ولد سعيد خان نامزد گرديد - پس ازان (که امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلد مکان در آمد) سال دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري شيرالله پسرش بزخم جمدهر او را کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم حضور او را محبوس گردانيد *

* سیادت خان میر زین الدین علي *

برادر اسلام خان مشهدي ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا بمنصب در خور سرفرازي يافته سال ششم بداروغگی داغ و تصحيحهٔ منصبداران امتياز پذيرفت - پس ازان (که صوبهٔ بنگاله باسلام خان مفوض شد) مومی اليه همراه برادر بآنصوبه شتافت و خان مذکور فوجے بسرکردگی مير مذکور بجانب کوچ هاجو و آلکای مورنگ از توابع صوبهٔ مزبور فرستاد - و بکرات پای قتال و جدال با سرتابان آن سر زمين بميان آمد - و بند و بست قرار واقع صورت گرفت - سال يازدهم از سابق و حال بمنصب هزاري دويست سوار و خطاب سيادت خان چهرهٔ عزت برافروخت سال سيزدهم (که اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گرديد) نيابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم باضافهٔ دو صد سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی ذات ارجمندي اندوخت - و سال نوزدهم (که اسلام خان بصوبه‌داری

چهار صوبهٔ دکن فرق افتخار برافراخت) او از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري پانصد سوار سربلندي یافته همراه برادر
تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه‌داری دولتاباد
از تغیر پرتهیراج نخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم
بافزونیء دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافهٔ پانصدي
سه صد سوار و استقلال صیانت قلعه‌داری مذکور بر فراز اعتبار برآمد
سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبهٔ خلافت
پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیگری دوم و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري (۲) سه هزار سوار چمن آرزویش گل‌گل
شگفت - سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصد سوار و حراست قلعهٔ
مستقر الخلافه از تغیر باقي خان بر نواخته آمد - سال بیست
و نهم ازانجا تغیر گردیده سال سیم بتقرر قلعه‌داری دارالخلافه
عرصهٔ اعتبار پیمود - و پس ازان (که مسند سلطنت بحکمرانیء
خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامے (که بعزیمت تعاقب
دارا شکوه موکب پادشاهي نزدیکیء دارالخلافه رسید) او بنظم
مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار
و شصت و نه هجري باجل طبعي ایام زندگیش بآخر رسید
(۳) فضل الله خان پسرش با برادر زاد ها صفي خان و عبدالرحیم
خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخلعت تعزیت آبرو یافتند

---

(۲) نسخهٔ [ا] سه هزاري هزار سوار (۳) نسخهٔ [ب] میر فضل الله ٭

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیري (۲)
بخطاب فیض الله خان سربلند گردیده بداروغگی جواهرخانه
مي پرداخت - پهتر بتعلقهٔ میر توزکي سر برافراخت - سال
دوازدهم [که دلدار ولد الف خان محمد طاهر نبیرهٔ دولت
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقتي (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) درافتادگي نمود] او بچالاکي
چوبي بر سرش زد - پس ازان بوجهي معاتب گشته از منصب
افتاد - سال بیستم ببحالي منصب تعینات بنگاله شد - بعد
چندے دران صوبه نوکرے بزخم جمدهر اورا کشت *

* سید مظفر خان بارهه و سید لشکر خان بارهه *

پسران سید خانجهان شاهجهاني اند - در اوان فوت پدر هردو
سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان
سید منصور توهمي بخود راه داده از درگاه پادشاهي رو گردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصے (که بران خان متوفی داشت)
هر یکے ازان دو خورد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدي
مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم
موکب پادشاهي از دارالسلطنت لاهور بصوب دار الملک کابل
رکضت (۳) نمود آن هر دو جوان حدیث السن را با سید علي خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] فضل الله (۳) نسخهٔ [ب] نهضت *

خانجهان مرحوم بحراست قلعهٔ دار السلطنه معین گردانید
پس از معاودت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست
مذکور بسان سابق بهردو تفویض یافت - و چون سال بیست
و دوم باز رایات پادشاهي بسمت کابل انتهاض نمود صیانت
بلدهٔ لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *

و چون بپایهٔ رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطره زن یساق
گشتند - سال سیم چون فوجے از حضور بباشلیقئ میر جمله
بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
ناظم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوري یافت
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغواى اعلی حضرت
پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آرد - بسیارے از امرا
و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان
سر کردند - مگر معدودے از سعادت منشي و بختمندي
دست اعتصام بفتراک بندگئ شاهي استوار نموده از رفتن
حضور تقاعد ورزیدند - مشار الیه ازان جمله بود - در همان
قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت
پس از عبور دریای نربده بافزایش منصب و خطاب
مظفر خان (که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود)
مفتخر و مباهي گردید - و در معارک وغا و مهالک هیجا
در هراولي سر آمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در جریدهٔ احیا و نه در ذیل اموات مثبت است •

اما سید منور (که ملتزم پرستاری حضور بود) روز جنگ دارا شکوه در فوج جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان خطاب خاني یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیسنگهه (که در مهم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته لوای غلبه و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم در سلک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و پستر جبهه سای آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر مبهکرن بندیله بفوجداری راتهه مهوبه (۲) و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندے بصوبه‌داری اکبرآباد پرداخته بسبب دزدي و ڈاکهٔ شهر متهم ببد عملي شده بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برهانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجهٔ ناموري پیمود - در سال سي و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان (۳) بارهه

(۲) در [بعضي نسخه] راتهه مهویه (۳) نسخهٔ [ب] سید علي خان •

نامور شد - پسرش وجیه‌الدین خان بقلعه‌داری ارک آنجا سرفرازی یافت - اتفاقا ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله خان در صوبه‌داری خویش تیزپائی بکار برده دستگیر نموده بموجب حکم والا در قلعهٔ ارک محبوس بودند) شبی هندو راو و بهرجی و چندے دیگر ناسردار از چنان محبسے (که عقل بدر رفتن بجز ساختن با محافظان باور نکند) گریختند خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان بیماق چنچی تعین گشت - هرچند بقدر نام و نشان ساز و سامان نداشت و همیشه زیربار سبندی بودے و دوش خود را گرانبار مساعدهٔ سرکار والا داشتے اما خالی از دماغ و پندار نبود - روزے [که پادشاهزاده محمد کام‌بخش با جملةالملک اسد خان بنواحی چنچی رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ (که از سابق محاصرهٔ آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده بدیوان نشست - و جملة‌الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر بهمچشمی نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) رنجیده از دیوان بر آمد - و باز نرفت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

* (۲) سبل سنگهه سیسودیه *

نبیرهٔ رانا امرسنگهه است - چندے بملازم پیشگی شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] سبهل سنگهه *

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزادهٔ مذکور حصول ملازمت اعلی حضرت نموده بنوکری پادشاهي امتیاز یافته بمنصب دو هزاري هزار سوار افتخار اندوخت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي و عنایت علم مباهات پذیرفته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که دفعهٔ دوم بیساق قندهار مامور شده) تعین گردید - سال بیست و ششم با شاهزاده دارا شکوه باز بمهم مسطور شتافت - از پادشاه نامه معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینده هیچ مستفاد نگردید - مگر ازروی عالمگیر نامه بدر یافت مي آید که در یساق آشام با معظم خان خانخانان بود *

* سرفراز خان دکني *

(۲)

در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب قریش است - اسلاف او از مدینهٔ منوره بدیار دکن آمده بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید مشار الیه بدستیاری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خاني پایه افزای امارت گشته فرق ناموري بر افراخت - و بعد از ملک عنبر بسرداري و سرفوجي رسیده سر لشکر ملک تلنگانه گردید - چون نصیري خان خاندوران در سال چهارم جلوس فردوس‌آشیاني تسخیر قلعهٔ قندهار (که بمتانت و دشوارکشائي

---

(۲) در [همگي نسخها] نبود •

از قلاع نامی آندیار است) وجههٔ همت ساخت چون نزدیکی قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف (۲) آراسته و آلات آتشبازي پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی تهور حمله آورد - و عرصهٔ پیکار از توپ و تفنگ بالای قلعه و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرهٔ نار گشت - خاندوران و همراهانش داد مردي و مردانگي داده بسیارے از مقاهیر را بنهانخانهٔ عدم روانه گردانید - و چندے (که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی فرار جان بسلامت بردند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته با معدودے بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول خان باتفاق رندوله خان عادلخاني بآهنگ کومک قریب قلعه رسیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهي درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب خان مخاطب برستم خان دکني سپاه سالار نظام شاهیه برهنمونی بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود) خان مذکور نیز ناصیهٔ التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازي یافت - و در رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

---

(۲) نسخهٔ [ج] صف آرا گشته ●

خویش (که مالوف و مشغوف خاطرش بود) رخصت یافته دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - پرگنهٔ لوه گانون مضاف ناندیر در جاگیر داشت - موضعے ازان بلولي (۲) نام را وطن اختیار نموده باحداث مسجدے عالي و ابنیهٔ رفیعه مزیت تمام بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سي چهل سال درین دولت ابد مدت بسر برد - هرچند مصدر کار نمایان نشد اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلی حضرت بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چون پادشاهزادهٔ مذکور باراده جنگ دارا شکوه رکضت فرمود او را بوالا پایهٔ منصب پنجهزاري بر نواخته با وصف مبالغهٔ خان مذکور در رفاقت و همراهي بحکومت دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیري میرزا راجه جیسنگهه ناظم دکن بنهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش نمود قلعهٔ منگل بیرا (۳) (که برگذار دریای بهیمرا و از بیجاپور شانزده کروه جریبي واقع است) بتلاش نیتو سر لشکر سیوا منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنگهه بهدوریه را بحراست قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته پیش شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بلوري (۳) در [بعضی نسخه] منگل سرا - یا منگل پره باشد *

در همان ایام روزے شرزه خان بیجاپوري با شش هزار سوار بر سر قلعهٔ منگل پیرا آمد - سرفراز خان با آنکه راجه از احتیاط و پیش بیني بار تاکید بلیغ کرده بود (که اگر فوج سنگینے از مخالف بآنطرف آواره گردد قصد مدافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه در آید) بمقتضای حمیت و بحالت مصلحت و تدبیر را کار نبسته با سپاه قلیل خود (که نه در خور مدافعهٔ اعدا بود) با آنها مقابل شد و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار (که نهایت مرتبهٔ جرأت و تهور بود) بظهور رسانید - و عاقبة الامر بسربازي رتبهٔ سرفرازي یافت - پس ازین قضیه پسرانش با بقیهٔ سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند آقمقال بود - طریقهٔ سلامت روي بسیار داشت - بهیچکس نفع و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر حسین خان و محمد پردل اولاد مانده - حسین خان (که از برادران کلانتر بود) بعد از پدر خطاب سرفراز خاني یافته در جنگ ملکهیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش شایان نموده بکار آمد - پسرانش مراداللّه خان و برهان اللّه خان دومین در اواخر عهد عالمگیري بفوجداري نصرت آباد سکر امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغیر شده فوجداري مذکور ضمیمهٔ صوبه‌داري بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر مقرر گشت

مشاراليه آخرها پريشاني بسيار کشيد - نواب آصف جاه بعد
از جنگ عالم علي خان (۲) روزے چند بداروغگي داغ و تصحيحهٔ
دکن مامور فرمودند - مرد رنگين بود - و با راقم بسيار محبت
داشت - در اورنگ‌آباد باجل طبعي درگذشت - تا او بود
بارصف مناقشهٔ برادري قصبهٔ بلولي (۳) بآنها بحال بود - الحال
آن هم رفت *

* سيد اختصاص خان يعني سيد فيروز خان (۴) *

برادر زاده و خويش سيد خانجهان بارهه شاهجهاني ست
در حين حيات عم خود بپايهٔ هزاري چهار صد سوار رسيده پس
از درگذشتن او سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ششصد سوار
سر امتياز بر افراخت - و سال بيستم با چند کس منصبدار
براى رسانيدن بيست و پنج لک روپيه نزد علامي سعد الله خان
ببلخ شتافت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار و عطاى علم رايت سر بلندي برافراشت
سال بيست و دوم بخطاب خاني افتخار اندوخته بهمراهي
سلطان محمد اورنگ زيب بهادر بيساق قندهار کمر عزيمت
بست - وقت رخصت بعنايت خلعت و اسپ با زين نقره
اختصاص پذيرفت - و ازان جا با رستم خان بکمک قليچ خان

(۲) در [چند نسخه] تصحيحه آمده (۳) در [بعضي جا] بلوري آمده
(۴) در [بعضي نسخه] يعني فيروز خان *

جانب بسمت گام جلادت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مرقوم بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره مباهي گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق مسطور طی مسافت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری ایرج بهاندیر و شاهزاده‌پور مضاف مستقرالخلافه محال خالصه (که بنابر نارسائی نجابت خان ویران شده بود - و سه کرور و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازي یافت - پس ازانکه امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا راجه جیسنگهه (که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعین پذیرفت و اواخر سال دوم چون فیروز میواتي بخطاب خاني ممتاز شد او بخطاب سید اختصاص خان ناموري اندوخت - مدتها بتهانه‌داری گواهتي مضاف صوبهٔ بنگاله (که بر سرحد ملک آشام واقع شده) مي پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که آشامیان دیو نهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخي نمودند) چون مدد هم نرسید خان مزبور داد دلاوري داده مطابق

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري مردانه جان در كار پادشاهي در باخت *

* سيد عزت خان عبدالرزاق گيلاني *

(۲)
ابتدا با محمد دارا شكوه توسل داشت - سال سيم جلوس فردوس آشياني حسب التماس شاهزادهٔ مذكور بخطاب عزت خان مخاطب گرديده بتكفل امور صوبهٔ ملتان مي‌پرداخت سال سي و يكم از تغير بهادر خان بحراست دارالسلطنهٔ لاهور چهرهٔ عزت بر افروخت - چون محمد دارا شكوه متصل اكبر آباد از عالمگير پادشاه منهزم گرديده بلاهور شتافت و درانجا هم پاي او قايم نمانده بملتان رفت او نيز همپائي گزيد - و چون شاهزادهٔ مذكور استقلال از دست داده راه بهكر در پيش گرفت او از رفاقت تخلف ورزيده پس از وصول موكب عالمگيري بملازمت پيوست - و بمنصب سه هزاري پانصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهي ركاب پادشاهي سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغير سنجر خان بفوجداري بهكر لواي احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داري تتهه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب (۳)
سه هزار و پانصدي دو هزار سوار سرمايهٔ مباهات اندوخت تتمهٔ احوالش بنظر نرسيده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بيست و سيوم (۳) نسخهٔ [ج] سه هزاري دو هزار سوار *

* سید امیرخان خوافی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبرآباد جانب شاهجهان‌آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سري از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعهٔ شاهجهان آباد فرستاد بنابر مزید اعتماد او بتفویض قلعه‌داری آنجا و عنایت خلعت و اسپ و خطاب امیرخان و انعام هفت هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار مباهي گشت و سال اول جلوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعهٔ گوالیار رسانیده بموکب پادشاهي پیوست - و چون در جنگ نواحئ اجمیر شیخ میر بکار پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار طبل باذن زنگي نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راو کرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد قضایای منازعت فیمابین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن (۲) فرو کش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بیکانیر راو مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

(۲) نسخهٔ [۱] بوطن آمده فروکش *

مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ عراقي و فیل خاصه و از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ازانجمله یکهزار سوار
دو اسپه سه اسپه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت
موکب پادشاهي از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور
رسانید - و بعد چندے رخصت تعلقهٔ مزبور یافت - سال
هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده بپایهٔ سریر دولت
رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود
سال یازدهم ازانجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجہے
از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال
سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري داعئ
حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران
شیخ میرخوافي بخلاع تعزیت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زادهٔ نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات
خاندانش بمنصب درخور سرفرازي یافته پایهٔ روشناسي در پیشگاه
فردوس آشیاني داشت - سال بیست و پنجم بخدمت
میر توزکي چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه
پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار
لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافهٔ صد و پنجاه

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سربلند خان سهٔ ناموري زد - و سال سي و یکم بخدمت آخته بیگي از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه باضافهٔ یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بر روی خلدمکان مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگدهه نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفوجداری متهرا دستوري پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت برکمر همت زد - سال دهم همراه شاهزادهٔ مذکور (که به بندوبست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم ازانجا آمده سر ارادت بره سدهٔ سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزادهٔ مذکور بعضے حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهي رسیده و نواب بائي والدهٔ ماجدهٔ او بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بائي مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت قوش بیگي از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبرآباد از تغیر نامدار خان و پستر

از تغیر همت خان ببخشیگری دوم و بانضمام سررشتهٔ دفتر والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان در مهم یوسف زئي بکار والي نعمت در آمد نامبرده با جمعیت شایسته بپشاور تعین گشت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر شیخ میر خوافي در جنگ افاغنه جان نثار گردید او با فوج گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چندے بیحالیِ آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون آئي بیگم (۲) والده اش (که صبیهٔ میرزا شاهرخ بود) چادر ممات بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعنایت خلعت از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانتزاع جودهه پور از دست راتهوران (که مصدر نافرماني بودند) پای همت پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري پس از امتداد بیماري طبل رحیل بآخرت سرا کوفت *

* سیف خان *

سیف الدین محمود معروف بفقیرالله پسر تربیت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] الي بیگم - و نسخهٔ [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد *

بخشي شاهجهاني ست - همواره در حضور پادشاهي دولت بار مي اندوخت - و بدوام روشناسي خود را درخور نوازش مي ساخت - در سال سيم بداروغگيء قورخانهٔ والا و منصب هفتصدي صد سوار امتياز يافت - و هنگامے (که مهاراجه جسونت با کر و فر زیاد (۲) تعینِ مالوه گردید) بر منصب او باضافهٔ مناسب افزوده بهمراهيء آن عساکر متعين شد - و چون راجه (۳) جسونت از جسارت و نخوت آرائي سنگ راه موکب عالمگيري گشته آمادهٔ رزم و پيکار گرديد و آخرالامر جمعے از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پسنديد بسيارے راه گريز سر کردند - گروهے برهنموني بخت از خيل مخالف جدا شده بتقبيل عتبهٔ عالمگيري فايز گشتند - خان مزبور ازين جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار و خطاب سيف خان مباهي گشت و در جنگ دارا شکوه تلاشهاي سپاهيانه نموده بمزيت اعتبار مورد نوازش گرديد - و بخدمت داروغگيء جلو و آخته بيگي امتياز يافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگهه (که سردار فوج برانغار عالمگيري بود) از خلاف منشي رو گردان شده عنان بوادیء خديعت تافت و اسلام خان بدخشي (که هراول برانغار بود) بجاي او مقرر گشت

(۲) نسخهٔ [ب] بسيار (۳) نسخهٔ [ج] راجه از جسارت *

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقا در عین گرمی هنگامهٔ ستیز و آویز فیل سواری اسلام خان بصدمهٔ بان رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره معدودے قدم همت افشرده کوششهای مردانه نمود - و پس ازین فتح (که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر) ارادهٔ گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه رسید سپردن نقش هستی اُو باهتمام سیف خان ببست و یکم ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم (۲) واقع شد - و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلعهٔ گوالیار برده بحارسان آن قلعهٔ استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معاودت نمود و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که به بنگاله تعین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجی و استغنای فطری با نازش کارکردگی و پندار سپاهگری داشت اعتنا بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشید بنابر تقصیرے (۳) از نوکری برطرف شده در قصبهٔ سرهند

(۲) نسخهٔ [ب] ونه (۳) در [بعض نسخه] تقصیرات *

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگي مشمول آثار مرحمت شده بحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید چون سال ششم عرصهٔ دلکشای کشمیر از فر نزول پادشاهي فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبي و خدمت دوستي ایام حکومت را ببطالت و بیکاري نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید و به نیروی بردلي و دلاوري ولایت اُردو را (که از دشواری راه چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست روز جنگ کنان رفته بحیطهٔ تسخیر درآورد - و پس ازان ملک کاکنت (۲) و بوشال را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه ساخت - و بهتر در اشاعت آثار اسلام و اضاءت نور مسلماني در ساحت ولایت تبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بربقهٔ اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهي بنام دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستي از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندے از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت و انقیاد استاده خطبهٔ پادشاهي خواند - و طلا و نقرهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] کل کشت و در سال - و نسخهٔ [ج] کل کشت و بر شال و در [بعض نسخه] کلست ٭

بسکهٔ عالمگیري زینت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود و پیشکشے با کلید طلا (که اشارت بسپردن آن ولایت است) ارسال نمود *

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسي نشین شد از پیشگاه خلافت باضافهٔ سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در سال نهم بحضور رسیده بنظم صوبهٔ ملتان مامور گردید و سال دهم معزول گشته ادراک دولت ملازمت نمود - و در سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تحصیل کامیابي کرد و در سال چهاردهم بنابر بے اعتدالي (که لازمهٔ مزاجش بود) از منصب برطرف شده انزوا گزید - و در سال پانزدهم باستسعاد ملازمت و بحالی منصب چهرهٔ اعزاز افروخت - او را بیاوری طالع طرفه نقش نوکري درست نشسته بود - که با حرکات (۲)
خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (که از فرط غیرت غیور پسند نبود چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داري و خود بیني از رتبه افتاده از عرصهٔ روزگار بدر رفتند) اورا بعزل منصب متنبه ساخته بدان حال نمي‌گذاشتند - عجب نیست که خان مزبور اگر این اوضاع رندانه نداشتے بمنتهای مراتب امارت فایز شدے •

بالجمله بعد چندے باز مورد عنایت خسروانه گشته گوشه

(۲) در [اکثر نسخه] بود •

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار رخش عزیمت
راند - و بعد ازان بصوبه داری الهآباد مامور گردید - و درانجا
در مبادی سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج
هجري بساط هستي در نوردید - رند مشرب و یتیم وضع بود
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - ناصرعلي با آن همه
آزادي و استغنا مدتها بهم صحبتی او شیفتگي داشت - چنانچه
مي گوید * * بیت *

* گفت و گوی طوطي از آئینه میخیزد علي *
* گر نباشد سیف خان مارا نفس درکار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رسالهٔ مسمی براگ درپن
(۲)
(که بیشتر ترجمهٔ مانک سوهل که نایکان سابق نوشته اند)
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل
سرهند سیف آباد مکانے آباد نموده وطن خود قرار داده
مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلدمکان بخطاب پدر
سر امتیاز بر افراخته بفوجداری تل‌کوکن و قلعه‌داری اعظم نگر
(۳)
مل‌کانون و تهانه داری سانکانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور
ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر متعین شد
بخدمت نیابت صوبهٔ مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل
و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیچ خان باضافهٔ پانصدي

(۲) نسخهٔ [ب ج] بانگ سوهل (۳) نسخهٔ [ب] بل‌گانو *

هزار و سه صد سوار بمشار اليه قرار گرفت - بعد از ارتحال
خلد مكان با شاهزاده محمد كام بخش بعلاقهٔ استادي (كه
در فن تير اندازي داشت) رفيق شده صاحب طبل و علم گرديد
و چون آن شاهزادهٔ ديوانه‌وش از تبه هوشي و بيخردي بسعايت
بدگويان خود غرض از برخے امراى فدويت كيش خصوص
احسن خان مير ملنگ (كه سر فوج و صاحب اختيار بود)
بدمظنه گشت و بتعذيب و عقوبت هر يكے وبال و نكال
اندوخت سيف خان را بعلت اخلاص مقيد نمود - و بدستاويز
رقعهٔ او (كه در وقت آمدن حيدرآباد در جواب رستم دل
خان ناظم آنجا نوشته بود - كه آنچه از طريقهٔ سلوک با همراهان
ولي نعمت استفسار رفته ملتزم (۲) استرضاى خاطر احسن خان است)
بحضور خود قطع يد فرمود - آن بيچاره هرچند بعجز ظاهر كرد (كه
مضمون اين رقعه دلالت بر هوا خواهئ حضرت دارد) فايده
نبخشيد - بعد بريدن دست آن ستم رسيده بے تحاشا
زبان بر كشاد - كم اصلي ست كه از جانب مادر داري - بهمين
دست (كه بے تقصير بريدي) تعليم تير اندازي نموده ام
آن سفاک بے باک گفت زبانش نيز بر آرند - بهمان زخمها
در گذشت *

---

(۲) در [بعضى نسخه] مستلزم *

* سيف الله خان مير بحر *

در زمان عالمگيري خدمت مير بحري و داروغگي نواره داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از ورود موکب پادشاهي بسرزمين دکن بخطاب (۲) خاني سرفرازي يافته درسال بيست و هشتم ازان عهده معزول شده پستر بخدمت مير توزکي امتياز گرفت - ظاهرا در سال بيست و نهم وديعت حيات سپرد - دران هنگام (که شاه عالم بهادر از اجمير بتعاقب محمد اکبر رخصت يافت) او از پيشگاه خلافت و جهانباني بابلاغ برخے احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گرديد که شاهزاده بطريق انعام بوی چيزے مراعات ننمود - از سرکار والا بعطای پنجهزار روپيه مواد کاميابي اندوخت - و حکم شد که مبلغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمايند - گويا تعليمے ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش پيام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکيف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسر کلانش مير اسدالله مرد پرگوی بے محابا خالي از نشهٔ جنوني نبود - اما ساختگيهای بزور و گربزت آميخته بسيار داشت - بصدور تقصيرے مورد عتاب عالمگيري گرديد - بمکهٔ معظمه برآوردند - پس از تحصيل سعادت حج بحضور رسيده بمنصب پانصدي رنگ رفته بر رو آورد

---

(۲) نسخهٔ [ج] خطاب خاني يافته *

و در محاصرهٔ حصار کهیلنا از کار طلبي و کام پژوهي در مرحلها
گام فراخ زده اخبار مي آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
بعطای خطاب پدر و افزوني منصب کامروائي یافته بتفویض
خدمت میر بحري کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
بمیر توزکي ممتاز گردیده - روز فتح قلعهٔ واکنکیره زخم بندوق
زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفي مرهم بها برنواختند
و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسري بکار برده با ذوالفقار
خان امیرالامرا درآویخت - ازانجا (که پرکاهے را درهوای
همسري کوهے بلند شدن باطمهٔ باد تار و پود وجود خود را
پریشان ساختن است - و قطرهٔ آبے را با پهن دریا پهلو سائیدن
بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن) دران پالغز سر پا
خورده گرانبار خفت و خواري پا در دامن فرار (۲) پیچید - و از
شوریده سري نام وکالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
در حیدرآباد طبل مخالفت مي‌کوفت (۳)) برخود بسته براجه
جیسنگهه و راجه اجیت سنگهه (که از حضور گریخته سرفساد
و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود
که اگر شاهزاده از راه گوندوانه ارادهٔ این سمت نماید پانزده هزار
سوار راجپوت تا نربده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
بهیئت مجموعي همراه رفته در دار الخلافه بر تخت مي‌نشانیم

(۲) در [اکثر نسخه] فراز (۳) نسخهٔ [ج] نهاده *

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابله مي‌نمائیم - درین باب وثیقه بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقیدت و هوا خواهي (که چنان خدمتي سترگ بتقدیم رسانیده) پا در رکاب استعجال گذاشت و از راه دیوگدهه و چاندا بحیدرآباد شتافت - في‌الواقع دولابے عظیم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خمیرمایهٔ آشوب بدست مي‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حضیض ادبار بود بجائے نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهي یافت محمول بر خدیعت و مکیدت فموده یقین کرد که ساختگي خانه منزل است - جواب داد که اینجا نهال نیکوخدمتي شما غیر از ثمرهٔ سیاست و تعذیب بار نمي‌آرد - و سعیها آهن سرد کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن روبرو نطلبید *

نازم حلم و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را که آیهٔ رحمت در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش هیچ یکے از ملوک ماضیه بدو نرسید - چون خان مشار الیه بعد جنگ کام بخش بوساطت خانخانان بر سدهٔ سلطنت جبهه سا گردید بصفح جرائم بر نواخته در بحالي منصب قدیم و سالیانهٔ پنجهزار روپیه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکري شده در عهد فرخسیر بهمراهي امیرالامرا بدکن آمده بتازگي میربحري آندبار بدو تفویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

داشت بخست و نکبت زندگي بسر مي‌برد (۲) - و پس ازان در حضور بتجویز آن نوئین فیاض بداروغگی داغ و تصحیحه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاقان زمان هم چندے بدان امر مي‌پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبای خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن مي نمود و تعصب مي‌ورزید *

* سید عبدالله خان بارهه *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن (۳) تعین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیري بمنصب هزاري شش صد سوار ملازم پادشاهي گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزادهٔ مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوري یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهرهٔ راد مردي را بگلگونهٔ زخم بیاراست - روزے (که بچنداولي اختصاص داشت - و نبرد صعب رو داد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابن نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمي ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بخیبت باشد (۳) نسخهٔ [ج] دکن *

انداخته مي‌بردند برانها تاخته بعد کشش و کوشش دیوان مذکور را مخلصي داده همراه خود آورد - و چون در ایام محاصرۂ بیجاپور شاهزادۂ مذکور پیش پدر متهم بخانولتخواهي گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر لازم الاتباع صدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح‌الله خان بطریق نظربند حوالۂ خان مزبور گردید - و رفته رفته بسعي او صفح جرائم صورت گرفت - و چون در ایام محاصرۂ گلکنده روح‌الله خان حسب‌الطلب بحضور از بیجاپور رسید نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از چندے اصالة بصوبه‌داری آنجا افتخار اندوخت - سال سي و دوم پس ازان [که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعۂ راهیریکده (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او در حدود تعلقۂ والی مزبور بعرض رسید] بنامبرده فرمان رفت که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت ازین جهت باوصف صدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه نقشش درست نشست - علاوه آنکه چون در بارۂ اُسارای مذکور حکم محکم عز نفاذ یافت (که در ارک (۲) قلعۂ بیجاپور محبوس

---

(۲) نسخۂ [ب] قلعۂ ارک •

باشند) و چند کس از انها از چنان محبس گریختند نام‌برده سال مذکور از صوبهٔ بیجاپور عزل پذیرفت - سال سي و سيوم از تغير سردار خان بتقرر فوجداري نانديرر رايت اعتبار برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسيار بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - يکے قطب‌الملک عبدالله خان - و دوم اميرالامرا حسين علي خان - و از بقيه سيد نجم‌الدين علي خان - احوال هر يک جداگانه درين نامه سمت اندراج پذيرفته *

* سردار خان *

سردار بيگ - پسر باقي خان قلماق چيله است - که احوال او رقم سنج خامه گشته - مشاراليه بياوري طالع در زمان عالمگيري مورد نوازش خسرواني گشته بمنصب درخور و خطاب اهتمام خان درجهٔ ناموري پيمود - هنگامے (که رايات عالمگيري بصوب حسن ابدال ارتفاع پذيرفت) داروغگي عمارت دارالخلافه داشت - و پس ازان بکوتوالي اردوي پادشاهي جمعيت در بار (۲) بيست - و مدتها بدين کار چه در هندوستان وچه در دکن که دوام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش کرسي‌نشين گرديد - و چون بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي رونق‌آگين گشت چندے بتاسيس حصار شهر پناه آن مصر جامع

(۲) نسخهٔ [ج] در بست *

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداروغگی نواره از تغیر
سیف‌الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دولتخواهی او
ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جزی (۲)
نیز بعهدهٔ او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت
نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور
نظر قرب گردید - و چون کرورگی گنج ضمیمهٔ کوتوالی داشت
در ایام محاصرهٔ گلکنده از افراط باران لاینقطع بطغیانی دریای
مانجرا و دیگر رود خانها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط
روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو پر از مرده
بود - از گرداگرد دولتخانهٔ پادشاهی روزانه انبار مرده
کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداخت
باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کرورگی از خان مذ
تغیر شده بسید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون
از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیرباز رایحهٔ
کارشکنی و بد خواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام
شده بود و درینولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن
حیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید
و آن مظنون چون مجزوم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر
کلانش که همراه بودند بزندان تادیب برنشاندند - و اهتمام

(۲) در [بعضی نسخه] جز - و در [بعضی] خبر •

خان را باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي و خطاب سردار خان بونواخته بپتاونداري شاهزاده مامور گرديد *

گويند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پيام رساند - که اعتراف تقصير خود نموده استغفار نمايد - تا از سر گناهش درگذريم - شاهزاده جواب داد که من بجناب الهي و در خدمت پدر سراپا تقصيرم - اما بظاهر امرے که موجب استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب قيد تشدد رفت - و تا شش ماه از سرتراشي و ناخن چيني ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نايب اعلی حضرت نظر برتقدم خدمت جرأت حرف داشت - درين مقدمه مبالغه از حد برد - و اجازت اصلاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت غضب کم کم مي‌گشت - و مزاج دلخوش شفقت عزيزي[2] گرديد) مرارا ادعيهٔ ماثوره حوالهٔ سردار خان ميشد - که بشاهزاده برساند - که باين ورد اشتغال داشته باشد - تا مهر[3] آفرين دل مارا متوجه رهائي او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند در ضمن اين روزے خان مذکور بعرض رسانيد که درگذاشتن اختيار حضرت است - فرمودند بلے ليکن از حضرت مالک الملک مارا فرمان فرماي ملکے گردانيده - هرجا که از ظالمے بر مظلومے ظلم ميرود اميدوار مي‌باشد که تظلم بما خواهد برد - و بداد

---

(۲) يا عزيزي باشد (۳) د [بعضی نسخه] قهر ه

خواهد رسید - بوین شخص بنابر بعضی عوارض دنیاوی از دست ما ظلم رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرّش جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما قطع امید نکند - و بخدا ننالد - و اگر بنالد مارا گریزگاه کجا ست *

بالجمله سردار خان در سال سي و یکم بخدمت داروغگی فیلخانه از تغیر معتمد خان سر عزت برافراخت - و چون در سال سي و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزول اجلال پادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازده کروهي گرد لشکر ظفر پیکر مقرر گشت - در سال سي و پنجم سنه (۱۱۰۳) یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در خیر خواهی ولي‌نعمت و خدمت خلق باطن او با ظاهر موافقت داشت - خالي از درد طلب و صحبت فقرا نبود - پسرش حمید الدین خان که در بلندنامي از پدر و جد گذرانیده - چنانچه احوالش آئینه دار این مدعا ست - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بترکي بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت بخارا خطاب جماعه ایست که بسیادت و شرافت ممتاز و بنشستن حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده اوستاد زادهٔ خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

روشناسیِ خلدمکان و منصب درخور کامیاب گشته - سال (۲)
بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهرهٔ امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطهٔ گذرانیدن عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر مذکور بارے قلعهٔ راهیری را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی رسانیدن این مژده بعنایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجهٔ خصوصیت پیمود - از راه عنایت دوات سنگ یشم باو مرحمت شد پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگیِ دیوان خاص می‌پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا (که در لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل و سیوم بداروغگیِ عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار رایت بلند پایگی افراشته مکرر بسرکردگیِ فوج به تنبیه غنیم شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگیِ تقدیر از نور بینائی

(۲) نسخهٔ [ج] هشتم •

هر دو چشم او عاطل گردید - ازین جهت از دولت حضور پادشاهي محرومي اندوخت - و در صوبه داري امیر الامرا حسین علي خان بقلعه‌داري احمدنگر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد گوشهٔ انزوا گزید *

چون نظامت دکن به نظام الملک آصف جاه متعلق شد از بس که بیش از بیش قدردان او بود استقلال خدمت مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میرخان بخطاب ارثي و قلعه داري مذکور پیرایهٔ اعتبار پوشید - چندے بخشیگري سواران سایر سرکار نوئین مذکور سرانجام مي‌کرد پس ازو پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته به نیابت برزهٔ خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندے قلعه‌داري بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یکهزار و یکصد و هشتاد و چهارم هجري از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئي مائل است برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعے کثیر بودند هیچ یک ترقي نکرده *

* سیدي یاقوت خان حبشي *

در عهد فردوس آشیاني چون کوکن نظام شاهي مسخر اولیای دولت گردید در عوض محالات نوتسخیر تعلقهٔ والي

بیجاپور باو مرحمت شده فتح خان نام افغانے از جانب والئ
مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعهٔ دنداراجپوري (۲) را (که
نصف در خشکي و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار
داده بود - در عهد خلدمکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را
ضعیف دیده دست تمرد دراز گردانیده ابتدا قلعهٔ راجگدهه را
ماوای خود ساخته پستر قلعهٔ راهیري گدهه را (که بفاصلهٔ بیست
کروه از دندا راجپوري ست) استحکام داده درانجا سکونت گرفت
و بسعي تک و دو قلاع دیگر را که دران نواح بود بدست آورد]
فتح خان مرعوب او گشته دندا راجپوري را گذاشت - و پناه
بقلعهٔ جزیره (که اندرون آب بفاصلهٔ کروهي ست) برده در فکر آن
شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدي سنبل (۳)
و سیدي یاقوت و سیدي خیرو (که هر سه غلام افغان مذکور
بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در
پای او کردند - و حقیقت حال بوالئ بیجاپور و خانجهان بهادر
صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز
با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدي
دو صد سوار برای اولین و سه صدي صد سوار بجهت دومین
و دو صدي صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل
متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

---

(۲) در [بعض نسخه] دنداراجوري (۳) نسخهٔ [ب ج] سنبهل •

بر دفع سیوا بستند - سیدي سنبل بپایهٔ نهصدي رسیده در گذشت - و سیدي یاقوت که قایم مقام او بود در فراهم آوردن کشتیها تردد بکار برده همت بر کشایش دندا راجپوري گماشت و شب ایام هولي (که هنود تاراج زدهٔ خواب غفلت بودند) از یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدي خیریت رسیده بمدد کمند از دیوار بقلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانهٔ قلعه بوسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج سیوا برای تاخت اماکن دور دست رفته بود و طاقت کمک نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بسلطان محمد معظم صوبهدار دکن نامبرده و سیدي خیریت باضافهٔ منصب و خطاب خاني سربلندي اندوختند - و چون سال سي و نهم سیدي خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري ودیعت حیات سپرد - و سیدي عنبر نامي را (که قایم مقام خود ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداري نامی برآورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب بصواب بود) ببحالی تعلقهٔ مذکور و عطای خطاب سیدي یاقوت خان چهرهٔ عزت بر افروخت - در حالت تحریر هم

بقيهٔ اين قوم در دندا راجپوري تصرف دارند - و با مرهته بکم دار و مريز بسر مي‌بوند *

بالجمله خان‌مذکور با جوهر شجاعت آبادان‌کاري و رعيت پروري آميخته و در امور تدبير راى درست داشت - از صبح تا يکپاس شب گذشته مسلح بديوانخانه مي نشست - پس ازان درون محل‌سرا رفته يکپاس ديگر بهمان وتيره مي گذرانيد - پستر کمر وا کرده بضروريات مي پرداخت - اواخر ايام سلطنت پادشاه اورا طلب حضور نمود - چون سابق سيدي خيريت خان بدربار پادشاهي شتافته خود را پيش شکل و شان مردم آنجا هيچ نيافته کار او از خجالت بتمارض کشيد و بعضي سيدي ياقوت خان ازانجا برآمده بود ناصبردة انديشه مند گشته آخر بقبول پيشکش و مهم سازي خود را ازين تکليف وا رهانيد *

* سرفراز خان سيد لطيف *

ابتدا سلسلهٔ نوکري بيجاپوريان داشت - سال بيستم جلوس خلد مکان باستصواب دلير خان داوزي آمده پابند نوکري پادشاهي شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان ترقي نمود - سال بيست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بيجاپور تعين گشت - و پس از وقوع فتح بعطاى فيل بر اوج عزت برآمد - پستر در رکاب محمد کام بخش [که جانب سکر

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعهٔ چنجي را محاصره داشت) نامزد شده بود] دستوري یافته پس ازان بقلعه‌داري و فوجداري نصرت آباد سکر (۲) مامور گردید - سال چهلم ازانجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشي (۳) رامّا بهونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید پستر بنابر تقصیرے از منصب برطرف شده سال چهل و هفتم حسب التماس محمد کام بخش ببحالی منصب ششهزاري پنجهزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس ازانکه در تعاقب (۴) بیدنایک حسن مجرا ازو بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري ششهزار سوار رایت بلند رتبگي افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعے تاخته بزخم تفنگ رخت هستي بر بست - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام‌الملک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوره واقعهٔ بیرون بلدهٔ مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زادهٔ پسرش جاگیر قلیلی از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

* سید حسین خان بارهه *

از والا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بست و کشاد امور

---

(۲) نسخهٔ [ج] نصرت‌آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخهٔ [ج] مرما نایک - یا پدّه نایک باشد *

سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگهه سوائي و بجیسنگهه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهي بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهي ضبط نموده خان مزبور را بفوجداری آنجا تعین ساخت - درین ضمن خلد منزل بعزیمت مقابلهٔ محمد کام بخش لوای توجه جانب دکن بر افراشت - و راجه جیسنگهه و مهاراجه اجیت سنگهه بے اجازت خسرواني از لشکر ظفراثر برخاسته راه وطن پیش گرفتند - و پس از وصول باوطان باجتماع جمعیت پرداخته اکثر تهانه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهدهٔ این مقدمه سید حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او ابوسعید خان و غیرت‌خان و حسن خان و یزنهٔ او مهابت خان و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر مستعد پیکار شد (۲) - اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابلهٔ درگا داس راتهور در میدان کاله دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

(۲) نسخهٔ [ب ج] بود *

(که بنگاهبانی بهیر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بے سرانجامي بذارول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ سانبهر (۲) با راجه جیسنگهه باز مقابله روداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندوقچي (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازي نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراه وی ماند و بیشترے زخمي بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شازده سالگي نگذشته بود) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب سانبهر باغے و عمارتے درکمال صفا و موزوني راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعے دست نداده *

* سید رستم خان دکنی *

پسر شرزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا ست یکے ازانها بهندوستان وارد گشته چندے در نواحئ اجمیر

(۲) نسخهٔ [ب] سانبهي - و نسخهٔ [ج] سانبهو *

جا گرفت - و بصحبت سکنهٔ آنجا بمذهب مهدویان برآمد
سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برتبهٔ سرداري فائز شده
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهي (که
بسرداری میرزا راجه جیسنگهه جهت تادیب عادل خان و تخریب
ملک او تعین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل رسید
نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
گشته نامے به بلند رتبگي برآورد - و چون استقلال و ضبط
و ربط در کارهای بیجاپوریان نمانده بود مدتها بکامراني بسر برد
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقهٔ
مروارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب
شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهرهٔ امتیاز
بر افروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار درجهٔ ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
شده بتسخیر قلعهٔ ابراهیم گدهه مضاف حیدرآباد (که دریذولا
بآهنگدهه معروف است) دستوري پذیرفت - پستر بحضور رسیده
روز یورش بر گلکنده چهرهٔ فدویت را بگلگونهٔ زخم بیاراست
پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

چون از همت رسا و عطای عام و حلم وافي و رحم شامل (که فطرئ پادشاه وقت بود) حرف لا و کلمهٔ منع بر زبان خلافت بیان نمي‌گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابها از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمنصب والای هفت هزاري و خطاب عمدهٔ سعدالله خاني اختصاص بخشیدند و پایهٔ عزتش (۲) را از حضیض خاک باوج افلاک رسانیدند - و داروغگی ڈاک و سوانح (که یکی از خدمات عمدهٔ حضور است) نیز نامزد آو بود - عالم بکام او گردید - نصف سلطنت بل تمام آن بقبضهٔ اختیار اُو در آمد - و چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید بدستاویز سابقهٔ اخلاص و پیشین درستي خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر (۳) وقائع احوال او ساخت - و بمیامن دستگیرئ آن امیر وفا تخمیر سهام بداندیشئ ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد - با آنکه وزیر اعظم هندوستان شده آوازهٔ صولت و شوکتش از فلک هشتم هم گذشته بود بحال دیوانئ خالصه و تن هم (که پیش‌دستئ وزارت است) تغیرے راه نیافت - و بدستور سابق در همه کارها دست در کار داشت - قضا را دغلباز فلک بازي‌گوبان میر و وزیررا از بازي‌خانهٔ حکمراني دزد آسا بمحکمهٔ سیاست کشید و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزاني داشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعزازش را (۳) نسخهٔ [ب ج] سپر وقایهٔ ۰

بسیارے از مقامران بساط روزگار مہرۂ جان درباختہ شہمات کشت ممات گشتند - خان مذکور را ہم بعد از ورود موکب فرخ سیري بدارالخلافۂ شاہجہان آباد در کچہري خانساماني مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعۂ نواب زیب النسا بیگم (که دران وقت بپادشاه بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص شد - اہل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتسبان او شادي و خرمي اندوختند - ناگاه آن شب (که بزعم او آبستن ہزار امید بود) جان‌گزا حادثۂ دیگر زاد - چند مغولے (که بتسمه کشي شہرت یافته بودند) رسیده بابلاغ حکم قتل ہوش از سرش ربودند - و آن بیگناه را با ہدایت کیش خان جدید الاسلام و سیدي قاسم کوتوال دہلي برسم اختناق از ہم گذرانیدند *

وجہ (که موجب قتل او تواند شد) بثبوت نه پیوست جوقے برانند که چون حکم رہائي او شرف نفاذ یافت سادات اشاره کردند که او را از پا در آرند - و برخے گویند که ارباب عناد (که در استیصال او سعي داشتند) از جانب بیگم صاحب رقعۂ مجعول (که در افنا و اعدام او یاور افتد) از نظر پادشاہي گذرانیده بسیاست اقدام نمودند - و مقوي این روایت است که بیگم صاحب ہنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوۂ بیجا کشتن او (که ابا عنجد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاه ذکر

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متنبه گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار خویش شهرهٔ آفاق بود - و سختگیریها کمتر داشت *

* سید نجم الدین علي خان بارهه *

پور عبد الله خان سید میان است - بجلادت و مردانگي (که شیوهٔ سنیهٔ خاندان او بود) اتصاف داشت - چون برادرانش قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرتقي گردیدند او نیز باضافهٔ منصب چهرهٔ عزت بر افروخت - پس ازان (که زمانهٔ نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطهٔ ناکامي انداخت و قطب الملک برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگهه از دار الخلافه بر آمد) صوبه داری آنجا بخان مذکور باز گردید سال دوم جلوس فردوس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید و قطب الملک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متردد خاطر گشت) کسان خود را برای آوردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع این خبر جامهٔ بے طاقتي را بربالای صبر دریده ابتدا جمعے از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بمحاصرهٔ حویلي اعتماد الدوله محمد امین خان تعین کرد - آخر بنوشتهٔ قطب الملک دست

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلای عام داده بود که یابوی خرد و اسپ کهنه لنگ گوش بگوش اسپان تازي بدرجهٔ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر مثلی هرازلي بدو تعلق داشت) بے باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد - در گرمی بازار آویز و ستیز زخمهای کاري برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانخانهٔ انتقام نظربند شد - صبیهٔ نه ده سالهٔ او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانهٔ مغنیهٔ میرائي پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محلات پادشاهي خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بعجز و الحاح قطب الملک (که گاهے بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیهٔ مذکور بخانهٔ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند خان از محبس رهائي یافته بحراست اجمیر سربلندي یافت[2] چون سربلند خان صوبه‌دار گجرات باحمدآباد رسیده بخابر هنگامهٔ مرهته (که تا فضای بلده مي‌تاخت) سد ابواب شهر نموده محصورانه مي‌گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسرواني بکمک او شتافته با غنیم لئیم طریق مبارزت پیمود - و سرچنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان رهائي یافته •

قرار واقعي داد - بستور بتعلقهٔ خود معاودت نموده پس از چندے
بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بند و بست امور متعلقه
کوشیده باستقلال سرانجام مي‌داد - تا آنکه روز موعود بوادئ
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور
بدستور پردهٔ دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه
ناظرین سالم مینمود *

* ستر سال بندیله *

پسر جنپت[2] بندیله است - که پس از کشته شدن جهجهار
سنگهه و متعلق گردیدن تعلقهٔ او بسرکار پادشاهي دران سرزمین
بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک مي پرداخت
سال یازدهم فردوس آشیاني عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او
تعین شد - و آخر همان سال راجه پهاڑ سنگهه بندیله بدین کار
مامور شد - چون جنپت بندیله مدتها بنوکري برسنگهدیو و جهجهار
سنگهه بسر برده بود از رسیدن راجهٔ مسطور خیال تمرد از سر
بدر ساخته چندے ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان
دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگي نمود - در ایامے (که
خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري
از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگهه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیري

---

(۲) در [بعضی نسخه] چیت *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد - و در هنگامے (که معاودت پادشاهي از ملتان بعزم مقابلهٔ سلطان شجاع صورت گرفت) تعیناتِ خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سراپا بفتنه مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزني برداشت - ازانجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابلهٔ شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود) اغماض عین نموده (۲) اول عزیمت باجمیر سبهکرن بندیله باتفاق راجهای دیگر به تنبیه او دستوري پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبي سنگهه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائے مختفي میشد - راجه سجان سنگهه (که خود در کمکیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهي یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بنابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروي فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهونسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برویهٔ ارثي (۳) سر هنگامه پردازي برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگهه بندیله بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکري

(۲) نسخهٔ [ب ج] اغماض نموده (۳) نسخهٔ [ج] و چهارم *

پادشاهي رو آورده سال چهل و چهارم بقلعهداري اعظم تارا (۲)
عرف ستارا رايت كاميابي بر افراخت - و سال چهل و هشتم
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب
فيروز جنگ عفو تقصير او بعمل آمده بمنصب چهار هزاري
سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مكان در تعلقهٔ خود
فروكش نمود - هرچند در عهد خلد منزل فرامين طلب صادر شد
نيامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دكن بلشكر پادشاهي
رسيده تعينات مهم گرو (كه سرگروه قوم سكهان بود) گرديد
و در عهد فردوس آرامگاه (كه محمد خان بنگش فوج بر سر او
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضي محالات پادشاهي پرداخت
و جمعيت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته
كه در مالوه بود ساخته بكمك آنها بر سر خان مذكور
شتافته در گدهي محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته
بغابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه ديگر در لوازم
محاصره كوشيد - آخر پاي مصالحه درميان آمد - گويند
كثير الاولاد بود - يكي از پسرانش كنور خان چند است - كه
همراه نظام الملك آصفجاه در دكن بود - و پرگنهٔ شيرپور صوبهٔ
برار در تيول داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و ششم *

* سعادت الله خان *

از قوم نوایت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان بمتصدیگری ضلع کرناٹک حیدرآباد مامور شده باستقلال بکارهای آنجا مي‌پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ آنجا سلوک نموده نامے ببزرگي بر آورد - و چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاه عزیمت آن ضلع نمود او بمقتضای دوربیني باستقبال پرداخته زرهای موجود گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها دران مرز وبوم به نیکنامي و داد و دهش بسر برده مطابق سنه (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري جهان گذران را گذاشت - پس ازو دوست علي خان (۲) برادر زاده اش بحکومت آنجا سرفراز شد - چون مرهته دران ضلع هنگامه برپا کرد او بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علي خان مقتول گردید همین دوست خان عرف چندا صاحب (۳) داماد سعادت الله خان است که در قلعهٔ ترچناپلي مي بود - رگهو بهونسله بمحاصره پرداخته قلعه را مسخر و اورا دستگیر ساخت - مدتے محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست *

درین‌ضمن (که فیمابین ناصر جنگ شهید و مظفرجنگ ناخوشیها

---

(۲) نسخهٔ [ب] علي دوست خان (۳) در [بعضی نسخه] نواب چندا صاحب ٭

بر روی (روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن انورالدین خان فوجدار ارکات سمت چنچاور (٢) راه بری کرده پس از محاصره کارے نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهاچری شتافت - و چون بعد شهادت (٣) ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجهٔ حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایهٔ استقلال اندوخت و باندک فرصتی محمد علي خان عرف انورالدین خان فوج کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - موميٰ اليه دستگیر گشته پیمانهٔ ممات چشید - دو پسر داشت - یکے زین الدین (٤) خان که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص مي کرد - ازو ست * * بیت *

* درد من شرمندهٔ فیض طبیبان نیست نیست *

* بخیهٔ زخم منست از جوهر شمشیرها *

در جنگے بمردانگي جان درباخت - دومین علي رضا خان که بقید حیات است •

* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ *

خواجه زادهٔ احراري ست - عمش خواجه زکریا در صبیه

---

(٢) نسخهٔ [ب] چنجاور (٣) در [بعضے نسخه] فوت (٤) نسخهٔ [ب ج] زین العابدین خان •

داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانهٔ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیري وارد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدي سرفراز گردید - و در عهد خلدمنزل بهفتصدي ترقي نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده (که پسران خلد منزل باشند) با ذو الفقار خان توسل جسته در کشتن سلطان جهان شاه تردد بلیغ بظهور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمده سربلندي اندوخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر صوبهداری لاهور لوای افتخار بر افراشت و برای انصرام مهم قوم گرو (که از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هنود آنديار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان منعم خان با سي هزار سوار جهت تنبیه او تعین یافته در لوهگدهه اورا محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما کارے نساخت) فوصان رفت *

(۲)

کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیرے دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهتریهای پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را سکهه نامند

---

(۲) در [بعضی نسخه] مرقوم *

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوهٔ طغیان اختیار نموده دست تالان بر دیهات و پرگنات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می‌ساختند - بعضی از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند و برخے که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبهٔ لاهور و پارهٔ از صوبهٔ ملتان در تصرف این گروه است - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف اوست) از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سررشتهٔ دلیری بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعي متصل گدهي (که مسکن سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره راه رسد را مسدود ساخت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیارے به بأس القرار پیوستند پیغام جان بخشي بمیان آورده سرکردهٔ آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیة السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعے کثیر را بجان کشته خود اورا با چند کس روانهٔ حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب

سیف الدوله چهرهٔ عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه
بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند
و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت
هجري رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
صوبه‌داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایهٔ زمینداري
بنوکری پادشاهي و سرداري رسیده بود - و دم انا ولا غیري میزد)
بتفصیلی (که در احوال موصی الیه اندراج یافته) مقتول گشت
و چون حسین خان خویشگي تعلقه دار قصور (که از لاهور
هیزده کروهي ملتان رویه واقع است) سرتابي بنیاد نهاده خیال
نخوت مي پخت در عهد سلطنت رفیع‌الدوله با جمعی به پیکار او
شتافت - و پس از تلاقیِ فئتین زد و خورد بسیار رو داده
کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرامگاه
بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون
صوبه داری لاهور بنام زکریا خان پسر او (که یزنهٔ اعتماد الدوله
قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبهٔ ملتان مامور
گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري به نیستي سرا
رو کرد - سردار جری خوش‌نقش بود - و رعایت خاطر مردم
ولایت خود بیش از بیش منظور داشت *

* سیف الدوله سید شریف خان بهادر *

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

میر عبدالکریم بن میر سید محمد قنوجي ست - در سادات آنجا ملقب بوسولدار - میرسید محمد در وطن خود بتحصیل علوم پرداخته پایهٔ (۲) حاصل نمود - در ایامی (که اعلی حضرت در قلعهٔ اکبرآباد بگوشهٔ ناکامي نشست) ازانجا (که مزاجش از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام داشت) میرمذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب هشت سال (که درانجا بسر برد) نام برده جلیس بود - گویند روزے پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبی دارم امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - عفو جرائم محمد اورنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او شقهٔ متضمن عفو بخلد مکان نوشته (۳) داد - ازین جهت خلد مکان همواره حق میر بر ذمهٔ همت خود مي‌شمرد - سید امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات عمده ترقي کردند - اولین بخطاب خاني امتیاز یافته سال سیزدهم عالمگیري بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضي محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خاني معزز شده سال سیم (که در محاصرهٔ گلکنده غلای عظیم رو داد)

(۲) یا مایهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] نوشته فرستاد •

بمرورگی گنج لشکر معلی تعین گردید - و بظهور ارزانی نیکنامی اندوخت - پستر بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن (که از سابق تعلق باو داشت) دستوری یافت - اما شجاعت جنگ اواخر عهد خلدمکان امانت جزیهٔ صوبهٔ برار داشت - پس ازان رشدے حاصل کرده در عهد جهاندار شاه (که نظم بعضے بلاد بچند کس گمنام تعلق گرفته بود) به نیابت یکے ازانها بصوبه‌داری اکبرآباد سرفرازي اندوخت - و اواخر عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگي گرائیده رفاقت آصفجاه گزیده بدکن آمد - و به تیول از صوبهٔ برار و بخشیگری سواران (٢) عز امتیاز اندوخت - و مطابق سنه (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري به نیابت نظامت صوبهٔ برار لوای بلند رتبگي بر افراشت - و دو سه گدهي مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست - و پس از انتقال آصفجاه ناصرجنگ لفظ شجاعت جنگ در القاب او افزود - و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت مطابق سنه (١١٦٤) یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجري سفر آخرت گزید - مرد خوش ظاهر و خلیق بود - و گفتگوی او دلچسپ - اوقات بفرائض و سنن معمور داشت - و نغمه و رقص را در مجلس او راه نے - بشجاعت متصف بود - اما با معاملت

---

(٢) نسخهٔ [١] یافت ٠

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثي سربلند شده) چندے بقلعه داری دولت آباد مي پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري جهان را پدرود نمود - سادگي ازو مي تراوید - دو پسر ازو باقي ست - کلاني بخطاب ارثي نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هردو باقطاع داری پرگنهٔ کوتهل صوبهٔ برار محال ارثي ممتاز - و بنابرکم حاصلی آن به تنگي مي گذرانند *

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهاني ست - ترجمهٔ سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبهٔ تتهه و فوجداری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافهٔ پانصدي سرفرازي یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالي از جوهرے نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یکے متوسل خان که خان فیروز جنگ اورا پرورش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجاه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهي اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علي خان مصدر تردد شد - و در مصاف

عالم علي خان نيز طريق جان سپاري سپرده دو زخم برداشت
و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
و خطاب بهادر و عطاى علم و نقاره فرق امتياز برافراخت - چندے
نيابت صوبه‌داري اورنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداري
بگلانه نامور گرديد - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
بنظم صوبهٔ بيجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستي برگرداند
دومين حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (كه نظام الملك
آصفجاه بپايهٔ وزارت رسيده جانب دكن معاودت نمود) همراه
آمده در جنگ مبارز خان شريك نبرد شده - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطاى علم
و نقاره كوس خرمي زد - و مدتها بقلعه‌داري و فوجداري
ماهور و كرة بعد اولى بصوبه داري نانديز سرمايهٔ سرفرازي
اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطاى پالكي جهالردار
امتياز برگرفت - بنابر عارضهٔ فالج سالها خانه نشين بود

مطابق سنه (١١٦٧) هزار و يک صد و شصت و هفت
هجري بكشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سيومين طالب
محي الدين خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداري
جنوب صوبهٔ لاهور (كه موطن نياگانش بود) مي پرداخت - باتفاق
برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملك آصفجاه
وارد دكن گرديده پس از كشته شدن مبارز خان بفوجداري سركار

رایچور و سرکار مدکل صوبهٔ بیجاپور اعزاز پذیرفت - و ازانجا که سپاهي نقش بود در هردو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعي نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگده عرف ادوني و نیابت صوبه‌داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زودي پیک اجلش بملک بقا خواند - پسرش حسن محي الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندے قلعه داری ماهور داشت فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلی او هدایت محي الدین و والدهٔ او خیرالنسا بیگم صبیهٔ نظام الملک آصفجاه است از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامے به نیکوئي برآورد - و پس از چندے بخطاب خاني و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره بلندآوازه گشت - در ایامے (که پدرش صوبه داری بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافهٔ هزاري و افزونی خطاب مظفرجنگ و تفویض نظامت صوبهٔ مذکور بر همگنان تفوق جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبه را (که باصطلاح آن ملک پالیگر گویند - و هریک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمرد مي‌خارید) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاه بدار بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق گرفت) ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق صفائی نبود) افواج اوهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچري (که کمال استظهارش بآنها بود) واهمهٔ بخاطر راه داده جدائي گزیدند ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت او درمیان آورده بود) درین وقت طلبداشته بزاویهٔ نظر بندي بر نشاند - ازانجا (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برسد) بهادر خان پنی (۲) با چند کس دیگر همداستان شده با کلاه پوشان نرد همزباني باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمے (که درین قضیه متفق بودند) مظفر جنگ را از گهتاٹوپ عماری فیل برآورده مبارکباد گفتند - و او برچهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والده و متعلقات خود را در بندر پهلچري سابق گذاشته بود تا آنجا

(۲) یا پٹني باشد *

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
و پس از وصول بموضع رایچوتي (۲) قضیهٔ ناگهاني رو داد - یعني
مردم بهادر خان پني (که از تنگ حوصلگي پندار خودبیني
در سرش جاکرده هیچ یک را بخاطر نمي آورد) دو سه چهکرا
اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده
در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد
و شصت و چهار هجري بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
و افغان مذکور نیز بزخم گولی تفنگ پا بزاویهٔ عدم نهاد - سعدالله
خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اتصاف داشت - سپاهي
و سپاهي دوست بود - و صاحب همت بلند - بترفیه حال رفقا
مي پرداخت - کلام الهي را در خزانهٔ حافظه فرا گرفته - علما را
دوست داشتی - و همیشه درمجلس او مذکورکتب بودے - پس ازو
پسرش محمد سعد الدین (۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری
بیجاپور سرفرازي یافته اما چیچک امان نداده زود
آنجهاني شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگی
مرعشي ست - که صبیهٔ وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
خان مزبور بنابر این نسبت ترقي کرده ابتدا بخطاب سید

(۲) در[بعض نسخه] رایچوتي (۳) نسخهٔ [ج] سعدالدین خان *

صلابت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه لوای بلند رتبگي برافراخت - روزے (که سادات بارهه محمد فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان با پسران تا چاندني چوک رفته بزد و خورد پرداخته با یک پسر بقتل رسید - سه پسر ازو باقي ماندند - یکے خان مزبور و سیف خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد پس ازان خان مذکور با قطب الملک درساخته در جنگے (که بتورگی سلطان ابراهیم رو داد) شیوهٔ همراهي داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سي و سه هجري عقد فردوس‌آرامگاه با صبیهٔ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روپیه نیاز گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد علاوهٔ آن صبیهٔ خان مزبور هم بحبالهٔ نکاح فردوس‌آرامگاه درآمده بصاحبهٔ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزاري و تعلقهٔ بخشیگری احدیان و پستر ببخشیگری چهارم از انتقال حمید الدین خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزاري ترقي نمود - و ازانجا (که از هر دو بیگم فردوس‌آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

پرورش کردند - پس ازان (که در سنه (١١٦١) هزار و یک صد و شصت و یک هجري خبر آمد آمد شاه دراني غلغله افگن هندوستان شد و پادشاه بنابر عروض مرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزادهٔ مزبور را باتالیقی سید صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابلهٔ درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیگري از انتقال نظام الملک آصفجاه و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - ازانجا (که اهل دنیا را بخود غرضي ناتوان بیني و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور مي باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینهٔ او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه مي رسانید - تا آنکه در سنه (١١٦٤) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري سه روز در قلعهٔ پادشاهي محبوس (٢) ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسرواني درآمد - و بخشیگري و خطاب امیر الامرائي از

(٢) نسخهٔ [ج] در قلعه محبوس ماند ه

تغیر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاه مقرر گردید - و در سنه (١١٦٦) هزار و یکصد و شصت و شش هجري باز بتجویز صفدر جنگ بخشیگري بنام او قرار یافت اما چون صفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و روانهٔ تعلقهٔ صوبه‌داری صوبهٔ اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت و درانجا درگذشت •

* سراج الدوله انور الدین خان بهادر ظفر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهامت جنگ - که پدرش حاجي انور بصیغهٔ پیشنمازي از روشناسان خلدمکان بود - وطن نیاکانش قصبهٔ کوپا مؤ (٢) صوبهٔ اوده - و نام اصلی شهامت جنگ شیخ خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور خلدمکان رفت پادشاه تغیر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت و بمنصب چهاریصدي و امینی جزیهٔ سرکار کلبرگه و ثانیا بامانت جزیهٔ سرکار سنگمنیر سرفرازي یافت - و دران وقت خواجه محمد امانت خان فوجداری سنگمنیر داشت - صحبت مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدی بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیهٔ بندر سورت و داروغگی دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشدے بهم رسانید - و در عهد خلد منزل باضافهٔ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته (٣)

(٢) نسخهٔ [ب] کوپامور (٣) نسخهٔ [ج] یافته •

هنگامی (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد تعین شد دیوانیء صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه رفت نامبرده همرهي گزیده بدستگیریء او پس از وصول بحضور بفوجداریء سرکار کوره (۲) جهان آباد صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخت و پستر ازانجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبهٔ حیدرآباد و پستر بفوجداریء سیکاکل و سپس نوبت دوم به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد سالے چند بفوجداریء کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای ناموري افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالي داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعة وارد آن ضلع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمده و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري در جنگ بمردي و مردانگي جان داد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] کورا - و در [بعضے] کوره •

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب شهامت جنگ امتیاز یافته چندے بفوجداری کوهیر مضاف حیدر آباد مي پرداخت - و مدتے در ارکات بود - برادرش سراج الدوله لک روپیه سال باو میداد - بتقریب سفر حجاز مجاز شده پیش حیدر علي خان (۲) تعلقه دار سري رنگ پتن شتافت - و فوجے ازو بر سر قلعهٔ ترچناپلي (که تعلق بسراج الدوله دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتے در قلعهٔ مزبور نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود بمقدمات علمي آشنائي داشت - سیومین سراج الدوله مذکور نام اصلی او محمد علي ست - بعد فوت پدر در عمل ناصرجنگ خطاب خاني یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از شهادت ناصر جنگ سلسله جنبان دوستیها با کلاه پوشان چینا پتن (که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندے [که آنها بر کلاه پوشان بندر پهلچري (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایهٔ عروج برآمد - و از سیر فکري راهے با پادشاه انگریز (که در ملک فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

---

(۲) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان بهادر •

و با کار پردازان بندر چینابتن گرم جوشیده بهریک مراعات زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقهٔ کرناتک دخیل گردید و بدین تقریب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاه نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش (که مخاطب بعمدةالامرا ست) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانیٔ اهل کمال می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل جا می کند - ازوست * * شعر *

* همین جدا کرے تجهه سے زمانہ یا نکرے *

* کسی کے کرنے نکرنے سے کیا خدا نکرے *

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقي کرده اند - و یکی از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار نیلور و سروپلی مضاف کرناتک مزبور است - و دومین نجیب‌الله خان که درگذشته *

* حرف الشين *

* شمس الدين محمد خان اتکه *

پسر میر یار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش بود - مشار الیه در بیست سالگي (۲) در غزنین بخواب دید که ماه در بغل درآمده - صورت واقعه بپدر باز نمود - تعبیر کرد که دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد چون مرتبهٔ ثاني جنت آشیاني بجنگ شیر خان سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعے را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواح قنوج بپیک فرسخي از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهي افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمے بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس دو مرتبه بر لشکر مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معرکه بر آمده فیل سواره از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) نسخهٔ [ج] در بیست سالگي بخواب دید *

مي‌نمود - و چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی
از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسید - و دست پادشاه را
گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید
که نام من شمس‌الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا
کامرانم - جنت آشیاني بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند
چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید
و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبري جنت آشیاني بتلافیء خدمتی
شایستهٔ قنوج بوعدهٔ آنکه زوجهٔ اورا بخدمت دایگي مقرر
نمایند خرسند نمود - مریم مکاني حسب‌الارشاد پادشاهي وقت
تولد آن مولود مسعود را بکنار کوچ مشارالیه (که جیجي انگه
خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای
دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجي انگه بدین دولت عظمی کامیاب
گردید - و بهنگام توجه جنت آشیاني بعراق میر شمس الدین را
در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان
جانب معاودت پادشاهي شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل
شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایوني
میرزا شاهزاده را بخانهٔ خود برده میر را در جای نالائق مقید
ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند
و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

شد) اتگه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سریر خلافت بجلوس عرش آشیاني زینت یافت اتگه خان با دیگر امرا بجهت آوردن مریم مکاني و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت و هنگامے (که مزاج پادشاهي از بیرام خان منحرف گشت بنام خان مذکور (که در تیول خود بهیرهٔ خوشاب (۲) بود) حکم صادر شد که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عنایت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغي مشخص شد اتگه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهي استمداد جسته در موضع گوناچور پرگنهٔ دکدار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر صفوف اتگه خان برهم زدند - اما *　　* بیت *

* بولي نعمت ار برون آئي *
* گر سپهري که سرنگون آئي *

اتگه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منهزم ساخته بفتح و فیروزي اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهیرة و خوشاب *

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار یافت اتکه خان اظهار رنجشے نموده از لاهور بعرش آشیاني نوشت - که هرگاه در مقابلهٔ بیرام خان جانفشانیها من کرده باشم بایستے خدمت او نیز بمن متعلق میشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظیم معاقد (۲) مالي و ملکي براى زبن خود گرفت - ماهم انکه (که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت) و منعم خان (که بظاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم دوازدهم رمضان سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانهٔ پادشاهي اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انکه (که باغرور جواني و نخوت جاه متهور بے باک و مجبول فتنه و فساد بود) رسید - همه امرا بتعظیم برخاستند - اتکه خان نیم قیامے نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بیگ اوزبک ملازم خود گفت که این نادولتخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینهٔ اتکه خان رسانید خان سراسیمه زخمدار بجانب حرم سراى پادشاهي دوید - که دیگرے از نوکران آن سفاک شمشیر انداخته در صحن دولتخانه کارش باتمام رسانید - در بارگاه (۳) غوغاى عظیم برخاست - پادشاه

(۲) نسخهٔ [ب] تنظیم مالي و ملکي (۳) نسخهٔ [ب ج] در بار عام *

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمی (که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش سالی دگر شهید شدی *
۹۷۰
* تا شدی سال فوت خان شهید *

از سنوح این واقعه اتگه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند هرچند کشتن ادهم خان می شنیدند بنابر قرب و رتبهٔ ماهم انگه از اراجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا برخی ازانها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فرو نشست - عرش آشیانی در تسلیه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت این طبقه و ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - اتگه‌خیل جم غفیر بودند - از پنجهزاری تا صدي منصب دار ملکی در و بسمت پایها تنخواه میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری بمنصب عمدهٔ پنجهزاری و چهار هزاری رسیده - معلوم نیست که این همه هم نسبتان رضاعی در عهد هیچ پادشاهی بوده و هر کدام بدین پایهٔ بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلي خان نارنجی *

از امرای عهد جنت آشیاني ست - در سفر و حضر ملتزم رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده در عهد عرش آشیاني سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

صوبهٔ پنجاب گشت - و باستقلال بیرام خان دست بدامن او زده روائی کار خود پیش گرفت - چون مهدي قاسم خان از ملک گدهه بے رخصت خسرواني راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا با جمعے به بندوبست تعلقهٔ مذکور رخصت ارزاني شد* - انجام احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنت آشیاني کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمد - و چون زمانه بفرمان روائی عرش آشیاني نضارت و رونقے از سر گرفت او در جایزهٔ جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا باعادي دستبردهای قوي نموده) محفوف عواطف خسروي گشته باضافهای پی درپی در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال دهم بهمراهی میر معز الملک مشهدي بر سر بهادر خان شیباني تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثرے خاک بیحقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدر زد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیهٔ میرزایان باغیه

مامور گردید تا عرصهٔ ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عناد صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهي رخصت یافت و پس ازان بتیولداري سارنگپور نامزد گشت - و مدتها باپالت ماندو چراغ داد پرستي مي افروخت - تا همان جا ودیعت حیات بسپرد - و درون قلعه جانب جنوبي متصل دیوار حصار عمارتے مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنتهه (۲) نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده * بیت *

* نتوان کردن تمامي عمر را مصروف آب و گل *
* که شاید یکدمے صاحبدلے آنجا کند منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکري نامي تخلص بخط خود این رباعي دران سنگ کنده * رباعي *

* چغدے دیدم نشسته در صبح پگاه *
* بر کنگـرهٔ مقبـرهٔ شروان شاه *
* فریاد کنان ز روی عبرت میگفت *
* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طرفه فضائے دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش (۳) (که این گل زمین بنزول رایات جهانگیري رونق دیگر گرفت) جنت مکاني مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعضے نسخه] نیلکنتهه - و در [بعضے] نیلگنتهه (۳) نسخهٔ [ب ج] و شش هجري *

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم پادشاهي عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوهے واقع است - در کمال وسعت دورش بحکم جهانگیري ده کروه بمساحت در آمده - و در اکبر نامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتے راه یافته - در باستاني این معموره از بلاد عظیمهٔ ولایت مالوه بود - و چندے حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه و خلجیه باقي ست - منارهٔ هشت منظري از سنگ در غایت اندام و موزوني و گنبذے ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوري - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیر باز هاده لوهان بدو گروند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب مي شود - و ترشح مي‌کند - و حظیرهٔ دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بجنت مکاني معلوم شد (که سلطان نصیر الدین (۲) پسر سلطان غیاث‌الدین خلجي پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت) حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نربدا بیندازند - جز

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناصرالدین •

استخوان ریزهٔ چند با کف خاکسترے ظاهر نشد *

* شیخ گدائي کنبو *

پسر شیخ جمالي دهلوي ست - که مرید و خلیفهٔ شیخ سماء الدین سهروردي ست - نام او جلال بود - و جلالي تخلص مي‌کرد - باشارهٔ پیر جمالي تخلص نمود - ابتدا از ندمای سلطان سکندر لودي بوده - در فضل و کمال مرتبهٔ بلند داشت و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنیء کلامش بسیار راست مزه - ازو ست *   * بیت *

* مارا ز خاک کویت پیراهنے ست بر تن *
* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشي خالي نبود بقائد شوق بحجاز رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علي شیر ملاقات نموده با مولوي (۲) عبدالرحمن جامي (قدس سره السامي) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معاودت کرد با فردوس مکاني مصاحب گشت و از جنت آشیاني تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه کلبهٔ درویشانهٔ او را بورود خویش منور ساخته - در سنه (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو هند بوده ۹۴۲ تاریخ یافته اند - سیر العارفین از مولفات او ست - در دهلي

(۲) در [بعضے جا] مولانا آمده *

کهنه در مقبرهٔ زینی (٢) (که در جنب آن مسجدے ست که خلف الصدق او شیخ گدائي بنا کرده) مدفون شده *

گویند قصیدهٔ در نعت گفته که بعضے از صلحا بقبولیت این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند * بیت *

* موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *

* تو عین ذات مي نگري در تبسمي *

شیخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات و استفادهٔ علوم رسمي نمود - نقش صوت هندي را خود مي بست و میخواند - در دیار گجرات احوالے برفاه و روزگارے مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم مروت و مراسم جوانمردي بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضهٔ اقتدار بیرام خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده بوسیلهٔ او ادراک ملازمت پادشاهي نموده بمنصب صدارت سربلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست نشست که خان جمیع مهمات مالي و ملکي بے استصواب او سر نمي‌کرد - و با آنکه متعهد منصب صدارت بود بر ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تعلیم معاف داشته

(٢) نسخهٔ [ا] مزیني *

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النسب ترجيح
و تقديم داد - و عظمت شان شيخ بمرتبهٔ رسيد که سوارهٔ
بعرش آشياني مصافحه مي‌نمود - اما زود از بادهٔ مرد افگن دنيا
از جا رفته نخوت و تکبر (که بيخ برکن قديم دولتان است
تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال مساکين و ضعفا
مطلقا نمي‌پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت
از ميوات جدا گشته بملازمت عرش آشياني رسيد - ازانجا (که
مظنون و متيقن وضيع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود)
ارکان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعايت
و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني
از کمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليکن آن رتبه
و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (٩٧٦) نهصد و هفتاد
و شش در دهلي بعالم بقا شتافت *

* شيخ محمد بخاري *

از امرای دو هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغائي
شيخ فريد بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز
بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بسر برده خصوصيتي
بهم رسانيد - فتو افغان خاصه خيل (که قلعهٔ چنار بتصرف داشته
پناه گاه خود قرار داده بود) چون افواج بتسخير او تعين شد

مشار اليه بوساطت شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم جلوس [که در خادمان درگاه خواجه (۲) معين الدين (قدس سره) بر سر نذور و فتوح نزاعي بهم رسيد - و ادعاى فرزندي که آنها داشتند ثابت نشد] پادشاه اورا بتوليت درگاه خواجه مقرر فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان‌اعظم کوکه تعين صوبهٔ گجرات گرديد - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد حسين ميرزا (که با شير خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه بر انگيخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را (که در دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود) برگردانيده در مثل جرانغار جا داد - پس ازانکه آتش نبرد سر کشيد اکثرے از مردم پادشاهي پراگنده شدند - شيخ کوششهاى مردانه بجا آورده زخمهاى کاري برداشت و در اثناى تاختن از اسپ جدا شده بزمين آمد - و بزخم نيزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري نقد جان درباخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون (که بر ذمهٔ آن مخلص جان سپار بود) ازخزانه بوام داران دهانيد *

* شاه محمد خان قلاتي *

قلات قلعه ايست از مضافات ولايت قندهار ميان هزارجات در اصل لغت بکاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

(۲) در [بعض نسخه] حضرت خواجه *

مشار الیه از ملازمان بیرام خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود - هنگامے (که جنت آشیاني بتسخیر هندوستان نهضت فرمود) بیرام خان (که قندهار بجاگیرش مقرر بوده) باهتمام شاه محمد تفویض نمود - و او حکومت آنجا را من حیث الاستقلال سرانجام میداد - و چون بهادر خان شیباني برادر خان زمان (که بریاست زمین داور مي‌پرداخت) از بد نهادي خیال گرفتن قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمعے را با خود متفق ساخته در کمین نشست شاه محمد آگهي یافته آن جماعه را بیاسا رسانید - بهادر خان (که در حیله اندوزي کارے نساخت) بزمین داور شتافته لشکرے فراهم آورد - و آمادۀ جنگ و جدال گردید - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد بفرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوي ملتجي شد - و نوشت که جنت آشیاني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه جمعے را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان از جاگیر داران سیستان و فراه (۲) و گرم سیر بسرداري علي یار بیگ افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبرے نداشت - ناگهاني بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان

(۲) در [بعضی نسخه] فره *

کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار درمیان آورد و خالي بر گردانید *

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتي بر پیمان خود نه ایستاد برادر زادهٔ خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک اُغلي استجلو لله و ولي خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام نمود - چون محاصرهٔ قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علي سلطان حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعے که باشد قلعه را در تصرف آرند - علي سلطان (که لاف این کار زده بود) کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار مي‌گذرانید - چون این کیفیت از نوشتهٔ شاه محمد بعرش‌آشیاني رسید در جواب بقلم آمد که جنت آشیاني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه‌را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانهٔ هندوستان گردد *

اگرچه روایت صاحب عالم آرا با این حکایت في الجمله تباینے دارد (چه او مرقوم خامهٔ اخبار طراز خود ساخته - که بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین میرزا را با ولي خلیفه شاملو بمعاونت تعین‌کرد - چون شاه وردي پسر خلیفه شاملو با فوجے غافل برسر بهادر خان ریخته اورا رهگرای بادیهٔ هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حیله پیش‌آمده بقلعه‌داري پرداخت - امرای قزلباش زمین داور را متصرف شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (٩٦٥) نهصد و شصت و پنج علي سلطان ثاني أغلي ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار نامزد نمود - و ایالت آنجا را بسلطان حسین میرزا تفویض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه بلوازم محاربه اشتغال داشت - چون مددے از هیچ طرف باو نرسید دست در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانهٔ دیار هند گردید) یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان هر کدام جانب خود نگاهداشته جرے جنبانیده باشند - و اگر تطبیق دهند بین الروایتین هم صورتے مي‌گیرد کما لایخفی *

بالجمله شاه محمد قلاتي در آخر سال سیوم بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته مشمول عواطف پادشاهي گشته بتدریج بمنصب دو هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت سال دوازدهم بپاسباني قلعهٔ کوتهه و حکومت آنحدود سربلندي

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را
با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد)
مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمي شده خود را بکنار
کشید - و باحمدآباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است
که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه بیورش مالوه تعین شده - پس
ازان همراه محمد قلي خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک
(که در اوده رایت بغي مي‌افراشت) مامور گردیده در محاصرهٔ
قلعهٔ چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم روزے
پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمي ساخت - شیر
خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو جسته
تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت
لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود
متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان
اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیرے که انداخت
اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست
چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای
سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست
عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن
شیر رسانید - شیر دست راست اورا بدهان گرفت - درین اثنا
مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

زخمے بعادل هم رسید - چهار ماه بر بستر رنجوري افتاده جان بجان آفرین سپرد *

گویند او از شیوهٔ بےحفاظي با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر داشت - زن بعفت‌منشي تن در نمیداد - پدرش درین باب اورا منع میکرد - و نصیحت مي نمود - او روزے از موعظت پدر بهم برآمده شمشیرے حواله نمود - سبحان‌الله زهے سنگین‌دلي و غریب بے مروتي - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را بچاه مذلت افکندن *　　* بیت *

* از مکافات عمـــل غافل مشو *

* گندم از گندم بروید جو ز جو *

پسر دوم او قیام خان است - در عهد جهانگیري بخطاب خاني معزز گردیده مدتها بخدمت قراولي قیام داشت *

مخفي نماند که از قدیم الایام قلعهٔ قندهار متنازع فیه سلسلهٔ علیهٔ صفویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاهے این ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهے باولیای این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونیه انتزاع نموده در انتساب آن بسلسلهٔ چغتائي شکے نیست - و بنابران (که در سوالف ایام بسلاطین خراسان تعلق داشته و جنت آشیاني بشاه ایران وعدهٔ پیشکش آن کرده) اگر سلاطین صفویه دعوي

میگردند بجا بود - اما چون خرد پژوهان باستاني کابل و قندهار را دو دروازهٔ هندوستان بر شمرده اند (که از یکے بتوران و از دیگرے بایران روند) و از نگاهبانیِ این هردو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمني پذیرد پس دروازه باختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستے - و این همه مسلم در صورتے که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بےخبري خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هردو را یکے کرده بدهلي درآمد و رسید کار بجائیکه رسید *

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعهٔ قندهار درین اوراق بهرجا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضایا برسم اجمال اینجا رقمزدهٔ کلک بیان مي‌گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والیِ خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعهٔ میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیباني خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بملازمت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس‌مکاني لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیباني خان ازین سانحه آگهي یافت

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزے چند حصاري شده آن مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ایالت آن اُلکه را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس ازو خراسان بحیطهٔ تصرف شاه اسمعیل صفوي درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله‌جنبان اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه باز گشتے مي کرد که دیگر بارہ فردوس‌مکاني آمده قندهار را کرد گرفت شجاع بیگ بدورمیش (۲) خان شاملو بیگلر بیگی هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابري التماس کرد - که شجاع بیگ اظهار بندگی شاهي مي نماید - صداقت فیمابین مقتضی عدم تعرض حال اوست - فردوس مکاني بکابل لوای معاودت بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقي نام معتمدے در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکاني داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائی شاه طهماسپ سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سام میرزا برادر شاه با اغریواز (۳) خان شاملو (که بیگلربیگی خراسان و للهٔ میرزا بود) بے استرضا و استیذان شاهي بر سر قندهار آمد خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکاني بود - و از

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدور منش - یا بدور بیش باشد (۳) نسخهٔ [ج] اغرنواز خان ۰

جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربهٔ عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (٩٤٣) نهصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنهٔ عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمدهٔ قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه‌داري ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسي و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري روا نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچهه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را

(۲)
میرسانیدم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که بطرف آذربایجان با سلطان روم مقابله دارد) کومک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلت استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا هندال از جنت‌آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکرے فراهم آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا هندال از بے‌آذوقي به تنگ آمده بعهد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنت آشیاني در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهي بسپارم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید) به بوداغ خان قاچار (که سردار لشکر قزلباش والد سلطان مراد میرزا کومکي جنت آشیاني بود) حواله فرمود - لیکن هنوز مهمات پادشاهي سرانجام نیافته بجهت زه و زاد امرای چغتائیه ماءمنے نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان (که دولتخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بنابر منازعت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یورش نموده روانهٔ قندهار شد *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیاني فارغ بال و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت نشد که ایفای وعده با شاه ایران درمیان آید تا آنکه در زمان عرش آشیاني بتقریبی که گذشت شاه محمد خان قلاتي محرک این سلسله شده قلعه بحکم شاهي بتصرف سلطان حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سي و هفت سال در تصرف او و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري سال چهلم اکبري قلعه را تسلیم ملازمان پادشاهي نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک سال هفدهم جهانگیري شاه عباس ماضي در محاصرهٔ چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندي (که در امور قلعه‌داري نهایت بیجگري بکار برد) انتزاع نمود - و باز درسال یازدهم فردوس‌آشیاني سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علیمردان خان زیک از غضب و سفاکی شاه صفي صفوي و ناپروائی مردم ایران اندیشه مند گشته باعلی حضرت ملتجي شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثاني در سال بیست و دوم شاهجهاني با فوج جرار آمده محاصره نمود - و تا دو ماه محاربه درمیان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر توني دران جنگ گفته *　* بیت *

* ز بالا و پائين دژ مي نمود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهي ايران ضعيف‌تر گرديد ميراويس ابدالي (كه در ملازمان شاه تعينات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضاي مصلحت كليدش را بخدمت خلد منزل ارسال داشته استدعاي منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذكر يافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و درينولا گويند بحكم آن پادشاه ذوي الاقتدار آن ولايت رونقي ديگر يافته و در حوالي قلعه معمورهٔ طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملكتي ست وسيع از اقليم سيوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان (۲) سه صد كروه - و عرض از سند تا فره دويست و شصت - شرقي سند - و غربي فره - شمالي غربي غور و غرجستان و شمالي شرقي كابل و غزنين - جنوبي سيوي - قلعهٔ قندهار بدشوار كشائي شهرهٔ عالم - طول او يكصد و هفت درجه و چهل دقيقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بيشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بيست و چهار محال است بجمع هفت كرور دام كه برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تا غرجستان *

* شیخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوري ست - قدس سره
که اصلش از دهلي ست - پدر او شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ
فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده
و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید
پس از انکه بهندوستان معاودت کرد در موضع سیکري دوازده
کروهی آگره (که از مضافات بیانه بود . و چون دران گل زمین
فردوس مکاني بر رانا سانکا فتح یافت بشکري موسوم فرمود
بشین معجمه) بالای کوهے (که بآن موضع متصل است) مسجد
و خانقاهے ساخته بریاضات (۲) اشتغال مي‌نمود - از غرائب اتفاقات
عرش آشیاني را (که در چهارده سالگي بر سریر فرمانروائی
هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش
به بیست و هشت رسیده) فرزندے که میشد زنده نمي‌ماند
چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته
از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر
عالي قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدهٔ
جنت مکاني ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را
بشگون فرا مي‌گیرند آن عفیفه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند

روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضت *

و هفت هجري جنت مكاني متولد گشت - و بهمنامی شیخ
بشاهزاده سلطان محمد سليم مسمى گرديد * ٩٧٧ * ع *
* در شهوار لجهٔ اکبر * تاريخ است
و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع
شد و نفس شیخ گیرا گردید) سیکري را مصر جامع ساخته
عالي اساسے و خانقاهے رفیع بنا با مدرسه بصرف پنج لک روپیه
مرتب گشت * و لایری فی البلاد ثانیها * ٩٨٣ تاریخ یافته اند
و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و حدائق نظر فریب
اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی
آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را
بفتح‌آباد موسوم نمایند - بفتحپور زبانزد خلق گردید - همین نام
مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه (٩٧٩) نهصد و هفتاد و نه
هجري رحلت نمود * شیخ هندي * ٩٧٩ تاریخ است - بنابر اخلاص
و اعتقادے (که عرش آشیاني را بشیخ بهم رسیده بود) پسران
و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده
اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیهٔ شیخ برضاع و فطام
شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او
به نسبت کوکلتاشي سرمایهٔ افتخار اندوخته اکثرے بپایهٔ پنجهزاري
برآمده صاحب طبل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعلقیان روزگار بسا خوبهای گزیده

غازۀ چهرۀ او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نکردے - و از دیده ناملائم چندان زبون غم نگشتے - از دستگیری عقیدت و بندگي بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهرۀ آفاق گشته در جرگۀ امرای اکبري انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدي نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم در یورش مالوه هوا زدگي در یافت - چون بدار الخلافه آمد از ناپرهیزي انجام کار بفالج کشید - در همین سال روزے (که عرش آشیاني بجانب اجمیر کوچ مي فرمود) بحضور طلبیده او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستي شتافت - سنه (٩٨٥) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوي مشهدي پسر میر قاسم است - در سنه (٩٦١) نهصد و شصت و یک هجري در رکاب جنت آشیاني بهندوستان آمده بمراسم پرستاري مشمول عواطف سلطاني شده - پس ازان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیاني آرایش پذیرفت) برتبۀ سرداري صعود نمود - و سال نهم در فوجے (که بتعاقب عبدالله خان اوزبک تعین شده) شتافته مصدر ترددات گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر منقلا (که بسرکردگی خان کلان سمت گجرات قرار یافته بود) دستوري یافت - چون موکب ظفر کوکب بپتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

خان و میر ابو تراب (که همواره بترسیل عرائض استدعای مهم گجرات می نمودند) کسیل فرمود - موصی الیه در اثنای راه با میر ابو تراب برخورده پیش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر او نموده بملازمت پادشاه آورد - بستر در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات صوبهٔ گجرات گشت - پس ازان بتقریبی کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل امرا (که در سفر ایلغار گجرات پیش پیش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلادت برزد - و پس ازان بحکومت اوجین هربلند گشته لوای اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خاني چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمایهٔ افتخار اندوخت از امرای دو هزاري ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردي بیگ خان است - بدولت عواطف جنت آشیاني بخطاب مقیم خاني سر برافراخته بین الامثال و الاقران امتیاز بهم رسانید - در ایام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بمیرزا عسکري پیوست و هنگام معاودت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعهٔ قندهار محصور بوده مراسم پاسباني و تحصن بجا مي آورد چون میرزا زینهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکورنش پادشاه آوردند
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته
در گردن کرده چندے نگاهداشتند - وقت انتهاض جنت‌آشیاني
بتسخیر هندوستان بهمراهي منعم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش‌آشیاني پس از تفرقهٔ بیرام خان منعم خان طلب
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافهٔ منصب
مورد عنایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم ماندو خیالات فاسد بخود راه داده مي خواست
شورشے بر انگیزد) مصدر ترددهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموري اندوخت - و در مبادئ سال پانزدهم بداعیهٔ
ضیافت استدعای قدوم پادشاهي نمود - عرش آشیاني بقبول
مسئول مباهي ساخته یک شبانه روز بخانه‌اش عشرت پیرا بود
از جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن (۲) آرائي اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبري دار الاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیلے در بزم پادشاهي حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش‌آشیاني بمکافات دو تقصیر (که هم ادب حضور مرعي
نداشت - و هم مراعات تورهٔ سلطنت فروگذاشت که با سپهسالار

---

(۲) نسخهٔ [ج] مجلس آرائي •

دولت ناشایسته اندیشید) سرزنش زباني (که اصالت منشان را
زخمش کاري تر از شمشیر آبدار است) فرموده نزد خانخانان
فرستاد - که بهر چه سزاوار داند از عفو و انتقام بعمل
آرد - خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز
و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست صفح جریمهٔ او
نمود - ملتمس او پذیرفته بطالب ممتاز فرمود - و درسال
بیست و دوم بمنصب سه هزاري و حکومت مالوه و سپه سالاری
آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه
(۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت لختے امرای بد سرشت
بنگ و بهار عرصهٔ فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب
پادشاهي از سارنگپور یک منزل بر آمده بود - عوض بیگ
برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گیري و بد سلوکي
(که مواجب سپاه بیحسابے باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها
سرزنش نمودے) اخلاص گزیني و خیرسگالي از دست فروهشته
در کمین بد اندیشي بودند - هنگام کوچ (که بیشترے همراه
بنه و بار سردار ره نوردیده - و برخے گرمیِ شغل کوچ داشتند)
حاجي شهاب[2] نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستیزه
گشتند - غوغای عظیم برخاست - قویم خان پسرش جویای آگهي
شده بگزند جان فرسا نقد زندگي درباخت - شجاعت خان از

(۲) نسخهٔ [ب] شهاب الدین نامي را •

خیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقے از ناسپاسان
زخمے چند بدو رسانیدند - هنوز رمقے بود که نزدیکان وفا کیش
بعماري انداخته رانهٔ سارنگپور شدند - و از پخته کاري
و زمانه شناسي چنان ره سپردند که بسیارے زنده انگاشتند
و برخے بدان تصور یک گونه همراهي گزیدند - در کمتر زمانے
بحصار آن شهر پناه برده مژدهٔ رستگاري بر زبانها انداختند
و کوس شادماني بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورشے که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکے از
بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثرے انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگي یاوري نموده بپاسباني
بنه و بار رو آوردند - و از چنین آشوب بعافیتگاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگونا گون
بادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان
که ترجمه‌اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبي صدر *

نبیرهٔ شیخ عبد القدوس کنکوي - که از اولاد امام ابوحنیفهٔ
کوفي و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)
نهصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبد النبي در علوم

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالي داشت - و با وصف افادهٔ علوم باشغال سلسلهٔ علیهٔ چشت مواظبت مي‌نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پهر دم نگهداشته بذکر قلبي مشغول میشد - در سال دهم جلوس عرش آشیاني بوسیلهٔ مظفر خان دیوان اعلی بمنصب صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلائل امور سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت پادشاهي بمرتبهٔ رسید که باستماع حدیث شریف عرش‌آشیاني بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب شیخ در اجرای احکام شرعي و امر معروف و نهي منکر فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد روزے بتقریب سالگره بر ملبوس پادشاهي رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامهٔ عرش آشیاني رسیده پاره شد - حوصله تنگي کرد - نزد والدهٔ شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع مي‌کرد مریم مکاني گفت پوتم گران خاطر نشوي - باعث نجات اخروي ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتساب و تعصب

پادشاه را تنگ گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضي و شیخ
ابو الفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که عالم ما زیاده ازین شیخان
مرائي‌ست - که دینداري را پردهٔ تحصیل دنیا کرده اند - اگر
حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهاي قوي الزام و اسکات اینها
میکنیم - چنانچه روزے طعام مزعفر هم بر سفره بود - چون شیخ
ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران
حلال مي‌بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفةالله فرمودند
و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش
باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درمیان آمد - تا در
سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش
بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب
کفاف و استحقاق مرعي نداشته - در هر صوبه صدرے علیحده
مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش‌آشیاني مجلسے
از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت
که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات
پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن بمردم موجب ثواب است
یعني در مسائل دینیه (که مختلف‌فیه مجتهدین است) بنابر
تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام براي صائب خود
شقے که اختیار نماید اتباع آن بر کافهٔ انام لازم است - و کذلک
بفکر صوابه نماي خود حکمے از احکام قرار دهد (که مخالف

فرض و سنت نباشد - و سبب ترفیه عالمیان گردد) مخالفت آن
موجب خسران دنیوي و سخط اخروي ست - چه مرتبهٔ پادشاه
عادل زیاده بر مرتبهٔ مجتهد است - و بدین مضمون تذکرهٔ
نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملک سلطانپوري
و غازي خان بدخشي و حکیم الملک و دیگر علمای وقت
رسانیده * و کان ذلک في شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانین
و تسع مائة * و چون از شیخ عبد النبي و مخدوم الملک
حرفهای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما
باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیاني درهمین سال
شیخ را قافله باشي حاج کرده زرے (که بشرفا و ارباب استحقاق
آن امکنهٔ شریفه میفرستادند) حواله فرمود - و با مخدوم الملک
دستوري یافت - و بدین تقریب اخراج اینها از ممالک محروسه
بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد بریاضت مشغول
بوده بدون طلب عود بدیار خود ننمایند - چون بسبب
آمدن میرزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یک گونه
هرج و مرج در هندوستان افتاد اینها (که مترصد چنین
هنگامه بودند) مع شي زائد مسموع نموده عزیمت معاودت
مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف
حکم پادشاهي بدریا نوردي درآمده در سال بیست و هفتم
باحمدآباد گجرات بار اقامت کشودند - اگرچه بهکملی محل

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگي بحرفهاي ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب (٢) محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجداني دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بسابقهٔ عداوت در سنه (٩٩٢) نهصد و نود و دو هجري پنهاني خفه کرد - یا باجل طبعي درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوي *

از نجبای شیخ زادهای بلدهٔ لکهنو است - و آن بزرگ (٣) شهرےست از صوبهٔ اوده بر کنار دریای کودي بیسواره عبارت ازان مملکت است - شیخ بیاوری طالع در سلک ملازمان اکبري انتظام یافته در جایزهٔ نیکو بندگیها بمنصب هفتصدي (که مهین پایهٔ نوکری آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شیخ جمال بختیار (که همشیره اش از ازواج مرغوبهٔ عرش آشیاني بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستي و بد دمسازي بباده نوشي افتاده شیفته و دیوانهٔ میگساري گردید - و چون مسکرات مکدر روح و مظلم عقل است افراط آن مهیج مواد سوداوي گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردي ازپیشاني پیدائي گرفت *

در سال سیم هنگام معاودت از کابل روزے (که حوالي

(٢) نسخهٔ [ا] فرموده (٣) نسخهٔ [ب] بیشواره *

سیالکوت مضرب خیام پادشاهي بود) شیخ در منزل حکیم
ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حکیم را
بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشیدند - و زخم
اورا بحضور عرش آشیاني بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند
پادشاه بدست خود زخم اورا بخیه زد - و هرچند حکیمان
آزمون کار اصرار داشتند که این جراحت مرهم پذیرفتني نیست
و بعد از دو ماه حالش بجائے کشید که نبض شناسان قاروره دان
هم دست باز داشتند لیکن پادشاه همواره از دلدهي نوید رسان
تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخیرے رفته بود
در کمتر زمانے بحال خویش آمد - پس ازان بوقت موعود
گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بیاسود *

گویند برهمن زنے کشنا نام در خانه داشت - آن عاقلهٔ روزگار
پس از فوت شیخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب
احداث نموده و دیهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائی
باغے (که شیخ دران مدفون بود) مي‌کوشید - و از پنجهزاري
تا سپاهي هرکه ازان راه مي‌گذشت فراخور احوالش بخواست
شیلان مي‌کشید - و با آنکه کبر سن دریافته و بصارت رفته بود
شیوهٔ مرضیه را از دست نداده تا شصت سال کمابیش احیای
نام شوهر خود نمود * * ع *

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

* شیخ جمال بختیار *

پسر شیخ محمد بختیار - طایفهٔ ملقب بدین لقب در چندوار و جلیسر مضاف صوبهٔ اکبرآباد از مدتها سکونت دارند خواهر او گوهر النسا نام در خانهٔ عرش آشیانی سرآمد محلات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بپایهٔ هزاری مرتقي گردید - مردم حسد پیشه (که از پیش آمد او خار الم در دل داشتند) بیخبر آب خوردن اورا بزهر آمیختند حال شیخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهي بنابر دلسوزي قدرے ازان آشامید - او نیز متغیر الحال گردید - چون بعرض رسید پادشاه خود بچاره‌گري برنشست - و صحت رو داد *

سال بیست و پنجم باتفاق اسمٰعیل قلي خان بمالش نیابت خان (که علم بغي افراخته بود) دستوري یافته عرصهٔ مبارزت را به پیشقدمي آراست - و سال بیست و ششم به تعیناتي شاهزاده سلطان مراد (که بمقابلهٔ میرزا محمد حکیم نامزد شده) مامور گردید - روزے (که منزلگاه شاهزاده خرد کابل شد) نامبرده از تهور منشي راه چنارتو سر کرد و با مردم میرزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کنان بمعسکر شاهزاده پیوست - روزے عرش آشیاني از وی رایحهٔ شراب استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت شیخ از جوش غیرت و نازفروشي از جا رفته اسباب مکنت را

بیغما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت آشفته‌تر شده او را بزندان خانه برنشاند - پس از چندے بعفو جرائم مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتے بتقدیم خدمات تحصیل سعادت می‌نمود - ازانجا (که بمیگساری خو کرده بود) آخر کار رعشه بهم رسانید - سال سیم (که عزیمت زابلستان در پیش بود) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه توقف گزید - درهمان سال مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه هجری پا بعدم خانه درکشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار امتیاز داشت - در اوائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي اختصاص گرفت - چون بیستم جمادي الاخری سنه (۹٦۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشیاني بیرام خان را بجهت مهمات (۲) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا سکندرآباد شکارکنان رسید ماهم‌انگه انحراف مزاج مریم‌مکاني را (که در دهلي تشریف داشت) تقریب ساخته برسم عیادت ترغیب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهي افتاد - چون شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انگه خویشي و دوستي داشت) باستقبال رسید عرضداشت که این آمدنها (که بے

(۲) نسخهٔ [ب] مهمات آگره *

استصواب خانخانان است) بمردمے که در رکاب اند غیر از جان گزائي و بے ناموسي ثمرهٔ نخواهد بخشید - نا گزیر است که ما بندها باماکن شریفه رفته بمراسم دعا گوئي اقدام نمائیم - عرش آشیاني شخصے را نزد خانخانان فرستاد - که ما خود عزم دعاي کردیم - هیچ کس درین کار دخلے ندارد معهذا عهدنامهٔ بنام این جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه سخن وا شد و میدان خالي بدست ماهم انگه و شهاب لدین احمد خان افتاد علانیه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج پادشاه از بیرام خان کبیده * * بیت *

* هرچند باغیـار عنـایت نظرے هست *

* گوئیم بدانسان که سخن را اثرے هست *

بیرام خان از استماع پیغام پادشاهي سراسیمه گشته حاجي محمد خان سیستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسے گوش بمعذرتها کند - امرای چغته (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملکي و مالي بصوابدید ماهم انگه بشهاب الدین احمد خان مفوض شد - روزے چند بتمشیت امور سلطنت پرداخت *

در سال دوازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) اورا از حوالیٔ قلعهٔ کاگرون بریاست ولایت مالوه برنواخته بمالش

میرزایان باغیه (که بران دیار بتغلب استیلا یافته بودند) تعین فرمود - آن ناسپاسان ثبات (۲) از دست داده پیش از جنگ بگجرات بدر زدند - چون سال سیزدهم طلب حضور شد مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال ملکي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه باید نمي‌رسید - آنرا بدو نامزد نمودند او از جزرسي و کارداني نسقے شایسته و انتظامے گزیده داد سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاري سر افتخار برافراخته بسپه‌سالاري مملکت مالوه تعین گشت - و سال بیست و دوم چون از وزیر خان کارهای گجرات باختلال آمد حکومت آنجا بدو تفویض یافت (۳) - و در سال بیست و هشتم چون اعتماد خان از تغیر او بایالت گجرات در رسید خان مذکور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقیقت او سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کانتهیا (۴) روزگار مي‌گذرانید) طلبیده بسري و سرداري دستمایهٔ آشوب گردانیدند - شهاب الدین احمد خان باطفاء این نایرهٔ همت گماشته کار برده آرائي کشید - پیش ازانکه آویزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند - دران سراسیمگي یکے از نوکران زخمے هم رسانید - چندے وفاکیش خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضے نسخه] وسیوم (۴) در [بعضے نسخه] کایتهیا *

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست فاحش رو داد - و ناموس عالمے بتاراج رفت - غنيم اطراف و جوانب فرو گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده بجالور شتابند - که في الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابديد اعتماد خان بر شير خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود) فوجے فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان از حضور رسيده سلطان مظفر را آوارۀ باديۀ فرار ساخت - و سرکار بهرونج بتيول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکومک قليج خان [که با سپاه مالوه بکشايش قلعۀ بهرونج (که بتصرف کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگيها دم آسايش برگرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه باز ايالت مالوه باو قرار يافت - همان جا در سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کدبانوی خانۀ او بابا آغا (که پيوند خويشي با مريم مکاني داشت) بشايستگي زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم درگذشت *

* شيخ ابراهيم پور شيخ موسی *

برادر شيخ سليم سيکري ست - شيخ موسی از جملۀ

خوبان وقت بوده - و در قصبهٔ سیکري (که چهار کروهی اکبرآباد است - و عرش‌آشیاني دران جا قلعه و شهر پناه بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزیده بریاضت و مجاهدت (۲) مي‌پرداخت - چون اولاد عرش آشیاني زنده نمي‌ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نمودے روی التجا بشیخ سلیم هم آورد - در همان ایام مادر شاهزاده سلطان سلیم بارور شد - این معني موجب مزید حسن ظن گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکانی برای حاملهٔ مذکوره اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ درین دولت بمدارج ترقي رسیده *

شیخ ابراهیم مدتے بتعیناتی شاهزادگان در دار الخلافهٔ (۳) اکبرآباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس با برخے مبارزان بتهانه داری لادلائي و تنبیه سرکشان آنحدود مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فروغ استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتلو (که در اُدیسه

---

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضات و مجاهدات (۳) در [بعض نسخه] آگره *

هر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور رسیده ناصیهٔ ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر عرش آشیاني شد) او بپاسپانی دار الخلافهٔ آگره لوای کامیابي افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال سي و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله داني و کار شناسی او خاطر نشین پادشاه بود - از اُمرای دو هزاري ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از قدیمان همایون پادشاه بود - در شکستے (که از افاغنه بفوج پادشاهي رسید) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با دیگران جهت برآوردن مریم مکاني حلیلهٔ آن پادشاه والا جاه تعین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیاني از عراق ازانجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر بر افراخت - بعد ترو کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

و روز جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهي شده بپاسا رسید
پسرش شیرویه ملازمت عرش‌آشیاني دریافته ابتدا در کومکیان
منعم خان خانخانان تعین بنگاله گردید - و در جنگ داؤد افغان
(که در حدود أڈیسه رو داد) جوهر مردانگي بر روی
روز آورد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
سلطان مراد بصوب کابل دستوري پذیرفت - پستر همراه
میرزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال سیم
باتفاق خان اعظم کوکه بمهم دکن کمر خدمت بست - و سال
سي و دوم با مطلب خان بهتنبیه جلالهٔ تاریکي مامور گردید
و سال سي و نهم بخطاب خاني سربلندي یافته بپاسباني
اجمیر سرمایهٔ مباهات اندوخت - از امرای هزاري ست *

* شیخ عبدالله خان *

خلف ارشد اسوهٔ مشائخ الشطار شیخ محمد غوث
گوالیاري ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبد الله و شیخ
ضیاءالله بمزید اشتهار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدري
معروف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار
و در اهتدا و ارشاد خلائق جانشین والد گرامي صفات بود
بسرنوشت تقدیر با نشهٔ فقر و درویشي نوکري پادشاهي اختیار
نموده درسلک امرای اکبري انتظام یافت - پیوسته در یساقها
بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیدے - و همواره

در معارک جدال مراتب جان فشاني بجا آوردے - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري امتیاز یافته صاحب شوکت و جمعیت گردید - گویند تا سه هزاري مرتقی مدارج امارت گشته در عین جواني لوای ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومین شیخ ضیاء الله نوکري اختیار نکرده بدرویشي در ساخت - در حیات پدر بگجرات شتافته در خدمت شیخ وجیه الدین علوي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب شروح و حواشی مفید دارد - و مرید پدر اوست) اکتساب علم کرده در پتن از شیخ محمد (۲) * طاهر محدث بوهره سند حدیث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدور عنایت نامه و تفویض خرقهٔ خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار در سال (۹۷۰) نهصد و هفتاد بگوالیار آمده روزے چند گذرانیده در دار الخلافهٔ آگره طرح سکونت ریخت - و خانه و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مثوبات اخروي همت گماشته برسم دانش دلاویز صوفي افاده مي فرمود - تا سیوم رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج بعالم دیگر خرامید *

گویند در سالے [که در لاهور بعرش آشیاني شاخ آهوئے (که تماشای جنگ آن مي فرمود) بانثیین رسید - و سخت رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعیادت

---

(۲) نسخهٔ [ج] محمد محدث *

آمدند - روزے پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یاد ما نکرد
علامي شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهي داد - ناچار خود را
بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندے یکے از حرمهای شاهزاده
دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل
بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرها برانگیخت پذیرا
نه افتاد - آن عفیفه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس‌الامري
بود از زندگي ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقتضای مقام مجملے از احوال والد ماجد این هردو
برادر ثبت مي‌گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش
شیخ پهول (۲) از نژاد شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت
بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند
شیخ پهول (۳) مرید شاه قمیص است - که در سادهورا آسوده
جنت آشیاني را بدو اخلاص و ارادتے بهم رسید - با آنکه
با خواجه خاوند محمود نبیرهٔ خواجه ناصرالدین احرار بیعت
داشت خلع ربقهٔ مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه
بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این
بیت برخواند *　　　* بیت *

* همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز *
* دران دیار که طوطي کم از زغن باشد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهول - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] بهلول (۳) نسخهٔ [ب] فیض *

و چون در سنه (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا هندال برادر خرد پادشاه ترهت جاگیر یافته بود - بموافقت بعضی ارباب فساد اندیشهٔ تباه بخود راه داده در عین موسم باران - بے رخصت روانهٔ دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم دهلی (که از ارکان سلطنت بود) باگره آمده بنصائح ارجمند میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالشے بافغانان دهد - درین اثنا برخے امرا از بنگاله گریخته در جونپور بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین خبر آگهی یافته شیخ پهول را (که بوی فرط محبت و حسن اعتقاد داشت) به پند گذاری و موعظت پردازی روانه ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بد دلی و خدرک افتادند - و آخرها یکتائی (۲) مشروط بقتل شیخ گردید - که تا پرده از روی کار بر ندارند موافقت صورت نگیرد - میرزا نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افاغنه اتفاق دارد) از خانهٔ میرزا گرفته در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] برنگیرند •

۹۴۵

گردن زد - شیخ محمد غوث * فقدمات شهیدا * تاریخ یافته قبرش در ظاهر قلعهٔ بیانه است - بالای کوهے *

جنت آشیاني از قتل شیخ قرین تاسف و اندوه گشته طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک و مرعي داشت - او مرید حاجي حمید گوالیاری غزنوي ست که او مرید شیخ قاضن (۲) بنگالي و او مرید شیخ عبدالله شطاري ست - نامش ابوالموید محمد - و از جانب پیر بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چناڈهٔ صوبهٔ بهار بحکم پیر بسر برده و چند سال بچله نشیني گذرانیده در سنه (۹۲۹) نهصد و بیست و نه جواهر خمسه را (که نسخه ایست مشهور) دران خلوت نشیني از سواد به بیاض آورد - و درین هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیرشاه در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت شیخ بنابر اشتهار ربط خود (۳) با همایون پادشاه اندیشه‌ناک گشته بگجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فراوان مردم آندیار را بفوائد معنوي بر نواخت - چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک رایات همایوني در دیار هند افراخته شد شیخ از گجرات ارادهٔ معاودت تصمیم نموده در سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه (که آغاز سریر آرائی عرش آشیاني ست)

(۲) در [بعضی نسخه] قاضی (۳) نسخهٔ [ا ب] خود و همایون *

شیخ بگوالیار آمده بآگره شتافت - پادشاه لوازم استقبال بجا آورده فراوان نیازمندي بتقدیم رسانید - شیخ گدائي کنبو (که صدر صدور بود) بسابقهٔ عداوتي (که با شیخ داشت) بتازگي کمر دشمني بسته رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته مشهور بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به بیرام خان خانخانان رسانید - و خاطر خان را برو متغیر گردانید - آن قدر رعایت پادشاهي که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائي یافته آزرده خاطر بگوالیار که مسکن او بود برگشته گوشهٔ انزوا گزید - تا در شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد ازین خاکدان بنعیم جاودان شتافت * بندهٔ خدا شد * تاریخ است *
۹۷۰

گویند از جانب عرش آشیاني یک کرور دام وظیفه مقرر بود - و در ذخیرة الخوانین آورده که شیخ نه لک روپیه را جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه بزبانها افتاده (که عرش آشیاني نیز مرید شیخ بود) از اکبرنامه هم ظاهر میشود - اگرچه شیخ ابوالفضل بنابر همچشمي مشیخت یا بسوءظن که داشته یا بمزاج گوئي پادشاه در لباس دیگر وا نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که برخی در همین سال مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند) عرش آشیاني بقصد شکار

از آگره برآمده عرصهٔ گوالیار بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت ظاهر شد که کاوان قبچاق همراه شیخ محمد غوث از گجرات آورده اند - حکم شد که ببهای دلخواه از سوداگران بگیرند درین میانه معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین کاوان دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآینه شیخ آنهارا پیشکش خواهدکرد - چون عرش آشیاني تشریف فرمود شیخ مقدم پادشاهي را مغتنم شمرده حرز آفت بیرام خاني اندیشید - و جمیع گاران را (که بمردم شیخ منسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت - و درآخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت دست ارادت بکسے داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست خود را دراز کرده دست عرش‌آشیاني گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه نقل مي‌کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشهٔ نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن کاران و طرز دراز دستیِ شیخ خنده‌ها داشتیم * بیت *

* بزیر دلق ملمـــع کمنـــدها دارند *

* دراز دستیِ این کوته آستینان بین *

پس ازان آن مرد سادهٔ خود آرا در هنگامهٔ عوام باین روش مباهات مي نمود - و این حکایت را الفاظے چند تحریر

نمود - و نقل بالمصدر آن درینجا مناسب نبود *

غریب تر آنکه در حق شیخ پهول می نویسد که چون جنت آشیانی را توجه بدعوات بود شیخ را بادعای ادعیه عزت می داشتند - و او نسبت بآن حضرت گاهے رابطهٔ ارادت و گاهے واسطهٔ عقیدت انتساب داده تفاخر نمودے - حالانکه این دو برادر از فضائل و کمالات علمی عاری بودند - یک لختے ارقات در زوایای جبال نشسته بدعوت اسمی اشتغال می نمودند و آنرا دستاویز جاه و اعتبار خود می ساختند - و بصحبت سلاطین و امرا بوسیلهٔ ساده لوحان زود فریب رسیده متاع ولایت می فروختند - و بلطایف الحیل مواضعات و قریات می گرفتند *

بالجمله این همه زبان طعن شیخ ابوالفضل (که بر مشائخ وقت میرود) بسبب عداوت باطنی و حسد همچشمی ست که پدرش نیز از مقتدایان وقت بود - و دعوی همسری داشت اما قبولیت نیافت - یا از واشگافیها و بے پرده گوئی ست که منافی مصلحت و مخالف جمهور است - بهر تقدیر (۲) تحقیق و اثبات ولایت و غوثیت (که امرے مبطن است) یکطرف - اما اتحاد و ارادت جنت آشیانی باین دو برادر در غایت ظهور است - چنانچه صحیفهٔ همایونی (که بعد از تسلط شیرشاه بشیخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار

(۲) نسخهٔ [۱] تحقق *

بجنس آنرا آورده) با جواب شیخ درین جا بضرورت مقام ارتسام می یابد *

* صحیفهٔ شاهی *

بعد از عرض آداب دست بوس معروض آنکه عنایت قدیر لم یزل از گریوهٔ دشواری تقدیر به بدرقهٔ توجه و دعای ایشان و جمیع درویشان بآسانی برآورد - و از سوانح روزگار فتنه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملازمت باعث آزار خاطر و سبب تیرگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام خیال در گرو این اندیشه بود - که آن دیو سرشت مردم بآن ذات ملکوت صفات چه سلوک کرده باشند - چون شنید (که در همان نزدیکی هجرت بدیار گجرات فرمودند) دل ازان اندوه گرفتاری قدرے رهائی یافت - و پیوسته از صدق عقیدت امیدوار است - که فیض (۲) فضل کردگار همچنان که از تنگنای آفت بیرون آورده از بند اندوه ناکی مذکور آزاد ساخت از محنت مفارقت صوری نیز خلاصی بخشد - سبحان الله چگونه سپاس و شکرگذاری بیقین باطن نشین آن رهنمای حقیقی بتقدیم رساند - با اکثر اسباب پریشانی (که بظاهر قالب فرو پیچیده است) در جمعیت وحدت سرای سویدای قلب باندازهٔ یک ذره قصورے و فتورے راه نیافته - راه آمد و رفت باندازهٔ قافلهٔ دعای خیر پیوسته مسلوک باد

* جواب *

(۲) نسخهٔ [ب] که فضل •

وصول نامهٔ نامیء سلطاني و مطالعهٔ صحیفهٔ گرامیء همایوني مبارکباد زندگاني بمخلصان این حدود رسانید - و نوید سعادت صحت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بملک وقائع‌نگار قلمي بود مطابق نفس‌الامر است - هیچگونه تکلفی دران واقع نیست * * ع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند افسر از اندوهناکیء سرگذشت شوریده‌مباد * ع *

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست *

هرگاه حق سبحانه تعالی بندهٔ سعادتمند خود را مي خواهد بدرجهٔ کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هردو میفرماید - یک دور جمالي گذشت - اکنون چند روز نوبت جلالي ست - بحکم (ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا) بزودي باز نوبت جمال خواهد رسید - زیراکه بقانون عربیت یک عسر درمیان دو یسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط بحسب مسافت کمتر از دایرهٔ محیط است عنقریب عروس مراد بر منصهٔ ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجمله شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریهٔ هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد سید وجیه الدین علویء گجراتي (که بر کتب درسیه شروح دارد

و عالم علوم ظاهر بود) مريد وى است - يكے بسيد گفت
كه با اين علم و دانش دست انابت بشيخ (كه چندان علم
ندارد) دادة - فرمود جاى شكر است - كه پيغمبر من امي
است - و پير من امي - سلسلۀ شطاريه بسلطان العارفين
بايزيد بسطامي منتهي ميشود - و لهذا در روم اين خانوادہ
به بسطاميه شهرت دارد . و چون يكے از وسائط اين سلسله
شيخ ابو الحسن عشقي ست (قدس سره) در ايران و توران
عشقيه خوانند - و پيران اين طايفه را شطاري ازان گويند
كه در سلوک از مشائخ ديگر سلاسل تيزتر و گرم تر اند
و پيوسته كبراى اين طايفه در عراق عرب و عجم بافاضۀ سالكان
شمع هدايت مي افروختند - نخستين كسے (كه از ايران وارد
هندوستان گشت) شيخ عبد الله شطاري ست - كه در نسب
به پنج واسطه بشيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين سهروردي
ميرسد - و در ارادت بهفت واسطه ببايزيد بسطامي (قدس سره)
و در اخبارالاخيار گفته كه شيخ عبدالله به پنج واسطه بشيخ
نجم الدين كبري (رحمة الله عليه) ميرسد - در ماندو مالوه
سكونت اختيار كردہ در (۸۹۰) هشت صد و نود در گذشت
همان جا مدفون است - خلفاى او در اطراف و جوانب
هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزيدند *

* شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی *

پسر کلان شیخ مبارک ناگوري ست - که از علمای وقت بریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن در زي اهل تجرید برآمده بپای همت معمورهٔ جهان را در نوشت - و در مائهٔ تاسعه در قصبهٔ ایل از توابع سیوستان بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنفوان مائهٔ عاشره پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده در بلدهٔ ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزندے زنده نمي ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده (۲) شیخ که بوجود آمد بمبارک مسمے گردانید - چون بسن شباب رسید بگجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گاذروني و مولانا عماد لاري تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدارالخلافهٔ آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافادهٔ علوم مي پرداخت - و بدرویشي و قناعت بسر مي‌برد و در توکل شانے عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف و نهي منکر بحدے مبالغه مي کرد که از کوچهٔ (که آواز نغمه مي آمد) نمي گذشت - و آخرها بمرتبهٔ مولع شد که خود سماع و وجد مي‌نمود - اوضاع مختلفهٔ بسیار بدو نسبت داده اند

(۲) نسخهٔ [ج] پانزده *

(٢)
در عهد سلیم شاه بربط شیخ علائی مهدوي بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبري (که امرای چغتا بیشتر در عرصه بودند) بطریقهٔ نقشبندیه خود را وا نمود - و پس ازان بسلسلهٔ مشائخ همدانیه منسوب میکرد - چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند برنگ ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتهار یافت - تفسیرے موسوم بمنبع العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از مولفات اوست - تذکرهٔ اجتهاد عرش آشیاني (که بگواهی علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تحریر یافته در ذیل آن مرقوم نمود که این امرے ست که از سالها منتظر آن بودم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمنصبی هم امتیاز یافت اگرچه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانیده در سنه (١٠٠١) یکهزار و یک در بلدهٔ لاهور زندگي بسپرد
١٠٠١
* شیخ کامل * تاریخ فوتش یافته اند *

شیخ فیضي در سنه (٩٥٤) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشے وافر برداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکي دانش فرا پیش گرفته رنجوران تهي دست را چاره میکرد - ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزے بهمراهی

---

(٢) نسخهٔ [ب ج] شیخ علامي •

پدر نزد شیخ عبدالنبي صدر عرش آشیاني رفته اظهار حال و استدعای صد بیگهه مدد معاش نمود - شیخ بتعصب مذهب اورا با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزاند شیخ فیضي را حمیت بران آورد که بپادشاه وقت روشناسي و راه حرف پیدا شود - مکرر بوساطت برخے بارپایان فضل و کمال شیخ و سخن‌طرازي و بلاغت گستری او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم (که عرش آشیاني بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجه بودند) اشارتے باحضار شیخ سرزد - چون ابتدای روزگار سیما اهل مدارس را بداندیشي با اینها بود این طلب عاطفت را مطالبهٔ عتابي وانموده بحاکم دارالخلافهٔ آگره خاطرنشین کردند - که پدرش مبادا اورا مخفي سازد چند مغلے فرستاد - که ناگهان خانهٔ شیخ قبل نمایند - حسب اتفاق شیخ فیضي دران وقت درخانه نبود - في‌الجمله کشمکشے رفت - چون دررسید سمعنا و اطعنا (٢) گفته درسرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشید - آخر بسعي تلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پیمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمے پوست‌کشی شیخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

---

(٢) در [بعضی نسخه] سمعا و طوعا گفته •

افتاده بحجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخواري و ذلت درباخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه رسانیده بود در سال سیم بخطاب ملک الشعرا مورد مراحم گردید - و در سال سي و سیوم خواست که زمین خمسه را جولانگاه طبع خود سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلي و مجنون نلدمن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هریک بچهارهزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجهزار بیت برسخته آید در کمتر زمانے عنوان پنج نامه با برخے داستان برشتهٔ نظم کشیده دل‌نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش هستي ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامي *

(۲)
در سال سي و نهم عرش‌آشیاني بانجام تاکید بکار بردند و حکم شد اول افسانهٔ نلدمن بترازوی سخن برسنجد - در همان سال بپایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از دیرباز تنهائي دوست داشتے و راه خموشي سپردے با کوشش پادشاهي خمسه انجام نگرفت - در سرآغاز رنجوري (که ضیق‌النفس داشت) بر سخته بود *　　* بیت *

(۲) در [اکثر نسخه] تقید *

* دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد *
* مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد *
* آن سینه که عالمے درو مي گنجید (۲) *
* تا نیم دمے بر آرم تنگي کرد *

و در ایام بیماري مکرر مي خواند *

* گر همه عالم بهم آیند تنگ *
* به نشود پاے یکے مور لنگ *

دهم صفر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري سال چهلم اکبري درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند سالها فیضي تخلص مي کرد - سپس فیاضي - خود میگوید * * رباعي *

* زین پیش که سکهام سخن بود *
* فیضي رقم نگین من بود *
* اکنون که شدم بعشق مرتاض *
* فیاضیم از محیط فیاض *

یک صد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوي بر فضل او تفسیر سواطع الالهام بے نقط است - که میر حیدر معمائي تاریخ اتمام آن سورهٔ اخلاص یافته - که (۱۰۰۲) هزار و دو است - و ده هزار روپیه صله گرفته - موارد الکلم

---

(۲) در [بعضے نسخه] مي گنجد *

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که
تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر
بے نقط ننوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمهٔ طیبه (که
ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل
فضیلت خواهد بود *

گویند از متروکهٔ شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح
نفیس بسرکار پادشاهي ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت
شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم
پادشاهزادها مامور میشد - بسفارت هم نزد حکام دکن شتافته
زیاده بر چهار صدي منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه
برادر خرد بود برسم امارت ترقي کرد - در حضور شیخ دو هزار
و پانصدي شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید
جمعے (که آفتاب پرستي را بعرش آشیاني نسبت دهند)
این قطعهٔ شیخ را استشهاد دارند * *شعر*

* قسمت نگر که در خور هر جوهرے عطا ست *
* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *
* او مي کند معاینهٔ خود در آئینه *
* این مي کند مشاهدهٔ حق در آفتاب *

اگر چه شکے نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از
اعاظم آیات قدرت آلهي ست و بند و بست جهان کون و فساد

محفوظ بدان اما نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد) موهم اینچنین نسبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام دارد - بیتی برمي نویسد * شعر *

* چه دست مي‌بري ای تیغ عشق اگر داد است *
* به بر زبان ملامت گر زلیخـــا را *

* شهباز خان کنبو (۲) *

نسبش بشش واسطه بحاجي جمال میرسد - که مرید مخدوم بهاء الدین زکریای ملتاني بوده - گویند درویشے بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبرے یک اشرفي بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجي عرض کرد که بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبرے بگیر و یک اشرفي (۳) بستان - او ده بیست نام برده اشرفي گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم معلوم شد دعا درحق او کردند - که خفیف العقلی درمیان شما نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هذه شهرت دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبای خود بزهد و درویشي مي گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال بمرتبهٔ احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر عرش آشیاني

(۲) نسخهٔ [ج] کنبوه (۳) نسخهٔ [ب ج] که بگیري یک اشرفي *

گردیده از صدي منصب برتبهٔ امارت فائز گشت - و بخدمت میر توزکي اختصاص یافت - در سال شازدهم (که لشکر خان میر بخشي معاتب شد) مناصب او بشهباز خان مفوض گشته پس از چندے میر بخشیگري نیز ضمیمه گردید - و در سال بیست و یکم به تنبیه تمرد منشان راتهور علی الخصوص کله پسر رای رام نبیرهٔ رای مالدیو و تسخیر قلاع سوانه متعلقهٔ جودهپور دستوري یافت - جمعے از سرکشان آن ناحیه در قلعهٔ دیکور سر استکبار میخاریدند - نخستین همت بکشایش آن گماشت - در کمتر فرصتے فیروز مندي رو داد - گروهے انبوه بگو نیستي نگونسار آمدند - و پس ازان قلعهٔ دو تاره کشوده روی همت بتسخیر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است) آورد - متحصنان بزنهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان بحضور رسیده بالطاف پادشاهي اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گجپتي تعین شد او از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ بهار است - همواره با عساکر پادشاهي همراهي گزیده در کشایش بنگاله خدمات شایسته بتقدیم رسانیده - و بتخیلے واهي رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله (که پس از فوت منعم خان برخاست) بخیال تباه در شده رهزني

فرا پیش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشود
فرحت خان تیول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق (۲)
خان در جنگ او فرو شدند - چون شهباز خان رسید ارکان
ثبات او بلرزش در آمده صلاح کارها در گریز دید - شهباز
خان دست از دنبال برنداشته هرجا مي رفت پاشنه کوب
مي شتافت - تا بجگدیس پور (که محکم ترین جاهای او ست)
متحصن گردید - و بعد چندے (که قلعه مسخر شد) زه و زادش
اسیر گشت - و او روی بخمول آورد - شهباز خان قلعهٔ شیرگدهه را
(که سري رام پسر گجپتي بقلعه‌داري آن دم نخوت میزد)
بمحاصره نیز بر گرفت - درین ضمن قلعهٔ رهتاس (که تسخیر آن
بیاوري اسباب برتر است) بدست جنید کرراني بود - او بسید
محمد نام معتمدے سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر
خان روی بتسخیر نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان
طلبید - و کامیاب خواهش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده
بمراحم بیکران لوای بلند نامي افراخت - و پس ازان
به تنبیه رانا پرتاب مغرور تعین گشته در سال بیست و سیوم
سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعهٔ کوبنهلمیر (۳) را (که

(۲) نسخهٔ [ا ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کونبلمیر - و در [بعضی جا] کونهلمیر آمده *

در زمان باستاني کمترکسے بدو دست کشای چیرگي شده) گرد گرفت - رانا سراسیمه شده نیم شبے بلباس سناسیان بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده و قلعهٔ اودیپور نیز بتصرف در آمد - و دقیقهٔ از تاخت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهانه درون کوهستان و سي و پنج بیرون از اودیپور تا پورماندل نشاند و دودا پسر رای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش بر انگیختے) رهگرای فرمان پذیري ساخته همراه بحضور آورده بعواطف خسرواني اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبهٔ اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرتاب (که بنه و بار او یغمائي شده بود) ملک او از بدگوهران پاک گشته سپه‌نشین گردید - و دیگر سرتابان تمرد گرا در[2] بیم‌ناکي افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین مي شمردند *

چون هنگامهٔ امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز خان را بدان طرف کسیل کردند - اما از خود سري با خان اعظم کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پژوه تعین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده رو بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرنخودي

(۲) در [بعضے نسخه] در دوادو بیمناکي *

بپراهه میرود و عرب بهادر و نیابت خان بدو پیوسته هنگامه آرای بدگوهری او شده اند) بجانب اودهه شتاب آورد - نزدیک سلطانپور بلهري[2] بیست و پنج کروه اودهه باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور سي کروهی جنگگاه عنان باز نکشید - از قضا آوازهٔ درگذشتن معصوم خان فوج مخالف را پراگنده ساخت - درین اثنا جرانغار عسکر پادشاهي متوجه پیکار گشت - بکمتر آویزش معصوم خان زخمي باودهه فرار نمود - چون مژدهٔ فیروزي بشهباز خان رسید تیز دستي نموده هفت کروهی اودهه باز رده آرا گشت - و پس از جنگ صعب مخالف آوارهٔ دشت هزیمت شده در اودهه هم نتوانست ثبات ورزید - هر یکی بطرفی شتافت *

و چون شورش این فتنه پژوهان فرو نشست بدارالخلافهٔ آگره رسیده در غیبت پادشاهي (که بدفع هنگامهٔ میرزا محمد حکیم بکابل انتهاض فرموده) حسب الحکم بمحافظت آن مصر جامع مي پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت پادشاهي بملازمت کامیاب گشت - چون بادهٔ دنیا مرد افکن است درین ایام (که کارهای نمایان ازو ظهور گرفت) بخود بیني

---

(۲) در [بعض نسخه] بلهري *

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشي کرد - و همان ایام (که شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تعلیم چوکي بخشیان اورا از میرزا خان خلف بیرام خان پایان داشته بودند - چون شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای سبک بر زبان رانده - عرش آشیاني برای پند پذیری او برای سال درباري سپردند - چون در سال بیست و هشتم خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بپاسبانی آندیار با مرای بسیار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار معصوم خان کابلي بگهوره گهات رو آورد - پس از آویزش سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهاتي برده) رهگرا گشت *

آن ولایتي ست نشیب شمالي ثانده قریب چهار صد کروه طول - و نزدیک سه صد کروه عرض - چون بنگاله ازو بلندتر است بدین نام خواندند - چون این سرزمین پی سپر تاخت و تاراج عساکر گردید و بکترا پور (که بنگاه بومي آنجا ست) یغمائي شد و سنار گانون بدست آمد و ساحل برهم پوتر (که بزرگ دریائي ست از خطا مي آید) معسکر گردیده آویزشها رو داد عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهي

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلابه گري درآمده طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه ستارگانون را داروغه نشین پادشاهي گرداند - و معصوم عاصي را بحجاز روانه نماید بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان رودبارها گذشته در انتظار ایفای وعده نشست آن مفسد چندے بلیت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آمادهٔ پیکار گشته رو بآویزش آورد - امرا از مدارا گسیختگي و نخوت فروشی سردار آزرده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هرکدام راهے برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتاندَه معاودت نمود اندوخته برباد رفت - برخے جان سپردند - و جوقے گرفتار گردیدند - غنیم خیره شده بعضے جاها متصرف شد - شهباز خان از دو روئي و بےاتفاقی امرا بسیچ حضور کرد - ازین آگهي پادشاه سزاولان تعین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار بهمراهی او نامزد گشتند - شهباز خان به نیروی همت کار بند حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای پی در پی بمعصوم عاصي داده آواره ساخت *

و در سال سیم از خود بیني و غرض پرستي میان شهباز خان و صادق خان رشتهٔ یکدلي گسیخته گشت - صادق خان بر طبق اشارهٔ حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان بے آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چندے

باز بسزاولی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست
آن ملک همت برگماشت - و بسیارے سرتابان را برانداخت
(۲)
فوجے بر بهاتي فرستاده زمیندارش را بایلي در آورد
و جمعے بولایت کوکره (که میان ارڈیسه و دکن آباد ملکے ست)
تعین کرده فراوان غنیمت اندوخت - مادهو سنگهه بومی
آنجا مالگذاري پیش گرفت - چون در سال سي و دوم آرامشے
دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکوتوالی
اردوی پادشاهي مامور شد - پس ازان بمالش افغانان
سواد رخصت یافت - چون ازانجا بے حکم برخاسته آمد
زنداني ساخته پس از دو سال رهائي یافت - و باتالیقی
میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بمهم
دکن تعین گشت - در محاصرهٔ احمد نگر چون مردم شهر نو
(که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتے
داشتند شهباز خان بتعصب مذهب ببهانهٔ گشت و سیر سوار
شده محلهٔ (که بلنگر دوازده امام شهرت دارد - و سکنهٔ آنجا
بتشیع مشهور) بیک اشارهٔ او غارتگران لشکر یغمائي ساختند
چون اعتماد قول مغول بدکذیان نماند بیشترے جلا وطن

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر سر بهاتي ه

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي كرد - چون با صادق خان
اتاليق شاهزاده از قديم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت
كوچ كرده بمالوه آمد - عرش آشياني تيولش را (كه در صوبهٔ
مالوه داشت) تغير كرده بميرزا شاهرخ دادند - و اورا در
سال چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق منقلاى
شاهزاده سلطان سليم (كه از الهٰ آباد عازم آن مهم بود) تعين
شد - چون بسيماب خوري شيفته بود سال كه از هفتاد برگذشت
دست و كمر بدرد آمد - لختے بهي يافت - در شهر اجمير
بهمان بيماري باز گرديد - و تب افزود - از چاره گري پزشكان
تندرستي روداد - و در سال چهل و چهارم اكبري [كه سنه
(۱۰۰۸) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت
شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم باله آباد
معاودت كرده لواى خود سري افراخت *

گويند شهباز خان وصيت كرده بود كه در محوطهٔ مرقد منور
معينيه (قدس سره) دفنش كنند - مجاوران بقعهٔ شريفه
سوزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجهٔ
بزرگ در رويا بمجاوران تاكيد فرمود - كه او محب ما ست
اندرون شمال رويهٔ گنبد گذارند - فردا بمبالغهٔ آنها بر آورده
بجاى معين سپردند - صلاح و تقواى او مشهور است - و پاس
شريعت غرا را بسيار ملحوظ ميداشت - برسم و رواج وقت

قصر لحیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در نگین لفظ مرید نکند
تهجد ، اشراق تا سنت عصر قضا نشد - و بے وضو نمي بود
و همیشه تسبیح در دست ورد میخواند - چون ما بین عصر
و مغرب حرف دنیوي نمیگفت روزے آخر وقت عرش آشیاني
بکنار تالاب فتحپور کسب هوا مي‌کردند - و دست شهباز
خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاهے
بآفتاب مي کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علي (که بتفاوت
استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
میدانیم که واقعي دیندار است - چون وقت نماز تنگ شد
ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهي کرد - ما را تنها
میگذاري - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوپته
انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
پادشاه هر لمحه دستے بسرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
عرض کرد که این همه لطف تنها باین مرد حسابے ندارد
دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه اورا گذاشته
بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او مینویسد
که در هر گونه پرستاري و سربراهي سپاه کم همتا بود - اگر
تقلید پرستي واهشتے (۲) و زبان را بهنجار کشودے طراز

---

(۲) نسخهٔ [ب] در هشتے - و در [بعضی نسخه] نداشتے ٭

فروهیدگی برگرفتے - و در همت و بخشش هم نظیر نداشت
بلکه اخراجاتش دیده مردم متحیر می بودند - برخے بیافتن
سنگ پارس شهرت میدادند - و آن حجرے ست که هر کانی
گدازندۀ چکش پذیر بدو رسد زر گردد - گویند در دیار مالوه
پدید آمد - پیش از زمان بکرماجیت در عهد راجه جیسنگهه دیو
بهم رسید - قلعۀ ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت
روزے بر ساحل نربده جشنے آراسته خواست ببرهمن خود
بخشش فراوان نماید - چون از دنیا لختے دل بر گرفته بود
همان سنگ داد - او از ناشناسائی بخشم رفته آنرا بآب
انداخت - و بجاوید حسرت در افتاد - و از ژرفائی آب دست
بدو نرسید - امروز غیر ازین افسانها نشانے ازو پیدا نیست *

بالجمله گویند شهباز خان مردم بیش قرار نوکر
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هرکدام سالیانه یک لک
روپیه می یافت - و در جنگ بوهم پوتر از خود نه هزار سوار
موجودی داشت - و هر شب جمعه صد اشرفی را شیرینی نذر
حضرت غوث الثقلین (قدس سره) بخش میکرد - و بمردم کنبو
آنقدرها داد که هیچکس ازین قوم در هند پریشان و بدحال
نماند - معهذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفی و روپیه دفائن
و خزائن بر می‌آمد - غریب تر آنکه منصب او تا سال چهلم
اکبری زیاده بر دوهزاری نبود - گمان مردم بیافتن سنگ پارس

راهے بدیهي داشت - اگرچه آن معلوم والاتیاس بجائے نمیرسد - پسرانش ترقي نکردند - الهام الله نام پسرش در عهد اعلی حضرت واقعه نویس بکلانه شده عمرے درانجا گذرانید - اما کرم الله برادر شهباز خان رشدے داشت - سنه (۱۰۰۲) هزار و دو درسرونج باجل طبعي درگذشت *

* شریف خان اتکه *

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکه از امرای سه هزاري ست - پس از برهم خوردن مقدمهٔ بیرام خان چون خلاصهٔ پنجاب به تیول اتکه خیل تنخواه شد او نیز بجاگیر فراخور حال ازان صوبه کامراني اندوخت - و باتفاق میر محمد خان برادر کلان خود بتقدیم نیکوخدمتي مصدر جانفشاني بود سال سیزدهم جلوس چون امرای اتکه خیل از پنجاب تغیر یافتند شریف خان بتیولداری سرکار قنوج اختصاص پذیرفت سال بیست و یکم با جمعے بقصبهٔ موهیر (۲) تعین گردید - که از احوال رانا با خبر بوده اگر آن شقاوت پژوه از تنگنای خمول (که بنابر آمد آمد پادشاه گزیده) پا بیرون نهد بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتهلمیر لوازم دولتخواهي بظهور آورده مورد عاطفت خسروي گشت و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاهزاده سلطان مراد

(۲) نسخهٔ [ب] موهي - و نسخهٔ [ج] موشي *

قامت قابلیت آراست - و بزم چشنی ترتیب داده منزلگاه او
بقدوم میمنت لزوم عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت
و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه
چهرهٔ اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و بازبهادر پور او را
فرمان رفت که از گجرات برآمده بیاوری پردازد - و باقطاع داران
آن سرزمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست
و هشتم باتفاق قلیچ خان و غیره بکومک میرزا خان خانخانان
نامزد شد - چون بدو پیوست سرداری برانغار یافته در روز
جنگ مظفر از توپ اندازي و برق اندازي تردد شایسته
بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تنبیه سلطان مظفر
گجراتي بتسخیر قلعهٔ سرونج (۲) مامور بودند او نیز بپای قلعهٔ
مذکور رسیده مورچال بست - روز یورش نصیرا (که حارس
قلعه بود) بدستان سرائي از مورچال او بدر رفت - و قلعه
مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان
بنابر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوري یافته بود)
تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه ببارگاه
سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال
سي و نهم بپاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از
مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سربلندي

---

(۲) در [بعضی جا] بهرونج •

يافته كام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقهٔ مزبور مي پرداخت - پستر غزنين از تغير او بشاه بيگ خان مقرر شد - باقي احوالش معلوم نيست - باز بهادر پسر او در صوبهٔ گجرات جاگير يافته داخل كومكيان آنجا بود - سال بيست و پنجم (۲) جلوس اكبري بتعيناتي پدر سرفراز شده در مالوه جاگير يافت - سال چهل و چهارم (كه عرش آشياني بنفس نفيس متوجه كشايش قلعهٔ آسير گرديد) او با ديگر امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ مذكور پيشتر روانه شده - و پس ازان بجانب احمد نگر تعين شده در كومكيان دكن قرار يافت و سال چهل و ششم در جنگ دستگير مردم تلنگانه گرديده چون علامي شيخ ابو الفضل باقتضاى وقت طرح صلح قرار داد و دستگيران طرفين رهائي يافتند او هم مستخلص گشته بلشكر پادشاهي رسيد *

* شاهم خان جلاير *

از امراى كهن سال اكبري بوده - پدرش بابا بيگ جلاير درين دودمان خدمات شايسته بجا آورد - جنت آشياني حكومت جونپور بوى تفويض نمود - دران هنگام (كه هواى ولايت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالي جاه افتاده ابواب عشرت و شادماني بركشود) جلال خان مخاطب بسليم شاه

(۲) نسخهٔ [ب ج] پنجم اكبري *

باشارهٔ پدر خویش شیر شاه برسر جونپور آمده قبل کرد (۲)
بابا بیگ درحفاظت و نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد
پیشتر در هنگامهٔ گذر چوسا سنه (۹۴۶) نهصد و چهل و شش
(که شیر شاه بے خبر بر اردوی پادشاهی ریخته برشکست
و جنت آشیانی بهراسیمگی راه آگره پیش گرفت) اورا با (۳)
دیگر معتمدان جهت برآوردن حاجی بیگم و دیگر پرستاران
حرم سرا باردو فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پردهٔ
پادشاهی از دست افغانان شربت مرگ درچشید - شاهم خان
بحسن پرستاری و خدمت گزینی در عهد عرش آشیانی بپایهٔ
امارت رسید - چون بهمراهی خانخانان منعم خان بتسخیر
ولایت بنگاله رخصت یافت قضارا خانخانان دران دیار زندگی
بسپرد - امرا بواسطهٔ ضبط سرحدها اورا بسرداری برداشتند
و پس ازان در سال سی و دوم موافق منصب سه هزاری درسرکار
کذهه تیولش مقرر گردید - و بعد ازان بحکومت دهلی مورد
نوازش خسروی گشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس
از اقامت چهارده سالهٔ پنجاب مهبط الویهٔ پادشاهی گردید (۴)
پیدائی گرفت که خان مذکور آن معموره را بچندے آزور
سپرده خود بتن آسانی بسر می برد - چندے بعتاب گاه

(۲) نسخهٔ [ج] مودی و مردانگی دادهٔ (۳) نسخهٔ [ج] مریم مکانی
(۴) در [چند نسخه] بچندین ه

باز داشتند - در یساق آسیر دکن حسب فرمان سامان نموده چست و چالاک دررسیده بتازگي محفوف عواطف پادشاهانه گشت - و در همان ایام محاصرهٔ آن نامور حصار سال چهل و پنجم ذی‌الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري باسهال از دربند هستي بر آمد *

* شاه قلي خان محرم *

بهارلو نوکر عمدهٔ بیرام خان بوده - در جنگ هیمو (که نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش‌آشیاني گردیده) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اثنای گیرودار تیرے از کمانخانهٔ غضب الهي بهیمو رسیده کاسهٔ چشمش شگافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا شده راه گریز سپردند - شاه قلي خان بسر وقت هیمو دررسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را بطریق اُلجا از جملهٔ غنائم خود سازد - فیلبان از بیم جان خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازین نوید ممنون طالع خود گشته فیل را از معرکه برآورد - و هیمو را دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا گردید - و چون بقبول خان نام پسرے (که فنون رقص دانستے) علاقهٔ خاطر بهم رسانیده پیوسته اورا با خود داشتے عرش‌آشیاني [که امثال این حرکات را (که هرچند بپاک بازي

هم باشد متضمن ناخوشي چند است) نهايت مكروه شمرده
از سائر برايا نمي‌پسنديد - خصوص از امرا] در سال سيوم
حكم فرمود كه اورا از شاه قلي خان جدا نمايند - خان (كه
مغلوب طبيعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگيان
پوشيد - و انزوا گرفت - بيرام خان در تدارك و تلافي سعي
بسيار كرد - كه باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ايام
برهمزدگي دولت بيرام خان آنهائي را (كه فرزند و برادر
مي گفت) جدائي گزيدند - شاه قلي خان از وفا كيشي
دست از رفاقت بر نداشت *

گويند چون بيرام خان در تلواره ميان كوه سوالك براجه
گنيس (٢) پناه برد و عرش آشياني بنواحي كوهستان پيوست روزے
(كه منعم خان حسب الالتماس بيرام خان بآوردنش شتافت)
شاه قلي خان و باباي زنبور دست در دامن بيرام خان آويخته
بنياد گريه و زاري كردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود
سودمند نيامد - ناچار گفت كه شما امشب در همين جا
بوده منتظر خبر باشيد - بعد ازان كه خاطر جمع گردد متوجه
ملازمت خواهيد شد - آن وقت از همراهي بيرام خان تخلف
نمود - همانا اين انديشه براي خود بوده - و پس از فوت
بيرام خان ترقي بسيار كرده بمرتبهٔ امارت رسيد - در سال

(٢) در[بعضي نسخه] كنس *

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاله نامزد گردید) صاحب صوبگیٔ آن ولایت بشاه قلي خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهي مي بود *

گویند عرش‌آشیاني از کمال عاطفت و مهرباني او را درون محل بردند - بخانه رفته خود را محجوب ساخت - چون بپادشاه آگهي رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سي و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته روزے (که متصل هیلان (۲) مضرب خیام پادشاهي گردید) در راه (که نوبت فیل ملول (۳) راي بود) با عربده (۴) کاري و بد مستي که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاوه استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیاني بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگي پادشاه لختے به بیهوشي گرائید و سخت دردمندي روداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بسیارے پرگنات دور دست بتاراج رفت - راجپوتان شیخاوت (۵) با آنکه سران آنها در حضور بودند خود تباه گشته بیرات را یغمائي

(۲) نسخهٔ [ب] هلان (۳) در [بعضی نسخه] هول راي (۴) در [بعضی نسخه] با تبه کاري و بدمستي (۵) نسخهٔ [ا] سیخاوت *

هم باشد متضمن ناخوشي چند است) نهايت مكروه شمرده
از سائر برايا نمي‌پسنديد - خصوص از امرا] در سال سيوم
حكم فرمود كه اورا از شاه قلي خان جدا نمايند - خان (كه
مغلوب طبيعت بود) آتش بجان و مان در زده لباس جوگيان
پوشيد - و انزوا گرفت - بيرام خان در تدارك و تلافي سعي
بسيار كرد - كه باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ايام
برهمزدگي دولت بيرام خان آنهائي را (كه فرزند و برادر
مي گفت) جدائي گزيدند - شاه قلي خان از وفا كيشي
دست از رفاقت بر نداشت *

گويند چون بيرام خان در تلواره ميان كوه سوالك براجه
گنيس (۲) پناه برد و عرش آشياني بنواحي كوهستان پيوست روزے
(كه منعم خان حسب الالتماس بيرام خان بآوردنش شتافت)
شاه قلي خان و باباي زنبور دست در دامن بيرام خان آويخته
بنياد گريه و زاري كردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود
سودمند نيامد - ناچار گفت كه شما امشب در همين جا
بوده منتظر خبر باشيد - بعد ازان كه خاطر جمع گردد متوجه
ملازمت خواهيد شد - آن وقت از همراهي بيرام خان تخلف
نمود - همانا اين انديشه براى خود بوده - و پس از فوت
بيرام خان ترقي بسيار كرده بمرتبهٔ امارت رسيد - در سال

---

(۲) در [بعضي نسخه] كنس •

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب برپاست بنگاله نامزد گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلي خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهي مي بود *

گویند عرش‌آشیاني از کمال عاطفت و مهرباني او را درون محل بردند - بخانه رفته خود را محبوب ساخت - چون بپادشاه آگهي رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سي و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته روزے (که متصل هیلان (۲) مضرب خیام پادشاهي گردید) در راه (که نوبت فیل ملول (۳) راي (۴) بود) با عربده کاري و بد مستي که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاوه استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیاني بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگي پادشاه لختے به بیهوشي گرائید و سخت دردمندي روداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بسیارے پرگنات دوردست بتاراج رفت - راجپوتان شیخاوت (۵) با آنکه سران آنها در حضور بودند خود تباه گشته بیرات را یغمائي

(۲) نسخهٔ [ب] هلان (۳) در [بعضے نسخه] هول راي (۴) در [بعضے نسخه] با تبه کاري و بدمستي (۵) نسخهٔ [ا] سیخاوت *

ساخته از میوات تا ریواري دست نهب و غارت بر کشودند لهذا در سال سي و پنجم شاه قلي خان بمالش آن کوته اندیشان تعین گشته در اندک فرصتے به نیروی مردانگي و پردلي خار بن آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب چهار هزاري سر برافراخت - و پس ازان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و مرحمت علم و نقاره بلندنامي گرفت - و در سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري در دار الخلافهٔ آگره بعارضهٔ اسهال بساط هستي در پیچید با کهن سالي بونا دل بود - از مردانگي و راست کاري فراوان بهره داشت - نارنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات عالیه و تالاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماري دانست که جان‌بر نیست - سپاه را دوساله پیشگي داده زرهای بسیار بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* علامی فهامي شیخ ابو الفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوري ست - در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت بوجود آمده بجودت طبع و رسائی فهم و علو فطرت و طلاقت لسان درکمتر زمانے یگانه و بے همتای وقت گردید - از فنون حکمي و علوم نقلي در سن پانزده سالگي فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (که هنوز به بیست سالگي نرسیده) حاشیهٔ بر صفاهاني بنظرش درآمد

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او
سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تاملے
مبدأ و منتهای هرکدام دریافته باندازۀ آن مسودۀ مربوط
نگاشته بربیاض برد - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد)
درمقابله دوجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب
شده - همگنان بشگفت افتادند - از بس (که مزاج عزلت گزین
و تجرید دوست بود) از بار تعلق سبکدوش میزیست - و آزادانه
میخواست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمی گرائید - بتکلیف
دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیاني هنگامے (که
عزیمت پادشاهي بیورش دیار شرقي تصمیم داشت) بتقبیل
عتبۀ خلافت استسعاد یافته تفسیر آیة الکرسي نوشته گذرانید
و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بار یاب ملازمت گشت
آوازۀ فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود
مشمول عواطف بیکران پادشاهي گردید - و هنگام انحراف
مزاج اکبري از علمای متعصب این هردو برادر (که با
رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و خداوند ستائي
نبودند) کرة بعد اخری و مرة بعد اولی بشیخ عبد النبي
و مخدوم الملک (که با علم و دانش رسمي عمدۀ سلطنت
بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بپشت گرمی
عرش آشیاني بالزامهای مسکت خفیف‌تر ساخته درعرصۀ اعتبار

بقرب و مصاحبت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند و چون شیخ را نسبت ببرادر کلان خود شیخ فیضي مناسبت تام اتم بمزاج پادشاه بهم رسید برسم امارت پیش آمد کرده سال سیم بمنصب هزاري افتخار اندوخت - و در سال سي و چهارم (که والدهٔ شیخ نقاب گزین خاک گردید) عرش آشیاني بخانه اش آمده تعزیه و تسلیه فرمود - که اگر جهانیان طراز پاینده‌گي داشتي و جزیکے راه نیستي نسپردے دوستان شناسا دل را از رضا و تسلیم گزیر نبود - هرگاه درین کارواني‌سرا هیچکس دیرنماند نکوهش ناشکیبائي را کجا اندازه توان گرفت - در سال سي و هفتم بمنصب دو هزاري سر برافراخت *

و چون شیخ بمزاج پادشاهي بمرتبهٔ جا کرده (که محسود شاهزادها بود - تا بامرا چه رسد) و همواره در خدمت پادشاه چون عرض با جوهر قائم بوده امرے بے صوابدیدش متمشي نمیشد بعضے اهل عناد عرش آشیاني را بران آوردند که شیخ را بدکن روانه نمایند - و مشهور آنست که سلطان سلیم روزے بخانهٔ شیخ در آمده دید چهل کاتب نشسته قرآن و تفسیر مي نویسند - همه را باجزای کتاب نزد پادشاه برده بد مظنه ساخت - که مارا ترغیب بچیزهای دیگر مي نماید و خود چون بخلوت میرود آن کار دیگر مي‌کند - ازان روز در قرب و مصاحبت فتورے واقع شد *

درچهل و سیوم سال الهي بآوردن شاهزاده مراد دستوري دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک بعهدهٔ خود گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - والا شاهزاده را روانه نموده بیاري میرزا شاهرخ کارها سربراه کند - چون ببرهانپور رسید بهادر خان مرزبان خاندیس (که همشیرهٔ شیخ بخانهٔ برادرش بود) خواست بخانه برده بمراسم ضیافت قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهي همراهي گزینید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخے کالا و خواسته پارمغان فرستاد - شیخ برگذارد با ایزد بے همال پیمان رفته که تا چهار چیز فراهم نشود از کس بر نستاند - نخست دوستي - دوم دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بداده آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائي دارد چهارمین را چه چاره برسازد - که شاهنشاهي نواخت نقش خواهش بزدوده *

چون شاهزاده مراد (که از ناکام برگشتن از احمدنگر بدراز اندوه درشد - و فوت رستم میرزا پور او سرباري گردید) بدمسازي طبیعت پرستاران بباده پیمائي افتاده بصرع انجامید از آوازهٔ طلب روانهٔ احمد نگر شد - تا این یورش را دستمایهٔ فارفتن حضور سازد - نزدیک بدیهاري برساحل پورنا رسیده در سنه (١٠٠٧) هزار و هفت بعالم بقا خرامید - همان

روز شیخ هم باستعجال باردو داخل شد - شگرف شورشے برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شیخ برانکه درین وقت با غنیم نزدیکي و بوم بیگانگي باز گردیدن بگزند خویش در بازیدن است - با آنکه بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند شیخ بدلے توانا و همتے درست بدلاسای سران لشکر و گرد آوری فوج پرداخته بکشایش دکن کوچ کرد و در کمتر زمانے پراگندگیها فراهم آورده همگي قلمرو را بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه باز گرفته نشد - لیکن بیشتر جاها چون قلعهٔ پتیاله (۲) و تلتم و ستونده بر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو فوجے شایسته تعین کرد - و به پیام گذاري با چاند بي بي عهد و پیمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي (که با او منازعت دارد) مالش یابد جنیر باقطاع برگرفته قلعهٔ احمد نگر تسلیم نماید - شیخ از شاهگدهه بدان سو روانه شد *

درین اثنا عرش آشیاني باجین رسیده پیدائي گرفت که بهادر خان مرزبان آسیر شاهزاده دانیال را ندیده - شاهزاده آهنگ مالش او پیش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشایش احمدنگر گمارد

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] بیتاله *

بنابرین پیهم نگاشتهای شاهزاده بشیخ رسید که کارپژوهی
آن دولت خواه دلنشین دور و نزدیک است - خواهش آنست
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنج
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهي گشت شیخ
حسب الفرمان میرزا شاهرخ را با میر مرتضی و خواجه ابو الحسن
بر اردو گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم
رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد کرگانون بیجاگدهه بسجود قدسي عتبه ناصیهٔ بختمندي
بر افروخت - بر زبان عرش آشیاني گذشت * * بیت *

* فرخنده شبي باید و خوش مهتابے *
* تا با تو حکایت کنم از هر بابے *

شیخ باتفاق میرزا عزیز کوکه و آصف خان جعفر و شیخ فرید
بخشي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر تعین شده حکومت خاندیس
بدو مفوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه
داده بیست و دو جا تهانه برنشانده در مالش سرتابان
همت بست - و در همین ایام بمنصب چهار هزاري لوای
ناموري برافراخت *

روزے شیخ بدیدبانیء مورچال رفته بود - یکے از درونیان
(که باهل مورچال پیوسته) راهے باز نمود - که ازان بر دیوار
مالي گدهه توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسیر باختر

و لختی شمال سو دو نامور قلعه است - مالي و انترمالي
هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود
و در بایپ و شمال و ایسان بمان مالي - و آن را جونه مالي (۲)
گویند - از دیوار او لختی مانده - و از خاور تا نیرت نیز
کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوهے ست کورتهه (۳) نام
و در نیرت بزرگ کوهے ست ساپن خوانند - چون بهمین
بدست مردم پادشاهي درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال
قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس
بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در
شب تار (که ابر در ریزش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته
دروازهٔ مالي برشکستند - و بقلعه درآمده کوس و کرنا بنوا
در آوردند - قلعه نشینان بکار زار ایستادند - شیخ از پی دویده
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند
روزانه از هرسو یکے بکورتهه و دیگرے بجونه مالي برآمده
فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاري شده بوساطت
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده
دانیال به تهنیت فتح قلعهٔ آسیر بحضور رسید شورش افزائی

---

(۲) در [بعضے نسخه] چونه مالي (۳) نسخهٔ [ج] کوراتهه - و در
[بعضے جا] کورهیه •

راجو منا و بسري برگرفتن پور شاه علي عم نظام شاه بميان آمد خانخانان بجانب احمد نگر و شيخ بگشايش ملک ناسک دستوري يافت - اما چون بر سر پور شاه علي مردم بسيار هجوم کردند شيخ بموجب حکم ازان سو باز گرديده باتفاق خانخانان روي توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشياني از برهان پور بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانيال در برهان پور طرح اقامت ريخت - خانخانان باحمد نگر سکونت گرفت سپه سالاري و فوج کشي بشيخ باز گرديد - شيخ پس از ستيز و آويز با پور شاه علي عهد و پيمان موکد ساخته بمالش راجو منا رو آورد - و چالنه پور و آن نواح (که متصرف شده بود) برآورده تا گهاتي دولت آباد و روضه بدنبال شتافته و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر درآويخت - هر بار فيروزي رو داد - راجو چندے در پناه دولت آباد گذرانيده باز هجوم کرده رسيد - و باندک آويزش فرار نمود - نزديک بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افگند - بنه و بارش يغمائي شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج عرش آشياني بسنوح لختے امور از شاهزاده سلطان سليم انحراف يافت) شيخ را ازين رهگذر (که خدمت اندوزان حضور باز گشتے

بشاهزاده دارند - و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت هيچ يكے باو نمي رسيد) از دكن طلب فرمودند - و حكم شد كه جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابد - او شيخ عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و امراى كومكي در دكن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مكاني (كه از فرط اخلاص و يكروئي شيخ بولي نعمت خويش غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مخل مطلب انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي دفع شيخ را اولين پايۀ سلطنت دانسته بورسنگهه ديو بنديله را (كه از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود) بانواع نوازش اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در كمين فرصت نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند كه از راه گهاٿي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت كه دزدے را چه مجال كه سر راه من بگيرد - روز جمعه چهارم ربيع الاول سنه (١٠١١) هزار و يازده در نيم كروهي سراى بير (كه از نرور شش كروه است) بورسنگهه ديو با سوار و پيادۀ بسيار هجوم آورد - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصۀ پيكار نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - كه در قصبۀ انتري كه متصل است راى رايان و راجه سورجسنگهه با سه هزار سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد كرد - شيخ

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باخت *

جنت مکاني خود مي‌نویسند که چون شیخ ابوالفضل بپدر من ذهن نشین کرده بود که جناب ختمي پناهي (صلی الله علیه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قران کلام اوست لهذا وقت آمدنش از دکن به برسنگهه دیو گفتم که بقتل آرد بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطهٔ قدیم سلسلهٔ چغته (که فوت شاهزادها صریح بپادشاه نمي رسانیدند و وکیلش رومال نیلي بدست بسته سلام مي کرد - ازان معلوم میشد) چون کسے را از مردم حضور جرأت نشد که واقعهٔ شیخ بعرض رساند وکیلش همان ضابطه بعمل آورد - عرش آشیاني زیاده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود که اگر شاهزاده را داعیهٔ پادشاهي بودے مرا کشتے - و شیخ را نگهداشتے - و بداهةً این بیت خواند * بیت *

* شیخ ما از شوق بیحد چون سوی ما آمده *
* ز اشتیاق پای‌بوسے بے سر و پا آمده *

خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعمیه یافته * ع *

١٠١١
* تیغ اعجاز نبي الله سر باغي برید *

گویند شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من

١٠١١
بنده ابو الفضل است - چرا در کارخانهٔ حق حیران ماندهٔ فضل او وسیع است - کسے نومید نشود *

از شاه ابو المعالي قادري (که از مشائخ لاهور است)
آورده اند که گفت - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم
شبی در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را
حاضر کردند - حضرت جبهٔ مبارک را بر روی شیخ انداخته
در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند روزه
مرتکب افعال بد گشته - اما این مناجات او (که ابتدایش اینست
الهي نیکان را بوسیلهٔ نیکي سرافرازي بخشي - و بدان را
بمقتضای کرم دلنوازي کني) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
زبان‌زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره
زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جوقی دهریه خوانند
آنکه غایت تفریط بکار برد بالحاد و زندقه نسبت دهد
و دیگرے که انصاف مي ورزد چون مقلدان متصوفه (که
بدنام کنندهٔ نیکو نامے چند اند) بصلح کل و وسعت مشرب
و ادعای همه اوست و خلع ربقهٔ شریعت و التزام طریقهٔ اباحت
منسوب مي‌کند - صاحب عالم آرای عباسي گوید - که شیخ
ابو الفضل نقطوي بود - چنانچه مکتوبے { که بمیر سید احمد
کاشي [که از اکابر این طائفه و صاحب رسالها در علم نقط است
و در سال (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که در ایران ملحد کشي
واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
انشاه نموده فرستاده بود } دلالت برین معني دارد

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسيع مشرب است
و مثل حکما بقدم عالم گروند - و انکار حشر و قیامت نمایند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافیت و عذاب
دنیا قرار دهند - العیاذ بالله *

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر
تدقیق (که در مهمات دنیاوي و مقدمات رسمي هیچ نقیر
و قطمیر فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا غوض ننموده
طرف راجح را فروگذاشت (۲) - آدمي در کار دنیا که ناپایدار است
زیان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نه پسندد - در کار عقبی
که باقي و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند
فمن یضلل الله فلاهادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي نماید عرش آشیاني از ابتدای
من شعور برسوم و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت
پس ازان بپاس وصایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای
ایران شاه طهماسپ صفوي در حین ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت
بمیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند
که بسپاهگري و تمن داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي توان کرد - که اعتماد نماند - آنها را

---

(۲) در [بعضی نسخه] فروگذارد *

از نوکري بسوداگري اندازند - و با راجپوت بسازند - و تربیت نمایند) عرش آشیاني تالیف این جماعه را از اعاظم امور ملکي دانسته باقصی الغایت مي‌کوشید - حتی مراسم معمولهٔ اینها را مثل منع ذبح گاو (۲) و حلق لحیه و انداختن گوشوارهای مروارید در گوش و جشن دسهره و دیوالي و غیر ذلک مراعات مي‌نمود - شیخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شاید بحسب جاه نتوانست عنان گرفت - این همه نسبتها بدو عائد گردید *

در ذخیرة الخوانین آورده که شیخ شبها بخانهٔ درویشان رفته اشرفیها مي‌گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت ایمان ابو الفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آهے سرد میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غیر حاضري و بازیافت و فروغي هرگز در سرکار او نبود - و هر کرا عامل میکرد اگر بد هم مي بود تا مقدور تغیر نمي نمود مي گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد که نادانسته چرا بتربیت او متوجه شد - و روز تحویل حمل جمیع کارخانها از نظر او مي‌گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را مي سوخت

(۲) در [بعضی نسخه] ذبحهٔ گاو *

و ملبوسات مستعمل سواى پاجامه که حضورش مي سوختند
همه را روز نوروز بنوکران مي بخشيد - اشتهاى غريب
داشت - نقل کنند که سواى آب و هيمه بيست و دو آثار
وزن راتبهٔ طعام بود - پسرش شيخ عبد الرحمن سفره چي شده
مي نشست - و مشرف باورچيخانه که مسلمان بود استاده
نگاه مي کرد - در طعامے که شيخ دو مرتبه دست مي‌کرد
آن را روز ديگر هم مي پختند - و اگر چيزے بے مزه مي بود
به پسر مي خورانيد - او رفته بباورچيان چشم نمائي مي کرد
ليکن خود هيچ نمي گفت *

گويند در يساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که
مزيدے بران متصور نيست - در چهل راوتي (۲) مسندے براى
شيخ فرش مي‌انداختند - و هر روز هزار لنگري طعام خاصگي
مي کشيدند - بتمام امرا تقسيم مي شد - و بيرون نه گزي
برپا کرده بهرکس از وضيع و شريف که اشتها داشته باشد
کهچڙي تمام روز پخته مي دادند - گويند هنگامے که شيخ
وکيل مطلق است روزے خانخانان با ميرزا جاني بيگ
حاکم تتهه بديدنش آمد - شيخ بر پلنگ دراز کشيده
جزو اکبرنامه ميديد - اصلا متوجه نشد - همين قدر گفت
بيائيد ميرزايان بنشينيد - ميرزا جاني بيگ که دماغ سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راوتي *

داشت بسیار برخود پیچیده برخاست - خانخانان با دیگر
بعجز و الحاح میرزا را بخانهٔ شیخ برد - شیخ تا سر
دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم
و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید
آن نخوت و این فروتني چیست - خانخانان گفت آنروز
توزگی وکالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد
و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن
انشا طرفه سحرے بکار برده - باآنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات
مترسلانه عاري ست اما متانت سخن و استخوان‌بندی
کلمات و نشست مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات
بیگانه قسمے ست که دیگرے را تتبع بدشواري میسر است
و شاهد این مدعا تاریخ اکبري ست - و چون التزام نموده
(که بیشتر الفاظ فارسي باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسهٔ
نظامي را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که
مطالب بسیارے بدیهي البطلان را بظاهر خداوند ستائي در
بادي الرای به تمهیداتے چند تحریر نموده که بے امعان نظر
پي بمقصود نتوان برد *

* شیر افکن خان علي قلی بیگ *

استجلو سفرچی شاه اسمٰعیل ثاني فرمانروای ایران بود
که بعد فوتش از راه قندهار بهند مي‌آمد - در ملتان

بخانخانان سپهسالار (که متوجه تسخیر تتهه بود) پیوسته
و بوسیلهٔ التفات آن سپهسالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهي
ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد
چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود
حسب الالتماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشیاني
در همان ایام مهرنسا (۲) صبیهٔ غیاث بیگ طهراني را (که دیوان
بیوتات بود) بعقد ازدواج او در آورد *

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد
بمحل قدس منزل پادشاهي مي رفت - مهرنسا (که
بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر مي‌بود - از غرائب
اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعان شباب رسیده) میلان خاطر
بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)
خفیه بپادشاه آگهي شد - فورا اورا بعلي قلي بیگ پیوند
بیوگاني داد - و چون شاهزاده بمهم رانا مامور شد علي قلي
بیگ بهمراهي تعین گشت - شاهزاده اورا مورد الطاف
و عواطف فرموده بخطاب شیر افگن خاني بر نواخت - و پس
از جلوس بتیولداري بردوان (که برزخے ست میان بنگاله
و اڈیسه) مرخص نمود - و چون او کار طلبیها داشت در تعلقهٔ
خود لوازم جرأت و جسارت بجا مي‌آورد - جنت مکاني

(۲) نسخهٔ [ج] مهر النسا *

در وقت رخصت قطب الدین خان کوکلتاش صاحب صوبهٔ بنگاله
دو کلمه در حق او ارشاد فرمود - شیر افگن خان از نوشتهٔ
وکیل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست که زیر کاسه
نیم کاسه هست - و ازان روز ترک یراق بستن نموده بواقعه نگار
و مردم پادشاهي گفت - که من الحال نوکر پادشاه نیستم
چون قطب الدین خان در سال دوم ببردوان سپرے کشید
شیر افگن خان (که بیرون خیمه زده بود) باستقبال روانه شد *
گویند وقت وداع مادرش دوبلغه بر سرش راست
کرده گفت - که بوتم پیش ازانکه مادر تو گریه کند مادر
او را بگریه آر - و سر و چشم بوسیده رخصت نمود - و هرچند
او از مکر و غدر کوکلتاش ایمن نبود اما فی الجمله از
پیغامهایش طمانینتے حاصل کرده از اجل گرفتگي فوج را
بیرون لشکر گذاشته خود با دو سوار (که یکے ازان خواجه‌سرا
بود) بملاقات شتافت - پس ازان که از وضع و خورد و حرف زدن
کوکلتاش غدرے بخود تفرس نمود پیشدستي کرده کار
قطب الدین خان را باتمام رسانید - چون اطراف و جوانب
مردم کوکلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند که بدر زند
١٠١٦
* مظلوم * تاریخ کشته شدن اوست *
و آنچه گویند [که شیر افگن خان با آن همه
جراحتهای بے شمار (که هر یکے مولم و جانکاه بود)

به نیروی همت و یاوری غیرت خود را بخانه رسانیده خواست
که زوجهٔ خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود
که او خود را بچاه انداخته - شیر افگن خان آن را شنیده
جان بسپرد] مخالف اقبال‌نامهٔ جهانگیري ست - بعد ازین
واقعه شیخ غیاث خواهر زادهٔ قطب الدین خان مهر نسا را
با دختر و پسر شیر افگن خان مع اموالش بحضور رسانید
او چندے بعلت تقصیر شوهرش (که کوکلتاش پادشاهي را
کشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکاني درآمد
دخترے (که از شیر افگن خان داشت) در حبالهٔ عقد شاهزاده
سلطان شهریار کوچک‌ترین اخلاف جنت مکاني درآورد - و بدان
سبب با شاهزادهٔ ولي‌عهد شاهجهان مدعي گشته سلسله‌جنبان
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق
رقمزدهٔ کلک سوانح سالک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازي ست - که
جدش خواجه نظام‌الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامے
(که جنت آشیاني همایون پادشاه از شاه ایران رخصت
قندهار یافته بسیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
نادره کار سحر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق روزگار نتوانست

همراهي گزيد - تا آنكه در سنة (٩٥٦) نهصد و پنجاه و شش
در كابل شرف بساط بوس دريافته مشمول عواطف گرديد
در عهد عرش آشياني هرچند منصب چهار صدي داشت
اما در مصاحبت و قرب پايهٔ برتر افراخته بعزت و اعتبار
بسر برد - گويند خواجه در يكدانه خشخاش سورهٔ اخلاص
نوشته بود - محمد شريف بمنصب دو صدي سرفرازي
يافته سال سي و چهارم در حين مراجعت موكب اكبري
از كابل در جالكهٔ سفيد سنگ يكے از فرومايگان پردهٔ ناموس
كشاورزے دريده بياسا رسيد - ظاهر شد كه محمد شريف
نيز با او همراز و همداستان بود - گوشمالي خورده مالشے
بسزا يافت - چون پادشاهزاده سلطان سليم باعتبار هم مكتبي
ربطے تمام داشت در وقتے (كه شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته
بالهآباد فروكش كرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشياني
او را از برهانپور برهنموني شاهزاده بشاهراه مقصود روانه
فرمود - او زياده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده
خود وكيل دولت گرديد - و بمرتبهٔ در مزاج شاهي جا كرد
كه از بے انديشگي وعده فرمود - كه هرگاه نوبت سلطنت
بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (كه
شاهزاده بقايد توفيق عازم حضور شد) محمد شريف بسبب
كردار ناپسنديدهٔ خود جدا گشته بشعاب جبال خزيد - و هر روز

بیک تنگنائے پناہ بردہ روزگار بناکامي مي گذرانید - از آب و هوای مخالف نیم جانے بیش نداشت - که آوازۂ جلوس جهانگیري عالم را در گرفت - ازین نوید جان بخش بعد پانزده روز از سریر آرائي گرم و گیرا بعز ملازمت فایز شده بخطاب امیرالامرا و منصب والای وکالت و تفویض مهر اوزک بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگیر خواسته باشد از محالات حیدرآباد (۲) بگیرد *

جنت مکاني در روز نامچه (که مرقوم خامۂ خاص ایشان است) بذوک قلم داده - که نسبت بندگی شریف خان بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم یار و هم مصاحب منست - روزیکه رسید حیات تازه یافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطابے نیافتم - اگرچه امیرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطۂ پدرم همین بود که زیاده ازین نمیکرد - آنچه از من است پیش اوست امیرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه ازین کار باز داشت - که جم غفیر اند و هیچ ناحیه ازانها خالي نیست - مفسدۂ عظیم برپا خواهد شد و چون امیرالامرا بر جمیع اعیان سلطنت تفوق و برتري

(۲) در [بعضے نسخه] جیدآباد *

مي‌نمود خان اعظم نخوت و رعونتي که داشت اصلا اعتنا نميکرد
روزے بتقريب طرفداري سلطان خسرو سر ديوان باو گفتگوي
درشت کرد - و بيباکانه بپادشاه گفت - که اين دولتخواه
خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان (که پادشاه از
تقصير ميرزا کوکه در گذشت) فرمود که ميرزا امير الامرا را
مهمان ساخته لک روپيه نقد و جنس بگذراند *

گويند وقت طعام همه امراي عمده حاضر بودند - ميرزا
کوکه با اميرالامرا بچاپلوسي در آمد - که نواب شما بما مهرباني
نداريد - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت
داشت - درين خلوتخانه نقش و نگارے که مي بينيد بدست
خود کشيده - خانجهان و مهابت خان بمقتضاي جواني
ضبط خود نکرده برخاستند - چون اين ماجرا بپادشاه رسيد
باميرالامرا گفت که زبان باختيار او نيست - شما بدر در نه افتيد
در سال دوم بعارضهٔ بيماري از موکب پادشاهي (که بسير کابل
متوجه بود) در لاهور ماند - وکالت بآصف‌خان جعفر مقرر شد
و پس ازانکه تعين دکن شد با خانخانان صحبت برار نکرديد
طلب حضور گشت - جمعيت بسيار فراهم آورده باکثرے
پيشکي داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
گويند مرض نسيان بهم رسانيده بود - هرچه مي‌گفت از خاطر
ميرفت - خانجهان بعيادت او مامور شد - او را مسلوب الحال

دیده عرض کرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم
خوب جمع کرده - و برکشیدهٔ حضرت است - نباید از پا
انداخت - باز تعین دکن گردید - و مدتے درانجا بسر برده
باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي‌گفت - صاحب
دیوان است - فارسي تخلص میکرد - ازوست * * بیت *

* بیمن عشق بکونین صلح کل کردیم *
* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا کن *

* دیگر *

* شرر ناله بغربال ادب مي بیزم *
* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت *

پسران امیر الامرا شهباز خان در حیات پدر ترقي کرده زندگي
بسپرد - یک کروهيِ لکهنو سرائے بنام خود آباد نمود - و میرزا
گل و میرزا جارالله با جنت مکاني نرد و شطرنج مي باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
و رتبه نماند - چنانچه از میرزا جارالله (که هیچ پادشاهزاده
این قسم تعیش نکرد) مصري بیگم صبیهٔ آصف خان جعفر را
(که در خانهٔ او بود - و از ناسازي زن و شوئي درمیان نیامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکري
پسر یوسف خان عقد بستند - هردو برادر همراه مهابت خان
بکابل رفته درعین جواني ایام حیات شان بسرآمد *

* شجاعت خان شیخ کبیر *

مخاطب برستم زمان چشتی فاروقی ست - ساکن موء
قرابت قریبه باسلام خان چشتی داشت - و از عمدهٔ منصبداران
روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنت مکانی ترقی نموده
هنگامے (که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن
تعین گشت) چون هراولی فوج پادشاهی (که همیشه متعلق
بسادات بارهه بود) خانجهان بسکه اعتماد بر شهامت و پردلی
شجاعت خان داشت اورا هراول کل عساکر نمود - هرچند
سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ما ست)
اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعین بنگاله گردید
اسلام خان صاحب صوبهٔ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را
بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهانی (که راجه
مانسنگهه در ایام حکومت خود بسیارے از خویش و قوم خود را
در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کسیل
نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقهٔ او رسید عثمان
خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود)
در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصهٔ
مبارزت آراست - و هر فوجے با فوج مقابل خود درآویخت
عثمان فیل مست جنگی (که اعتضاد قوی خود میدانست)
پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

پادشاهي پای همت افشرده جان نثار گشتند - افتخار خان سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور و جلادت داده مردانه جان در کار ولي‌نعمت سپردند آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ خون آشام شده بودند) حسابے ازان برنگرفته دیگر باره بر فوج قول شجاعت خان تاخت - خویشان و برادران شجاعت خان رستمانه بکارزار درآمده جمعے نقد جان در باختند - و گروهے زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مبطن بود) بر فیل حوضه دار سوار برسر شجاعت خان رسید - آن شجاع نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان دو زخم شمشیر پی در پی بر چهرهٔ فیل رسانید - آنگاه جمدهر کشیده دو زخم دیگر زد فیل از مستي و دلاوري غضب‌آلود قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد - و او بچستي و چالاکي چون برق از اسپ جدا شده راست ایستاد - درین وقت جلودارش شمشیر دو دستي چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیل‌بان را از فراز فیل کشیده جمدهرے دیگر بخرطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند قدم پستر رفته افتاد - و درین هنگام تنگ تفنگے از غیب بر پیشانی عثمان رسید - دانست که ازین زخم جان بر نیست

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید - و نیم شبی جان بسپرد - ولي خان برادرش و ممریز خان پسر او خیمه و اسباب را برجا گذاشته نعش اورا برداشته بمحکمهٔ خود شتافتند - چون در بهادران لشکر فیروزي تاب و طاقت قطره و پویه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (که پس از جنگ بکومک رسیده بود) بتعاقب شتافت - ولي خان نجات خود در باز گشت دیده زینهاري گردید - و بقول و پیمان با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادري از پیشگاه خلافت و جهانباني باضافهٔ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عهدے (که با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نداشته همه را روانهٔ حضور ساخت چنانچه ولي خان را با ممریز خان حسب الحکم عبدالله خان در کالي تلاوري احمدآباد رهگرای فنا ساخت و ایاز غلام که متبنای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس طویل گذرانید شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبیده خاطر شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگی بهار بنام او رسید - روزے (که بشهر پتنه داخل مي شود)

بر مادهٔ فیل سوار بود - از قضا فیلی بران دوید - شجاعت خان با آنهمه استقلال باضطراب از مادهٔ فیل فرود آمد - پایش شکسته بدان درگذشت *

* شمشیر خان ارسلان بے اوزبک *

از امرای عهد جنت مکاني ست - سابقا حکومت کهمرد داشت - و از نوکران متوسط الحال والي محمد خان والی توران‌دیار بود - پس ازان (که کهمرد را در سرکار پادشاهي سپرد) سال سیوم جلوس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعنایت منصب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - بستور تیول در سیوستان مضاف صوبهٔ تتهه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال نهم چون صوبه‌داری تتهه بمظفر خان معموري مقرر شد او معزول گشته بحضور آمد - و در مهم رانا برکاب پادشاهزادهٔ سلطان خرم دستوري پذیرفت - و وقت موعود چشم جهان‌بین را بر بست گویند مرد سادہ بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام الهي مي پرداخت - و از سحاب همتش رشحهٔ حسنات همیشه مي چکید - بمرتبهٔ سه هزاري رسیده بود *

* شیخ فرید مرتضی خان بخاري *

در اقبال‌نامه گوید که شیخ از سادات موسوي ست - و این خالي از غرابت نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید

جلال بخاري (قدس سره) منتهي مي‌شود - و ايشان بهفت واسطه بإمام همام علي نقي الهادي (۲) عليه السلام ميرسند - گويند جد چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت كرد - كه مدد معاش بگذاريد - و نوكري سپاهگري نمائيد - بالجمله شيخ در صغر سن بملازمت عرش آشياني رسيد - و بحسن اخلاص و پرستاري شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار اختصاص يافت - و بكارداني و فراست و مردانگي و شجاعت ناموري اندوخت - سال بيست و هشتم (كه خان اعظم از ناسازي هواي بنگاله معاودت بهار نمود - و سپاه آرائي بوزير خان باز گرديد) قتلوي لوهاني (كه چيره دست اڑيسه بوده سرتابي و زياده طلبي پيش گرفت) ناچار برخے محال از بنگاله نيز افزودند - و قرار يافت كه شيخ فريد در جاي معين ملاقات كرده عهود و شروط آشتي را استحكام دهد - آن غدار در موعد ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحي بگفتهٔ چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتلو بلابه و چاپلوسي پيش آمده انديشهٔ آن داشت كه هرگاه مردم بجاي خود آسايش گزينند شيخ را گرفته بگوشهٔ بر نشاند - و بگروگاني او كامياب خواهش گردد - شيخ دريافته سرآغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلو خانه اسپ نگذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ب] النقي الهادي ٭

بودند - و چند جا راه بگرفته - آویزه گرمي پذیرفت - دران میان شیخ بر فراز فیل خود برآمد - از نیرنگی تقدیر فیل فرمان پذیري گذاشته بیراهه شتافت - شیخ برود بارے رسیده تفحص گذر داشت - که ناگاه جمعے در رسیده به تیر اندازي زخمے رسانیدند - شیخ خود را بطرفے انداخته رهگرا گشت آنها بران که شیخ در عماري ست - دران هنگام ملازمے رسیده بر اسپ خود نشانده باردو آورد - صلح قرار یافته برهم خورد قتلو بشومی غدر به پیکار پی در پی دشت فرار بپاي ناکامي پیمود *

شیخ در سال سیم بمنصب هفتصدي سرفرازي یافته تا سال چهلم بهزار و پانصدي رسیده بود - از یاوری اقبال بمیربخشیگري علم افتخار افراخت - بخشي بوده وزیر نشان چند سال دفترتن را (که لازمهٔ خدمت دیواني ست) از بے رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب طلب تنخواه میداد - و پس از فوت عرش آشیاني دو خدمت شایسته از شیخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبهٔ او از اقران و امثال بلکه جمیع اعیان و ارکان سلطنت برگذشت *

نخستین آنکه چون جنت مکاني در شاهزادگي بخود سري در اله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده تیول تقسیم نمود عرش آشیاني سلطان خسرو پسر کلان ایشان را اعتبار افزون

چنانچه مردم را گمان ولیعهدی او بهم رسید - پس ازانکه شاهزاده بحضور رسید خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمساهله و مداهنه مي گذرانید - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در تیول ایشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشیاني در ایام بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه خانه نشین شود - تا مبادا اهل خلاف غدرے توانند بکار برد میرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگهه بقرابتے (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان روائی او افتاده دروازهای قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازهٔ خضري بشرکت کسان خود بشیخ سپردند - برخاطر شیخ (که صاحب اختیار فوج بود) گران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنیت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانبے هجوم کردند - و هنوز عرش آشیاني محتضر بود که راجه مانسنگهه ببحالی صوبهٔ بنگاله مستمال گشت - جنت مکاني بقلعه در آمده سریر آرا گشت و شیخ را بصاحب السیف و القلم مخاطب نموده بمنصب پنجهزاري و خدمت عمدهٔ میر بخشیگري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکلیتره سرائی خوشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس

پدر والا اقبال سنه (١٠١٤) هزار و چهارده هشتم ذي الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج کنان از آگره بلاهور

شتافت - شيخ با اكثر امرا بتعاقب تعين گشت - و جنت‌مكاني
خود نيز پاشنه‌كوب روانه شدند - امير الامرا شريف خان
و مهابت خان (كه با شيخ خصومتي داشتند عرض كردند كه
شيخ ديده و دانسته كم پائي مي‌نمايد - قصد گرفتن ندارد
چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهي مقولهٔ تهديدات
گفت - شيخ از جا برنيامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد
سلطان خسرو از رسيدن شيخ بحوالي آب سلطانپور آگهي يافته
دست از لاهور كه محاصره نموده بود برداشت - و با دوازده
هزار سوار (كه درين چند روز فراهم آورده) عنان عزيمت
بتقابل گردانيد - شيخ با جمعيت كم مستعد كارزار گشته از
آب بياه گذشته بجنگ پيوست - كارزارے صعب اتفاق افتاد
سادات بارهه و بخاري داد جلادت داده بسيارے جان نثار
شدند - سلطان خسرو اكثرے را بقتل داده آوارهٔ باديهٔ فرار
گشت - و شيخ يک ميدان راه (۲) پيش از ناوردگاه فرود آمد *

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مكاني بر
جناح استعجال رسيده شيخ را درآغوش گرفت - و درخيمهٔ او
بيتوتت فرموده آن مكان را (كه از پرگنهٔ بهيرون وال بود)
حسب الالتماس شيخ پرگنه ساخته بفتح‌آباد موسوم نموده بشيخ
عنايت كرد - و شيخ را بخطاب مرتضى خان و صاحب صوبگى

---

(۲) در [بعض نسخه] راه از ناوردگاه *

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشي (که نگین و نگین‌خانه و حلقهٔ آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ) برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات بستوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم بصوبه‌داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (١٠٢١) هزار و بیست و یک هجري بمهم کانگره که متعلقهٔ آندیار است مامور شد - و در قصبهٔ پتهان سنه (١٠٢٥) هزار و بیست و پنج (٢) سال یازدهم جهانگیري ودیعت حیات سپرد - قبرش در دهلي در مقبرهٔ آبای اوست - حسب الوصیت عمارتے بنا یافته * داد خورد برد * تاریخ یافته اند - همگي نقد یک هزار اشرفي برآمد *

١٠٢٥

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده هرکه بار رسیدے چهرهٔ ناکامي در آئینهٔ خیال ندیدے تا رسیدن دربار قبا و کمل و چادر و پا افزار بدرویشان رهگذري قسمت میشد - و ریزگی اشرفي و روپیه بدست خود میداد - روزے درویشے هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

(٢) نسخهٔ [ب] پنج هجري *

هشتم آهسته بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته مخفي دار - تا درويشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتياج و بيوه زنان از يوميه تا ساليانه مقرر داشته در حضور و غيبت او بے سند و پروانگي مجدد ميرسيد در جاگيرش بيشتر مددمعاش بود - اطفال آنها (که در نوکري او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شيخ بازي مي کردند - و معلم نگاهداشته تربيت مي نمود - در گجرات اسامي سادات را از ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسي فرزندان آنها از سرکار خود بخشيده - حتے بعوامل زرے بامانت سپرد - چنانچه هرکه پس ازان خلعت وجود پوشيد عروسي او ازان زر سرانجام يافت - اما بياد فروش و کلاونت نميداد - رباط و سرا بسيار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محلهٔ آباد کرده - مسجد و روضهٔ شاه وجيه الدين بناي اوست - و در دهلي فريد آباد با عمارات و تالاب يادگار گذاشت - و در لاهور نيز محلهٔ دارد و حمام کلان چوک آنجا ازوست - شيخ سالے سه مرتبه خلاع فاخره بمردم پادشاهي (که با او مربوط بودند) ميداد - و ببرخے نقوز (٢) هم - و بنوکران خود سالے يک خلعت و پيادها را کملے و حلال خور را پا افزارے - و اين طريقه معمولش بود

---

(٢) يا نقود باشد •

تا زیست تخلف نکرد - ببعضے رفقای خود که جاگیر هم داشتند لک روپیه سالیانه مي رسانید - و سه هزار سوار خوش اسپه چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش‌آشیاني تا عهد جنت مکاني در حویلي نرفته - همیشه در پیش خانه حاضر بود - و سه چوکي مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد طعام مي خورد - و پانصد دیگر را حصه مي فرستاد - طلب سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها نا خوش نمیشد *

گویند شیرخان نام افغان ترین نوکر روشناس بود - از گجرات رخصت وطن گرفته پنج شش سال درانجا بسر برد - چون شیخ بمهم کانگره تعین شد او در قصبهٔ کلانور آمده ملازمت کرد شیخ بدوارکا داس بخشی خود گفت که خرجے باین مرد بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشي فرد خرج او نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت نوکر قدیم است - اگر بنابر سببے دیر رسید کدام کار ما ابتر شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده هفت هزار روپیه دادند *

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و سیر کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین مردم خالي ست - شاید که بحصهٔ دیگر مملکتے رفته اند

شیخ پسر نداشت - یک صبیه مانده بود - آن هم لاولد
فوت کرد - محمد سعید و میر خان متبناهای شیخ بودند
بکر و فر تمام می‌گذرانیدند - و اسرافهای طرفه بکار می بردند
از نخوت و رعونت بشان پادشاهي اعتنا نمي‌کردند - تا بامرا
چه رسد - پیش جهروکهٔ دولت خانه با مشعل و فانوس بسیار
سر آب جون میشمودند - مکرر ممنوع شدند - سودمند نیفتاد
تا آنکه جنت مکاني اشاره بمهابت خان کردند - او براجي
سید مبارک مانکپوري (که نوکر معتبرش بود) گفت - بے آنکه
پرده برداشته شود از میان بردار - شبے میر خان از دربار
برخاسته مي آمد - که سید اورا از هم گذرانید - و خود هم
از دست او زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت
خان شد - او حضور پادشاه بینه از مردم معتبر آورد - که
کشندهٔ میر خان محمد سعید است - اورا بقصاص رسانید
شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر
خون درگذشت *

(۲)
* شجاعت خان سلام الله عرب *

برادر زادهٔ مبارک عرب - سال چهارم جلوس جنت‌مکاني
بمنصب چهار صدي دویست سوار سرفراز گردیده بهمراهی
خانجهان لودي بصوب دکن تعین شد - سال دهم باضافهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسلام الله *

پانصدي دو صد سوار. و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان
بلند پایه گشت - جاگیر در صوبهٔ گجرات داشت - در انجا
مي‌گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله پسر او
در عصر فردوس آشیاني منصب هفت صدي چهار صد
سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان لودي جان
بمردانگي درباخت *

* شاه بیگ خان ارغون *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهیم بیگ چریک است - ابتدا
نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشاور قیام داشت
پس از فوت میرزا (که راجه مانسنگهه حسب الامر اکبري
بآوردن زه و زاد آن مرحوم از نیلاب عبور کرده) شاه بیگ
بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازمت پادشاهي دریافت
و بمنصبی درخور امتیاز گرفت - و در سواد و بجور بمالش
یوسف زئي نامے بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع یافت
و در فتح تتهه بهمراهئ خانخانان کارهای نمایان و تردد
شایسته بظهور (٢) آورده بمنصب دو هزار و پانصدي افتخار
اندوخت - و در سال سي و نهم (٣) چون میرزا مظفر حسین
قندهاري صفوي استدعای بندگئ پادشاهي نمود شاه بیگ
خان از بنگشات بحکومت قندهار تعین گشت - و در تاخت

---

(٢) نسخهٔ [ج] امتیاز (٣) در [بعضی نسخه] بیست و نهم *

الوس کاکر (که از مدتها دران سرزمین برهزني و رعیت آزاري
بسر مي بردند) کارنامها ساخته در سال چهل و دوم
بمنصب سه هزار و پانصدي لوای اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیري حسین خان شاملو حاکم
هرات فوت عرش آشیاني شنیده با لشکر خراسان آمده
قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوي و همت
درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها
بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلچی
قزلباش بقلعه مي‌آمد فقدان غله بمرتبهٔ تمام بود - او از
سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا
مخالف بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بے اجازت
دارای ایران شاه عباس صفوي بود حسین خان بعتاب شاهي
بے نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم
در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده از قندهار بکابل رسیده
ملازمت جنت مکاني دریافت - و بمنصب پنجهزاري و خطاب
خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مباهي
گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط
و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدني کمي پذیرفت
و سواري و قطره (که ناگزیر صوبهٔ کابل است) نماند طلب
حضور شده بصوبه داری تتهه نامزد شد - سال چهاردهم ازپیري

و سالخوردگي استعفای ملازم پیشگي نمود - جنت مکاني نظر بر قدم خدمت او پرگنهٔ خوشاب (که از جاگیرهای قدیم بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار روپیه بطریق مدد خرچ مرحمت فرمود *

گویند چون بتتهه مي‌رفت برخصت آصف‌جاهي آمد او سفارش برادران ملا محمد تتهي (که مصاحبش بود) کرد شاه بیگ خان شنیده بود که برادران ملا بپشت گرمی او حکام را بخاطر نمي آرند - در جواب گفت - اگر آنها سر حساب باشند بهتر - و الا پوست خواهم کشید - آصفجاهي بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهمزدگی کارهای او گشته بعزل منصب و جاگیر منزوي ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک ساده سپاهي بود - در عهد عرش‌آشیاني وقت رخصت قندهار شیخ فرید میر بخشي ایستاده کرده تسلیم عنایت علم و نقاره فرمود - همان وقت بشیخ مي‌گوید - اینها بچه کار مي‌آید - در منصب بیفزایند - و جاگیر دهند - که سواران دیگر برای کار پادشاهي نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاهے دیوانه سر دیوان گفت - که حضرت در دنگل پدر شما جوانان چند ایستاده مي‌شدند که شاه بیگ بچشم خایهٔ آنها نمیرسید - و الحال این مردمے که ایستاده اند هیچکدام بچشم خایهٔ شاه بیگ نمي رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - میگفت

صراحي در نظر باشد - گو عالم نباشد - گويند مسكرات ديگر را
مثل بنگ و افيون و كوكنار با شراب آميخته مي خورد
و چار لغزا (۲) مي ناميد - شاه بيگ خان كور چار لغزا خور
زبان زد مردم بود - از پسرانش ميرزا شاه محمد مخاطب
بغزنين خان صاحب كمال و داناى وقت بود - بمنصب
هزاري رسيده درگذشت - و ديگر يعقوب بيگ داماد ميرزا
جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقي نكرد *

* شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج *

خلف الرشيد خانخانان ميرزا عبد الرحيم است - در آغاز
برنائي خانخانان جوانش مي‌گفتند - بشجاعت و مردانگي
و سپه كشي و سپه آرائي شهرۀ روزگار و يگانۀ (۳) آفاق گشت
در سال چهلم عرش آشياني بمنصب چهار صدي سرافرازي
داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
با ملك عنبر حبشي در حوالئ نانديز عرصۀ مبارزت آراسته
لواى چيرگي و فيروزي بر افراشت بخطاب بهادري تحصيل
ناموري نمود - گويند دران جنگ (كه از طرفين در جانفشاني
و جانستاني خود داري نمي رفت) ميرزا رستميها نمود كه
ماحئ داستان رستم و اسفنديار گرديد - ملك عنبر (كه اورا
زخمي از ميدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

---

(۲) در [بعضى نسخه] چهار مغزا (۳) نسخۀ [ج] يگانۀ وقت بود *

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتي افگند - و در زمان جنت مکاني بسرداري صوبهٔ برار و بالاگهات احمد نگر اختصاص گرفت - کارهای دست بستهٔ او زیاده ازانست که درین اوراق بحيز تحرير آيد - سيما کارنامهٔ کهرکي که سرآمد پيکارهاست سال دهم جهانگيري سنه (۱۰۲۴) يکهزار و بيست و چهار هجري (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت ريخته بود) چندے از سران سپاه دکن مثل آدم خان و ياقوت خان و مالوجي کانتيه از ملک عنبر رنجيده بعهد و پيمان آمده تحريک و ترغيب پيکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز خان پس از تقديم مردمي و دلجوئي و تکليف نقد و جنس بصوابديد آنها کوچ نموده روانه شد - پيش از ملک عنبر محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غيره سرداران نظام الملکيه بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملک عنبر پيوستند او با کثرت لشکر و افزوني توپخانه و فيلان مست جنگي بمرافقت فوج عادلشاهيه و قطب شاهيه رزم طلب گرديد - چون مسافت پنج شش کروه بيش نمانده يعقوب خان بدخشي (که از کهنه سپاهيان کار ديدهٔ نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختيار ميرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نيازي ميدان جنگ جائے قرار داد که نالهٔ آبے در پيش داشت - آنرا بجوانان تيرانداز استحکام داد - همين که خوش اسپان هراول مخالف

(که همه نوخیزان تربیت کردهٔ ملک عنبر بودند) جلوریز بگذار نالہ رسیدند ازین طرف جوانان قرقچي بباد تیر گرفتند بسیارے از اسپ وآدم برخاک هلاک غلطید - پس ازان داراب خان با بهادران هراول و دیگر پردلان عرصهٔ جلادت از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات افشرده بود زمانے ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب زد و خوردے و عجیب گیر و دارے روداد - از کشتها پشتها نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبردهای قوي نموده چون شیر غران بهر جانب که مي تاخت فوج مخالف را دست از کار رفته بنات النعش مي گشت - ناچار ملک عنبر عنان تماسک از دست داده پی سپر راه هزیمت شد - میرزا تا سه کروه تعاقب نموده گریختگان را علف تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگي و خستگی همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعے کثیر از سرداران مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز دیگر بجانب کهرکي (که پنج کروه رسمی دولت آباد است و دریفولا باورنگ‌آباد موسوم و مسکن و ماوای ملک عنبر بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثرے از مخالفان ندید منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساخت - و ازانجا عطف عنان نموده از گریوهٔ رهنکهیره

فرود آمده بپالا پور رسید - از پیشگاه خلافت بر مناصب
جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب
عمدۂ پنجهزاري سربلندي یافت - و جنت مکاني چون
در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه
پا پیاده بروضۂ معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بیمن مساعی شاهزاده شاهجهان ملک عنبر
حدود متعلقۂ پادشاهي را که متصرف شده بود بدستور سابق
در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون
حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معاودت
شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت
مفتوحۂ (۲) بالاگهات مقرر فرمود - چون در عنفوان جواني
و دولت شیفتۂ شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز
خوشامد پرداز مي‌گساري بافراط کشید در سال چهاردهم سنه
(۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري اسیر سر پنجۂ اجل
گردید - میرزا ایرج جوان وجیه عالي فطرت بود - شجاعت را
با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائي و سرداري بے همتا
و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجه *

از سادات اتائي ست - و از جانب مادر نقشبندي

(۲) نسخۂ [ج] مقبوضه *

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانهٔ او عرش آشیاني
شیر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتا بتاخت
یوسف زئي مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
مراد بمهم دکن تعیین شد - سال چهلم با چند کس بجانب
پتن از شاهزاده دستوري یافته در آویزهٔ اخلاص خان مصدر
ترددات گردید - سال چهل و یکم (که افواج پادشاهي را
با سپاه دکن نبرد رو داد - و دران جنگ راجه علي خان
مرزبان خاندیس بکار آمد) او سردار تلقمهٔ برانغار بود
کارنامها پرداخت - پستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن ترددات
شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگے (که متصل
قصبهٔ بیر صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را میدان میدان (۲)
برداشت - و زخمے برداشته خود را بقصبهٔ بیر رسانید - ازانجا
(که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبهٔ مزبور را گرد گرفتند
و از بےآذوقي حال متحصنان به تنگي کشید) چندے
بگوشت اسپ گذرانیدند - چون بنابر طغیان آب گنگ امید
کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد
درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسید
اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ
خواست که شیخ عبد الرحمن پسر خود را در تهانهٔ بیر بگذارد

---

۲) نسخهٔ [ج] از میدان بر داشت *

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بنابران سال چهل و ششم بعنایت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس از فوت عرش آشیاني جنت مکاني براى او خلعت عنایت فرستاد - و معلوم نیست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامهٔ گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخیِ عظیم سر زده) در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاق آصف جاهي شریک جنگ (که با شهریار رو داده) بود سال اول جلوس اعلی حضرت بملازمت پیوست - و منصب چهار هزاري هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برو مسلم ماند - و بصوبه داریِ تتهه کامیاب شده رخصت آنجا یافت و در اثنای راه مطابق سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بست - پسرش خواجه هاشم نام بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي داشت *

* شهباز خان معروف بشیزو روهله (٢) *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخطاب شهباز خان سرفرازي یافته و همراه مهابت خان بجهت دفعیهٔ نذر محمد خان والیِ بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود) بدانصوب تعین شده و پستر همراه عبدالله خان بمالش ججهار (٣) سنگهه بندیله (که دفعهٔ اول بغي ورزیده بود) دستوري یافته

(٢) در [بعضی نسخه] روهیله (٣) در [بعضی نسخه] جهجهار *

سال سیوم با راو رتن هادا بتوقف در باسم ماموز شده بعطای علم لوای سربلندی برافراخت - پس ازان باتفاق نصیری خان (۲) سمت قلعهٔ قندهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر تردد گردید - پستر با اعظم خان در نواح بهالکی و چتکوبه مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کهی در جنگی (که بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر مقاهیر اهل دکن گشتند) مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری او با پسر در کار ولی نعمت جان درباخت - بپایهٔ سه هزاری دو هزار سوار رسیده بود *

* شیر خان *

عرف ناهر خان تونور - ابا عن جد نوکر قدیم فاروقیهٔ خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید راجه علی خان فاروقی اورا به یتیمی پرورش نموده برشادت فطری و یاوری بخت بیدار بعرصهٔ روزگار جولانی گشته بخانجهان لودی پیوست - و او در رشد و تربیتش شده در کمتر زمانے بمنصب پادشاهی امتیاز یافته تعین صوبهٔ گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزادهٔ ولیعهد با جنت‌مکانی نیابت صوبه‌داری گجرات از جانب شاهی بعبدالله خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائے بے حیثیت

(۲) نسخهٔ [ب] نصرت خان *

بحراست بلدهٔ احمد آباد شتافت - ناهر[(۲)] خان بسلسله جنباني و مراسلات میرزا صفي سیف خان (که دران وقت دیوان گجرات بود) از محال تیول خود بغتةً باحمدآباد رسیده باتفاق سیف خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندو برین ماجرا آگهي یافته بارادهٔ محاربه بر سبیل استعجال در رسید ناهر خان خود هراول فوج سیف خان گشته با او در آویخت و بمحض تائید ایزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی این حسن تردد نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزاري دو هزار[(۳)] و پانصد سوار و خطاب شیر خان ناموري اندوخت *

پس از شنقار شدن جنت مکاني چون موکب صاحب قران ثاني بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت شیر خان مبني بر دولتخواهي و فدویت و منبي از ارادهای باطل سیف خان صوبه‌دار آنجا رسید - ازانجا (که بے اخلاصیٔ سیف خان از سابق معلوم همگنان بود) نوشتهٔ شیر خان قرین صدق گردید - اعلیٰ حضرت اورا بمراحم پادشاهانه مستمال ساخته بنوید صاحب صوبگیٔ گجرات سرگرم خدمت گردانید - و اشاره رفت که بلدهٔ احمد آباد را متصرف شده سیف خان را نظر بند نماید - و چون محمودآباد (که دوازده کروهیٔ احمدآباد است) مهبط رایات پادشاهي گردید شیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] احمدنگر (۳) در [بعضے نسخه] دو هزار سوار *

با جمیع متعینه باستلام سدهٔ علیه کامیاب گشت - و هفدهم ربیع الثاني سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري کنار تالاب کاکریه (که در ظاهر شهر واقع است) مخیم فیروزي شده شیر خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه‌داري مملکت گجرات بلند پایگي یافت - و در سالے (که اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي ببلدهٔ برهانپور ورود فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتي را بتسخیر الکهٔ ناسک و سنگمنیر رخصت نمود) قرار یافت که تا رسیدن شیر خان از گجرات در نواحي قلعهٔ للنگ (۲) موسم برسات بگذراند - خواجه در دهولیه توقف نمود - تا شیر خان بدو پیوست - و بمجرد وصول بتاخت حوالي چاندور مامور گشته دست نهب و غارت بران ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شریک بود - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) یکهزار و چهل هجري روزگارش سپري گشت - سردارے بود سپاهي و بسیار متواضع - اگرچه جود و کرم کمتر داشت اما با سپاه مدارا و سلوک خوب مي کرد - طلب ماه بماه میداد - در سواري غیر حاضر نمي کرد - شراب بافراط مي‌خورد - لیکن با مردم محل شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوري دواب حضور

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] النگ ه

خود مي‌کرد - و مي‌گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبیعت من شده نمي‌توانم گذاشت - از پسرانش یاسین خان و شمشیر خان در حضور پدر ترقي کرده - اما اجل نگذاشت نخستین هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم درگذشت - سیومین دلاور خان نام داشت *

* شیر خان ترین *

زمیندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضعی ست واقع مابین قندهار و بهکر - آبای شیرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بیگ خان کابلي (که از پیشگاه عرش آشیاني بحکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري (۲) نشست در عهد جنت‌مکاني بایران‌دیار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگی خود درست نمود - و شیر خان در همان مرز و بوم نشو و نما یافت بعد ازان (که شاه عالي‌جاه بر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک هجري آنولایت را بتصرف در آورد) شیر خان را بحکومت فوشنج و ایالت الوسات افاغنهٔ آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متین و ادراک رسا داشت بریاست موروثي فایز گشته دران سر زمین علم استقلال بر افراشت - و از متردین

(۲) نسخهٔ [ج] نه بست *

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداري
مي گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز مي‌پرداخت
پس از ارتحال شاه از زیادهٔ سري و فتنه گري بعلي مردان
خان زیک که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان
انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفي دارای ایران مکرر
رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلت اذیت و تعدی او
بفراغت میسر نیست) رقمے بطلبش فرستاد - شیر خان
چندے بایت و لعل بسر برد - و آخر الامر فکرے
اندیشیده بجناب اعلی حضرت صاحب قران ثاني متوسل
و ملتجي گشت - از پیشگاه خلافت کشمیري خان (که از
برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگي در خدمت شاهي
شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار مي‌کرد) با فرمان
عاطفت و خلعت فاخره تعین گردید - شیر خان هنگام برف
و باران را عذر انگیخته کشمیري خان را در بهکر نگاهداشت
تا آنکه بشاه اطلاع شده رقمے دیگر مشعر بر استمالت
و عاطفت بنام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان
اشاره فرمود که در استیصال او جویای فرصت باشد - شیر خان
در مرور رقم ثاني را فوز مقصود انگاشته کشمیري خان را
بے نیل مدعا برگردانید *

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحي هجومی فراهم آورده بقصد تاخت حوالی سوی کنجابه (۲) معمولهٔ بهکر روانه شد علي مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده صبح بقلعهٔ فوشنج رسید - و سر سواري گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که برهزني و قطاع الطریقي اندوخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کنجابه را که بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام رجع القهقري (۳) نمود علي مردان خان بر سر راه هنگامهٔ پیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علي مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تفنگی بر پاشنهٔ او خورده بران جست - مخفي داشته با وصف آن زخم منکر پارهٔ راه پیشتر راند - و بدلدهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علي مردان خان سالم و غانم کوس معاودت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان بدوکي رفته هرچند تلاش کرد که کارے پیش رود میسر نشده ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

---

(۲) در [بعضی جا] کنجایه (۳) در [بعضی نسخه] رجعة القهقري •

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دو هزاري و تنخواه جاگیر جید در صوبهٔ پنجاب بتازگي دیدهٔ امیدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیری اطفال و تفرقهٔ اهل و عیال پیوسته در تب و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه مي داشت - چون با شکل و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهي ممتاز بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید او نیز کمر دولتخواهي و نیکو بندگي بر میان بسته در مهم پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید خانجهان بمالش عادلشاهیه و تخریب ملک او ترددات نمایان نمود - لیکن ازانجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیدهاش در انتقامکدهٔ تقدیر باقي بود) زمانه بناکامی دیگر انداخت ظاهرا بشاه صفي صفوي رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر قندهار گشته - و نطاق همت باقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سوای فرقهٔ ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و پني با وی متفق مبادا کارے پیش برد شاه از مصلحت سنجي رقعے بنام او متضمن ارسال عرضداشت مشعر بر هوا خواهي و تجدید بندگی دیرین و ارادهٔ برآمدن

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيرانند - چون بعرض اعلى حضرت رسيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (كه نهضت پادشاهي سمت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اكبرآباد نظر بند نگاهداشته هزار روپيه در ماهه قرار يافت - هرچند بي‌تقصيري خود كوشيد و در براءت ذمه مي‌دويد بجائي نرسيد - دو سه سال در آگره منزوي بوده مدقوق شده در عين جواني درگذشت - هيهات اين كجرو فلك دغلباز بسا دروغ بيفروغ را بالباس راستي دلنشين كه و مه ساخته - و بسيارے صدق كيشان درست آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن كامي نشانده آه آه اگر بديدهٔ تحقيق (۲) را نگرند همان ناهنجاري و بيراهه روي عادي اوست - كه در صورت جزا و نتيجه همان صور اعتيادش متمثل مي شود *

* ع *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس فردوس آشياني از موطن خود بطريق سفارت از جانب نذر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالي اكبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

---

(۲) در [بعضي نسخه] رانگري •

او نامه و ارمغان خان مزبور (كه بقيمت پانزده هزار روپيه بود) گذرانيد - و بعنايت خلعت و خنجر مرصع بقيمت چهار هزار روپيه و مومن پسرش بعطاي خلعت افتخار اندوختند - و پس از دو روز سي و پنج راس اسپ و ده نفر شتر خود و هيزده راس اسپ و چند شتر پسرش برسم پيشكش بنظر در آوردند - و سي هزار روپيه باو و ده هزار روپيه بپسرش مرحمت گرديد - و پس از چندے (كه جشن وزن شمسي شد) باز بيست هزار روپيه باو و پنج هزار روپيه بپسرش انعام شد - سال ششم بعطاي خلعت و اسپ با زين مطلا و فيل و پسرش بخلعت سرافرازي يافته با جواب نامه مصحوب تربيت خان دستوري انصراف پذيرفت *

ازانجا (كه كرّ و فر هندوستان را ديده - و بداد و دهش اينجا آشنا شده بود) از وطن مالوفه دل برگرفته سال نهم بهدن بخت آمده دولت بار حاصل كرد - و بمنصب هزاري هشت صد سوار و عنايت خلعت و خنجر مرصع و شمشير طلائي ميناكار و اسپ با زين مطلا و فيل و انعام بيست هزار روپيه نقد سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همين سال بعرض رسيد (كه ميرزا خان منوچهر فوجدار كانگره از شوريدگي دماغ معزول شد) نظر بفزوني جمعيت براي ضبط محال كوهستان او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري

دو هزار سوار و خطاب شاه قلي خان و عنايت علم و خلعت تفويض تعلقهٔ مزبور و عطاى خنجر مرصع و اسپ و فيل لواى عزت برافراخت - و پس از رسيدن آنجا بضبط و ربط پرداخته بهوپت ولد سنگرام زميندار جمو را (كه همواره كومكى فوجداران آنجا بود - و رفته رفته در اداى خدمت قصور مي نمود) طلب داشت - او با جمعيت (۲) كثير آمد شاه قلي خان جمعے فراهم آورده مستعد پيكار گشت - و بعد زد و خورد او با جمعے بمقر اصلي شتافت - اين معني در پيشگاه حضور درجهٔ استحسان پذيرفته سال دهم بعنايت خلعت و نقاره و فيل طبل شادماني بر نواخت - و سال دوازدهم در ايامے (كه پادشاه متوجه دار السلطنت گرديد) او در اثناى راه آمده بحصول ملازمت كسب سعادت نمود و از تعلقهٔ مزبور معزول شده بحكومت بهكر از انتقال جان‌نثار خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاى خلعت نظم صوبهٔ كشمير و شمشير با يراق طلائى ميناكار و انعام پنجاه (۳) هزار روپيه نقد كام دل بر گرفت - و بعد رسيدن در نواحى حسن ابدال مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجري بدارالبقا پيوست محمد امين پسرش بمنصب نهصدي پانصد سوار كامياب

---

(۲) نسخهٔ [ا] جماعت كثير (۳) نسخهٔ [ج] پنج هزار •

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادي خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - بتعیناتیء قلعهٔ قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري (که والیء ایران بارادهٔ تسخیر قلعهٔ مذکور رسیده در باغ گنج علي خان فرود آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه‌دار پادشاهي بمحافظت دروازهٔ ویس قرن مي پرداخت - پس از محاصره چون عرصهٔ زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوهٔ پاس نمک را خیر باد گفته راه بےغیرتي سپرد - و با مردم مخالف همداستان شده قبچاق خان را (که احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضے منصبداران دیگر پیش قلعه‌دار آمده ظاهر نمود - که بنابر انسداد طرق بسبب کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش معلوم مي‌شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاریء فرزندان و عیال قلعهٔ دار (که همت بای داده بود) درین وقت که بایستے تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود * * بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *
* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

پستر بخانهٔ خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامي از جانب والیٔ ایران باتفاق شرف الدین (که داروغهٔ عمارت و ذخیرهٔ قلعهٔ بست بود) آمده - چند پیامے دارد - و چهار رقم آورد - قلعه دار مبرک حسن بخشي را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصیٰ الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادي خان درون دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعے منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادي خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشتهٔ چند آورده بود نادیده برگرداندن پسندیده نبود - قلعه‌دار خود بر دروازهٔ مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعهٔ بست آگهي یافته وعدهٔ پنجروز کرد - روز پنجم شادي خان بیست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري دروازهٔ ویس قرن را بعلي قلي خان سردار والیٔ ایران را گذاشت و با قبچاق خان نزد والیٔ مذکور رفت *

* شجاعت خان شادي بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیاني از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان
سر عزت بر افراخته سال دوازدهم بعنایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره
امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیمت
یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم ازانجا برگردیده
در حینی (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنهٔ لاهور علم معاودت
بر افراشته بود) باستلام عتبهٔ خلافت پرداخته بیست و هفت
اسپ پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و حکومت
بهکر از تغیر شاه قلي خان و عطای اسپ برنواخت - پستر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تته بعرض رسید او
بعنایت خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار و تفویض
صوبه‌داری صوبهٔ مذکور بلندي‌گرای اوج دولت شد - سال پانزدهم
باضافهٔ سه صد سوار تابینانش با ذات مساوي گردید - سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد - و چون پادشاهزاده دلنهاد آنصوب نگشته برگشت
و جملة الملکي سعد الله خان به بندوبست آنجا تعین شد
اورا بحراست میمنه با نواحی آن معین نمود - سال بیست
و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و قلعه داری کابل

پستر بخانهٔ خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار
گفته فرستاد - که محمد بیگ نامي از جانب والئ ایران
باتفاق شرف الدین (که داروغهٔ عمارت و ذخیرهٔ قلعهٔ بست
بود) آمده - چند پیامے دارد - و چهار رقم آورد - قلعه دار
میرک حسن بخشي را فرستاد که آمده را باز گرداند - موميٰ الیه
چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادي خان درون
دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعے منصبداران نشسته اند
لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس
خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادي
خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار
کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه
داشت - گفتند چون نوشتهٔ چند آورده بود نادیده برگرداندن
پسندیده نبود - قلعه‌دار خود بر دروازهٔ مزبور آمده رقمها
ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعهٔ بست آگهي
یافته وعدهٔ پنجروز کرد - روز پنجم شادي خان بیست
و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري دروازهٔ
ویس قرن را بعلي قلي خان سردار والئ ایران وا گذاشت
و با قبچاق خان نزد والئ مذکور رفت *

* شجاعت خان شادي بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان
سر عزت بر افراخته سال دوازدهم بعنایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره
امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیمت
یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم ازانجا برگردیده
در حینی (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنهٔ لاهور علم معاودت
بر افراشته بود) باستلام عتبهٔ خلافت پرداخته بیست و هفت
اسپ پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و حکومت
بهکر از تغیر شاه قلي خان و عطای اسپ برنواخت - پستر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تتهه بعرض رسید او
بعنایت خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار و تفویض
صوبه‌داری صوبهٔ مذکور بلندي‌گرای اوج دولت شد - سال پانزدهم
باضافهٔ سه صد سوار تابیناش با ذات مساوي گردید - سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد - و چون پادشاهزاده دلنهاد آنحدود نگشته برگشت
و جملة الملکي سعد الله خان به بندوبست آنجا تعین شد
اورا بحراست میمنه با نواحي آن معین نمود - سال بیست
و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و قلعه داری کابل

از تغیر سیو رام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار دستوري یافته سرکردگی فوج قراول بدو تعلق گرفت - و بعد رسیدن بدان جا بهمراهی قلیج خان بکشودن بست شتافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار شادکامي اندوخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان و قلیج خان رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهي در آمد - بنابران سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامراني بر نواخت سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهي بکابل صورت بست - نام برده که قلعه داری آنجا داشت شرف ملازمت دریافته بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعهٔ قندهار و ازانجا باتفاق رستم خان بهادر بجانب بست کمر عزیمت بست بعدتر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

* شاه بیگ خان اوزبک *

در عهد جنت مکانی بمنصب پادشاهی سرافرازی یافته بپایهٔ هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی بخطاب خانی نامور گردیده در افواج متعینهٔ تادیب ججهار سنگهه بندیله بهمرهی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته سال دوم باضافهٔ پانصدی دویست سوار کام دل بر گرفت سال سیوم بعنایت علم و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار لوای کامیابی (۲) برافراخت - پستر باضافهٔ دویست سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و پس ازان باضافهٔ هزاری هزار سوار امتیاز پذیرفت سال نهم در افواج متعینهٔ تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل‌خانیه بهمرهی خانزمان دستوری یافته سرکردگی جرانغار داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبهٔ بیجاپور چپقلشهای مردانه از کشتن و بستن و اسیر ساختن ازو بظهور انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنیر ناصیهٔ بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنایت نقاره کوس بلند پایگی زد - پستر بنظم صوبهٔ برار مامور گردید - سال

(۲) نسخهٔ [ب] کامرانی *

هیزدهم بحضور رسیده جبهۀ ارادت بر آستانۀ عقیدت گذاشت
ظاهرا در همین سال بفوجداری میوات (٢) مامور گردیده - که
صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
از میوات آمده باستلام سدۀ خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در انجا بکرات
به تنبیه ازبکان خود سر و المانان بد سیر پرداخته آثار (٣) دلیری
و دلاوری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری
معاودت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه
تغیر شده بود او بعنایت خلعت برخی محالات صوبۀ برار
در تیول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
حراست قلعۀ احمد نگر بدو مفوض شد - سال بیست و نهم
ازانجا معزول گردید - سال سیم در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد
شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی
منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
پادشاهي تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
پادشاهزادۀ مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانۀ حضور

---

(٢) در [بعضی نسخه] میوار (٣) نسخه [ع] آثار دلیري برروی روز ٭

گردید - و اورا بفوجداری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان احوالش دریافت نشده *

(۲)
* شیرخان سید شهاب بارهه *

پسر سید عزت خان جهانگیری ست - تا سال دهم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی (۳) شش صد سوار سرفرازی داشت - سال سیزدهم باضافهٔ دو صدی کامیاب گردید - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسپ عز امتیاز اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول بدانجا با رستم خان بکومک قلیچ خان بصوب بست شتافت و در جنگ قزلباشان نبرد مردانه بظهور رسانید - سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلادت بر کمر همت زد سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفتصد سوار رایت شادکامی برافراشت - سال بیست و هشتم

(۲) نسخهٔ [ب] شهباز بارهه (۳) نسخهٔ [ج] ششصدی *

با جملة الملكي سعد الله خان براى انهدام قلعهٔ چيتور شتابيد
سال سيم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اورنگ زيب
بهادر روانه شد - و درانجا بتقديم نيکو خدمتيها پرداخت
سال سي و يکم حسب الطلب بحضور آمده احراز سعادت
ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار و دويست سوار و خطاب شير خان و تفويض فوجداري
مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سموگڏهه بهمراهي
دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزيمت يافته راه
فرار گزيد او بملازمت خلدمکان پيوسته در جنگ سلطان شجاع
باتفاق ذو الفقار خان محمد بيگ همراه توپخانه پيش پيش
فوج هراول بود *

* شيخ مير خوافي *

سيد صحيح النسب - از نوکران دل سوز ايام شاهزادگي
خلد مکان است - و بحسن تدبير و شيوهٔ شجاعت معروف
سال سيم جلوس فردوس آشياني (که پادشاهزاده بر طبق
حکم پدر لشکر بر سر والي حيدرآباد کشيد) نامبرده
با شاهزاده محمد سلطان در هراولي بود - در تنبيه خصم
کردهٔ شايسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گرديد
و حالي (که پادشاهزادهٔ مذکور بتقريب عيادت پدر والاقدر
بجانب هندوستان گام همت برداشت) او از مشيران راز دار

بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه سرداری طرح دست
راست و در محاربهٔ اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت
بر وقت رخش شجاعت جهانده مصدر ترددات شایان گشت
و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص
یافت - پستر چون مسموع شد [که سلیمان شکوه مي خواهد
از دریای گنگا و جمنا گذشته بپدر خود (که جانب لاهور
رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
تعین شد - و پس از آوارگی او جانب سري‌نگر بحضور
آمده بعد وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه
دستوري پذیرفت - و تا تتهه راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
چون از نواح تتهه کوچ کرده داخل ملک گجرات شد
و درین ضمن فرمان معاودت بنام او صدور یافت بسرعت
سریعه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه
باز کار فرمائی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یورش
از سایر عساکر پیش قدمي نموده حملهٔ مردانه بر مورچال
شاه نواز خان صفوي برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران
اثنا گولی تفنگ از کارخانهٔ قضا بر سینه اش خورده مطابق
سنه (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري جان در
راه وفا درداد - میر هاشم نامي از هموطنان او (که در عقب
حوضه نشسته بود) سررشتهٔ تدبیر از دست نداده نامبرده را

در بر گرفته نگاهداشت - خلد مکان را از سنوح این حادثه نظر بدیرین بندگي و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد و برطبق حکم در روضهٔ شاه معین الدین (قدس سره) مدفون گردید - پسرانش معتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر محمد اسحاق - احوال هریک جداگانه درین نامه بنگارش آمده پسر سوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب شد - در برادران خود بافزوني نشهٔ شجاعت امتیاز داشت با مکرم خان برادر خود به تنبیه افاغنهٔ سمت کتل جانوس (۲) دستوري یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افاغنه غالب مي‌شوند) بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده در عین جواني مردانه شربت ممات چشید *

* شاه نواز خان صفوي *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکني رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاري ست - در عهد جهانگیري بمعارج دولت و امارت مرتقي گشته بخطاب شاه نواز خاني چهرهٔ کامراني برافروخت - و در صوبهٔ تتهه و بهار بخدمات پادشاهي میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکاني در قضیهٔ شهریار ناکرده کار بآصف جاهي یکتائي ورزیده نیکو پرستاریها بظهور آورد - در سال سوم صاحب قران ثاني بهمراهی خواجه

---

(۲) در [بعضی نسخه] جانوش *

ابو الحسن تربتي باستخلاص ناسک و تربنگ تعين گشت
و در سال نهم چون از حوالئ دولت آباد چهار فوج سنگين
بسرداري امراي عمده بتخريب ملک عادل شاهي و تسخير
بقيهٔ قلاع نظام الملکي نامزد گرديد شاه نواز خان بهمراهئ
سيد خانجهان بارهه مامور شده همواره هراولئ آن فوج
بدو متعلق بود *

روزے (که مخالف بهيئت مجموعي هجوم آورد) چون
بيشتر جنگ در دکن با چنداولي ست خان مذکور بمبالغه
چنداولي بعهدهٔ خود گرفت - بعد تلاقئ فريقين تا يک پهر
فيمابين ابواب محاربه مفتوح بود - چون چيرگئ (۲) غنيم
از حد گذشت سيد خانجهان بشاهنواز خان پيوسته اشقيا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها برساخت - و بنابر علو نسب
و والا دودمانئ خان مشار اليه بيست و سيوم ذي الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
با صبيهٔ کريمهٔ او منعقد گرديد - اعلی حضرت پايان شب جشن
سفينه سوار بخانهاش تشريف فرمود - بحضور اقدس چهار لک
روپيه کابين قرار يافت - طالب کليم　　* ع *
۱۰۴۷

* دو گوهر بيک عقد دوران کشيده *

تاريخ يافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

---

(۲) نسخهٔ [ا] خيرگیٔ •

در مجلس حاضر نمي شود) دولت اندوز مواجهه نشد روز ديگر شايسته پيشكشي بنظر در آورد - متاع لک روپيه شرف پذيرائي يافت - و در سال پانزدهم صبيهٔ ديگرش بجهت شاهزاده محمد مراد بخش خواستگاري شد - چون درانوقت شاهنواز خان بانتظام صوبهٔ اڑيسه اشتغال داشت حسب الحكم اهليهٔ مكرمهٔ او (٢)
نورس بانو بيگم با صبيهٔ مذكور بحضور رسيده مراسم طوى بجا آوردند - و پس ازان ايالت جونپور بخان مذكور مفوض گرديد - در سال بيستم بصاحب صوبگي مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دكن بدارالبقا منزل گزيد بنام او فرمان رفت كه بنابر قرب و جوار بسرعت سريعه خود را بآن ولايت رسانيده بمحافظت پردازد - در همان سال بيست و دوم شاهزاده مراد بخش بايالت چهار صوبهٔ دكن رخصت يافت - ازانجا (كه آثار فراست و دانائي و نشانهاى بزرگي و سرداري از چهرهٔ احوال خان مذكور ظاهر و نمايان بود) اتاليقي و وكالت شاهزاده بدو باز گرديد - ابتدا شاهنواز خان در نظم اشتات آن مملكت مساعي جميله بكار برده فوجي بر سر ديوگدهه كشيده مقضي المرام برگشت - اما چون مزاج شاهزاده بسبب نوجواني و نا تجربگي خود سريها داشت صحبتها برهم خورد - و ازين نا سازگاري آخر معاملات ملكي

(٢) نسخهٔ [ب] نوازش بانو بيگم *

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت
ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته
او باز بضبط مالوه مامور شد - و در سال بيست و ششم
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم
صوبهٔ اوده و جاگيرداري گورکهپور و بهرائچ (۲) معزز و مفتخر
گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلي‌حضرت شاهزاده محمد
اورنگ زيب بهادر بمهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان
و امراي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي
ماموره بانصرام نگرائيده بود که گرېز فکريهاي دارا شکوه
غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد
اورنگ زيب بهادر باقتضاي صلاح انديشي با سامان شايان
روانهٔ هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش
در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را
از حويلي برآورده در قلعهٔ ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
بعد از جنگ داراشکوه و سرير آرائي هندوستان بارسال فرمان
صوبه‌داري گجرات و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب ششهزاري
ششهزار سوار پايهٔ عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولايت
جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بنابر تعاقب افواج عالمگيري
از ملتان بتتهه رفته ازانجا بدان ناحيه سوے کشيد - چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهروچ •

بحوالی احمدآباد رسید شاهنواز خان بنابر ذخیرهٔ خاطر (که از سلوک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه مي‌توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائي سررشتهٔ همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و اورا بشهر درآورده در عمارات دولتخانهٔ پادشاهي (که دارا شکوه میخواست برعایت پدر بزرگوار پائین برنشیند) خان مزبور مبالغه ازحد برده اورا در جهروکهٔ پادشاهي نشاند - اگرچه مرکوز خاطر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ناکامي آن بود (که از راه سلطانپور و نذربار (۲) بدکن شتافته دران ملک لوای اقتدار برافرازد) اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیري شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را رفیق و مشیر خود گردانیده باجتماع سپاه اشاره نمود - قریب بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر نوشتهای راجه جسونت سنگهه رسید - که نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحهٔ دل مرتسم است - زودتر بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت بوده مصدر جانفشاني شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزیمت آگره نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

(۲) در [بعضی جا] ندربار آمده *

باجمیر شتافت - چون آن بیمحافظ بدنام کنندهٔ مهاراجگی
بدو نه پیوست ناگزیر دارا شکوه از قلعهٔ گدهه پتهلي تا کوهچهٔ
مدار دیوار بست کشیده مورچال بقاعدهٔ پیکار ترتیب داده
در مقابل عالمگیر پادشاه برنشست - و پس از زد و خورد
بیست و نهم جمادی الاخری سنه (١٠٦٩) هزار و شصت
و نه هجري دلیرخان و شیخ میر صحانی درهٔ متصل کوکلاپهاري
(که در ضبط شاهنواز خان بود) دلیرانه قدم گذاشته بشپهٔ
سهام جگردوز مردم اورا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
شاهنوازخان نزد دارا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را
رسانیده بمدافعه دست و بازو برکشاد - و در عین جنگ (که
بر بلندی مورچال قیام داشته بآویزش و پیکار تحریض مي‌نمود)
تیرے بر نافش رسیده کار او تمام ساخت - داراشکوه از کشته شدنش
همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقهٔ نسبت (که
بآن والا دودمان بود) نعش اورا باحترام برداشته در صحن روضهٔ
معینیه (قدس سره) دفن فرمود - از بدایت حال در توزک و تزئین
و خوش معاشي مي کوشید - و بگرم اختلاطي و حسن درخور
مي جوشید - در امور دنیاوي و تدابیر ملکي هم رسائی تمام
داشت - و خود بجزوي و کلي مي پرداخت - و بسیار شیفتهٔ
صید و شکار بود - و هم دل دادهٔ راگ و نغمه - خوانندہ و سازندہ
(که نزد او فراهم آمده بودند) در هیچ سرکارے درانوقت نبود

معصوم خان مهين پسرش بعد واقعهٔ پدرش بمنصب دو هزاري
و مير معظم مخاطب بسيادت خان پسر دومش بمنصب
هزار و پانصدي چهرهٔ کامیابي بر افروختند - و در سال بيست
و ششم سنه (۱۰۹۴) يکهزار و نود و چهار هجري در بلاد
اورنگ آباد بآزرم بانو صبيهٔ سيادت خان ازدواج پادشاهزاده
محمد کامبخش زيب انعقاد يافت - و در سال بيست و هفتم
سيادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي يافته از تغير مغل خان
قوش‌بيگي گرديد - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدين خان خويشگي *

پسر کلان نظر بهادر است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني
در حيات پدر بفوجداري دامن کوه کانگره از تغير مرشد تلي
امتياز يافت - سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود
پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زيب بهادر
(که نوبت دوم بمهم قندهار نامزد شده) تعين گرديد - سال
بيست و هفتم از تغير محمد صالح پسر ميرزا عيسي ترخان
بفوجداري جوناگدهه و تيولداري برخي محال آن دستوري يافت
سال سيم چون اورا با برادر خود قطب الدين بر سر تيولداري
جوناگدهه منازعت بهم رسيد بقطب الدين فوجداري و تيولداري
پتن صوبهٔ گجرات قرار يافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

محمد اورنگ زیب بهادر بود - که درخور حال او شاهزادهٔ مذکور تجویز خدمتی خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال سي و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانید بعد از چندے (که فلک توطیهٔ دیگر برانگیخت - و شاهزادهٔ مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در کومکیان دکن انسلاک یافته در فتح قلعهٔ چاکنه با امیرالامرا شایسته خان مصدر ترددات شایسته گردید - و روز یورش خود دویده قلعه را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش هیچکس رشدے نکرده - نبسه زادهٔ او متهور (۲) خان بهادر است که احوالش درین نامه ثبت شده *

* شمشیرخان حیات ترین *

پسر علي خان است که از بندهای روشناس فردوس‌آشیاني بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت بقبضهٔ اقتدار آن پادشاه درآمد) نام برده سال اول بعطای خلعت و منصب هزاري پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه نقد گردن عزت برافراخت - سال سیوم در اوانے (که دکن معسکر پادشاهي بود) همراه شایسته خان بتخریب تعلقهٔ نظام‌الملک دکني تعین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

---

(۲) نسخهٔ [ج] تهور خان ‌*

قندهار راهي شده در تسخير قلعهٔ بست مصدر ترددد گرديد
سال پانزدهم باضافهٔ سه صد سوار و سال نوزدهم بافزوني
دو صد سوار تابينانش با ذات مساوي گرديدند - پستر همراه
سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
يافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
بجنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بيستم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
امتياز افروخت *

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزيده
روانهٔ حضور شد و سعدالله خان بنابر بند و بست آنجا رسيد
و تهانه داری خان آباد باو مفوض نمود حسب تجويز خان
مزبور بافزايش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستر
بخطاب شمشيرخان ناموري اندوخت - و پس از رسيدن سلطان
اورنگ زيب بهادر دران نواح بحراست شهر بلخ معين شد
سال بيست و دوم بعطای علم رايت بلند رتبگي برافراشت
و برکاب شاهزادهٔ مذکور بصوب قندهار کمر عزيمت بسته پس از
رسيدن بقلات باشارهٔ شاهزاده بحراست آنجا مقرر گشت - سال
بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
دو هزار و دويست سوار و خدمت تهانه داری غزنين از تغير
سعادت خان از همگنان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و افاغنهٔ آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و چون رتق و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار خلدمکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت خان حارس کابل از دست شیر زاد پسر خود کشته گردید) او بحراست صوبهٔ مزبور مباهي شد - سال چهارم از انتقال راجه راجروپ باز به تهانه داری غزنین سر عزت بر افراخت - و سال دهم حسب الحکم به تنبیه افاغنهٔ روه تعین شده در کشتن و بستن مقاهیر تودة نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار دواسپه سه‌اسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین خان بخشي دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ مخذولان مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهي بتهانه‌داری اوهند تعین یافت *

* شجاعت خان رعد انداز بیگ *

از امرای عهد عالمگیري ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خاني مباهات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابلهٔ سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر ذو الفقار خان سرفرازي یافت - و بعد چندے ازانجا معزول گشته در جنگ دوم داراشکوه بفوج قراولي تعین شده پستر

ببخشیگری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقهٔ مذکور عزل پذیرفته همراه کنور رام سنگهه بتخریب قلعهٔ زمینداری سری نگر شتافت - سال چهارم بفوجداری میان دو آب از تغیر عاقل خان کام دل بر گرفت - سال ششم بفوجداری نواحی اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میر توزکی از تغیر ملتفت خان سر تفاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کلاه گوشهٔ افتخار کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه مامور گردیده اسپ با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه فدائي خان (که باقامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج ستنامیان در ناحیهٔ میوات بعرصهٔ ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان درست به تنبیه آن مردم تعین گردید *

ستنامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دران سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زندهٔ جاوید

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذكور بدان ضلع بجنگ پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمعے جان بكشتن دادند و بقيه راه فرار گزيده بيشتر در تعاقب بدار البوار پيوستند نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تحسين و مخاطب بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار سرماية شادكامي حاصل نمود - سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و عنايت خلعت و جيغة پر خانة سنگ يشم مرصع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افاغنة طغيان سرشت راه كابل رايت عزيمت برافراخت - سال هفدهم چون از گذر آب گذشته باراده عبور از كتل كهريه لشكر آراست افاغنه كه در كمين بودند در تنگي كوه راه برو تنگ گرفتند - هرچند آويزش سخت رو داد و كوشش بسيار بتقديم رسانيد اما او در اثناى زد و خورد مطابق سنه (١٠٨٤) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در كار ولي نعمت در باخت *

* شهامت خان سيد قاسم بارهه *

ابتدا نوكر دارا شكوه بود - و از جانب او در قلعة الهآباد قيام داشته بحكومت آنصوبه مي پرداخت - در ايامے (كه دارا شكوه هزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت) خلد مكان

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسیل نمود - که قلعهٔ مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ضمن (که محمد شجاع حسب قرار داد خلدمکان آمده صوبهٔ بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکهٔ پنجاب متوجه بود مقر خلافت را خالي دیده گام طمع پیش نهاد و چون قلعه‌داران رهتاس و چناده (که از جانب دارا شکوه مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فرار نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برین اراده اورا مطلع ساخت - و پس از وصول او بالهٔ آباد برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از منهزم شدن پیش از وی خود را بالهٔ آباد (که محمد شجاع برو بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از پخته کاري قلعهٔ مزبور باو نسپرد - و چون خبر آمد آمد پادشاه‌زاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جسته دادن قلعه را وسیلهٔ استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسرواني سال اول جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده کسب سعادت آستان بوس نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار و خطاب شهامت خان چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بتهانه داري غزنین از تغیر شمشیرخان ترین مقرر گشت

و سال چهارم ازانجا معزول شده در سلک کومکیان دارالملک کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور مامور شده بین‌الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین گذرانید - گاهے بحراست سربلند میشد - و گاهے در زمرهٔ تعیناتیان آنصوبه منتظم میگردید - تا سال بیست و چهارم حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زادهٔ او در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبي نامے برآورد - اما هیچ حاصلے برنداشت *

(۲)

* شمشیرخان ترین *

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر دلیر خان داؤد زئي (۳) بوده بستور برفاقت داؤد خان قریشي پیوست - دران هنگام (که صوبه‌داری برهانپور بخان مشار الیه نامزد گردید) اورا برواٸی مهمات آنجا تعین کردند - صاحب ساز و سامان گشت - چون پیمانهٔ حیات خان مذکور لبریز شد بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبهٔ ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفوجداری جمو محال تیول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق پرمشاق بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه خلافت بخطاب شمشیر خان جبههٔ ناموري برافروخته از پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعضے نسخه] داوزئي *

جماعداري بدرجهٔ امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي درگذشت پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربيت يافتهٔ التفات شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برنائي و جهالت سپاه پيشگي (۲) تقديم بعضے از استادهاي حضور بر طبع آنها خورده بر شورانيد - ناخوشي بيجا نموده بوطن (که سه کروهي مرهند مشهور بآبادي ملک حيدر است) شتافتند - روزے چند به بيکاري و عطالت گذرانيده عزيمت بارگاه پادشاهي (که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود) نمودند بر سر چوکي (که در حواليِ اردوی معلی ميباشد - و بدون پروانگي مجي و ذهاب متعذر است) مدتے ماندند - بپاس خاطر شاهزاده (که بتازگي از گجرات رسيده بود) کسے بعرض نمي‌رسانيد - از پريشاني کار بيچارها بجان و کارد باستخوان رسيد - قضارا فوج غنيم بنواحي معسکر آواره گشت - و جمعي از امرای پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جويان گردن بشمشير خارنده سبکدستي نمودند - و بتک‌تک پا اشقيا را بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسيد پرتو عاطفت بر احوال ايشان تافته بملازمت استسعاد يافتند - اما چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفهٔ خود

(۲) در [بعضی نسخه] و سپاه پيشگي ٭

در بودن رکاب ندیده بهمراهی شاهزاده (که بجانب خجسته بنیاد و برهانپور رخصت یافته بود) بر آمدند - با وصف این هم پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که خبر ارتحال خلد مکان رسید - بمرحمت و خصوصیت بر نواخته بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد جانفشانی نموده دوش همت را از بار نمکخوارگي سبک گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد محمد فرخ سیر بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ (۲) بدکن رفته بفوجداری سنگمنیر محال خالصهٔ مقرری صوبهٔ خجسته بنیاد شتافته بمواخذه و کاوش حیدر قلي خان دیوان دکن دل نهاد اقامت نگشته روانهٔ حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بفوجداری کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبهٔ مالوه است) سرفرازي یافته بسیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید و لختي را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده طریق خطا و سرتابي مي پیمودند) بگو عدم افگند (۳) - در زمان خاقان آفاق یعني محمد شاه پادشاه بقلعه داري و فوجداری دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بپسرانش مقرر

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخهٔ [ا ب] بکوي عدم افگند ٭

گشت - ازانجا (که صوبهٔ مالوه دربست بتصرف مرهته درآمد) نمي خواستند که احدے از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه بهوج مشهور است) کمر همت چست بست - و بمحاصرهٔ روزے چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آوردند - چون کومک بیرون مفقود دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده براجه جیسنگهه سوائي پیوستند - آخر صحبتها برار نیامد - برخاسته بحضور رفتند - کسے باحوال آنها نپرداخت *

* شیخ عبدالعزیز خان *

از متوسلان شیخ عبداللطیف برهانپوري بود - چون محمد اورنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعے از اعتقاد متحقق بود شیخ سفارش نامبرده نمود - ازین جهت در زمرهٔ نوکران منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه جوهر کار طلبي را بروی روز افگنده بیست و یک زخم برداشت و بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت برافروخت - و در ایامے (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبرآباد سمت شاهجهان‌آباد توجه فرمود) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب خاني و تفویض قلعه داری رایسین

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحکم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از انتقال میر باقر خان بفوجداری چکلهٔ سهرند نامزد گردید پستر بقلعه‌داری آسیر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد قرار یافته سال بیستم (که سیوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانید) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانید - و مدتها باستقلال درانجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای هستي برآمد - پس ازو خلفش ابو الخیر خان به تعلقهٔ مزبور سرفراز گردید - سال سي و سیوم بحراست (۲) قلعهٔ راج‌گدهه امتیاز اندوخت - چون فوج مرهته رفته پیغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیال و اسباب ضروري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت افگنده هرچه یافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون این ماجرا بعرض رسید از منصب بر طرف شده سزاول شدید تعین گردید که روانهٔ مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسیار نمود و حکم باز داشتن از عزیمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت لیکن تا رسیدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس از معاودت از مکهٔ مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] بحفاظت ، و در [بعضی نسخه] بحصانت *

پدر و تولیت مقبرهٔ شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان بلدهٔ برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بنوکری دیگران مي‌گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدرآبادي *

یزنهٔ ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده بهادر شاه عالم با خانجهان (٢) و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن (که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود) تعین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابو الحسن اتفاق افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی معموره پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزي ملحق گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که در همان ایام بدستیاری معمار همت بلندش درکمال رفعت و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفي و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعهٔ گلکنده کشید رستخیزے عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدمیدن صبح

(٢) نسخهٔ [ج] با خانخانان *

غارتگران شهر و لشکر بخانهای مردم ریختند - کرور در کرور نقد و جنس از کارخانجات ابو الحسن و مال تجار و اسباب امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضیع و شریف یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام بشاهزاده پیوسته بندگی درگاه پادشاهي اختیار نمودند - دران هنگام و بقولے در مبادی این سانحه شریف الملک نیز بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هردو پسر هدایت‌الله و عنایت‌الله ناصیه‌سای عتبهٔ خلافت گشته حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزاري و انعام ده هزار روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام محاصرهٔ گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان سنه (۱۰۹۸) یکهزار و نود و هشت هجري سفر واپسین گزید - پسرانش بعنایت خلاع ماتمي تسلي پذیرفتند - و در همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او (که همشیره زادهٔ ابو الحسن بود) باستلام سدهٔ سلطنت مفتخر گشته بمنصب سه هزاري هزار سوار سرفرازي یافت - هدایت الله (که بهدایت خان مخاطب گشته) خالي از کمال و فراست نبود طبع موزون داشت - بخانه‌سامانيِ سرکار محمد اعظم شاه درجهٔ اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجي (۲) که

(۲) در [بعضی نسخه] هاجي - بمعني هجو کننده •

اکثر امرا و نوئینان زخمی تیغ زبان او و تشنهٔ خونش بودند و او دست از کنایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده * * بیت *

* بنشسته چنان قوي که بر داشتنش *
* کار دگرے نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان (۲) نمود خان مذکور بمقتضای * * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعیئ گفت - که بیت دوم اینست * * بیت *

* فرزند و زن و قبیلهٔ آن کس کش *
* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش (۳) میرزا ابو طالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را از حضور آواره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانهٔ حضور ساخت - و ابو طالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکرے برسر او تعین شود دیگر روزے چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخهٔ [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش ابو طالب *

و او بزمین بوس سدهٔ سلطنت رنگ رفته بر روی آورد
در همین سال بیست و یکم جهانگیري بخطاب شایسته خاني
ناموري اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثاني همراه
پدر از لاهور بآستان خلافت ناصیهٔ سعادت افروخته از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پایگي یافت
آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
پنجهزاري سرفراز شده) اصلے شایسته ندارد - و جائے بنظر
هم رسید - که برعایت پدر و جدش اورا در اوان صبا و طفلي
اول رهله پانصدي منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
اضافهای متواتر یافته در حداثت سن بمنصب عمده اختصاص
گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداري و سرکردگي تعین گشت
در سال سیوم چون از خطهٔ برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداري یکے
بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
صوبه‌دار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی درنگرفت
طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیهٔ قلعهٔ دولت آباد مهبط رایات
فردوس آشیاني شد مشار الیه با الهوردي خان و غیره
امرا جهت استخلاص ولایت سنگمنیر و دیگر قلاع متعلقهٔ آن
(که در دست ساهو بهونسله بود) دستوري یافت - خان مذکور

بسنگمنیر رسیده پرگنات آن را از تصرف پسرش سیوا و دیگر مفسدان برآورده مقاهیر را آوارهٔ دشت فرار ساخت و بهر قلعه فوجے تعین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره و فراغ از بند و بست آن الکه بجانب جنیر گام سرعت برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام داده بآساني تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات متعلقهٔ آن بضبط در آورده معاودت نمود - و در کم مایه فرصتے دو سرکار عمده بجمع دو کرور و شصت لک دام مشتمل بر هفده محال ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید - در سال دهم خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنظم بالاگهات دکن مي پرداخت) ودیعت حیات سپرد ازانجا [که تعین یکے از اعاظم امرا بجای خان زمان (که در حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد بکار و خدمت قیام داشته باشد) ناگزیر مصالح ملکي بود] لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده (که بجهت طوی کتخدائي بحضور رسیده) رخصت یافت که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار پلاؤن (۲) (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

---

(۲) نسخهٔ [ج] بلاول ●

عجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبهٔ اله آباد
از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت
نظم آندیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته
خان (که بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
مباهي بود - و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هرسال بجهت
علوفهٔ سه هزار سوار سبندي از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه نقد
باو تنخواه میشد) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین
چنانچه باید صورت نمي پذیرفت و مکرر این معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبهٔ احمدآباد
به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبهٔ دکن
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن
شایستهٔ مراحم ناصیه سای عتبهٔ خلافت گشته سال بیست
و هشتم بتازگي بصوبه‌داری مالوه دستوري یافت - چون سال
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ

دکن حسب التماس میر جمله جهت استخلاص پسر و متعلقانش و مالش قطب شاه بسیچ حیدرآباد وجهۀ همت ساخت شایسته خان با تعیناتیان صوبۀ مالوه بر وفق حکم پادشاهي بکومک رفته در عین محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سیم رخصت شده بتعلقه رسید - و بالتماس پادشاهزاده در صلۀ حسن خدمت بمنصب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران گشت - و چون در همین سال محمد اورنگ زیب بهادر با عساکر دکن بهتنبیه عادلشاهیه مامور گردید بخانجهان اشاره رفت - که خود را بر سبیل استعجال بدولت آباد رسانیده تا معاودت جناب شاهي اقامت نماید - و چون در سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري عارضۀ حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد دارا شکوه باز گردید - او از تبه رائي و بدسگالي امرای کومکی دکن را (که هنوز مقدمۀ بیجاپور بهیچ انجامی نگرفته بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوه برگشت - چون آن الکه در جوار دکن واقع است درین هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای دیگر بود) بودن

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اورنگ زیب شهرهٔ داشت) مباین صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه داری اوجین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهاراجه از مقابلهٔ عالمگیري چون عزیمت آن شاهزادهٔ فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلی حضرت گردید رای رزین پادشاهي بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهي اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی ولي‌نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل‌انگاري میخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزیده مجوز بر آمدن آنحضرت نمي شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بپاس خاطر دارا شکوه یا بنابر اخلاصے (که با محمد اورنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحهٔ احوالش مي خواند) مانع (٢) آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصلح همان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلی حضرت از روی غضب سر عصا بسینهٔ خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشتهٔ دارا شکوه و اغوای جمعے از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

---

(٢) نسخهٔ [ا] مانع شد •

از قید رهانیدند - و باز صوابدید حال را که ازو استفسار کردند
او باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین
وقت حرکت چه فائده مي‌کرد - معهذا اعلی حضرت پیشخانه
برآوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي‌آمدند
سودمند نمي افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلثیم عتبهٔ عالمگیري
چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزادهٔ
ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر
عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب
با مملکتے (که بدان ضلع واقع شده) بدارا شکوه و گجرات
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي‌یابد - و دکن بسلطان
محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای
ولایت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختیار کل ممالک محروسه
ماورای ولایت مقسومهٔ مذکوره بشما ارزاني گردد - باید که احراز
سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید]
جناب عالمگیري از اقبال این معني پهلو تهي کرده
گفت - تا انفراغ از مقدمهٔ دارا شکوه رسیدن حضور متعذر
بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت
ماجرا برملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

روز سيوم بعد گفت و شنود بسيار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگيري سر برزد - و بدين نيت شگرف از باغ دهره سوار شد - ازانجا (كه مشيت ازلي بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شيخ مير (٢) از پس رسيده معروض داشتند - كه تصميم اين اراده از تجويز عقل مصلحت بين بعيد است - هرگاه ملازمان سركار قلعه را بضبط خود آورده و اعلى حضرت را كل سر رشته از اختيار رفته بے باعث ضروري در جائيكه مظنهٔ خطر باشد رفتن چه ضرور *

درين اثنا (كه خلد مكان گوش بر سخنان دولت سگالان داشته متردد بود) باهر دل (٣) چيله رسيد - و فرمانے كه اعلى حضرت بخط خود بدارا شكوه نوشته از روی اعتماد بدو حواله نموده بود (كه خود بعنوان سبكروی بشاهجهان آباد نزد دارا شكوه رسانيده جواب بيارد) آورده گذرانيد - مضمون آنكه او لشكرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما درينجا مهم را فيصل مي فرمائيم - لهذا رای خانجهان جايزهٔ استحسان يافته عزيمت ملازمت سمت انقلاب پذيرفت و باقتضای مصلحت الويهٔ عالمگيري بتعاقب دارا شكوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متهرا خانجهان را (كه بسبب عتاب مذكور از منصب و جاگير معزول شده بود)

(٢) نسخهٔ [ج] شيخ كبير (٣) نسخهٔ [ا] نهر دل *

بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند و محالي (كه دو كرور دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت شد - و چون سليمان شكوه نخستين پور دارا شكوه از ديار شرقيه برگشته باستماع شكست پدر ازان روی آب گنگ بسمت هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته بپدر ملحق گردد اميرالامرا تعين شد - كه بكفايت مهم او پردازد • آن حادثه زدهٔ روزگار از صولت لشكر منصوره سر آوارگي بكوهستان سري نگر كشيده بزميندار آنجا پناه برد اميرالامرا از كنار گنگ برخاسته حسب الحكم بمستقر الخلافة اكبرآباد معاودت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان بنظم مهمات آن صوبه قيام ورزيد - و چون سلطان محمد بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لوای نهضت برافراخت تنظيم امور آن مركز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ شجاع راجه جسونت (۲) از بد سگالي و تيره باطني باراده برهمزني و كارشكني آخرشبي (كه فردای آن صف آرائي و كارزار اتفاق افتاد) با ساير راجپوتيه از ركاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره پيش گرفت اين آشوب طوفان زای يک محشر تفرقه بر مردم ريخت - كه پای ثبات كهنه سپاهيها (كه بارها

---

(۲) نسخهٔ [ب] جسونت سنگهه *

در معارک هیجا شمشیرهای نمایان زده بودند) از جای رفت - و بسیارے راه بیوفائي و هزیمت سپردند - و باطراف و جوانب این خبر وحشت افزا چنین شیوع یافت که شاه شجاع عالمگیر پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبهٔ تواتر گرفت که این اراجیف و اکاذیب را امیرالامرا بر راستي حمل کرده مضطرب گردید - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسیمه سري بفاضل خان خانسامان (که هنوز بخدمتگذاری اعلی حضرت قیام داشت) حقوق آصفجاهي را بیادش داده ملتجي گشت که از جناب اعلی حضرت استشفاع جرائم او نماید - آن خردمند کارشناس بتسلي و تسکین کوشیده گفت - که تا صبح صبر و سکون باید ورزید - که شاید ازان طرف خبرے (که اعتماد را شاید) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگیر شاه کوه‌تحمل شیر تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزیمت ساخته علم فیروزي افراخت - و پس ازین فتح خداداد (که الویهٔ عالمگیری بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمیر بعزم محاربهٔ داراشکوه باهتزاز آمد) امیرالامرا را ملتزم رکاب ساختند

و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگیري بوالا امتیاز نواختن نوبت در حضور (که این نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگیري مخصوص

پدر و جد او بود) بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام
از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبهٔ داری دکن اختصاص
یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم
جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري
بدفع سیوای مزور محتال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب
انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمدهٔ عادل شاهیه
اکثر بنادر و قلاع متصرف شده برروی دریا سنگ راه مترددین
بیت الله گشته - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهي دقیقهٔ
فرو نمي‌گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ
پیش مي آمدند سزای واجبي داده جابجا محالات متعلقه‌اش را
تهانه نشین مي ساخت - و این ابتدای مهم مرهته است
و چون برشکال رسیده بود چند روزے در قصبهٔ پونا گذرانیده
تسخیر قلعهٔ چاکنه را (که از قلاع متینهٔ کوکن نظام شاهیه بود
و بنابر اختلال احوال عادلشاهیه سیوا بران دست تملک
یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهي واقع شده انتزاعش
از مقدمات ضروریهٔ آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *

و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحي را بنظر
احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائے (که
مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همت برگماشت
و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ و پیکار گرم بود - آخرالامر نقبی را (که ببرج مقابل مورچال امیرالامرا رسیده بود) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا اوج گرفت - عساکر فیروزی (که آمادهٔ یورش بودند) سپر حفظ الهي برسر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آویزش و ستیز روز بآخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلادت فشرده بسر بردند - و بدمیدن صبح یورش دیگر نموده بشهر بند در آمده بقهر و صولت هیزدهم ذي الحجه سال سیوم مسخر ساختند - بقیة السیف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعهٔ مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس ازانکه ولایت سیوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نیرنگساز حیله گر بدزهای دشوار گذار خزید امیر الامرا بقصبهٔ پونا طرح اقامت ریخته در حویلیِ ساختهٔ سیوا فرود آمد - درین ایام آن پر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعے را بدان کار بر گماشت - چون دران وقت تقید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگي کسے را نمي گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

که مرهته را بر اسپ نگاه نمي‌داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمعی از پیادهای این طایفه بتقریب کتخدائی یکی از کوتوال دستک دو صد نفر مرهته گرفته وقت شب بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوقی را بشهرت مردم غنیم (که از تهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته سیلي‌زنان آوردند - شبی دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر شب عقب محل سرا که باورچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا بیدار یافتند بتیغ تیز درگذرانیده دریچهٔ (که بگل و خشت مسدود بود) وا کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل و کلنگ آگاه شده بامیرالامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام صیام است عمله و فعلهٔ باورچیخانه برای طعام شب‌خور برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا سراسیمه تیر و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست یکی ازان شوریده سران شمشیرے حواله کرد - بدست امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبردے کرده کشته گردید اهل محل امیرالامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دویده کار آن ناتمامان را باتمام رسانیدند - و چون این معني ناشي از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر بے خبری او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

دلها بیوقع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه‌داری دکن بپادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت - و او به بندوبست ولایت بنگاله (که در همان ایام میر جمله ناظم آنجا در گذشته بود) مامور گردید - و چون ضلالت منشان ولایت رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهري هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنهٔ بعضی مواضع سر راه را عرضهٔ انتهاب مي ساختند امیر الامرا کشایش قلعهٔ چاتگام را (که سرحد آن ولایت است) موجب سد طریق دست اندازی آن گروه شقاوت پژوه دانسته کمر همت بتمشیت این مهم بر بست - و بزرگ امید خان خلف خویش را با فوجی رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمایان در آخر سال هشتم (۲) آن حصن متین را بدست آورده باسلام آباد موسوم گردانید *

امیر الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیحهٔ بنگاله پرداخته در سال بیستم (که نظم آنصوبه باعظم خان کوکه مفوض گردید) آن عمدة الملک احرام ملازمت بسته در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش سي لک روپیه نقد و چهار لک روپیه جواهر با دیگر اجناس از نظر گذرانید - از جملهٔ تحائف آن آئینهٔ بوده که تربز

(۲) در[اکثر نسخه] سنه هشتم *

مقابل آن مي‌گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب ازو مي‌چکيد - و صندوقے بوده که از يک طرف آن فيل و يکطرف بز بسته بودند - فيل نتوانست کشيد - بز آن صندوق را با فيل کشيده مي برد - امير الامرا بعطاى عصاى خاصهٔ سنگ يشم (که در دست پادشاهي بود) با ديگر عنايات خسرواني نوازش يافت - و حکم شد که آن سر آمد نوئينان والامرتبت تا در غسلخانه پالکي سواره مي آمده باشد و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بنوازد - و در همين سال بصوبه دارئ اکبرآباد دستوري يافت - و در آخر سال بيست و دوم از تغيير شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم برسم ايلغار روانهٔ حضور شده) بصوبه دارئ بنگاله سرفراز گرديد و پس از چند سال ديگر بصاحب صوبگئ مستقر الخلافهٔ آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حيات مستعار به نيک نامي بسر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه (۱۱۰۵) يکهزار و يکصد و پنج هجري بدار بقا ارتحال نمود *

اميرے بدين محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئينان قريب العهد ديگرے نگذشته - با اين همه مواد مجد و بزرگي (که در ذات او فراهم آمده و اگر عشرے ازان در ديگرے سر ميزد کله گوشهٔ نخوت بر فلک برين مي سود) او در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضيع

و شریف بکار مي برد - و گلبانگ جود و احسانش آفاق را
محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر (که
لکها بصرف آن رفته) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار
پیوسته بے نوایان و عجزۀ دور دست از بذل و نوال او (۲)
بهره مند بودند - معهذا اموالے (که پس از فوتش داخل
سرکار پادشاهي شد) از حیطۀ قیاس بیرون است * با آنکه
مکرر جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف
حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعۀ آگره حجرها مقفل
افتاده است *

از کثرت اسباب و عروض (۳) کارخانهای او غریب حکایات
مسموع شده - از معتبرے استماع افتاده که هنگامے در شکار
عالمگیري موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواح (که
فرمایش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشکال یک قلم نایاب
بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا
بهم نمي رسد - مگر در کارخانۀ امیر الامرا (که در دهلي ست)
ذخیرۀ موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت
عاریت بگیرند - چون بمتصدي امیرالامرا ابلاغ فرمان شد
استیذان آقا که در بنگاله بود بدیر مي کشید - و ایستادگي
مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

---

(۲) در[اکثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضے نسخه] عرض •

یا دو هزار اشیای موم [2] (که هریکی دو منی و سه منی بوده) پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانهٔ آقا ست - زیاده برین جرأت نمي‌تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیرهٔ این موم چاهها کنده نگاهداشته‌اند - و در تابستان آبے سر مي دهند که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیهٔ شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیري در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراري و غیره بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که سال دوم عالمگیري چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او بخواست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر ابو الفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه نامے [3] تحصیل نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش یکے بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار خان نصرت جنگ عقد بیوگاني داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگهٔ منصبداران کومکی صوبهٔ گجرات انسلاک داشت با سلطان مراد بخش در ایامے (که بنظم صوبهٔ مذکور مامور بود) ساز موافقت کوفته بپایهٔ روشناسی شاهزاده افتخار اندوخت - و چون شاهزادهٔ مذکور حسب اشارهٔ برادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] آسیای موم (۳) نسخهٔ [ج] تحصیل نامے نمود *

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبهٔ مذکور نهضت نموده بصوبهٔ مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگسازی چرخ دوار محبوس گشت نامبرده بصوبهٔ تعیناتی خود شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات رسیده جمعیت فراهم آورد) اورا خطاب قزلباش خان داده همراه گرفت - او پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمت خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبهٔ احمدآباد بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب کار طلب خان و تفویض متصدیگری بندر سورت اعتبار برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری احمد آباد سرمایهٔ امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبهداری احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهلم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار درجهٔ اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بعالم باقي خرامید - باکثر اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگي بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستي و درستي و سپاهیگري و عملداری او در خاطر پادشاهي

قسمی درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسر نداشت دهقان زادهٔ را بفرزندي بر گرفته - بخاطر داشت او بمنصب عمده و خطاب نظر علي خان نامے بر آورد - و پس از فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهزم گردیده سرمایه در باخت - صبیهٔ شجاعت خان بدست معصوم بیگ پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه‌داری حیدر قلي خان نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر دوم او رستم علي خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر سیومین ابراهیم قلي خان خطاب داشت - هرسه در وقت نظامت معز الدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش بشیخ فرید الدین شکر گنج منتهي مي شود - وطنش جونپور صوبهٔ آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب و خطاب خاني سرفراز شده بفوجداری حاجي پور مضاف بهار مي پرداخت - و در جنگ شجاع برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متهرا و پس ازان بفوجداری گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبهٔ آله آباد گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

در ایامے (که پادشاه بر کاکاهٔ دکن مقامات داشت) بمنصب چهار صدي و بخشیگري و داروغگی عدالت بندر سورت به تیول دران حدود افتخار اندوخت - و گاهے بفوجداری نیاپورهٔ دهاتیا سرکار سورت و لختے بتعلقه داری بیوم گانو و چندے بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذیرفت و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سیر شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد فرخ سیر ببحالی منصب معزز شده بفوجداری مندسور مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن تصمیم نمود بدلدهی او پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاقت خود برگرفت - او بداروغگی توپ خانهٔ سرکار آن نوئین بلند قدر و برادرش بداروغگی احشام سرمایهٔ اعتبار اندوختند - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان، مصدر ترددات شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقهٔ از زد و خورد مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مردآزما بکار آمد و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین نامبرده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم

و نقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامي اندوخت - و بتقرر پرگنهٔ بیر و برخے دیهات فتح آباد دهارور صوبهٔ خجسته بنیاد و حویلی پاتهري صوبهٔ برار و سرکار بیجاگدهه کهرکون صوبهٔ خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که بیر و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جي (۲) قرار یافت) او جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب پنج هزاري و خطاب بهادري چهرهٔ عزت برافروخت - بعد فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري به نیابت صوبه‌داری برار لوای ترقي بر افراخت - ضبط و ربط عملداري خوب داشت - مکاسداران مرهته سرحساب بودند ز چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر بمنازعت برخاستند - رگهوجي بهونسله فوج فراهم آورده بر سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی خود داشتے - و برای امور عظیمه بطریق تفاول کتاب مزبور را میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد *　　* ع *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت تا حاصل (۳) مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کروهی بلده

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطانجي (۳) نسخهٔ [ج] حال مصراع *

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بمیان آمده نامبرده
زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
سنه (١١٥٠) هزار و یکصد و پنجاه هجري بگلشن بقا
خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصهٔ خود
خوانهای مقرري نوبت بنوبت بجماعه‌داران مي فرستاد
سوای آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند)
خوراک دو وقته بضابطهٔ اهل پورب (که عبارت از دیار شرقیٔ
شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي‌الدین
شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان
و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنهٔ ببر محال
ارث یافته بنوکري مي پردازند *

* شهداد خان خویشگي *

عبد الرحیم نام - نبیرهٔ شمس خان است - که در فوجداریٔ
(٢)
دوآبهٔ تتهه با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران
دوچار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات
و مرات عرصهٔ نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروزجنگ آمد
و آخر سر در سر آن کرد - مشار الیه مرد بے مایه و کم روزگار
بود - نام و نشانے نداشت - در عهد خلد منزل منصب
پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهیٔ قطب الدین

(٢) نسخهٔ [ا ج] دوآبهٔ بهتهٔ •

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود
چون خان مذکور بدست کوری مقهور کشته شد او تا رسیدن
حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفی بر بست - و سرمایه
اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ
بصاحب صوبگی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتی از عیسی
خان منج (که در عرض راه سر خود سري مي افراشت)
توهمی داشت - او خود را از قصبهٔ قصور باشارهٔ ملهم غیبي
و تیسیر بخت بیدار با جوقی نمایان بر وقت رسانید - و بموافقت
و همرهي لوازم خدمت و یکجهتي بتقدیم آورد - پس ازان
بفوجداری لکهي جنگل بپایهٔ شهرت و ناموري برآمد *

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین
رودبار ستلج و آب بیاه بانا و لاغیري مي‌گذرانید - و اطراف
و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل بري
داشت بعد از مهم کوری مخذول او را بفوجداری دوآبه
و مالش آن بیدادگر کسیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن
سپاه تیز دستي بکار برده چون سپاهی فالیز بهم آمد از بےزري
و کم مایگي (که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد)
گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصهٔ کارزار بر آراست - و چون
آن بومي بمیدان نبرد درآمد رمي سهام و ضرب صمصام را
رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمدهٔ شهداد خان

بپای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی بدجلوي کرد - و تیز راند - هردو سردار بیکدیگر در افتادند اگرچه از شمشیر آن بوئي (که شهداد خان بدست گرفت) انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در حواضی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت‌کیش نقد جان در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهداد خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائي ننمود پس از هفته برکوته او (که موطن و مسکن این قوم بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف (که هم ازان طایفه اند) بر اندوختهای او ریخته نقد را بردند جنس بدست مشار الیه افتاد - پارهٔ بلاهور فرستاد - و تتمه بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت و بپرس و جوی اموال مقتول درآورد - او ببهانهٔ تاراج از خود پی سپر مي‌کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم در مضافات حویلیٔ دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه کشي و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بباد میرفت هرچند دلیر جنگ گو تازیها (۲) نمود و زهر چشم نگارش کرد اصلا بازوی همت او بسستي نگرائید - و پای ثباتش از جای در نیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعے را از وطن

(۲) نسخهٔ [ب] کارشها *

بر خوانده نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیر جنگ مالش او برسگالید - و پستر ببدانجامی آن پي برده خود را باز داشت - و پیچ و تابے خورده بعرفان (۲) بدر برد *

اتفاقا میر جمله (که بپای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر انچه بایست در بارهٔ او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز نیافت - فتح الباب بخان مذکور هم روی نیاورد - و پس ازان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانهٔ بنگاله تعین کرد - همان ایام حسین خان خویشگي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التفات و رعایت بر حالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد بار دیگر قطب الملک بکرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد ازان (که معاملهٔ او فزوني شد) از خاندوران (که رکن رکین سلطنت گردیده) بنابر قتل عیسي خان منج (که بتوسل او اشتهار داشت) خائف بود - از شگرفيِ تائید و رسائیِ

(۲) نسخهٔ [ب] بعورقان *

اقبال خاندوران بدستگیري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانباني باضافهٔ نمایان و فوجداري هانسي حصار (که از قدیم الایام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غیرعملي محض شده بود) کامروا گردانید - خان شهامت نشان درخستن و بستن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعي چست بر بست - مشهور است که او تمام قصور را در حصار بکشتن داد - بسیارے از خویشان همقوم او در جنگ گدهي و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمے نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوالف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت وا پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نوئین جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکي جهالردار مرتقي والا پایهٔ اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نامآور ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدوله بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلي او میرزا جلال الدین حیدر است - پس از فوت پدر ببحالي نظم صوبهٔ اودهه و آلهآباد امتیاز اندوخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري عماد الملک

ه تفصیلے (که در احوالش نگارش یافته) فوج بر سر تعلقهٔ او
بود - و نامبرده از لکهنؤ برآمده تا میدان ساندي و پالي (۲)
(که سرحد صوبهٔ اودهه است) پیش آمد - و جنگ سهلے
بمیان آمده بوساطت سعدالله خان پسر علي محمد خان
روهله بر پنج لک روپیه قدرے نقد و تتمه بوعده انفصال یافت
و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري حسب
استدعای نجیب خان روهله و دیگر افاغنه (که پرگنات صوبهٔ
دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
اشکال عبور گنگا گذر نمي‌توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
و یکصد و هفتاد و یک هجري دتا سندهیه بندوبست نواحئ
دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
در سکرتال (۳) محصور نمود - و بعد انقضای برسات گوبند پندت
را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
از گنگا گذرانیده برای تالان تعین کرد) رفته پندت مزبور
را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندي خان و
حافظ رحمت خان (که بنابر رعب فوج مرهته بکوه کمایون
پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
صعوبت محاصره نجات اندوخت - ازانجا (که جمعیت مرهته
افزود بود) از مآل اندیشي حرف مصالحت بمیان آورد *

---

(۲) در [بعضی نسخه] مالي (۳) در [بعضی نسخه] شکرتال *

درين ضمن (كه آمد آمد شاه دراني زبان‌زد شد - و دتا سندهيه روبروی او كشته گرديد - و شاه دراني در سكندره چهاوني كرد) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحكام عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه را ديد - و در جنگ با سدا سيو بهاو (۲) ترددات شايسته بتقديم رسانيده مورد تحسين گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان بنام سلطان عالي گهر (كه درين ايام مسند جهانباني بوجود فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنهٔ كه ومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده بصوبهٔ اوده رسيده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت به پيشگاه شاه عالم بهادر (كه بعد فوت پدر عالي قدر عزيزالدين پادشاه عالمگير ثاني در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري مابين صوبهٔ بهار و بنگاله ديهيم خلافت را بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دريای كرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون موكب خسرواني اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و يكصد و هفتاد و چهار هجري در سواد جاجميو رسيده چهاوني نمود محالات انتربيد (كه عبارت از اماكن واقعه مابين دريای گنگا و جمنا ست - و از ده سال كم و بيش در تصرف مرهته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سدا شيو بهاو ٭

عمل نشین پادشاهي گردید - و سال (۱۱۷۵) هزار و یکصد
و هفتاد و پنج هجري الویهٔ ظفر طراز از دریای جمنا گذشته
نواح کالپي و قلعهٔ جهانسي از کسان مرهته برآمد - درین
سال نامبرده بعنایت خلعت وزارت و مالای مروارید و قلمدان
مرصع علم بلند رتبگي برافراشت - پستر همراه پادشاه عزیمت
صوبهٔ بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (که دران نواح
دست تسلط یافته بودند) شکست یافت - و پادشاه با
کلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله بالهآباد رفته باجتماع
جمعیت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بکسر بمقابلهٔ
اهل فرنگ پرداخت - و این بار هم شکست فاحش یافته
اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد
او انواع خفت بحالش رسانید - و نظر بمال باقي مانده
داشت - آخر تا دریای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر
احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي کرد - نوبت
سیوم باتفاق عماد الملک بهادر و ملهار راو هولکر کمرعزیمت
بجدال آنها چست بست - آنها فوج قلیلے رو برو فرستادند
جنگ سهلے بمیان آمد - هولکر جانب کالپي و عماد الملک
در تعلقهٔ جات شتافتند - لهذا با کلاه پوشان بدر صلح زده
بنام وزارت قانع بود - و سالے چند بامداد اهل فرنگ
به بندوبست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

آن صوبه شریک ساخت - سال (۱۱۸۸) یکهزار و یکصد
و هشتاد و هشت هجري بمعاونت آنها بر سر حافظ رحمت
خان روهله (که از رفقای علي محمد خان روهله بود - و پس
از فوت او پارهٔ از محالات متصرفهٔ او در قبضهٔ اقتدار
خود داشته سر سرداري مي‌افراخت) رفته ته تیغ درآورد
و همان سال بنابر عروض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه
هستي دیده درپوشید - پسر او (که در اوان تحریر بجای او
در صوبهٔ اودهه است) میرزا اماني (۲) نام دارد - بخطاب
آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم
گذشت تحریر پارهٔ از احوال او ناگزیر خامهٔ حقائق نویس
گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک
یساولان او منسلک - آخرها منک‌باشي هم گشته - پس از
شنقار شدن نادرشاه در قندهار و کابل علم اقتدار بر افراخت
و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول
اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري
همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت
و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت
و دران نبرد قمر الدین خان بگولهٔ اجل نقد هستي درباخت

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا ماني *

و شاه دراني راه كابل و قندهار گرفت - سيوم سنه (۱۱۶۲) هزار و يكصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵) هزار و يكصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معين الملك جنگ واقع شده - نوبت اخير معين‌الملك ملاقات كرده به نيابت شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و يكصد و هفتاد هجري - بشاه‌جهان آباد رسيده با عالمگير ثاني ملاقات نمود و دختر عزالدين برادر عالمگير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود درآورد - و به تنبيه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث وبا گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آرامگاه را با خود در سلك نكاح كشيد - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتا سندهيه را قتل ساخت - و در سكندره چهاوني كرد - و در سال ديگر سدا سيو راو صرف بهار را با فوج بسيار ته تيغ آورد - و بقندهار برگشت هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري دران بار قوم سكهه را تنبيه بواقعي رسانيد - و نورالدين خان دراني را (كه از بني اعمام اشرف‌الوزرا شاه ولي خان است) بر سر سكهجيون صوبه‌دار كشمير تعين كرد *

سكهجيون از قوم كتهري باشندهٔ كابل است - در ابتدا متصدي اشرف‌الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود يك مرتبه شاه دراني او را براي وصول زر از كابل نزد معين الملك

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱٦۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ایشک آقاسي را از کابل براي تسخیر کشمیر روانه کرد و او کشمیررا از صوبه دار جانب عالمگیر ثاني انتزاع نموده عبد الله خان عرف خواجه کیچک (۲) را با فوجے از افاغنه نائب گذاشت دیواني را بسکجیون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چندے سکجیون سردار افاغنه را کشت - و خواجه کیچک را اول قید کرد - سپس از کشمیر بر آورد - و از عالمگیر ثاني بوساطت عماد الملک وزیر قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري بنام خود طلبید - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثاني کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران ضبط نمود مشار الیه خوش‌روی متصف باوصاف شایسته قریب الاسلام بود جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود - و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را روبروی خود الوان اطعمه مي‌خوراند - و در هر ماهے دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته بمردم تقسیم مي‌نمود - و وارد و صادر را چه درویش و چه غیر آن درخور حال هرکس مراعاتے مي کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جمیع شعرای کشمیر حاضر میشدند - در آخر مجلس شیلانے مي‌کشید *

(۲) در [اکثر نسخه] کچک *

پس از رسیدن نور الدین خان دران نواح سکهیون فوجے را فوستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند درانیان بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال بر داشته بسیارے را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکهجیون باجمعے که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکهجیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

* شجاع الملک امیر الامرا * (۲)

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او (۳) میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب بسالت جنگ بهادر مباهي گردید - و در عمل صلابت جنگ بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري نظام الدوله آصف جاه بنابر علاقهٔ ولي‌عهدي (که از سابق بنام او مقرر بود) از برار ارادهٔ ملاقات

---

(۲) نسخهٔ [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخهٔ [ب ج] اصلی او محمد شیف *

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بودن خود را پیش صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلوتهي کرده کمر عزیمت بسمت صوبهٔ متعلقهٔ خود بربست - و هنگامے (که آصف جاه مذکور بملاحظهٔ حرکات غیر مربوط صلابت جنگ ازو جدائي گزیده بنابر اخذ پیشکشات جانب زاج‌بندري مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - ازانجا (که آمدنی محالات بکمي گرائید - و طلب سپاه بیش از بیش افزود) رفقای غرض آلود (که هر یک بنفع خود نظر مي دوخت) بندربست متعذر دانسته کناره گرفتند - و پس‌ازان (که صوبه‌داری دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندے سررشتهٔ ظاهرداري از کف رها کرده اندیشهای چند در چند بخاطر راه داد - چون کارے پیش نرفت و اکثر محالات صوبهٔ بیجاپور بتصرف مرهته و حیدرعلي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان قلم گذشته) درآمد در حالت تحریر بر بعضے محالات سرکار امتیازگده عرف ادوني و فیروز گده رایچور قناعت دارد وبکج دار و مریز مي گذراند *

---

*

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي ست - وزير قرا خان ترکمان حاکم خراسان بود - که با شاه طهماسپ بغي ورزيده - در بدايت حال (که وارد هند گشت) نوکر بيرام خان شده خدمت رکابداري يافت - و از رشادتے که داشت در مدت کمے بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت بيرام خان ترقي کرده بپايهٔ امارت بر آمد - هنگامے (که بعد فتح پتنه عرش آشياني کشتي سواره علم معاودت بجونپور افراخت) صادق خان مامور شد که اردو را از راه خشکي بگذرهاي مناسب عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خاصه در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد که صادق خان احتياطے در گذراندن بجا نياورد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع بولايت تتهه (٢) بر آوردند - تا گزين فيلے (که بدل آن فيل تواند شد) نيارد بکورنش سر افراز نگردد - في الحقيقت تعليم خدمت شناسي بود - که در کار پادشاهان خرد را از بزرگ

(٢) در [بعضے نسخه] بهته *

جدا نساخته بهمگي همت فرمان پذیر گردد - او چندے نشیب و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهي رو آورد - و صد فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بحراست ولایت گدهه از تغیر رای سرجن اختصاص گرفت *

در سال بیست و دوم صادق محمد خان با امرای دیگر به تنبیه راجه مدهکر (که ثروت صوري و مکنت ظاهري و مستحکمیِ جا و افزونیِ گروه تهور گزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون مي گذاشت) تعین شد چون از حدود نرور گذشت داستان اندرز درمیان نهاد آن شوریده سر بسرانجام جنگل بري پرداخته متصل اوندچهه با فوجے گران بکارزار پیوست - جنگے عظیم بمیان آمد - هورل راو (۲) پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از وفور کارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر بعجز گرائیده سال بیست و سیوم باتفاق خان مذکور بملازمت عرش آشیاني رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان بولایت شرقي قرار گرفت *

چون مظفر خان را روزگار بدست اهل خلاف سپري گشت و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پژوهان بر گرفتند صادق محمد خان بافزونیِ اخلاص و نیروی همت درست آویزشها نموده

(۲) نسخهٔ [ج] هولکر راو *

برخی امکنهٔ عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت
و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس
مغول در سپاه بدخشیان بسر مي برد - و بهمراهی معصوم خان
کابلي در شورش و فتنه افزائي کارهای نمایان کرده نامی بمردانگي
بر آورد - و از بنگاله ببهار آمده برعیت آزاري دست برکشاد)
صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش
بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتلوی کرانی
(که بر اوڈیسه چیرگي یافته) در حدود بردوان برنشست
و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم
صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله دانی (۲) گردید
قتلو را پای شکیب از جا شده باوڈیسه گام برگرفت - و امرا
تکامشي نمودند - و او بآسیمه سري درآمده پیغام مصالحه
نمود - و برادر زادهٔ خود را با فیلان گزیده روانهٔ حضور ساخت
امرا اوڈیسه باو باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع
خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامي از ملک
بهاتي برگشت - و تیولداران بهار بکومک تعین بنگاله شدند
میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - ازانجا (که یک کار
بدو سردار مخالف منتج برهمي ست) خواجه سلیمان
نامي از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

---

(۲) با معامله رانی باشد *

بعهدهٔ خود گیرد دیگرے ببهار برگردد - در سال سیم
صادق محمد خان بر ذمهٔ خود گرفت - و در همین سال بے طلب
برسم ایلغار بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شهباز خان بحکم
والا از بهار به‌بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده
حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراه را (که کوهستانے ست
غربی پشاور سي و دو کروه طول و دوازده عرض بنگاه افریدي
و اورک‌زئي) پناه‌گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
خان در سال سي و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرزنشین را نوعے ایل ساخت
که متعهد روانیِ راه خیبر شده ملا ابراهیم را (که جلاله او را
بجای پدر مي‌شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها
نمانده آوارهٔ توران دیار گردید - چون زین خان کوکه (که سواد
و بجور را لختے انتظام داده) بحضور شتافت صادق
محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان‌پذیر ساختن باقي
سرکشان آن نواحي مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که
شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت)
چون از اسمعیل قلي خان امر وکالت شاهزاده بشایستگي
سرانجام نمي گرفت صادق محمد خان باتالیقي رخصت
یافت - و در سال چهلم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور
شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها رو داد
و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه
(۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان
از کم آذوقي و بے اتفاقي نیروی تحصن نداشتند اما از دوئي
و بے پروائی امرا چاند بي بي باستحکام کوشید - و آخر کار
بسست پیمانها آشتي نموده برخاستند - شاهزاده با امرا
راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خود
گرفته در مهکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجهزاري سر برافراخت
و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائي داشت)
فوجے فرستاده برشکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون
خداوند خان دکني جمعے از امرای دکن با خود متفق ساخته
نخوت مي فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار بر آمده
چپقلشهای مردانه نمود - و او تاب نیاورده بسیارے را بکشتن
داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار
لختے وا پرداخته شش کروهی بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
هجري سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور
موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند
سپاه آرائي و ملک آبادي بے شرکت غیرے بصادق
محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجري در شاهپور باسهال مسافر ملک بقا گشت - دهول‌پور بیست کروهیٔ آگره وطن گرفته سرا و عمارت و مقبرهٔ عالي بنا نهاده دیهات گرد و نواحیٔ آن آباد ساخت پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبري بمناصب مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان کسے از اینها نماند - لیکن صادق محمد خان بائیجي مدتها در دهول پور مي‌بود - در گذشت *

* صادق خان میربخشي *

پسر آقا طاهر وصلي تخلص بن محمد شریف هروي و برادر زاده و خویش اعتماد الدوله طهراني ست - چندے همراه پدر بفوجداریٔ نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیري بمنصب درخور سر بلندي یافت - سال هشتم جلوس بخطاب خاني مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقهٔ بخشیگري و از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار لوای ناموري افراشت و سال دهم باضافهٔ دوصد سوار امتیاز اندوخت - و باضافهای متواتره بمنصب عمده مرتقي گشت - سال هیزدهم حکومت صوبهٔ پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالي دستوري پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح با کومکیان خود بملازمت پادشاهي پیوست - و جگت سنگهه را

(که چندے غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف سلطاني اميدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان بيگم صفح جرائم او صورت بست - و چون در اوان مراجعت از کشمير واقعهٔ ناگزير جنت مکاني رو داد و يمين الدوله بمقتضاى وقت داور بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق مي ورزيد) از مآل کار خود خائف شده التجا بيمين‌الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را از نور جهان بيگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت اينها وسيلهٔ رستگاري خود انديشد - در سال اول جلوس فردوس‌آشياني همراه شاهزادها آمده دولت بار يافت - و ببحالي منصب سابق (که چهار هزاري چهار هزار سوار و علم و نقاره بود) مشمول مرحمت شد - و چون پيشتر بخشيگري بارادت خان مقرر شده بود و باز حسب‌الالتماس يمين الدوله ارادت خان بتعلقهٔ وزارت سر بلند شد صادق خان ببحالي تعلقهٔ بخشيگري و عطاى قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - در سال ششم نهم ربيع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت ايزدي پيوست - پادشاه از راه قدر شناسي شاهزاده محمد اورنگ زيب را براى تسلي پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت ازشد آنها جعفر خان است - دومين روشن ضمير صلابت خان (که احوال هر دو عليحده ترقيم پذيرفته - سيومين عبد الرحمن

که بعد وفات پدر باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و پس ازان ببخشیگری احدیان مباهي شد - سال هشتم ازان معزول گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار رايت اعتبار افراخت - و بستور بخطاب مرحمت خان چهرهٔ افتخار افروخت - سال نوزدهم براى مهمانداري خسرو پور نذرمحمد خان والي بلخ [که عزيمت آمدن حضور در اوائے (که کابل معسکر فيروزي بود) داشت] تعين يافت - سال بيستم باضافهٔ پانصدي چهار صد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - چهارمين بهرام - که احوالش در ترجمهٔ بهره مند خان مير بخشي پسرش مرقوم گشته - گويند صادق خان خليق و متواضع بود - و با همه کس آئين صلح مي سپرد - حتا مهابت خان (که دشمن اين سلسله بود) از مدارا شعاري او را از خود ميدانست باسپ خوب خيلے شوق داشت - و از جنس عراقي بسيار فراهم آورده بود - اما غير حاضري سپاه بهر بهانه رضع مي‌کرد ازين جهت پيش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلابت خان روشن ضمير *

پسر دوم صادق خان مير بخشي ست - سال پنجم (۳) جلوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزاري دويست سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخهٔ [ب ج] پنجم فردوس آشياني *

و خدمت قوربیگي از تغیر سردارخان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد اورنگ زیب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطاني آورد - او بعنایت خلعت و اضافهٔ منصب نوازش یافت - سال هشتم باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هشتصد سوار افتخار اندوخت - و پستر بخطاب صلابت خان بلند آوازه گردید سال یازدهم پانصدي دو صد سوار بر پایهٔ او افزوده دو هزار و پانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوربیگي معزول گردیده بتعلقهٔ بخشیگری دوم از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و علم و نقاره سرفرازي یافته رایت بلند رتبگي برافراخت *

و در همین سال سلخ جمادي الاول مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بزخم جمدهر راو امر سنگهه پسر راجه گجسنگهه جهان فاني را پدرود نمود - مجملا حقیقتش اینکه راو مزبور چندے بنابر بیماري از باریابی اعلی حضرت محروم بود - پس از افاقه چون بدربار آمد صلابت خان در خلوتخانهٔ منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

بشرف آستان‌بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و صلابت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئینان بدست خود مي نوشت صلابت خان برای کارے از ایوان فرود آمده با کسے گرم سخن بود - او جمدهر کشیده دویده در حالت غفلت تحت سینهٔ او فرو برد - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش باتمام گرائید - چون شایسته برنائے بود و بیمن تربیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و حداثت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب پانصدي صد سوار سربلندي یافت - و تا سال سیوم بپایهٔ هزاري صد سوار رسیده سال دوم عالمگیري بخطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدي صد و پنجاه سوار و سال نهم باضافهٔ یکصد سوار لوای ترقي برافراخت *

(۲)
* صفدر خان خواجه قاسم *

سید اتائي ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگي برکاب شاهجهاني پیوسته در مدت فترات بدوام خدمت جا در دل شاهزاده بهم‌رسانید - پس از اورنگ نشیني

(۲) نسخهٔ [ب] صفدر خان سید اتائي ست *

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو يست سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین نقره و فيل و انعام سي هزار روپيه چهرهٔ امتياز بر آراست - پستر بخطاب صفدر خان (که در زمان جنت‌مکاني ميرزا لشکري پسر سيد يوسف خان رضوي داشت - و دراينولا بصف شکن خان مخاطب گرديد) ناموري اندوخت - و بفوجداري و تيولداری سرونج (۲) اختصاص پذيرفت - و در هنگام طغيان نوبت اول ججهار سنگهه بهمراهی خانجهان لودي بمهم مزبور تعين شد - و پس ازان بعنايت علم رايت مباهات بر افراشت - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي نامزد گشت و سال سوم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آوازه گرديده باتفاق راو رتن هاڈا (که با چند منصبداران ديگر جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات (۳)　(۴) صوبهٔ برار ملک تلنگانه مامور بود) کمر همت بست - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار لوای کامراني علم ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه و صيانت قلعهٔ آن دامن رسوخ بر کمر عقيدت زد - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونج (۳) نسخهٔ [ب ج] بتوقف پرگنهٔ باسم (۴) نسخهٔ [ا] مضاف صوبهٔ برار *

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار اندوخته بسفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج و خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل تفوق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که ازانجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشهٔ نفیسهٔ هندوستان بود) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از وصول بدان نواحي چون والی ایران شاه صفي بمهمات ایروان سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید و بعد ملاقات شاه صفي از آداب دانی او خیلی محظوظ شده بخانهٔ او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد اسپ عراقي و اصناف اقمشهٔ ایران بنظر پادشاه در آورد چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار عرصهٔ بلند رتبگي پیمود - در همین سال (که پادشاه از اکبرآباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه‌داری مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم ازانجا معزول

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري
پنجهزار سوار و مرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل
و تقرر صوبه داري قندهار از تغیر قلیچ خان لواي عزت
بر افراشت - و سال هفدهم ازانجا عزل پذیرفته بحضور آمد
چون در قندهار بیماري بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت
نتوانست کامیاب گردید - سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجري رخت سفر از دار فاني بربست
پسرانش بمنصب در خور مشمول عنایت شدند - ارشد
آنها خواجه عبد الهادي ست - که احوالش جداگانه زینت
تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم
بمنصب هشتصدي شش صد سوار کام دل مي‌اندوخت *

* صف شکن خان میرزا لشکري *

پسر سید یوسف خان رضوي ست - که احوالش درین نامه
علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیاني
به تهانه داري بیر مضاف دکن مي پرداخت - و اوائل عصر
جنت مکاني مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبهٔ
بهار گردید - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور
قاسم خان میر بحر بصوبه داري کشمیر امتیاز پذیرفت - سال
هشتم ازانجا معزول گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

مصدر گستاخي شده از حضور فرار نمود و ممنوع شد خزانهٔ او
(که از بنگاله مي آوردند) بنواحی دهلي رسيده بنابران
او با جمعے جهت بدست آوردن آن تعين يافت - و پس
از رسيدن بر سر آن چون مردم او بسرائے متحصن شده
بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازهٔ سرا بدر رفتند
زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
فردوس‌آشياني رونق گرفت) بحالی منصب دو هزار و پانصدي
دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مکاني داشت)
کام دل يافت - چون خطاب صفدر خان بخواجه قاسم سيد
اتائي مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهرهٔ عزت
بر افروخت - و دران زمان (که بير از دست کسان نظام الملک
دکني بر آمد) بدستور قديم تهانه داری آنجا بدو تفويض
(۲)
پذيرفت - مدتها درانجا بسر برد - بتقريبے بپايهٔ عتاب
آمده از جاگير و منصب افتاد - و دوازده هزار روپيه ساليانه
مقرر شده در لاهور مي بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)
هزار و پنجاه و پنج هجري بساط زندگي در نورديد *
(۳)
گويند مرد منقلب الحال بےپروا مزاج دهن دريده بود
هرچه بخاطرش مي آمد ميگفت - چون معمر و از قديمان
اين دولت بود صوبه داران دکن مراعات او مي‌کردند - در ايام

(۲) نسخهٔ [ج] يافت (۳) نسخهٔ [ب] لفظ (گويند) نيست *

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلچي شده نزد راجهٔ کشتوار (۲) رفت - مردم آنجا اورا شناخته مقید ساختند بسفارش مادر راجه رهائي یافت - و چندے تعینات کابل بود منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد همه کس داد - چون این معني بعرض جنت مکاني رسید طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک مکروه طبعي هست - لهذا چندے از نظر افکنده معاتب ساختند خانجهان باعانت مبلغی و سپردن تهانه داری بیر دران وقت سایهٔ ترحم گسترد - اما شیوهٔ قبیله پروري داشت *

* صف شکن خان محمد طاهر (۳) *

در اواخر عهد فردوس آشیاني بداروغگی توپخانهٔ دکن کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را وجههٔ همت ساخته از دکن روانهٔ هندوستان شد) بعد وصول بفربده او بخطاب صف شکن خان سرمایهٔ ناموري اندوخت و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر ترددات گشت - و سال اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافي برای سد راه سلیمان شکوه بکنار دریای جون و ثانیا بملحق گردیدن با خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب مي شتافت) باتفاق

---

(۲) نسخهٔ [ب] کشتواز (۳) نسخهٔ [ج] محمد طاهر نام داشت *

میرزا راجه جیسنگهه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان
خود نامبرده با فوجے بتکامشی او تعین یافته - و تا تتهه از قطره
و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات
گشت - و درین ضمن حکم پادشاهي در باب برگشتن باو رسید)
معاودت نموده در ایامے (که خلدمکان بارادهٔ جنگ ثانی (۲)
داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت
سال چهارم بتقصیرے از منصب معزول گردیده بعد چندے
قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزاري یکهزار سوار گشت
سال پنجم باضافهٔ دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که
پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت
که در پای کتل بهنبهر متوقف شده بحفاظت دهنهٔ آن کوهستان
پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوجے بدکن نزد سلطان
معظم دستوري پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال
دهم باز همراه شاهزادهٔ مذکور (که بنابر بندوبست دکن
مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز
سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متهرا لوای
رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد انداز
خان بدارغگی توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بعضے نسخه] جنگ ثاني با دارا شکوه *

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پیمانهٔ
ممات در کشید *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان مشهدي ست - سال نوزدهم جلوس
فردوس آشیاني (که پدرش بناظم صوبجات دکن مامور گردید)
او باضافهٔ درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال
بیستم با پیشکش پدر بحضور رسیده دولت بار اندوخت
سال بیست و یکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي چهارصد سوار ترقي پذیرفت - سال
بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بمهم قندهار دامن همت
برکمر زد - و سال بیست و سیوم بحجابت بیجاپور نزد عادل
خان دستوري یافت - سال بیست و پنجم با پیشکش خان مذکور
(که جمله از نقد و جنس چهل لک روپیه قیمت داشت)
آمده فیض اندوز آستان بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان
اورنگ‌زیب بیساق قندهار شتافت - سال بیست و ششم بعد
معاودت ازانجا بتقرر خدمت بخشیگري و واقعه نویسي هرچهار
صوبهٔ دکن کام دل برگرفت - سال بیست و هفتم بخطاب
خاني سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال سیم بخابر تقصیرے
بپای عتاب در آمده بکمي منصب پانصدي صد سوار ازان
خدمت معزول و طلب حضور گردید - سال سي و یکم باضافهٔ

دو صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت
پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیري رونق تازه
یافت) سال اول جلوس در ایامی (که پادشاه بارادهٔ جنگ
دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور رسیده
بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه رایت خوشدلي افراخت - سال دوم
بتعلقهٔ بخشیگری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
و اضافه بمنصب سه‌هزاري هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
ششم بقلعه‌داري و نظم مهمات دار الخلافه از تغیر هوشدار خان
به بلند رتبگي گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
بصوبه داری اودیسه نامور شد - و پستر بنظم اکبر آباد مقرر
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
دستوري پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
برگردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهرهٔ عزت بر افروخت
سال بیست و هفتم بحراست اورنگ‌آباد مانده سال بیست
و هشتم باز بنظم صوبهٔ اکبرآباد لوای عزیمت افراشت - پسرش
میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیري بمنصب هزاري پانصد
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانهٔ سلطان معظم
سرفرازي داشت - چون شاهزادهٔ مذکور بر تخت سلطنت

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب پنجهزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزکی اول فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندے میر توزک و چندے بخشی دوم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب هفت هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - گویند متین و موقر بود و بخوشخوري مشهور - قبولی اسلام خاني (که وضع کردهٔ خود او ست) در سرکار او خوب تیار میشد *

(۲)

* صلابت خان *

خواجه میر خوافي - خودش هندوستان زا ست - آبای او ازان مکان فراست بنیان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجهٔ اهل خواف به نیکوئي و یکروئي مفطور و مجبول است خان مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی خداوند چابک و چست بود - از یاوریهای نیک اختري منظور نظر تربیت عالمگیري شده بقرب و اعتبار خسرواني درجهٔ اعزاز پیمود - و برشادت و کارداني در سال بیست و دوم از تغیر بهره مند خان بداروغگی فیل‌خانه سرفرازي یافته باعتبار مهابت و صلابت ظاهري (که مرد قوي هیکل بلند بالا بود) بخطاب صلابت خان ناموري یافت - و در سال بیست و سیوم از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبههٔ روزگار افروخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان ناقوري *

و پس ازان بنابر صدور زلتے از نوکري برطرف شده در سال بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میرآتشي عز امتیاز یافت - پس ازان بالکهٔ اوده‌ه تعین شد - چون ازانجا آمده بآستان بوس خلافت مستسعد گردید بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیگری بندر سورت شتافته در سال سي و سیوم حسب‌الالتماس خودش طلب حضور گشته بمیر توزکی اول کامیابي اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار رتبهٔ برتري بدست آورد *

گویند روزے در مقامات گوري‌کانون سر دیوان بر سر اهتمام چوب سه‌دستی سهراب خان میر توزک دوم بر سر یکے از سران عملهٔ توپخانه رسید - چندے از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحمایت او بسهراب خان در افتادند - صلابت خان باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعة غلوی عملهٔ آن کارخانه بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعین شدند - و صلابت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا روز دیگر آشوب برپا بود - روح الله خان اول خود سوار شده

بتهدید و ترهیب آن فتنه جویان پرداخت - و صلابت خان را از خانه بدربار آورد - و چندے از منگ‌باشیان و یوز باشیان روشناس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه از مقامات کلکاه بسبب اشتداد بیماري وازمان آن برخصت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید مرحلهٔ چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید درین مدت اکثر مي خواند * * بیت *

* خود رفته ایم و کنج مزارے گرفته ایم *
* تا بار دوش کس نشود استخوان ما *

مطاوی اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتشي یافته - و در سال بیست و هشتم متصدي بندر سورت گردیده در سال سي و سیوم باستدعاي خودش در حضور رسید - حالانکه تناقض دارد با آنکه در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده سال بیست و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزي و کینه توزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود صلابت خان بجاي او خلعت میر آتشي یافت - پس ازان (که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت) مستعفي شد - و سید عزت خان بجاي او کمر همت بر بست تا آنکه نیم شبی از غفلت و خود داري سرداران کارکن غنیم

بر دمدمه ریخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله
و جماعهٔ را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر
صلابت خان بخدمت میر آتشي منصوب شد - چنانچه
نعمت خان حاجي (که در طور خود یکتاست) در وقائع
حیدرآباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادي داده) بر
تفویض میر آتشي مرتبهٔ ثاني بخان مذکور و سرباز زدن او ازان
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازي پهن‌تر ساخته - درین
صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بندر
سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیري نیاورده *

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب
سپاهي نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده
بخطاب تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاري
و پردلیِ او و جان نثار خان خواجه ابو المکارم نوی در
پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگیِ خانجهان
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهي مي گذشت - و بتحسین
بهادري و جانفشانیِ آنها بر واسوختگیِ خانجهان بهادر
مي افزودند - چون هردو به تنبیه اشقیا مامور میشدند در
سال سي و هفتم در نزدیکیِ سرحد کرناتک با سنتای مشهور
سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه
بغارت داده زخمي بتکتک پا جان بدر بردند - در سال چهلم

بفوجداري سهارنپور تعين گشته ازانجا چون تغير شده بحضور آمده داروغگي قور خانه يافت - و در سال چهل و نهم بخطاب فدائي خان امتياز حاصل كرد *

* صف شكن خان مير صدرالدين *

پسر قوام الدين خان برادر خليفه سلطان وزير ايران است سال هفدهم جلوس عالمگيري همراه پدر وارد هندوستان گشته ملازمت پادشاهي در يافت - و بعنايت خلعت و شمشير با ساز طلا و منصب هفتصدي يكصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت چون پدرش سال بيست و سيوم فوت نمود بخلعت ماتمي معزز شده بعد چندے بخطاب شجاعت خان و پستر بتفويض خدمت ميرآتشي برفراز تقرب برآمد - سال بيست و پنجم بخطاب صف‌شكن خان و عنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و علم و توغ اعتبار (۲) پذيرفته سمت سري‌رنگ پتن مرخص گشت - سال بيست و نهم بتلثيم بساط سلطنت پرداخته معا خنجر و فيل يافته رخصت معاودت به بيجاپور (كه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ آن اشتغال داشت) پذيرفت پس از تسخير آن سال سيم بعطاى نقاره بلند آوازه گرديده همراه فيروز جنگ جهت تسخير قلعهٔ ابراهيم‌گدهه مضاف حيدرآباد شتافت - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلكنده اگرچه

---

(۲) نسخهٔ [ج] امتياز ٭

دمدمه بلند ساخته بکنگرهٔ قلعه رسانید و نون توپ بران بر آورد اما بنابر نفاق ورزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود - بنابران ببرطرفیِ منصب معاتب گشته زاویه نشین زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگرهٔ قلعه برساند - بدین تقریب از حبس رهائي یافته آنچه گفته بود از قوت بفعل آورد - سال سي و نهم باتفاق خانه زاد خان بتادیب بسونت کهورپره مجاز گردید - و بمقتضای گردش فلک کج رفتار بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائي از پیشگاه سلطنت بفوجداري دهاموني تعین یافت پسرش مخلص خان است - که ترجمه‌اش علیحده زینت تسطیر پذیرفته *

* حرف الضاد *

* ضیاء الدوله محمد حفیظ * (۲)

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوربیگي و عرض مکرر سرفرازي داشت - تا آنکه شاهزادهٔ مذکور در جنگ با برادران کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف‌جاه گزیده خانسامانی سرکار آن نوئین بلند مقدار سر انجام میداد - و در جنگ سید دلاور علي خان شریک ترددات بود - و پس از جنگ عالم علي خان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادري و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت فردوس‌آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت) او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت پادشاهي پیوسته اول بداروغگی عرض مکرر و ثانیا بخدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت بر افروخت - و آخرها میرآتشي نیز

(۲) نسخهٔ [ب ج] ضیاء الدوله پسر خواجه سعدالدین *

ضميمه گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقهٔ ارثي و خانساماني سرمايهٔ ناموري اندوخت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب ضياء الدوله تصاعد نمود - گويند بعد برهمخوردگی مقدمهٔ سلطنت در شاهجهان آباد اقامت مدار اخراجات بر جاگير داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات همراه نجيب الدوله بود - مطابق سنه (١١٧٩) هزار و يكصد و هفتاد و نه هجري بمرض فوت نمود *

*

* حرف الطاء *

* طيب خواجه جويباري *

پسر حسن خواجه مهين برادر عبد الرحيم خواجه بن كلان خواجه است - كه عمهٔ نذر محمد خان خواهر دين محمد خان حليلهٔ او بود ه عبد الرحيم خواجه در سلطنت جنت مكاني برسم رسالت از جانب امام قلي خان بهندوستان آمده عظمت او بحدے رسيد كه در مجلس جنت مكاني مي‌نشست سال اول جلوس فردوس‌آشياني جهان را پدرود نمود - افضل خان بموجب حكم پيش صديق خواجه ولد خواجهٔ مذكور رفته بعد اداى مراسم تعزيت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در وبائے (كه پيش از تسخير بلخ درانجا رو داده بود) درگذشت - و يوسف خواجه عم دوم او جانشين نياگان بود طيب خواجه دختر عبد الرحيم خواجه درخانه داشت - سال بيستم شاهجهاني بعد از فتح بلخ روانهٔ حضور شد - چون نزديك رسيد قاضي محمد اسلم و خواجه ابو الخير مير عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهي رسانيدند - و دو تقوز اسپ و پانزده شتر برسبيل پيشكش گذرانيد - و بعطاى خلعت

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستر بعنایت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن (۲) (که صد و پنجاه اشرفي باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک طلائي - که در وقت عرش آشیاني مخترع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معاودت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احراز سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ با زین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چندے معه پسران بانعام پنجهزار روپیه سرفرازي یافت سال بیست و ششم یکهزار اشرفي از زر وزن بار مرحمت گشت - پستر چون یوسف خواجه برادر کلان او (که جانشین بزرگان بود) فوت نمود و غیر ازو کسے که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مستفاد مي‌شود که منصب چهار هزاري ذات چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیاني

---

(۲) در [بعضے نسخه] دو صد و پنجاه *

از بلخ آمده بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت
خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و پستر بعطای
شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار
مباهي گردید - و پس ازان بمرحمت جیغهٔ مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ
با زین نقره سر عزت بر افراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافهٔ
پانصدي صد سوار ممتاز گردید - و پس از معاودت ازانجا
به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانهٔ عقیدت
گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین یافت
و پس از وصول بدانجا همراه قلیچ خان بصوب بست رفت
و بر قلعهٔ خنسي (۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان
غنائم آورد - و در جنگ قزلباش ترددِ نمایان بتقدیم رسانید
سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار سوار گردن مباهات افراشت - پستر
بحضور رسیده بکار پردازان بیوتاتي حکم شد - که تا یک سال
پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

---

(۲) در [بعض نسخه] خنشي *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار
کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده
دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و همراه
رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا باتفاق
خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافهٔ
پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکي سعد الله
خان بر سر قلعهٔ چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگدهه
همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیري
در نواح مستقر الخلافه رسید موصی الیه احراز ملازمت نموده
بعنایت خلعت مباهات پذیرفت - پستر همراه خلیل الله خان
بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه
بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقراولي گام
جلادت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سرفرازي
یافته - که مولف مآثر عالمگیري معاودت او بعد عزل از ملتان
سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از
فوت مهاراجه جسونت سنگهه ضبط وطنش قرار یافت) او
بفوجداری جودهپور معین شد - و چون نوکران راجهٔ مذکور
با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند
و از فرمودهٔ پادشاه سر پیچیده آغاز شورسنجي نمودند و با
فوجی (که بر سر آنها تعین شده بود) بزد و خورد پرداخته

رخت فرار بجانب وطنش بردند ازانجا (که طاهر خان بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت موعود درگذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه‌اش جداگانه نوکریز خامهٔ اخبار طراز گشته *

* حرف الظاء *

* ظفر خان *

پسر زین خان کوکه است - غالبا نام او شکر الله است (۲) تا سال چهلم اکبري منصب دو صدي داشت - و پس از فوت پدر هفتصدي گردیده - ظاهرا اواخر عهد عرش آشیاني خطاب ظفرخاني یافت - و پس از سریر آرائی جنت‌مکاني چون دختر زین خان کوکه در خانهٔ پادشاه بود بیش از بیش مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت از دار السلطنهٔ لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئي (۳) قریب قلعهٔ اتک منزلگاه شد و فریاد سکنهٔ (۴) آنجا از قوم کهتر (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقي و رهزني مي‌نمودند) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل درانجا بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بود (۳) نسخهٔ [ج] آهروهي (۴) در [بعضی نسخه] سکنهٔ آنجا که از قوم کهترو دله زاک بودند - و در [بعضی] کهترو وله راک بودند - والله اعلم *

و هرچه از کسے بظلم گرفته باشند مسترد سازد - مشار الیه کاربند خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرمایهٔ ناموري اندوخت - و پستر در همین سال بعنایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات دو هزار سوار مرتقي گردیده بصاحب صوبگي بهار لوای کامراني بر افراشت - سال دهم ازانجا معزول شده بحضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بنگش دستوري پذیرفت - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده - پسرش سعادت خان است - که ترجمه‌اش علیحده بزبان خامه در آمده *

* ظفر خان خواجه احسن الله * (۲)

پسر خواجه ابو الحسن تربتي ست - سال نوزدهم جلوس جنت مکاني چون صوبه‌داري کابل از تغیر مهابت خان بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعین شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل جبههٔ امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار فائز گشت - سال اول

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه حسن *

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر پسر احد داد را در درهٔ خرمابه (۲) از مضافات تیراه در قبل داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکانی شنفت) جمعے را بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق در کابل) عازم کابل گردید - و در ره نوردي مراتب احتیاط از دست داد - و گروه اورک زئي و افریدي (که از شعب افاغنهٔ کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمے پرداخته که او عنان همت از دست داده بچارهٔ آن نتوانست قیام نمود] بنابران تعلقهٔ مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور آمد - سال دوم با خواجه ابو الحسن بتعاقب ججهار سنگهه بندیله مامور گردیده سال سیوم هنگامے (که ملک دکن مقر موکب سلطاني بود) همراه خواجهٔ مذکور بتسخیر ولایت ناسک و تربنگ و سنگمنیر دستوري یافت - و سال پنجم چون صوبهداري کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور بپدرش مفوض گشت او به نیابت خلعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقي شتافت) پادشاه صوبهداري کشمیر اصالة باو مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] خرمانه ٭

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهنبهر آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم بملک تبت (که از کشمیر دو راه دارد - یکے مسمی بکرج است و دومین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزود است اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب بپادشاه مستحسن نیفتاد *

ملک تبت همگي بیست و یک پرگنه و سي و هفت قلعه دارد - از فزونیء کوه و تنگیء میدان بسیار کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در انجا میروید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آبے ست که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار (که توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد) بهم میرسد - قریب دو هزار توله سالے اجارهٔ آنست - میوهای سردسیري چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه مي شود - سیبے دارد که درون و بیرونش سرخ است *

سال یازدهم (۲) حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

(۲) نسخهٔ [ب ج] سال یازدهم از صوبهٔ کشمیر حسب الحکم *

بحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبهٔ کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهیره (۲) مامور گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجهے معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوي شد - اواخر سال چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه‌دار کشمیر باوصف صدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمي‌پردازد] مرتبهٔ ثاني خان مزبور بصوبه داری کشمیر دستوري یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت پادشاهي رشک گلزار ارم گردید روزے [که باغ ظفر آباد (که احداث کردهٔ اوست) بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت] در جایزهٔ حسن سلوکے (که رعایا و سکنهٔ آنجا را از خود راضي داشته) باضافهٔ هزار سوار سر فراز گردید - و پس ازان باز بوقوع امرے از دولت بندگي چندے محروم گردیده در سال بیست و پنجم ببحالیِ منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهرة •

بحکومت تتهه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار پایه برتر افراخت - و چون سال بیست و نهم حکومت آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور در سال سیم از تتهه بدرگاه معلی آمده شرف اندوز ملازمت گشت - و در اولین محاربهٔ دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور جانباز بسرداری میسرهٔ قول او انتظام داشت - ازانجا (که خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا در عهد اعلی حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري بود) دو مرتبه عزلت نشین گردید - چون نوبت سلطنت بخلد مکان رسید محنت‌طلبي و قلقچي‌گري (٢) را روز بازار شد ناز برداري و گرم خوئي (٣) را خیرباد گفتند - در مبادی جلوس بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گشت - و سال ششم سنه (١٠٧٣) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - در مقبرهٔ پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است که روزے در حضور اعلی حضرت مذکور شد - که خواجه ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي حاضر بود - عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب

---

(٢) در [بعضی نسخه] قلعچیگري را (٣) در [اکثر نسخه] گرم‌خریدي را *

تخم زدهٔ بے آبي سخت - اما در رسائی دانش و درستی تدبیر یکتائي داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و ببه اندیشي او کار پیش رفت - و خالي از کمال نبود - در عهد جهانگیري زبان‌زد مردم بود که در آمرا زادها چهار کس رشید تر از پدر اند جهانگیر قلي خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف سعید خان چغتا - و ظفر خان ولد زین خان - چهارم این ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن - با آنکه خواجه سخي بود اما ظفر خان در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم مي‌فرمود - سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بدرگاهش مي گذاشتند - و بمنتهای متمنا میرسیدند - افصح المتاخرین میرزا صایب تبریزي چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشي و دریا بخشی او دل بستهٔ صحبتش گردیده مدتها بهمراهی خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید　　* بیت *

* خانخانان را ببزم و رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائے (که با وي رابطهٔ اخلاص داشتند) بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی‌سنج

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - ازوست * بیت *

* بتیغ بے نیازي تا توانی قطع هستي کن *
* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستي کن *

بزرگ خانم بنت ملکه بانو همشیرۀ کلان ممتاز محل زوجۀ سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي سر بر افراخته بخطاب عنایت خان امتیاز یافت - و بداروغگیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نسزد) مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغگی کتاب خانه فایز گشته - گویند اعلی حضرت جهت ملاحظۀ اوضاع و اطوار سرمد مجذوب (که عریان مي‌بود) فرستاد - او آمده این بیت خواند * بیت *

* بر سرمد برهنه کرامات تهمت است *
* کشفے که ظاهر است ازو کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائي نداشت در خطۀ کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیري بیست و چهار هزار روپیه سالیانۀ او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانۀ عدم کشید - احوال سي سالۀ اعلی‌حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

نموده بملخص موسوم ساخته - در معني بندي و سخن سنجي استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست　　* بيت *

* در سبکباري ست آسايش *
* سايه خوابيده قطع راه کند *

*

* حرف العين *

* علي قلي خان اندرابي *

از پیش آوردهای جنت آشیاني ست - سالے (که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض (۲) نموده در انجا گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطاني بمهامت هذن آمد در ابتدای عهد عرش آشیاني باتفاق علي قلي خان زمان بمهم هیمو بقال و پستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد *

* عبد الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - در عهد عرش آشیاني بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خاني اختصاص یافته به تیولداری سرکار کالپي مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکی

(۲) نسخهٔ [ج] تفویض *

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که پیر محمد خان شیرواني حاکم آنجا در آب نوبده فرو رفت و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت) عرش آشیاني عبد الله خان را بپایهٔ والای پنج هزاري بر آورده بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت از حوصلهٔ خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت بتازگي در قبضهٔ تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر وسادهٔ حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشهٔ پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود بید مستي و بیراهه روي مي‌آرد در اندک زمانے عبد الله خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد عرش آشیاني در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نرور و سپري (۲) (که دران هنگام بیشهای فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

(۲) در [بعض نسخه] سوري *

ازان (که خاطر از شوق شکار وا پرداخت) جریده بصوب مندو (که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت گو و مغاک (که در زمین مالوه مي باشد) کار بر رهروان دشوار شده اسپان چون آسپان آبي شنا کرده مي‌آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردي مي‌کردند و در طي این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا ماند از گاگرون ایلغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته که لشکرے بمالوه که متعسر العبور است در آید) بغتة بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادن - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است نوید عنایت پادشاهي داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتي شود - و خود عرش آشیاني بیست و پنج کروه مالوه (که از چهل کروه معمول دهلي زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده بحدود سارنگپور رسید - و چون بقصبهٔ دهار ورود نمود از فرستادها بظهور پیوست که هرچند اینها گرم نفسي کردند بباطن وسوسه ناک او در نگرفت - بعضے ملتمسات واهي

گفته اینها را از سر خود وا کرد - و خود با بنه و بار رو براه
گریز آورد - عرش آشیاني عنان توجه از صوب مندو مصروف
نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم
شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابنده‌تر گشت
و چون فوج منقلا بدو پیوست عبدالله خان بگمان آنکه در چنین
وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
برگشته بجنگ در آمد - و چون نایرهٔ پیکار اشتعال پذیرفت و کار
بجائے رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه مي گذشت
بالهام غیبي اشارت نمود که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم
خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم
باید تاخت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای
یکه تازي نیست - مجموع ملازمان فدائي یکجا شده مي تازیم
عرش آشیاني خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان
از فرط اخلاص جلو گرفت - پادشاه برو اعتراضي شده پیشتر
توجه فرمود - چون تائید الهي قرین حال والا همتان مي باشد
غنیم را از شکوه پادشاهي پای از جا و دل از دست رفته
با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیاني
از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده
از معرکه رو برتافت - و براه آبي موهان (۲) گجرات سو روانه

(۲) نسخهٔ [ب] الي موهان *

گشت - عرش آشیاني جمعے را بسرکردگی قاسم خان نیشاپوري بتعاقب تعین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی دولتخواهي نیز ضمیمهٔ لشکر گشته نزدیک گریوهٔ چانپانیر بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان اورا گرد آورده دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبي گذشته بآن سر زمین در آمد - و شکر الهي بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود عبد الله خان (که نیم جانے ازان مهلکه بیرون برده) خود را بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانولا در گجرات سر ببزرگي بر داشته بود) پیوست - عرش آشیاني حکیم عین الملک را نزد چنگیز خان کسیل نمود - تا آن مدبر منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک آواره سازد - او عرض داشت که از فرمان پذیري گزیر ندارم - اگر درین مرتبه گناه اورا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالي مي فرستم و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر بشورش بر داشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

در سال یازدهم لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت و مشقت خود را بعلي‌قلي خان خان‌زمان و سکندر خان اوزبک رسانید - و در انجا باجل طبعي در گذشت *

* عبد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصدي اکبري ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر میرتهه تعین گردیده مصدر تردد شد - پهتر از ملتزمان رکاب فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیباني دستوري یافت - چون فوج پادشاهي هزیمت یافته پراگنده شد او نیز راه خویش گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلي خان برلاس بر سر سکندر خان (که در اوده مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت پذیرفته - بعد آن مدتے در تیول خود که در صوبهٔ مالوه داشت گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه نامزد شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهرهٔ ناموزي افروخت و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامے (که پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن
به پیشگاه خلافت می بردند) او بنابر مزید احتیاط با برخے
سپاه مالوه چستي بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال
بیست و پنجم همراه اسمعیل قلي خان بنابر تنبیه نیابت خان
عرب مامور گشته یتقدیم مراسم جانفشاني علم اعتبار افراشت
سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوست پور
علي دوست باربیگي بپایهٔ عتاب در آمده پس از چندے مطرح
انظار توجه پادشاهي گردید - در ایلغار کابل باشایقی جرانغار
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیاني
توجه بشرقي دیار فرمود) چون نزدیک کالپي (که باقطاع
عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان
مزبور منزل او را بسایهٔ اقبال آراستگي بخشید - سال سیم در
کومکیان خان اعظم کوکه بدیار جنوبي کمر خدمت بست
و سال سي و دوم با جمعے کثیر بسزا دادن جلالهٔ تاریکي مقرر شده
سرمایهٔ مباهات اندوخت - روزے (که جلالهٔ تاریکي بر مردم
چنداولي جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگامهٔ مخالف را درهم شکستند
سرکردهٔ آن گروه شقاوت پژوه بسیارے را بکشتن داده راه
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام
سودائي شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

به نیستي سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیري بمنصب پانصدي دویست سوار سرافرازي داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیاني از متعینان دیار شرقي بود - و بتقدیم مراسم نیکو خدمتي نامے بمردانگي بر آورد - پرگنهٔ سهسرام صوبهٔ بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت بغي بر افراشتند او نیز خاک بےحقیقتي بر فرق خود بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلي را روانهٔ بارگاه خلافت نمود - و بسیارے از بازرگانان و سپاهي همراه آن بودند) بعد رسیدن صوبهٔ بهار محب علي خان حبش خان نامي را با فوجے از همراهیان خود بنابر حزم اندوزي بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیلے چند که عقب مانده بود بدست آورد - پستر بوسر رای پرکهوتم دیوان صوبهٔ مذکور (که در حوالی خطهٔ بکسر باجتماع سپاه آنولایت تکاپو داشت - و روزے بر ساحل دریای گنگ بپرستش معهوده مي پرداخت) ناگهاني ریخت - او گرم پیکار شده حسب تقدیر زخمي بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود محب علي خان ازین آگهي بآن بدسرشت رسیده هنگامهٔ

نبرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار مرخص گردید - و در تعلقهٔ دلپت اجینیه رسیده بعد تادیب او سعادت علي خان را در قلعهٔ کنت (۲) از مضافات رهتاس جهت پاسباني گذاشت) عرب باتفاق دلپت قابو یافته بر قلعهٔ مذکور دوید - و شگرف آویزش رو داد - سعادت علي خان بشایستگي کشته شد - عرب از بد نهادي قدرے خون او بیاشامید و لختے بر پیشاني مالید - پستر همراهیٔ معصوم خان فرنخودي گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او بود - پس از شکست یافتن آو جدائي اختیار کرده در حدود سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا شده هنگامهٔ نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادیٔ هزیمت گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجے (که خان اعظم کوکه روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب جونپور گام شتاب برداشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایچ بنگاه ساخته قلعهٔ بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت روزے بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومي پور خود

(۲) در [اکثر نسخه] کسیت *

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع نشدند - مردم زمیندار اندوختها بر گرفتند - و در باز گشت او در کمینگاه بود - رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای (که عقب مانده بود) ملحق شده اورا بر شکست - عرب با دو کس بجانبی افتاده بود - بومي در پی او رفته کار آن بد سرشت را باتمام رسانید - این مقدمه در سال سي و یکم مطابق سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار هجري رو داده شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که پیش ازین سه روز عرب نامي میر شکار در آب بهت فرورفت - پادشاه (که رونق افزای درآبهٔ چهنت (۲) بود) بر زبان آورد - که بدل پرتو مي‌افکند - روزگار عرب بآخر رسیده باشد *

* علي مردان بهادر *

از امرای عهد عرش‌آشیاني ست - تا سال چهلم منصب سه صد و پنجاهي داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم بمهم تتهه تعین گردیده مصدر ترددات شد - سال سي و هشتم باتفاق نوئین مذکور ببارگاه سلطنت رسیده بحصول ملازمت شادماني اندوخت - پس ازان بمهم دکن تعین شده در جنگی (که سال چهل و یکم بسرداری میرزا شاهرخ و خانخانان با سران دکن رو داد) او در التمش جا داشت - پستر سرداری

(۲) یا چنهت باشد - و الله اعلم *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبی بیاوری شیر خواجه نزدیک پاتهري رسيد - درين ضمن شکست بهادر خان گیلاني (که اورا با اندک مردم در تلنگانه گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف دوچار شده هرچند بیشترے از همراهان پهلو تهي کردند او پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بدست مخالفان گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای مصلحت ملکي با سران دکن در آشتي زد او باین تقریب رهائي یافته بسرداران پادشاهي ملحق گشت - سال چهل و هفتم در جنگی (که بسرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید) سرداری جرانغار باو تعلق داشت - سال هفتم جهانگیري همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدور یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودي تعین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهي بذل جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سري بملک غنیم در آمد و پس ازانکه اثرے از فوج دیگر ندید گجرات رویه برگشت او قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال گرفته مي آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

برگیان عنبر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (١٠٢١) هزار و بیست و یک هجري چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف ازو زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسماني ست بهادر جواب داد - الحق فتح آسماني ست - اما میدان از ما ست - کرم‌الله پسرش در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري هزار سوار رسیده چندے قلعدار اودگیر (٢) مضاف دکن بود - سال بیست و یکم درگذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در عهد جهانگیري بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - و پس از سریر آرائی فردوس آشیاني همراه یمین الدوله از لاهور آمده بملازمت و بحالیء منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت و سال سیوم بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشته همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودي بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده) دستوري پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض فوجداریء بهکر سرمایهٔ شادکامي اندوخت - و سال ششم مطابق

---

(٢) در[بعضی نسخه] اودگر - یا اود گدهه باشد *

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در بهکر برحمت حق پیوست *

* عوض خان قاقشال *

عوض بیگ نام - از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - چون سال دوم جلوس فردوس آشیاني تهانهٔ ضحاک مضاف کابل از دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاري شش صد سوار و تهانه داري آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ مباهات برافروخت و سال دهم باضافهٔ دویست سوار و سال یازدهم بفزوني سه صد سوار کامیاب گشت - و در هنگامی (که علي مردان خان سپردن قلعهٔ قندهار باولیای دولت قرار داد) او (که از سابق در غزنین منتظر بود) باشارهٔ سعید خان ناظم کابل با یک هزار سوار روانهٔ آنصوب شده بقلعهٔ مزبور درآمد - و در جنگی (که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد) مصدر تردد شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عطای نقاره و اسپ و فیل فرق عزت بآسمان رسانید - و همراه راجه جگت سنگهه بتسخیر قلعهٔ زمین داور شتافته در گرفتن قلعهٔ ساربان و محاصرهٔ زمین داور نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید

و چندے بحراست قلات معين بود - سال سيزدهم از تغير خانه‌زاد خان حارس غزنين نيز گرديد - و بنابر عروض مرض چون ضعف و ناتوانی او روز بروز مي افزود معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجري پا بعالم عقبی کشيد *

* عبد الله خان فيروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبيد الله ناصر الدين احرار است (قدس سره) و خواهر زادهٔ خواجه حسن نقشبندي - اواخر عهد عرش آشياني از ولايت بهندوستان آمده روزے چند با شير خواجه در دکن بسر برد - و هرجا کارے و ترددے پيش آمد جوهر شمشير زني و راد مردي نمايان ساخته پستر از خواجه جدائي گزيده در لاهور بشاهزاده سلطان سليم پيوسته داخل احديها گرديده بحسن خدمات ترقي کرد - در ايامے (که شاهزاده در اله آباد از خودسري و خود رائي (۲) شروع بتقسيم مناصب و خطاب و تنخواه تيول و جاگير بملازمان نمود) او بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني امتياز يافت - ليکن چون با شريف خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نذشست سال چهل و هشتم بعتبهٔ خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

(۲) نسخهٔ [ب ج] از خودرائي *

(۲)
اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاري و خطاب صفدر خاني برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند و پس از سریر آرائي صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشي نشد او در سال چهارم بسرداري آن عساکر نامزد گردید - دران مهم بتحصیل نام آوري علم شهرت افراخت - مهرپور را (که پناه جای رانا امرسنگهه بود) تاخته فیل عالم گمان (که مثلش دیگر نشان نمي‌دادند) بدست آرد - و در
(۳)
کونپامیر تهانه نشانده بیرم دیو سولنکهي را (که از راجپوتان عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بصوبه داري گجرات اختصاص گرفت - و فوج کومکي از حضور نیز باو تعین شد - بقرار آنکه با لشکر گجرات از راه ناسک و تربنگ بدکن درآید - و خانجهان با راجه مانسنگهه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه برار و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را درمیان گیرند اغلبکه استیصال واقعي مقاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسپهٔ آراسته

---

(۲) نسخهٔ [ج] از ناصیهٔ حال او (۳) در [بعضی جا] کوتهلمیر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کوبنهامیر *

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد)
بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که ازو توهم عظیم داشت)
مردم چیدهٔ خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور
لشکرش برگیگري میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
هرچند بدولت آباد نزدیکتر میشد انبوهی مخالف بیشتر
مي گشت - چون بحوالی دولت‌آباد رسید اثرے از فوج دوم
ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بگلانه باحمدآباد
برگشت - درین راه غنیم پیچیده مي آمد - و هر روز آویزشے
مي‌نمود - علي مردان بهادر (۲) عار فرار بر خود نپسندیده مردانه
نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که مالک عنبر
بخانخانان در ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل
متوقف کرد) اصلے ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحش شنیده
عود کرده در عادل‌آباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوست *

گویند جنت مکاني تصویر عبد الله خان و دیگر امرای
همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
گرفته چیزے مي فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمي رسد
باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(۲) نسخهٔ [ب ج] خان بهادر *

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب شماست - و چون
در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد
بخشي را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعي
پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت
خان از حضور تعین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور
بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع
شاهزاده سلطان خرم صفح جرائم گردید - و چون مرتبهٔ ثاني (۲)
شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله
خان بهمراهئ موکب شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن
به تیول خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته
اعتماد رای بهزاولي تعین شد - که او را بخدمت شاهزاده
رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب
حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندو اقامت گزید
و مزاج پادشاهي بنابر دواعئ برانگیختهٔ اهل عناد (۳) از چنین
پسرے منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان
از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهي نمود - چون
شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجے بسرکردگئ
راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهي گذاشت (که اگر جمعے
بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخهٔ [ج] اهل فساد *

بتحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهراولی عبد الله خان تعین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هردو فوج از ترک افتاده بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات براجه تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود او وفا نام خواجه سرائی را با معدودے به نیابت آنجا تعین کرد - میرزا صفي سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم ساخته باتفاق متعینهٔ آنصوبه آن خواجه‌سرا را دستگیر نموده شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندو از شاهزاده رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گیرا بدان طرف شتافت - چون فیمابین عرصهٔ مبارزت آراسته گشت شکست بر عبد الله خان افتاد - ناچار ببروده آمده به بندر سورت رفت - و جمعے فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود و یاقوت خان حبشي و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده
مفارقت ورزیده - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش
نپرداخت بوسیلهٔ خانجهان در سلک بندهای پادشاهي انتظام
گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد
استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلابه و چاپلوسي
زده فرجي پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بناف رسیده
بے سلاح یکگهري شب مانده در دیوان خانهٔ خانجهان آمده
مي نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهي شد
همراهي گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برسر
خانجهان میریزي قابو ست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعهٔ آسیر زنداني
گشت - اکرام خان فتحپوري قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود
و بتحریک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که
اورا کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که
بقول من آمده - بحضور مي آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثاني مزین گردید
بالتماس سلالهٔ سلسلهٔ نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف
خواجه کلان خواجهٔ جویباري ست [که بسي واسطه بسید علي
عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد
و از اجلهٔ سادات و اعزهٔ اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

خوانین ازبکیه باین خاندان بمرتبهٔ کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقهٔ ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکاني از قبل امام قلي خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنایت نشستن بپهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس اعلی حضرت از لاهور باگره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت] چون عبد الله خان را بسلسلهٔ نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاري یافت - و بمنصب والای پنجهزاري پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد *

چون در همین سال اول جهجهار سنگه بندیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچهه (۲) شتافت فوجی بسرکردگی مهابت خان از حضور تعین گشت - خانجهان لودي از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلادت بر کشودند - چون کار بران ناهکار به تنگي گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعهٔ ایرج شازده کروهی اوندچهه (که مشرق رویهٔ آن ملک و در تصرف

(۲) در [بعضی نسخه] اوندچه *

ججهار سنگهه بود) رسیده بچهتي و چیره دستي مفتوح ساخت - و چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپي محال تیول خود بدکن رفته بصوبداری فوجی (که بسری شایسته خان تعین شده بود) دستوري یافت - و بنابر ورمی (که بر شکم بهم رسانیده بود) پس از بهي بحضور رسیده بگوشمال دریا خان روهله (که در نواح چالیس‌گانو شورش افزا بود) نامزد گردید و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان و دریا خان از دولت‌آباد راهي شوند) بلا اهمال و توقف بتعاقب پردازد #

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد براه خاندیس آوارهٔ مالوه گشت از پاشنه کوب شتافته هیچ جا مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات افشرده کشته گردید . در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششهزاري شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهي گشت در سال پنجم بصوبه‌داری بهار مامور گردید . عبد الله خان تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین در آمد - بابو لچهمي زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه امر سنگهه مرزبان باندهو زینهاري گشته سال هشتم با پیشکشی همراه خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهي اندوخت

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت ججهار بندیله باز بغي ورزید - برطبق حکم از راه برگشته بمالش او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانجهان بارهه نیز پیوسته چون یک کروهي اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لختي از سرخ و سفید از حصار برآمده بصوب قلعهٔ دهاموني (که پدر او بکمال استحکام بنا نموده) ره نورد فرار گشت - عساکر پادشاهي پس از برکشادن اوندچهه بتعاقب او سه کروهي دهاموني رسیده آگهي یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعهٔ چورا گدهه شتافته انتظار نوشتهٔ زمیندار دیوگدهه دارد - اگر بملک خود راه دهد بدکن بدر زند - افواج پادشاهي دهاموني برگرفته سید خانجهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گزید و عبدالله خان بهراولي خاندوران بهادر بدان سمت راهي گردید ججهار (۲) از راه لانجي (که داخل ملک زمیندار دیوگدهه است) گریخت - عبدالله خان هر روز ده کروه گونتدي و گاهے بیست کروه (که قریب مضاعف کروه رسمي ست) مي پیمود در سرحد چاندا باو رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر راه گلکنده گرفت - پس از ره نوردي بسیار باو پیوست آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلے درشده بدست طایفهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ججهار سنگهه ٭

گونڈ آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ سر هردو بریده روانهٔ حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سر افرازي یافته بحکومت سر زمین خود (که از دیر باز آرزوی او بود) دستوري گرفته] از فتنه‌سرشتي سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب فرمان از بهار بمالش آن بد کردار رو آورد - نخست حصار بهوجپور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن بود) محاصره نمود - او بعد زد و خورد پي در پي هراسان شده بعجز گرائید - و انگي بربسته دست زن خود گرفته بوساطت یکے از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان اورا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن مخذول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود فیروزجنگ لختے از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان ساخت - و بنکاح نبیرهٔ خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش پرتهیراج پسر ججهار سنگهه و جنپت بندیله (که در نواح اوندچهه سر بشورش بر داشته بودند) تعین شد - اگرچه بسعي باقي خان (که عبد الله خان اورا فرستاده بود) پرتهیراج اسیر گردید لیکن جنپت (که محرک سلسلهٔ فساد بود) بتکتک (۲) پا جان

(۲) نسخهٔ [ا] بتک پا - و نسخهٔ [ج] بیک پا *

پدر برد - و این حرکت محمول بر تساهل و فراغت دوستی
فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در
سال شازدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی الهآباد
مقرر گردید - و پس از چندے اعلی حضرت اورا از منصب
باز داشته لک روپیه بطریق مساعده قرار یافت - و در همان ایام
مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباهي فرمود
عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم
سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاکي و ظلمے که داشت مردم دعوی مشاهدهٔ خوارق ازو
مي‌کردند - و نذور و فتوح مي‌گذرانیدند - پنجاه سال در امارت
گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت
دیده میشد - نوکری او ایمني (۲) داشت - در حیات او اکثر
ملازمانش پنجهزاري و چهار هزاري شدند - گویند سپاه
بیش قرار نگاه مي‌داشت - اما در سالے جز دو سه ماه
طلب نمي‌یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه
طلب یکساله بود - و کسے قدرت نداشت که خود عرض احوال
خود نماید - بدیوان و بخشي بگویند - اگر آنها در عرض توقف
میکردند صفای ریش مي‌بخشید - و ضابطهٔ او در یورش و سواري
چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کروه مي‌نوردید - چنداولی

(۲) یا یمنی باشد ه

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می‌ماند سرش بریده می آورد پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره و عصاهای مرصع اهتمام می‌کردند - گویند در مهم رانا سه صد سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار و چوبدار بهمین وضع با او می‌بودند - و بچهره زخمے رسیده بسیار خوش نما بود - و مهابتے تمام داشت - در آخر ایام یکپاس شب مانده دیوان می‌کرد - از سفاکي هم دست کشیده بود *

شیخ فرید بهکري در ذخیرة الخوانین آورده - هنگامے (که عبد الله خان را خانجهان لودي نظربند نمود) ده هزار روپیه جهت خرج او مصحوب من فرستاد - بعبد الله خان عرض کردم که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگره تا پتنه دو رویه منار کلهٔ آنها ست (۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانے بےگناهے هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها تا قیامت کرورها میشود - پیغمبر خدا بخانهٔ نداف میرفت و معجزات می‌نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

---

(۲) در [اکثر نسخه] کله منار آنها *

بر مي آيند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازين مرد
که با افعال نکوهيده فخر مي‌کند - و ندامت ندارد - اولادش
رشدے نکرد - ميرزا عبد الرسول تعيناتِ دکن بود *

عزيز الله خان

عزيز الله نام - پسر يوسف خان پور حسين خان ٹکريه
است - که احوال هر دو بزبان خامهٔ وقائع طراز گذشته - نامبرده
از تعيناتيان صوبهٔ کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکاني
بمنصب دو هزاري هزار سوار فايز گرديد - پس از مسند نشيني
فردوس‌آشياني بعطاے منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطاے علم رايت ناموري بر افراخت - سال
يازدهم از اصل و اضافه بپايهٔ دو هزاري هزار و پانصد سوار
تفوق جست - و در همين سال چون بهمراهي سعيد خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزيمت
يافت باضافهٔ پانصدي صد سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورد
و از نواحي قندهار با پردل خان جهت تسخير قلعهٔ بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنايت نقاره بلند آوازه گشته
بحراست قلعهٔ بست و گرشک (۲) (که مفتوح شده بود) مامور گرديد
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار
سوار و خطاب عزيز الله خان درجهٔ اعتلا پيمود - سال

(۲) يا گرمک باشد - و الله اعلم *

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري
بدار آخرت خرامید *

عاقل خان عنایت الله

برادر زاده و متبنای افضل خان ملا شکر الله است
نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب
هزاري دویست سوار رسیده - و بامانتخاني ممتاز گردیده
خط نسخ بسیار خوب مي‌نوشت (۲) - سال پانزدهم در جایزهٔ
کتابهٔ (که در گنبد ممتاز الزماني نگاشته) بعطای فیل
سرافرازي یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا بر بست - خان
مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباهات اندوخت
پستر بخطاب عاقل خان و تقرر دیوانئ بیوتات از تغیر
ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت میر ساماني
سر بلند شده پایهٔ عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رسالهٔ
انعام (که باو متعلق بود) نیز بنامبرده مفوض شد - سال
هیزدهم باضافهٔ دویست سوار رایت افتخار بر افراخت
و عرض وقائع صوبجات از تغیر او بملا علاء الملک مقرر گردید
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي

(۲) نسخهٔ [۱] خوب داشت *

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و پستر چون خانسامانی از عزل او بملا علاءالملک تونی مقرر شد او باضافهٔ دویست سوار و خدمت بخشیگری دوم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهانه‌دار آنجا دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار سوار و مرحمت علم لوای کامرانی بر افراخت و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در ایامی (که بلدهٔ کابل مطرح الویهٔ ظفر طراز بود) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نوردید - از نظم و سیاق بهره ور بود - صبیهٔ پرورش کردهٔ ستی خانم (که رائق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در حبالهٔ نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر طالب آملی - که در عهد جنت‌مکانی بخطاب ملک الشعرائی سرفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم رکنای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز اندوخت - ازانجا (که بشیوا زبانی و ادب شناسی متحلی بود و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران قدیم گذرانیده بپایهٔ مهرداری رسید - و چون از علم قراءت

و سواد فارسي نامها آگهي داشت بتعليم بيگم صاحب مقرر شده سر پايه كيوان رسانيد - پس از فوت ممتاز الزماني پادشاه از راه قدر داني صدارت محل باو تفويض فرمود ازانرو كه فرزندے نداشت پس از فوت طالبا دو دختر اورا بفرزندي بر گرفته بود - كلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بقيد تزويج ضياء الدين مخاطب برحمت خان پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنا در آورده بود - سال بيستم در ايامے (كه بلدۀ لاهور مقر سلطنت بود) كوچك (كه با وي خانم را انست بسيار بود) بعارضۀ وضع حمل فوت كرد - خانم چند روز بسوگواري او بخانۀ خود رفته نشست - پس ازان پادشاه اورا در مكانے (كه ميان محل پادشاهي داشت) از خانه طلب داشته خود بتسلي او متوجه شده دران مكان تشريف فرمود و بدوات خانه همراه آورد - او بعد از فراغ كارهاى حضور بمنزل معهود رفته واصل بحق گرديد - پادشاه ده (۲) هزار روپيه براى تجهيز و تكفين او از سركار داده حكم نمود - كه جائے بامانت بسپارند - پس از يك سال و كسرے باكبر آباد برده در مقبرۀ (كه غربي روضۀ مهد عليا متصل بچوك جلوخانه بمبلغ سي هزار روپيه از سركار پادشاهي ترتيب يافته) مدفون گرديد - و ديهے (كه حاصلش سي هزار روپيه است) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد *

---

(۲) نسخۀ [ج] پادشاه هزار روپيه *

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز حاصل نمود - پادشاه اورا بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلائي میناکار و منصب هزاري شش صد سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود و پستر اضافهٔ پانصدي دو صد سوار و تیول در صوبهٔ بهار یافته بدان صوب مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او و خان مذکور ناسازگاري رو داد او این معني را باعث ضرر خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست حتا که زنان او آگهي نیافتند - چون این مقدمه بسمع پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگي بعرض بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال پادشاه بکشمیر متوجه شد اورا از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار بر نواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود سال بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر بصوبه

قندهار نامزد شد - و ازانجا همراه قلیچ خان جانب بست
شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکوخدمتي گردید
لهذا سال بیست و سیوم بپایهٔ دو هزار و پانصدي هزار
سوار تفوق بر همگنان جست - سال بیست و چهارم همراه
جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال
بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر
عزیمت بست - و ازانجا با رستم خان بتسخیر بست کام
جلادت بر داشت *

* عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیاني منصب یافته
سال سیوم [که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و سه فوج
بسرکردگي سه عمده جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب
تعلقهٔ نظام الملک دکني (که اورا در پناه خود داشته بود) تعین
گردید] او بهمراهي اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیناتي
دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع
بتسخیر پرینډا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعي
بطریق منقلا پیشتر روانه ساخت) چون بنابر احتیاط راه
در تصبات سر راه تهانجات قرار یافت اورا با پانصد سوار
در ظفر نگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان
سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد

سوار کامیابي اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار مطرح الویهٔ ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک عادل خان روانه شد) او بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعي نمود سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند شده بقلعه داری فتح آباد دهارور از اقران تفوق جست - و پستر باضافهٔ پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم بعنایت نقاره کوس شادماني زد - و پس ازان (که هفده سال و کسرے زیاده در حراست فتح آباد دهارور بعزت و آبرو بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (١٠٦٣) هزار و شصت و سه هجري روح بر فتوحش بروضهٔ رضوان پرواز نمود پسرش قلعه‌دار خان است - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش (٢) آمده *

* علي مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علي خان زیک - که از عشائر اکراد است ملازم قدیم شاه عباس ماضي بود - در اوان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاري قیام داشت - در زمان فرماندهي بحسن خدمات و مردانگیهائی (که در فتور

(٢) نسخهٔ [ج] نگارش یافته *

اوزبكية خراسان و محاربات آن گروه صدور يافت) بمراتب عليای خاني و لقب ارجمند بابا ترقي نموده قريب سي سال من حيث الاستقلال حاكم كرمان بود - پيوسته آثار عدالت و رعيت پروري بظهور مي‌آورد - چون شاه در عهد جنت مكاني قلعهٔ قندهار را بمحاصرهٔ چهل و پنج روز از عبد العزيز خان نقشبندي بر گرفت ايالت آنديار بدو تفويض نمود - شبي در سنه (١٠٣٤) هزار و سي و چهار بالای ايوان ارك قندهار بر سريرے (كه بمحجر ايوان تكيه داشت) خوابيده بود محجر سستي پذيرفته ميان خواب و بيداري پايان افتاد و هيچكس مطلع نبود - بعد از زمانے برخے خدمتگاران آگهي يافته بر سرش رفتند - مرده يافتند - شاه پسرش علي مردان بيگ را بخطاب خاني و رياست قندهار سرفراز كرده ببابای ثاني ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ايران بشاه صفي پسر زادهٔ او رسيد بمظنهای بے اصل و احتياطهای دور از كار اكثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علي مردان خان انديشه ناك شده سلامت خود منحصر در توسل بدرگاه فردوس آشياني دانسته نوشت و خواند بسعيد خان صوبه دار كابل درميان آورد - و باستحكام برج و باره پرداخته قلعهٔ بالای كوه لكه (كه بر حصار قندهار مشرف است)

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طلب داشت علي مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما بعد ازان بهرکه گمان دورنگي داشت بقتل آورده پرده از روی کار بر داشت - شاه سیاوش قللر آقاسي را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) برسر او تعین کرد - علي مردان خان باعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانیء من افتاده یکے از عمدها تعین شود که قلعه باو سپرده روانهٔ درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (١٠٤٧) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قلیج خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانهٔ قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیج خان خود را رسانید دانست که تا سیاوش در حوالیء قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - باتفاق علي مردان خان (که همگي هشت هزار سوار بود) بیک فرسخیء قلعه با سیاوش (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه (٢) رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب (٣) بود) عنان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت ، آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

---

(٢) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (٣) در [اکثر نسخه] عندراب *

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علي مردان خان روانهٔ حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص یافته بود درین روز شش هزاري ذات و سوار مقرر گشت و حویلیء اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمدهٔ او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علي مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هندوستان نداشت) بصاحب صوبگیء کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهاض الویهٔ پادشاهي بکابل خان مزبور دستوریء (۲) تعلقه یافت - و چون مبادیء سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علي مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند رتبه گشته با وصف صوبه داریء کشمیر بصاحب صوبگیء پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را بآسودگي و فراغت بسر برد - و در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] دستوري یافت ٭

چهاردهم سنه (١٠٥٠) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم صوبهٔ کابل مورد مراحم گشت - و سال شازدهم (که دار الخلافهٔ اکبر آباد بفر نزول پادشاهي رونق گرفت) علي مردان خان برطبق طلب بملازمت رسیده بخطاب عمدهٔ امیر الامرا و انعام یک کرور دام و عنایت حویلیٔ اعتقاد خان که بهترین منازلے ست (که امرای ذیشان در آگره بر کنار جون اساس گذاشته اند - و خان مذکور بخواهش پادشاهي پیشکش کرده بود) مطرح انظار عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبهٔ کابل یافت *

و در سال هیزدهم تردي علي قطغان اتالیق سبحان قلي خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعین شده بود) از نا عاقبت اندیشي بر احشام بلوچان نواحیٔ زمین داور تاخته برخے الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند اقامت دارند) غارت نمود - و بیست کروهیٔ (٢) بامیان توقف گزید تا قابو یافته دست اندازیٔ دیگر نماید - علي مردان فریدون و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجے بر سر او فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم ازبکیه ریختند - قطغان دست و پای زده رو بفرار گذاشت - زوجهٔ او با چندے از اقاربش با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

(٢) نسخهٔ [ج] هشت کروهیٔ *

امیر الامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان (که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده) دستوري یافت - اصالت خان میر بخشي بهمراهي مامور گشت

علي مردان خان در سال نوزدهم فوجے از کابل بر کهمرد (۲) فرستاد - چون مردم کمے در حصار بودند بے استعمال سیف و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیر الامرا با فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان قلعهٔ کهمرد از بیجگري و آمدن فوج اوزبک قلعه را سپرده غارت زدهٔ الوسات و ایماقات سر راه گشتند - و درین طریق از نایابي آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخیر آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بگشایش بدخشان رو آورد (۳) - چون بکاهار رسید تهانه دار پنجشیر (که از حقیقت راه واقف بود) آگهي داد - که گذشتن چنین لشکرے از کتلها و تنگناي این راه صعب المرور دشوار - معهذا یازده جا از آب پنجشیر (که بے پل نمي توان گذشت) عبره باید نمود - بنابران امیر الامرا اصالت خان را بتاخت خنجان کسیل نمود - که در شازده روز رفت و روپے کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گردید - و این رفتن و آمدن درچنین هنگامے (که در توران هرج و مرج واقع شده) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر سر کهمرد (۳) در [بعضے نسخه] موقوف داشته ‌•

و در همين سال مبادئ سنه (۱۰۵٦) هزار و پنجاه
و شش بعزم تسخير بلخ و بدخشان و تنبيه اوزبک و المان
شاهزاده مراد بخش را با علي مردان خان و ديگر امراي عمده
با پنجاه هزار سوار جرار تعين فرمود - و چون درين ايام
جان نثار خان جهت تعزيهٔ شاه صفي و تهنيت جلوس
شاه عباس ثاني بسفارت ايران رخصت يافت در نامه اشعارے
بطلب پسر کلان اميرالامرا (که برسم يرغمال نزد شاه بود)
رقم پذيرفت - شاه از فرط مروت سلسلهٔ ديرين موالات نگسيخته
اورا روانه فرمود - و امير الامرا بهمراهئ شاهزاده مراد بخش
براه کتل طول راهي گشت - چون بحوالئ سراب رسيد سلطان
خسرو پسر دوم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از
چيرگئ المانان نتوانست ثبات ورزيد - بشاهزاده پيوست
و پس ازان (که شاهزاده بحوالئ خلم سه منزلئ بلخ رسيد)
نذر محمد خان را بارسال فرمان پادشاهي متضمن تسليه و دلدهي
و رسيدن خود بطريق کومک مستظهر گردانيد - او در جواب گفت
که همه ملک تعلق بسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت
نموده روانهٔ حجاز ميشوم - اما از شوخي و خيره سرئ اوزبک
احتمال آن بود که خان را از هم گذرانيده اموال و اشياء متصرف
شوند - اميرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانهٔ امام
رسيدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحيله و خدعه

دفع الوقت مي کند - دو کروهي بلخ رفته دايره گرديد - شام‌گاه بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان پسران او با جمعے از اکابر آن بلده بملازمت رسيده رخصت معاودت يافتند - صبح بعزم ملاقات او ببلخ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهيهٔ ضيافت درشده بباغ مراد رفت - و لختے جواهر و اشرفي گرفته فرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گرديد - بهادر خان روهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پيوستند - خان از مشاهدهٔ استيلاي آنها جلو گردانيده باندخود شتافته روانهٔ ايران‌ديار گشت - در سرِ آغاز بيستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه و سکهٔ صاحب قران ثاني پيرايهٔ ظهور گرفته همگي دوازده لک روپيه از مرصع آلات و غيره با دو هزار و پانصد اسپ و سه صد شتر بضبط درآمد - اما از متصديان مهمات او ظاهر شد که از نقد و جنس هفتاد لک روپيه بود - قدرے عبد العزيز خان متصرف گشت - و بسيارے ازبکان بغارت بردند - و قليلے خود همراه برد - سواي خسرو (که سابق روانهٔ حضور گشته بود) بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل کامياب عواطف پادشاهي شدند - بطريق تعميه تاريخ اين فتح است * * بيت *

۱۰۵۶

* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان *

* زر و قبيله و املاک را گذاشت دران *

چون شاهزاده مراد بخش بیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردد) ارادهٔ مراجعت نمود و باوصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آوردهٔ آنديار مجدداً برهم خورده هرج و مرجے تازه پدید آمد اعلی‌حضرت شاهزاده را بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - باميرالامرا حكم شد که متمردان قندز را مالشے بسزا داده بعد از رسیدن حاکم ببدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گردد

و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان لختصاص یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشته چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشي متوجه کنار جیحون شده بیگ اوغلي را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتلق محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز باو پیوسته - شاهزاده ببلخ در نیامده متوجه آن‌سمت گردید - و در تیمور آباد هنگامهٔ نبرد آراستگي یافت - امیرالامرا حریف خود را برداشته تا منزل قتلق محمد سلطان (که از دایرهٔ اوغلي دور بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دواب او و همراهانش

قاراج کرده سالم و غانم برگردید - روز دیگر بیگ اوغلي با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمعے از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلي (۲) سلطان برادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بسیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسپه پرداختند - و هرکه (۳) اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریه (۴) با فوجے از یکه تازان بر امیر الامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهدهٔ آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزے بر اسپ زد - دیگران با او در آویخته نایرهٔ جدال ملتهب ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورده و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا در آمدند - و بدست غلامان امیر الامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کنان ببلخ رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سبحان قلي برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان زبون و خوش اسپه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه] جریده بعقاقب آنها *

بمحاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده در یکروز از جیحون گذشت - و بسیارے را غریق گرداب اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا مي پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده به تیولداری صوبهٔ لاهور مامور گردید - پس از چندے برخصت کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود) خوش‌دلي اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار تعین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مهین پسرش مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوري یافت - و باز بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلب بملازمت رسیده اسهالے بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعش او را بلاهور برده در مقبرهٔ والده اش مدفون ساختند - متروکات او از نقد و جنس یک کرور روپیه بضبط در آمد - هرچند در ایران خلاف طریقهٔ ملازمان خاندان صفویه ورزیده بکور نمکي و بیوفائي خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص و شگرفی عقیدت و وفور دانائي و مردانگي پایهٔ اعتبار از جمیع امرا برتر افراخته بمرتبهٔ در مزاج پادشاهي جاکرد که

اعلی حضرت در مخاطبات یار وفادار مي فرمود *

از کارهای پا برجای او (که بمرور دهور و اعوام بر صفحهٔ ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلدهٔ دارالسلطنهٔ لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علي مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصے (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند که نهرے بحوالئ لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راوي (که بکوهستان شمالي سمت بمسافت پنجاه کروه جریبي از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال و کسرے انجام گرفت - سال چهاردهم بکنار آن نهر در حوالئ شهر مذکور در مکانے (که بلندي و پستي داشت) باغے (که مشهور بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغے در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمي آمد لک روپیهٔ دیگر حوالهٔ کارگذاران شد - اتفاقا میرکاران از بیوقوفي پنجاه هزار روپیه

بترميم آن بيجا خرج نمودند - آخر بتجويز جمعي (كه در ترازوي آب شناسا بودند) پنج كروه راه از نهر سابق بحال داشته سي و دو كروه نو كندند - آب وافر بےفتور بباغ رسيد *

علي مردان خان در صوبه داري لاهور فقراي تارك صلوة و صوم را (كه خود را بے قيد نامند - و مرتكب اقسام فسق و فجور مي‌شوند) مقيد نموده بكابل فرستاد - دولت و مكنت و ساز و سرانجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گويند در ضيافت پادشاهي صد لنگري طلا مع سرپوش و سه صد لنگري نقره در مجلس كشيد - از پسرانش احوال ابراهيم خان (كه ترقي نمايان كرده) و عبدالله بيگ (كه در عهد عالمگيري بخطاب گنج علي خان مخاطب گرديده) عليحده ارتسام پذيرفته - و دو پسر ديگر اسحٰق بيگ و اسمٰعيل بيگ (كه بعد فوتش هريكے بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار امتياز اندوخته) هردو درجنگ سموگدهه همراه داراشكوه بودند - بكار پادشاهي در آمدند *

* عبد الله خان سعيد خاني *

چهارمين پسر سعيد خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمدد بخت و حسن خدمت كار پدرش همواره در ترقي بود او بمنصب درخور سرفراز شده سال سيزدهم جلوس فردوس آشياني

بحفظ بنگش پائین (۲) نوازش‌آمود گردید - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال بیست و پنجم روزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار برافراخت - و آخر همین سال بخطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري پذیرفته با سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست شهر کابل معین بود - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستر باضافهٔ پانصدي طبل شادکامي نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه (که بر سر سلطان شجاع تعین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه بعد از جنگ سموگدهه بپای فرار بلاهور شتافت) او از شاهزادهٔ مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] پایان *

* عسکر خان نجم ثاني *

نامش عبد الله بیگ است - در عهد فردوس آشیاني سال دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داري کالنجر چهرهٔ عزت بر افروخته - بستر توسل با محمد دارا شکوه جستهٔ میر بخشي سرکار شاهزادهٔ مزبور گردید - سال سیم بخطاب عسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جسونت سنگهه آمد آمد محمد اورنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله خان جهت بستن معبر دهولپور و روز جنگ در مثل هراولي (۲) تعین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گدهه پتهاي بود - چون دارا شکوه اسامیها و اسباب ضروري همراه گرفته بے خبر گجرات رویه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد و بحصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکري کامیابي اندوخت - بستر در کومکیان خانخانان معظم خان قرار یافته (۳) بصوبهٔ بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیري باتفاق بزرگ امید خان جهت تسخیر چاتگام کمر همت بست - بعد ازان احوالش بگوش نرسیده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

---

(۲) در [بعضے نسخه] پتلي (۳) نسخهٔ [ج] بصوب بنگاله *

فردوس آشیاني چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبحان قلي و قتلق محمد دو پسر خود راه فرار گزید) بلخ را بتصرف در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو نبیرهٔ خان مذکور را طلب داشته حوالهٔ لهراسپ (۲) خان نمود سال بیستم سعد الله خان (که بعد استعفای شاهزاده به بندوبست آنجا تعین شده بود) حسب الحکم هر سه کس مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهلداس و غیره روانهٔ حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعتبهٔ خلافت صدر الصدور سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را بعطای خلعت با چارقب زر دوزي و جیغه و خنجر مرصع با پهول کتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ با زین طلا و مطلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهي (که بیست و پنجهزار روپیه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را (که خرد ترین برادران بود) صد روپیه روزانه مقرر کرده بپادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خان مذکور را بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئي تسلی خاطر

---

(۲) در [بعضی نسخه] سهراب خان *

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلخ بنذر محمد خان مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک و المان (۲) و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر آزرده شده به پیشگاه خسروي آمده بود) نه پدر طلب نمود و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا برنگرفته برفتن راضي نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سي هزار روپیه نقد کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اورا ولایت غوري داد - سبحان قلي پسر چهارمین خان ازین امر آزرده شده با هزار سوار بر سر بلخ آمده خان را تنگ ساخت ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان (که با سبحان قلي موافقت داشتند) سر راه گرفتند - و دستگیر ساخته پیش سبحان قلي بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

---

(۲) در [بعض نسخه] المانان ؞

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بعدهٔ سلطنت رسید و بعطای خلعت و جیغهٔ مرصع با پهول‌کتاره و منصب چهارهزاري پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و فیل و بیست هزار روپیه نقد فرق عزت بر افراخت . سال بیست و پنجم چون خبر فوت نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیت متخلع گردیدند - سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده اورا تعیینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگے که با شجاع رو داد او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه پیوست . تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد مي شود گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسپ و فیل سربلندي مي اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهدي ست . بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس‌آشیاني بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان (٢) بخطاب خاني و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشي بداروغگی غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و سیوم

(٢) نسخهٔ [ج] بسال نهم *

از تغیير بهره مند خان بخدمت آخته بيگي كامیابي اندوخت سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیگری سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایهٔ عزت بر افزود سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو هجري رخت زندگاني بربست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهي نیست - نه از اسلاف او خبرے و نه از اخلافش اثرے درمیان (۲) غیر ازینکه گویند خوافي بود - در آخر سال دهم عالمگیري بدیوانیِ خالصه سرافرازي یافت - مشار الیه در سال سیزدهم افزونیِ مدد خرج از عهد اعلیٰ حضرت چهارده لک روپیه بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اندرے ابواب خرج از سرکار پادشاهي و پادشاه زادها و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکے بعظمت و پهنائیِ سلطنت هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان پی توان برد - که موسوم‌السلطنت سلاطین دیگر بیافت نوکری امرای اینجا نمي رسد - ماحصل امام قلي خان و نذر محمد خان (که سراسر ولایت ماورا النهر و ترکستان بلکه تا بلخ

---

(۲) در[بعضي نسخه] نشد *

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر (۲) نقدي و غله و ارتفاع و زكات بيک كرور و بيست لک خاني (كه سي لک روپيه باشد) مي رسيد - كه تنخواه هر هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و يک كرور دام انعام است - فكيف يمين الدوله آصف خان كه هرسال پنجاه لک روپيه حاصل تيول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شكوه كه آخرها بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام هشتاد و سه كرور دام رسيده بقرار دوازده ماهه دو كرور و هفت لک و پنجاه هزار روپيه تنخواه يافت *

بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - كه در عهد عرش آشياني (كه باني مباني خلافت و جهانباني و موسس قواعد جهان ستاني ست) بسابقهٔ استمرار و پيشين معمول اخراجات آنقدر نبود - چون روز بروز ناحيتے بر ناحيه و مملكتے بر مملكت مي افزود و وسعت و فسحتے در ملک پديد آمد هرچند بقدر ضروري آن خرج افزايش گرفت اما مداخل از يكے بصد كشيد - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت سلطنت جنت مكاني (كه آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات ملكي و مالي گيرا نبود - و مزاج مجبول بيپروائي و عاليجاهي داشت) متصديان خيانت آلود آزور از زر اندوزي و رشوت‌ستاني

---

(۲) در[بعضی نسخه] ساير و نقدي *

در کارسازي و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر مرد مرعي نداشتند - ويراني ملک و کمي مداخل بجائے رسانيدند که محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپيه عايد گرديد و مخارج بيک کرور و پنجاه لک روپيه رسيد - و زرهاي گرانمند از خزانۀ عامره بصرف در آمد - آغاز عهد جمعيت مهد اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کيفيت ملکي معروض بار يابان پادشاهي گرديد آن خاقان هوشيار دقيقه رس محالات يک کرور و پنجاه لک روپيه (که از قرار دوازده ماهه پانزدهم حصۀ ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده کرور روپيه را اخراجات مقرري بحال داشته تتمه را براي خرج رودات نگاهداشت - رفته رفته بحسن نيت و شگرفيء اقبال آن پادشاه يوما فيوما مداخل افزوني گرفت - و مخارج نيز توفير يافت - چنانچه آخر سال بيستم از هشت صد و هشتاد کرور دام ممالک يکصد و بيست کرور دام خالصه مقرر کرد که موافق دوازده ماهه سه کرور روپيه مي شود - و آخرها قريب بچهار انجاميد - چنانکه گذشت *

غريب تر آنکه مبلغهاي خطير در بخشش و انعامات و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول جلوس يک کرور و هشتاد لک روپيه نقد و جنس و چهار لک

بیگهه زمین و یکصد و بیست موضع دربست (۲) به بیگمان و شاهزادها و نوئینان (۳) و امرا و سادات و فضلا و مشائخ و تا آخر سال بیستم نه کرور و شصت لک روپیه در وجه انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای دو کرور روپیه وجه علوفه و مواجب دو کرور روپیه نقد بر سرانجام ضروریات صرف شده - و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر ابنیهٔ والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضهٔ ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره و پنجاه لک روپیه بر قلعهٔ شاهجهان‌آباد - و ده بر مسجد جامع آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارت لاهور - و دوازده بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما (۴) - معهذا گنجینهائے (که در سلطنت پنجاه و یکسالهٔ اکبري دم پري میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعرهٔ هل من مزید کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطے داشت مدتے در تسویهٔ دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از هندوستان بار شده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویراني

(۲) نسخهٔ [ب ج] درو بست (۳) در [بعضے نسخه] شاهزاده (۴) نسخهٔ [ب] و غیره •

و کم حاصلئ ملک سرباري گشت - معهذا تا اختتام ایام
حیات آن پادشاه در قلعهٔ آگره ده دوازده کرور روپیه تخمینا
موجود بود - قدرے در زمان خان منزل (که دخلها مفقود
شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستر (۲) محمد معزالدین
برباد داد - آنچه ماند در هنگامهٔ نیکو سیر سادات بارهه
گرفتند - دریفوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبهٔ
بنگاله بود) مرهته از دو سه سال خلل انداز آندیار شد
لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیاني نمود - سخن
کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانئ خالصه
(که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود)
تغیر گشته بفوجدارئ چکلهٔ بریلي تعین گردید - و در سال
هیزدهم بفوجدارئ خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابي
اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانئ
خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر
خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض
پیشدستئ خالصه بمنصب هزاري صد سوار فرق عزت
بر افراخت - در سال بیست و چهارم در خطهٔ اجمیر بعد
ازان [که خویش او تهور خان مخاطب بپادشاه قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] و پستر معزالدین *

(که به بیراهروي رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه بارانهٔ فاسد و آهنج غدر و خواه بنوشتهٔ خسر خود باز گشت به بندگي و عقیدت نموده بدر دولتخانهٔ پادشاهي حاضر شد و روزگار سزای کور نمکي در کنارش گذاشت] او از دیوانی خالصه تغیر شده به بیوتاتی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری اجمیر درمالش راجپوتهه دستبردهای سترگ نموده التماس فوجداری مذکور و ادعای صرف مساعي در تنبیه راتهوران مقهور کرده بپذیرائی خواهش اسپ شادکامي دواند - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجري باجل طبعي در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاري *

ابتدا نوکر ابوالحسن خان والئ (۲) حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعهٔ گولکنده را (که ابوالحسن درانجا متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطاني آورده بمناصب شایان و خطابهای عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک منظور داشته همواره از قلعه بر آمده بر مورچالها میریخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ابوالحسن والئ *

و بهيچ باب خود را معذور نميداشت - و فرمان پادشاهي متضمن اميدواريها (كه بنابر تاليف او صدور يافت) از وفا كيشي دست رد بران زده باقبح وجوه پاره ساخت شبے (كه امراى پادشاهي بساخت بعضے اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت كمربستن نيافته با شمشير و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده دوازده كس از رفقا جانب دروازه دويد - ازانجا (كه مردم پادشاهي بندوبست دروازهٔ شهرپناه نموده چون سيل بلا راه (۲) قلعهٔ ارک پيش گرفته بودند) نامبرده دو چار شده بهر كه ميرسيد شمشير مي‌انداخت - و از مردم پادشاهي جراحتها مي برداشت دوازده زخم برچهرهٔ او رسيده بود - تا آنكه پوست پيشانيش چشمها را پوشيد - و مركب اورا برده متصل ارک زير درختے رسانيد - كسے شناخته مرده‌ي كرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامراى پادشاهي معلوم شد و بعرض خلد مكان رسيد پادشاه رسوخ او با ولي نعمتش پسنديده بمقتضاى قدرداني جراح براى معالجهٔ او تعين فرمود *

گويند چون اميد روز بهي او بعرض رسيد پادشاه پيغام كرد - كه پسران خود را براى ملازمت بفرستند - كه از جانب او هم تسليمات منصب نمايند - او بعد اداى شكر

(۲) نسخهٔ [ج] راه ارک *

قدر شناسي گفت - که هر چند این جان سخت تا حال برنیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شده بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکري متعذر - و اگر نوکري هم توانم کرد (که گوشت و پوست او بنمک ابوالحسن پرورش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود ازین جواب برچهرهٔ پادشاه اثر ملال ظاهر گردید - اما از انصاف پژوهي حکم شد که بعد صحت تمام احوال او بعرض رسانند - و پس از صحیح شدن او بصوبه دار حیدرآباد حکم رفت - که باستمالت او پرداخته روانهٔ حضور سازد - چون باز زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستند - خان فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود داشته هموار کرد - سال سي و ششم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار در زمرهٔ ملازمان انسلاک یافت - و بخطاب خاني (۲) برنام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری نواحی راهبري سربلندي اندوخت - و سال چهلم بتعلقهٔ فوجداری کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوده بندر واقع است) بلند آوازه گشت - و بستر بابرام رخصت بیت الله گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوي شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش را

---

(۲) در [بعضی نسخه] فوجداری راهیري •

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاري روانه ساخت
درین ضمن خبر رسید - که او حسب الطلب والي ایران
از وطن راهي شده در عرض راه مقیم ملک جاویداني گردید
دو پسرش یکے رزاق قلي خان و دومین محمد خلیل در
اورنگ آباد بودند - و بجاگیر مي گذرانیدند - در گذشتن
دومین با محرر اوراق شناسا بود *

* عاقل خان میر عسکري *

خوافي الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیري - در عهد
شاهزادگي ببخشیگري دوم مامور بود - در اوائے (که
پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر از دکن
عزیمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در اورنگ آباد
گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداري میان دوآب
سر بلندي اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر
عوارض جسماني گوشهٔ انزوا گزیده بتقرر سالیانهٔ ده هزار روپیه
رخصت لاهور یافت - سال ششم در اوائے (که مراجعت
پادشاهي از کشمیر بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطاني
بحال او تافته از لباس گوشه گزیني بیرون آورد - و بعنایت
خلعت و منصب دو هزاري هفتصد سوار دیگر باره کامیاب
گشت - پستر بداروغگي غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت

سال نهم باضافهٔ پانصدي ذات لوای بلند مرتبگي بر افراشت سال دوازدهم باز عزلت اختیار کرده بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسرواني شده سال بیست و دوم ببخشیگری تن از تغیر صفي خان (۲) باوج اعتبار گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبهٔ دارالخلافه بر چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال چهلم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري زاویه‌نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادي استقامت مزاج جمع‌داشت - نوکري به تبختر مي کرد - و با هم چشمان تکبر مي ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داري لاهور مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای پروانگي نمود - و عرض او پذیرائي یافته فرمان بنام خان مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را بسبب بعضے موانع نخواهم طلبید - اول حیدر آبادي قابل آن نیست که عمارات پادشاهي را بنظر سیر و تماشا بیند دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکنه غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوکے (که از من متوقع

(۲) نسخهٔ [ج] آصف خان *

باشد) بوقوع نخواهد آمد - بار ندادن او بجميع وجوه رجحان دارد - و بعد رسيدنش بدارالخلافه و پيام نمودن بحرف و صوت از سر وا کرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدين و اخلاص از خودرائي و خود آرائی او اغماض مي‌فرمود - و تمشيت تعلقات عمده باو مي‌سپرد - خالي از کمال ظاهر نبود - چون بخدمت شاه برهان الدين راز الهي (رحمة الله عليه) اعتقاد بسيار داشت رازي تخلص ميکرد - ديوان و مثنوی او مشهور است در حل تدقيقات مثنوی مولانای روم خود را يگانه ميدانست (۲) متخير موفق و کريم‌الصفات بود - اين بيت ازوست - که در سواری روز فوت زين آبادي پيش شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر خوانده بود * * بيت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر که دشوار بود يار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده يک دو بار حکم اعاده فرمود - و پرسيد که اين بيت از کيست - گفت از کسے ست که نمي‌خواهد بخدمت خداوند نعمت خود را بشاعري موسوم سازد *

* عزيز الله خان *

پسر سيوم خليل الله خان يزدي ست - پس از فوت پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سر بلند گرديده سال بيست

(۲) در [بعضے نسخه] متخير و موفق *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکي

چهرهٔ عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش روح الله

خان بنظم صوبهٔ بیجاپور مامور گردید او بقلعه داري آنجا

اختصاص گرفت - سال سي و ششم بعد فوت روح الله خان

از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ

اعتبار اندوخت - بستر بخدمت قوربیگي نامزد شده سال چهل

و ششم از تغیر سردار خان بقلعه‌داري قندهار و از اصل و اضافه

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گردید - باقي کیفیت

حالش دریافت نشده *

* علي مردان خان حیدر آبادي *

میر حسیني نام داشت - از نوکران عمدهٔ ابو الحسن والي

حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیري بعد فتح گلکنده

ملازم پادشاهي گشته بمنصب شش هزاري و خطاب علیمردان

خان بلند آوازه گردید - و بتعلقه داري کنچي مضاف کرناتک

حیدر اباد سرفرازي یافت - سال سي و پنجم (که سنتاجي

گهورپره بکومک چنجي (که در محاصرهٔ فوج پادشاهي

بود) رسیده نامبرده بدفع او کمر بسته بر آمد - و بعد مقابله

و روداد زد و خورد دستگیر شد - و افیال و غیره اسباب

بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده

مخلصي حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار

رنگ رفته بر رو آورد - پستر چندے صوبه داری برار بنام او قرار گرفت - و برخے ایام به نیابت محمد بیدار بخت در برهانپور ماند - سال چهل و نهم (۲) درگذشت - محمد رضا پسرش از انتقال او بقلعه داری رامگدهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

* عیسی خان مبین (۳) *

و منیم نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلهٔ سرهند و دوآبهٔ پتهه (۴) بجومی‌گری و زمینداري بسر برند - رهزني و قطاع الطریقي را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاکان مشار الیه مرزبانی معتد به نداشتند - جدش بولاقي دست و پای زده نامے پیدا کرد - اما (۵) چون او بعرصهٔ ترده و تلاش خرامید دزدي و دست اندازي آغاز نهاده سرمایهٔ مردم‌آزاري بهم رسانید و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیتے فراهم آورده هرجا دستش میرسید بغارت و تاراج مي پرداخت - و رفته رفته از اطراف و جوانب زمینداري و اوطان مردم بتعدي گرفته صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی محمد معز الدین ترده نمایان (۶) نموده نامے بمردانگي و بهادري

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] ششم (۳) نسخهٔ [ب ج] مهین (۴) در [اکثر نسخه] تتهه (۵) نسخهٔ [ج] چون او (۶) نسخهٔ [ج] ترده نموده *

برآورد - و بمنصب بادشاهي فرق افتخار بر افراخت - و در قتال و جدالی (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوجے شایستهٔ جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج و مرج از یاوری طالع غنیمت سترگ (که همگي عرابهای خزانه بود) بدستش در آمد - و هیچ کس بباز پرس نیفتاد و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاري و فوجداري دوآبهٔ پتهه و لکهي جنگل (۲) علم اعتبار افراشت و از حضیض زمینداري به بلند پایهٔ امارت و ایالت مرتقي گشته کله گوشهٔ پندار باوج فلک رسانید - و چون قابو طلبي و واقعه پژوهي تمغای زمینداري ست خصوص متمردان (که سر زیاده سري بفاختن فتنه و فساد مي خارند) همین که انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروائي غلطید یکبار سر از ربقهٔ اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب بنواحي و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفهٔ معهوده بر قوافل دهلي و لاهور مي تاخت - و مکرر با فوجداران قرب و جوار ساحت جنگ و پیکار پیموده چهرهٔ غرور و نخوت افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام‌توشگي اندوخت - از راه حیله ورزي (۳) و بهانه سازي بوسیلهٔ ارسال رسل و اهدای تحف با صمصام الدوله خاندوران ربطے و توسلے بهم رسانید

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلّهه و آکهي جنگل (۳) نسخهٔ [ا ج] حیله وري •

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش بتمرد و سرکشي افزود - و دامی از مال واجب بجاگیرداران آن ناحیه عاید نمي نمود - و از کنار رودبار بیاه (که قلعهٔ موسوم بادریسا (۲) اساس گذاشته بود) تا قصبهٔ تهاره مضاف سرهند (که برلب دریای ستلج است) در تصرف داشت و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که دران حوالي دست از آستین بر آورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور (۳) از شرمندگي و بیراهه‌روی او خارخار غم در دل مي شکست پس از مهم گرو شهداد خان خویشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداری آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان وقت بود) راضي ببرداشتن عیسی خان نمیشد - که تا او هست کسی بما نمي پردازد (واقع درست اندیشیده بود چنانچه احوالش برگوید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده - چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فئتین بهم پیوست آن بومی بے باک (که پشت گرمی او بکثرت مواد و بسیاری استعداد بود) متصل قصبهٔ تهاره (که منشا و مولد آن خود سر همان نواحي‌ست) با سه هزار سوار جرار بزد وخورد مردانه درآمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بادرمن [ج] باوري (۳) نسخهٔ [ج] صوبهٔ لاهور *

(۲)　(۳)
بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت - شهداد خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت - قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام (که بدولت پسر دم آسایش مي زد) رسیده به نیستي سرا در شد - آن بدمست پندار (که نشهٔ باده در بالا داشت) بر خود پیچید - و فیل را تند رانده یکسر بر سر شهداد خان (که بر ماده فیلی کوچک سوار بود) رسید و دو سه ضرب تیغ خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده بپاداش اعمال خسران مآل پیوست - سر بریدهٔ او بحکم ناظم بدار الخلافة ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه مي پردازد - هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید *

* عنایت الله خان *

نسبش بسید جمال نیشاپوري میرسد - حسب اتفاق وارد کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عفیفهٔ صالحه بود) در عهد خلد مکان بتعلیم زیب النسا بیگم صبیهٔ پادشاه خواهر حقیقی محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهي و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] کشش و کوشش (۳) نسخهٔ [ج] نگهداشت *

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قليل و اشراف جواهرخانه سربلندي اندوخت - و سال سي و يکم از اصل و اضافه بمنصب چهار صدی شصت سوار فايز گرديد - و سال سي و دوم بخانسامانی سرکار بيگم چهرهٔ عزت برافروخت - و سال سي و پنجم (چون رشيد خان بديع‌الزمان دفتردار خالصه برای تشخيص جمع بعضے محالات خالصهٔ صوبهٔ حيدرآباد رخصت يافت) او به نيابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خاني امتياز برگرفت و سال سي و ششم از تغير امانت خان مير حسين بديوانی تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد چند روز بانضمام ديوانی صرف خاص و اضافهٔ بيست سوار امتياز يافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نيز تا تقرر ديگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار گردن کاميابي برافراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال ارشد خان ابو العلا ديوانی خالصه نيز بنام او قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجهٔ ارتقا پيمود - سال چهل و ششم بعنايت فيل بلندمرتبه گشت و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبگي برآمد - ساز صحبت او با پادشاه قسمے کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصورالدوله سرفرازي دارد *

* عضدالدوله عوض خان بهادر قسورة جنگ *

خواجه کمال نام نبيرهٔ همشيرهٔ مير بهاء الدين سمرقنديست پدرش مير عوض نام از سادات حيدري بود - و نامبرده خديجه بيگم صبيهٔ قليچ خان در خانه داشت - سيد نياز خان خال حقيقي او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و نيابت صوبه داري بيجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بيجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندے تعويق بميان آورد - پستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعة برخاسته نزد اعظم شاه شتافت) سيد نياز خان دوم پسر او بود (که صبيهٔ اعتماد الدوله قمرالدين خان زوجهٔ او ميشد) در هنگامهٔ نادر شاه بنابر صدور گستاخي ازو شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگيري از توران بهندوستان رسيده بتوسط خان فيروز جنگ خطاب عوض خان يافته همراه خان مزبور در صوبه داري احمد آباد دخيل کارهای خانهٔ او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهي رفته ابتدا بوساطت مير جمله در عهد محمد فرخ سير بصوبه داري برار مامور

گردیده - پستر به نیابت امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ مزبور مي پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش دلیري و دلاوري او دران صوبه درست نشست - سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما في الضمیر پي برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علي خان (که حرب صعب برو افتاد و مردم بسیار از همراهیانش بکار آمدند) هر چند فیل او قدرے بر گشته بود اما سر رشته همت از دست نداده در جانفشاني کوتاهي نذمود - و در جنگ عالم علي خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد فتح (که وصول بخجسته بنیاد صورت بست) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله بهادر قسوره جنگ چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و اصالة بصوبه داري برار تعین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت بندوبست صوبهٔ بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بنیاد ماند - و پستر (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه راه دارالخلافة پیش گرفت) دفاتر دیواني و بخشیگري پیش او گذاشته او را نائب مستقل ساخت - و پس از رفتن

بحضور چون به تنبیه حیدر قلي خان ناصر جنگ (که در صوبهٔ احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله حسب الطلب او مع جمعیت رسیده چندے همراه بود و از منزل جهابوا (۲) مضاف مالوه بتعلقهٔ خود رخصت یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتي بظهور رسانید - پستر در سال (۱۱۴۳) (۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در عمل مي کوشید - با علما خیلے بتعظیم پیش مي آمد - و با فقرا و صلحا طریق خوش خلقي مي پیمود - در بر انداختن زبردستان و تقویت زیردستان سعی بلیغ مي نمود - و در حفظ قانون عدالت و اجرای سیاسات سریع الغضب بود - مسجد شاه گنج واقعهٔ بلدهٔ خجسته بنیاد ساختهٔ اوست که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد مزبور اگرچه حسین علي خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر گردانیده - و حویلي و باره دری او واقع بلدهٔ مزبور مشهور عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین آنها سید جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعان شباب رسیده در معرکها نامے بشجاعت و دلاوري بر آورد - پس از

(۲) نسخهٔ [ب] جهالو (۳) نسخهٔ [ب] چهل وشش ه

جنگ مبارز خان بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار ممتاز گردیده به نیابت پدر بصوبه داری برار می پرداخت - بعد فوت پدر معزول شده - و در ایامی (که آصف جاه بدار الخلافة عازم شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا هنگامهٔ مرهته بیش از بیش بمیان آمد) او بصوبه داری برار تعین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضهٔ شاه برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با پدر شریک بود - آصف جاه بصفح تقصیراتش پرداخته طلب داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت - درمیین خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت صوبه داری حیدر آباد و متصدي گری آنجا نامزد شده - و بتذبیه علي خان قراول (که نوکر رگهو بهونسله بود) مورد استحسان گشت - و لختی بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ بخطاب عضدالدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیر (۳) سربلند گردید - آخرها بجاگیر داری پرگنهٔ پاتور شیخ بابو (۴) مضاف برار قانع بود - سالے چند قبل ازین منزل دار باقي اختیار

(۲) نسخهٔ [ا ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخهٔ [ج] ماددیر (۴) نسخهٔ [ب] تاپور شیخ مالو •

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادي خان است که مدتے بقلعه داری ماهور مي پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالي اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگارے در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر(۲) قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسی(۳) متصل قصبهٔ بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابو القاسم ولد سید خان محمد(۴) بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجهٔ که از اهل قرابت بود - و از زنے دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائي نمود. چون فرزندے بوجود نیامد منکوحهٔ او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخهٔ [ب] شکر گنج (۳) نسخهٔ [ج] اسي (۴) نسخهٔ [ج] جان محمد (۵) نسخهٔ [ب ج] نهده *

بفرزندي بر گرفت) - در ايامے (كه سيد فاضل والد سيد عبدالحكيم
در دولت‌آباد دكن بديوانئ يكے از امرا مي‌پرداخت) شيخ
مذكور همراه او بود - امير مرقوم آثار قابليت از جبين او
خوانده بوكالت خود باُردوي معلى فرستاد - ازانجا كه شيخ‌الهديه
در امور معاش سليقهٔ درست داشت رفته رفته جمعيت
معقول بهم رسانيد - او را سه پسر بود - سيوميں عبدالرسول خان
كه پدر صاحب ترجمه است *

خان مذكور را فيروز جنگ بهادر در عهد خلد مكان
بملازمت بادشاهي و پايهٔ روشناسي رسانيد - پستر بمنصب
در خور و خطاب خاني سرفرازي يافته رفته رفته بخدمت
طلب‌خان مخاطب گرديد - و بقلعداري نلدرگ صوبهٔ بيجاپور و
اوسا صوبهٔ محمد آباد بيدر مي پرداخت - پس از و نامبرده
رشدے بهم رسانيده در عمل نظام الملك آصفجاه بقلعه داري
جنير كامياب گشت - و نسبت بامثال بيشتر مورد مهربانيهاى
آن نوئين بالمدمرتبه بود - در ايامے (كه نظام‌الملك آصف‌جاه
ناصر جنگ شهيد را بدكن گذاشته خود پيش فردوس آرامگاه
نهضت نمود - و باجي راو سردار مرهتّه سر بفساد بر داشته بساط
منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفكر تاليف مردم افتاده
نامبرده را (كه بجرأت متصف بود و بترويهٔ مرهتّه آشنا) از
جنير طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

جنگ مرهتّه به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار برافراخت - و چون بعد معاودت نظام‌الملک آصف‌جاه از هندوستان میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در خلد آباد روضه (که دو کروهي قلعهٔ دولت آباد است) رفته انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش نظام‌الملک آصف جاه رفت - و بملاحظهٔ کمی عنایت بتقریبی در اورنگ‌آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بروسر بر آمدن از روضه آورد - تا انکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد برروی پدر آمد - و شد انچه شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید پس ازان وسائل برانگیخته (که عمدهٔ آن گذشت و بسر تدبیری آصف جاه بود) صفح جرائم حاصل نمود - و خفیة نوشت و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سند صوبهٔ گجرات (که بتصرف مرهتّه رفته بود) بنام خود طلبداشت - و در ایامی (که آصف جاه متصل ترچناپلي چهاوني داشت) مردم بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهتّه در اثنای راه سد گردیده نوبت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بدرجهٔ شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرد[۲] عملداري شناسا -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکار کرد و عملداري •

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائی نداشت -
از پسرانش یکے محمود عالم خان است (۲) - که پس از پدر
بقلعه داری جنیر معین گشته مدتها بدان مي پرداخت -
چون مرهته بسیار غالب شد و امید کومک نماند محالے از
مرهته گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقلعداری نلدرک
ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملک امیر خان میر اسحٰق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیزالله خان
خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندارشاه
مصدر خدمت شده - پس از فیروزي بخدمت قوربیگي
و داروغگی قوشخانه (۳) مترقي گردید - و سال دوم فردوس آرامگاه
چون حسین علي خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت او
باتفاق قطب الملک راه شاه‌جهان‌آباد پیش گرفت - و پستر
(که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطاني
بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولي جا داشت - و بعد
گرفتاری قطب الملک بپناه باغے نشست - درین ضمن باستماع
این (که سلطان ابراهیم بحالت تباه سرگردان این وادي
ست) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضي نوشت - و سلطان

(۲) نسخهٔ [ب ج] محمود علي خان (۳) نسخهٔ [ب] توپخانه *

مزبور را همراه برده مورد مراحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتے بخشیگری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعهٔ رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسمے ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از باریابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمدة الملک تصاعد نموده محسود همگنان گشت - ازانجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بناظم الهآباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او صفدر جنگ ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب حضور شده بداروغگیِ توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علي محمد خان روهیله (که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت باو میشود - بیست و سیوم

ذي حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و يکصد و پنجاه و نه هجري
حسب الطلب بدربار مي رفت - چون بدروازهٔ ديوان خاص
رسيد يکے از نوکران نوملازمش او را بزخم جمدهر کشت -
او بحاضر جوابي و مطايبه گوئي متصف بود - و از پس
مصاحبت پادشاه بهيچ يک سرفرو نمي آورد - در فنون بسيار
مهارت داشت - شعر مي گفت و انجام تخلص مي نمود -
ازوست * * شعر *

* من از جمعيت آسودگان خاک دانستم *
* که غير از خشت بهر خواب راحت نيست باليني *

* علي محمد خان روهيله * (۲)

گويند در اصل افغان نبود - چون مدتے با يکے ازين قوم
بسر برد و او مالدار و لاوارث فوت نمود در حين حيات نامبرده
را قابض گردانيد - موصي اليه اموال او گرفته ابتدا در انوله
وبنگر (که از پرگنات شمالي دهلي در دامن کوه کمانون (۳) واقع
شده) سکونت ورزيد - چندے بنوکري زميند‌اران و فوجداران
آن نواحي ساخت - پستر تسلط بهم رسانيده بانس‌بريلي و
مراد آباد جاگير اعتماد الدوله قمرالدين خان را ويران نمود -
بنابران اعتماد الدوله هيرنند نامي متصدي را جهت بندوبست
محالات خود تعين نمود - او بجنگ پيش آمده متصدي مزبور را

(۲) نسخهٔ [ج] علي محمد خان (۳) نسخهٔ [ب - ج] کمايون ۰

شکست فاحش داده غنائم (۲) بسیار و توپخانهٔ عظیم بدست آورد و از اعتماد الدوله تدارکے بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوهٔ بغي اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افاغنه است طلب داشته پارهٔ از ملک پادشاهي و پارهٔ از حدود راجهٔ کمانون متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای لشکر فیروزي پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بوساطت وزیر (که با وصف غارت نمودن هیرنند متصدی او بر رغم عمدة الملک و صفدر جنگ مصروف طرفداری او بود) بنای صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه درانی سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري از سهرند برآمده بانوله و بفکر محالات قدیم خود شتافته همان سال بدار باقي شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - دومین همراه حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رامگدهه تا حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت خان و دوندي خان (۲) [که باهم بني عم بودند - و اولین قرابت قریبه با افغانے (که خاوند علي محمد خان بود)

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] وغنائم (۳) نسخهٔ [ب] دوندهي خان •

داشت] بتصرف ملک متعلقهٔ او پرداخته نامے بهري
بر آوردند - دومين بمرض درگذشت - و نخستين مدتے
در قيد حيات بود - تا آنکه شجاع الدوله پسر صفدرجنگ ابوالمنصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و يکصد و هشتاد و هشت هجري
فوجے برو کشيده - بعد جنگ ته تيغ در آمد - ازان بعد
ازين قوم کسے شهرت ننموده *

(۲)
* علي وردي خان ميرزا بندي *

گويند او و حاجي احمد برادرش هردو پسران حاجي محمد
اند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقهٔ (۳) بکاولي مامور
بود) خان مزبور در عالم کمروزگاريها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائي داشت - در عهد فردوس آرامگاه ايام حکومت او باتفاق
حاجي احمد بدان صوبه شتافته پاتابهٔ غربت کشان - شجاع الدوله
بگرمي پيش آمده مدد خرچ براى هردو مقرر ساخت - و
جليس و انيس خود ساخته هيچ کار بے مشورت اينها نميکرد -
و در پيشگاه سلطنت نوشته منصب شايان و خطاب علي وردي
خاني براى خان مزبور طلب داشت - و چون صوبهٔ پتنه
ضميمهٔ بنگاله بنام او تقرر يافت علي وردي خان را به نيابت
آنجا تعين کرد - او در زندگي شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسري زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه‌داري

(۲) نسخهٔ [ج] مهابت جنگ ميرزا هندي (۳) نسخهٔ [ج] بعهدهٔ *

پتذه اصالة گرفت - شجاع الدوله صوبه‌داري را طوعاً و كرهاً باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه‌داري بنگاله بپسر او علاءالدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبيعت كه منافي رياست است اكثر سپاه را برطرف كرد) علي وردي خان سنه (۱۱۵۲) هزار و يكصد و پنجاه و دو هجري هواي گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگين بتقريب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشدآباد شد - و ببرادر خود حاجي احمد (كه در كارهاي سرفراز خان دخيل بود) از ما في الضمير خود اطلاع داد - حاجي مزبور در صدد فريب بود - مهابت جنگ چون قريب رسيد سرفراز خان متنبه شده با مردم قليل از مرشدآباد برآمد - و حركت مذبوحي كرده سنه (۱۱۵۳) هزار و يكصد و پنجاه و سه هجري بقتل رسيد - مرشد قلي خان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله درانوقت ناظم اوريسه بود - فوجي فراهم آورده بمحاربهٔ علي وردي خان شتافت - و مكرر شكست يافته خود را بدكن پيش آصف‌جاه رسانيد - مير حبيب اردستاني (كه بخشي مرشد قلي خان بود) نزد ركهو بهونسله مكاسدار صوبهٔ برار رفته او را تحريك تسخير بنگاله نمود - ركهو فوجي سنگين بسرداري بهاسكر پندت ديوان خود و علي قراول كه (سردار عمده از رفقاي او بود) همراه مير حبيب كرده برسر علي وردي خان به بنگاله فرستاد - و قريب يكماه جدال

و قتال طول کشید - علي وردي خان سلسلهٔ صلح جنبانید - و بهاسکر پندت و علي‌قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمهٔ خود طلبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بنات النعش شده رو بفرار نهاد - رگهو و میرحبیب خائب و خاسر بر گشتند (۲) - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علي وردي خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبهٔ اوریسه حواله نمود - و ملک را از خرابي محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج‌الدوله مخاطب بوده) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بندر کلکته را غارت نمود - و پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتي سواره ره سپر وادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکے از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشی او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفرعلي خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري (که موکب سلطان عالي گوهر متصل پتنه رسیده محاصره نمود) صادقعلي خان عرف میرن پسر او

(۲) نسخهٔ [ا ب] خاسر گشتند ●

مکرر بکومک پتنه عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمي گشت - و چون شاهزاده عنان رخش عزیمت را جانب مرشدآباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستر جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت مي زد) شتافته بعد وصول در نواحي بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري قضا را شبي برق برو افتاده خرمن هستیش بسوخت * ع *

* بناگه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این سانحه است - پس از وقوع این حادثه قاسم علي خان نام داماد جعفر علي خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علي خان بکلکته رفت - آخر صحبت قاسم علي خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علي خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علي خان ازانجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتے مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندے به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علي خان درسنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجري فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مسند حکم راني نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري عالم را پدرود کرد - بعد ازو سالے چند سیف الدوله نامي و ماهے چند

مبارك الدوله بنام رياست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵) هزار و يكصد و هشتاد و پنج هجري صوبهٔ بنگاله و بهار بالكليه بتصرف كلاه پوشان درآمد *

* عماد الملك *

پسر اميرالامراى فيروز جنگ خلف نظام‌الملك آصف جاه است - و دختر زادهٔ اعتماد الدوله قمر الدين خان - نام اصلى او مير شهاب الدين - چون پدرش بنظم دكن مامور شده بدان حدود شتافت اورا به نيابت مير بخشيگري در حضور احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزير بسپرد - سپس (۲) (كه خبر فوتش از دكن رسيد) او پاس وقت از دست نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشيد كه بكار بندى مروت ميربخشيگري بنام او تقرر يافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان (كه در مزاج پادشاه درآمد كرد از جانب صفدر جنگ تكدر يافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعهٔ شاهجهان آباد درآمده موسوي خان را (كه به نيابت صفدر جنگ با چهار صد كس بكار مير آتشي مي پرداخت) از قلعه بيرون كرد - و تعلقهٔ مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فرداى آن پيش پادشاه رفته مبالغه در بحالي مير آتشي نمود - پيش رفت نشد - حكم صادر گرديد كه تعلقهٔ ديگر

(۲) نسخهٔ [ب] و پستر *

بخواهید - او میر بخشیگري از تغیر عمادالملک به سادات خان ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگراني رو داد عمادالملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار راو هولکر را از مالوه و جےاپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمد - عمادالملک و هولکر و جےاپا مرهتّه باتفاق برسر سورجمل جات رفتند - بهرت پور و کمهیر و دیگ (۲) را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده اسباب قلعه‌گیري اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیري (که مدارالمهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عمادالملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این (که اگر دور عمادالملک شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهیر و ڈیگ •

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه نهاد (۲) - و از در قطاع الطریقي درآمده بتاخت و تاراج محالات خالصهٔ پادشاهي و جاگیر منصبداران (که در نواحیٔ دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - و درین ضمن سورجمل جاٹ (که از دست اهل محاصره بحالت تباه رسیده بود) از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق انتربید و در باطن برای کومک جاٹ از دهلي برآمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدارت الٓهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون (۳) برآمده است رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهي بند باید کرد - و قافیه را تنگ (۴) نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این کار را بے سهیم و شریک بر کرسي نشاند - عماد الملک و جےاپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جون کرده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشنه (۳) نسخهٔ [ا - ب] برون (۴) نسخهٔ [ب] قافیه تنگ نموده *

بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب
چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان
از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
(۲)
سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم ننمودند -
و الا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر
آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا خاندوران ناموس
و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دارالخلافة
برگرفتند - و از ناتجربگي چشم زخم عظیم رسید - هولکر
آمده بے منازعت تمام اثاثهٔ سلطنت را غارت کرد - و ملکهٔ
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس‌آرامگاه
(۳)
بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي باسر در آمدند -
هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عمادالملک این خبر شنیده
محاصره را گذاشته بدارالخلافة شتافت - جے اپا چون دید
که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره
نمي توان شد او هم دست از محاصره برداشته بدارنول رفت -
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره بر آمد - و عمادالملک
بزور هولکر و سازش امرای حضور خصوص صمصام‌الدوله میر آتش

(۲) نسخهٔ [ب] داشته (۳) نسخهٔ [ج] باسیري *

وزارت را از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائي بصمصام الدولهٔ مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بر تخت سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که تمام فتنها ازو زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایامی برای انتظام صوبهٔ پنجاب (که پس از فوت معین‌الملک از جانب شاه دراني بتصرف اهلیهٔ معین‌الملک بود) قصد لاهور کرد - عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گهر را بقوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ (۲) لاهور گردید - و قریب (۳) دریای ستلج رسیده حسب‌الطلب آدینه بیگ خان فوجدار را بهر کردگی سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیري مدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاري و خطاب بهاءالدوله سرافراز بود) شباشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] چکار و [ج] رو به لاهور کرد - (۳) نسخهٔ [ب ج] چون قریب دریای ستلج رسید *

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت برآورده در خیمه جا دادند مسماة مسطوره زن تغائی عماد الملک است - و نیز دختر او بعماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه‌داری لاهور بآدینه بیگ خان در بدل پیشکش سي لک (۲) روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - و چون این اخبار بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک که سروسامانے نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش مسماة مذکوره و سعي اشرف الوزرا شاه ولي خان محفوظ ماند - و وزارت هم بقرار پیشکشے باز مسلم شد - و چون شاه دراني جهان خان را به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نورهٔ (۳) از نسل تیموریه و فوجے از درانیان همراه من شود - که از انتربید (و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و جون) زر (۴) خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سه لک - (۳) نسخهٔ [ب] نوباوهٔ (۴) نسخهٔ [ب] زرے ٭

شاه دراني دو شاهزاده یکے هدایت بخش بن عالمگیر ثاني دوم میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثاني را از دهلي طلبیده با جانباز خان (که یکے از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با هردو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سرانجامي عبور جون نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و اسپان وغیره پیشکش شاهزادها و عماد الملک نمود - ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اوده آورد - شجاع الدوله ناظم اوده باستعداد جنگ از لکهنؤ برآمده خود را در میدان ساندي و پالي (که سرحد صوبهٔ اوده است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه قدرے نقد و باقي بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزادها سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري از میدان نزاع کوچید - و از دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه دراني (که بنابر حدوث وبا در لشکر او) از حوالیٔ اکبرآباد بعزم ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکه محاذیٔ دار الخلافة رسید عالمگیر ثاني با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصودآباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

لهذا شاه نجيب الدوله را منصب امير الامرائي هندوستان داده روانهٔ لاهور گرديد - عماد الملک در فکر نجيب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گشت - و رگناتهه راو (۲) برادر اعيانيء بالاجي راو و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبيده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگير ثاني و نجيب الدوله محصور شدند - چهل و پنج روز جنگ توپ و دهکله درميان ماند - آخر هولکر رشوت سنگيني از نجيب الدوله گرفته بناى صلح (۳) گذاشت - و نجيب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه برآورده متصل خيمهٔ خود جا داد - و بتعلقهٔ او آن طرف آب جون (که عبارت از سهارنپور بوريا و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) رخصت نمود - عماد الملک بتقويت غنيم رتق و فتق مهمات سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا (۴) سردار غنيم نجيب الدوله را در شکرتال محاصره کرد - و عماد الملک را از دهلي بکومک خود طلبيد و عماد الملک (۵) با خانخانان انتظام الدوله خال خود نا خوش بود - و با عالمگير ثاني هم صفا نداشت - و مي دانست (که اينها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسائل دارند - و نيز غلبهٔ نجيب الدوله بر دتا ميخواهند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] رگهناتهه راو - (۳) نسخهٔ [ب ج] بنا بر صلح - (۴) نسخه (ب) دتّا - (۵) نسخهٔ [ا ب] عماد الملک که ٭

بود) مقتول گرديد - و همان روز هشتم ربيع الآخر روز پنجشنبه سنه (١١٧٣) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري عالمگير ثاني هم بدرجهٔ شهادت پيوست - و در تاريخ مذكور محي الملة پسر محي السنة بن كامبخش بن خلد مكان را بر تخت نشانده بشاهجهان ثاني ملقب ساخت - و بعد فوت عالمگير ثاني و خانخانان بر طبق طلب دتا بكومك او شتافت - در همين ايام آمد آمد شاه دراني غلغاه دران نواحي افگند دتا از نواحي شكرتال برخاسته بارادهٔ مقابله با شاه دراني جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملك بشاهجهان‌آباد آمد - و چون خبر مقابله دتا با قراولان شاه دراني شنيد غالبيت درانيان بر غنيم استنباط نمود - بنابران پادشاه (٢) تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتے نشست - و پستر (كه پادشاه مذكور را زمانه از ميان برداشت و نجيب‌الدوله سلطان جوان بخت پور عالي گهر شاه عالم بهادر پادشاه را بتوزكي برگرفته در دار الخلافة حكمراني ميكرد) او بفرخ آباد نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع‌الدوله بجنگ اهل فرنگ شتافت - و بعد هزيمت در تعلقهٔ جات پناه جست - و سنه (١١٨٧) هزار و يكصد و هشتاد و هفت هجري بدكن آمده - مرهته محالے چند براى اخراجات او در صوبهٔ مالوه

(٢) نسخهٔ [ج] پادشاهزاده را *

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارد چندے وارد بندر سورت گردیده با کلاه‌پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد - دریںولا سوار جهاز شده عازم بیت‌الله گردیده - با حفظ کلام الٰهي و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر مي گوید - ازوست * * بیت *

مرا بسنگ فلاخن کجاست همسنگي
که دورم افگني و گرد سر نگرداني

کثیرالاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزاري و خطاب حمیدالدوله و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده *



* حرف الغین *

(۲)

* غازي خان بدخشي *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي یکتای روزگار گردید - و نسبت مریدي بشیخ حسین خوارزمي پیدا کرد - و بطریقهٔ صوفیهٔ صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطری او بود بفرط کارداني و رشادت ناموري اندوخته بپایهٔ امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والیٔ بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمرهٔ عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و در سالے (که همایون پادشاه لوای سفر آخرت بر افراخت - و میرزا سلیمان از قابوطلبي آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سردارے کاردیده بود) حصاري گشت - و باستدعای کومک مسرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نسخهٔ [ب] هفت امیر *

سخنان فریب‌آمیز پیغام کرد - خان قاضي را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعة و آسودگي در حوصلهٔ بدخشیان نگنجد) در مجلس مي کشید - قاضي را یقین شد که فتح قلعه از مقولهٔ ممتنعات است - بیرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعي در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - نا گزیر میرزا در آشتي زده ببدخشان بر گشت - و پس ازانکه قاضي از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم باحترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانهٔ هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویهٔ پادشاهي از جونپور شرف ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پروانچي‌گري (۲) چهرهٔ کامیابي برافروخت - چون از مزاج شناسيِ روزگار نصیبهٔ فراوان داشت در کمتر فرصتے محفوف عواطف پادشاهي گشته اعتبارے تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاري سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازي (که مکرر بصري و سرداري لوای چیرگي افراشت) مخاطب بغازي خان گردید - و در سال بیست و یکم بهمراهيِ راجه مانسنگهه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بنیروی کند آوري این فوج

(۲) نسخهٔ [ج] پروانچي گري *

را برداشتند بسیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازي خان از کار طلبي برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار نمود - و پس ازان در تیولداري اودهه در مالش امرای سرتاب صوبهٔ بهار (که از تباه‌خردي و کوته‌اندیشي غبار فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهئ عساکر حضور جوهر مردانگئ او فروغ دیگر بخشید - و بگانگونهٔ اخلاص و یکجهتي چهرهٔ حالش آراسته‌تر گردید - و سال بیست و نهم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري در سن هفتاد سالگي بقصبهٔ اودهه سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره (۲) است - شیخ علامي در احوال او نوشته که کندآورے چهره‌افروز دانائي داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرو رفتگي در علم زار رسمي با صوفیان صافي نیایش گري نمودے - و با پابستگئ صوري وارستگي اندوختے - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشتے - گویند اول کسیکه اختراع سجده پیش عرش آشیاني کرده او بود - طرفه اینکه ملا عالم کابلي (که از فضلای وقت بود) همواره بحسرت میگفت - که دریغا من مخترع این امر نشدم *

بر متصفحان صحائف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه و امم سالفه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

---

(۲) نسخهٔ [ب] معتبر *

بطريق تحيت و فروتني نه عبادت و بندگي پيشاني بر زمين
مي گذاشتند - سجدهٔ ملائكه آدم را و پدر و برادران يوسف
او را ازين قبيل بود - و اين تحيت در زمان پيشين بمثابهٔ
سلام رواج داشت - چون بفروغ خورشيد اسلام چراغ اديان
خاليه انطفا پذيرفت بدل آن سلام و مصافحه (٢) مقرر گشت -
عرش آشياني (كه موسس سلطنت و جهانباني و موجد اكثر
قواعد و رسوم است) در نيايشگري نيز مراتب متنوعه برساخت -
روی دست بر فراز پيشاني نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا
كورنش ناميد - يعني سر را كه زندگاني محسوس و معقول
بدوست بدست گرفته نياز مي كند - و خود را باطاعت آماده
ميسازد - و روی دست را بر زمين گذاشته بآرميدگي بردارند
و راست ايستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسليم
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفويض منصب و جاگير
و عنايت خلعت و فيل و اسپ سه تسليم قرار يافت - و
در باقي مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بيكي اكتفا
فرمود - و پس ازانكه بتجويز دنياپرستان خوشامدگو آئين سجده
درميان آمد طعن عامه انديشيده دربار عام موقوف نمود - و
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در
خلوت بنشستن امرا حكم مي شد سجده بجا مي آوردند -

---

(٢) نسخهٔ [ب] سلام مصافحه ٭

و در عهد جنت مکاني از بے تاملي و نا پروائي اين طريقهٔ نکوهيده همه وقت معمول گرديد - چون سرير فرمان روائي بجلوس فردوس آشياني (شکر الله سعيه) (۲) مزين گشت اول حکمي (که از قهرمان خلافت پيرايهٔ صدور يافت) منع سجده بود که جز ذات معبود حقيقي شايان اين تعظيم عظيم نيست مهابت خان سپه سالار بعرض رسانيد - که ناگزير پايه شناسي آن است که تحيهٔ پادشاهي مغائر تحيات مشترکه ميان سائر بندگان الهي باشد - اگر بجاي سجده زمين بوس قرار يابد هراينه سر رشته خادم و مخدوم و سلطان و رعيت مضبوط مي ماند - لهذا تقرر يافت که هر دو دست بر زمين گذاشته پشت دست را استلام نمايند - و چون زمين بوس صورت سجده داشت آن را نيز پادشاه حق آئين در سال دهم جلوس برطرف ساخته تسليم چهارم بجاي آن مقرر شد - که در برابر عنايتي (که از پيشگاه سلطنت در حضور و غيبت پرتو ظهور دهد) تسليمات چهار گانه بجا آرند - و براي سادات و علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعي و هنگام وداع فاتحه متعين گشت *

خلف ارشد اغر غازي خان مير حسام الدين - مشهور است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبري بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجلوس فردوس آشياني مزين گشت *

هزاري رسيده تعين دکن گرديد - درانجا با خانخانان ساز صحبتش کوک شد - که ناگاه در عين ريعان شباب محبت الهي ولوله برانگيخت - و جذبهٔ ازان طرف در رسيد - بخانخانان گفت ترک روزگار سراپاي خاطرم فرو گرفته - بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جنون ميزنم - شما بحضور نوشته روانهٔ دهلي نمائيد - که بقيهٔ عمر بر مزار سلطان المشايخ بپاسايم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود (که ازين فرزانگي ديوانگي نما بگذرد) ممنوع نشد - روز ديگر عريان گشته گل و لای ببدن ماليد - و در کوچه و بازار ميگشت - چون بعرض پادشاهي رسيد - رخصت انزوای دهلي حاصل شد - مدت سي سال در کمال تورع و تشرع بسر برد - با آنکه از علم بهرهٔ تمام داشت همه را بآب فراموشي شسته - بتلاوت قران شريف و باشغال صوفيهٔ صافيه قيام مي نمود - و از خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد (که در دهلي آسوده است) اجازت ارشاد سالکان داشت - در سنه (۱۰۴۳) يکهزار و چهل و سه هجري رحلت نمود - زوجهٔ او همشيرهٔ علامي شيخ ابوالفضل بود - بفرمود شوهر آنچه زر و زيور داشت بدرويشان داده دامن از لوث علائق برچيد - گويند هر سال دوازده هزار روپيه جهت خرج خانقاه شاه حسام الدين مي فرستاد *

* غیرت خان *

خواجه کامگار برادرزادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ است - در سال سیوم شاهجهاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و چارصد سوار سرفرازي یافت - و چون (سال چهارم خانجهان لودي از دکن برآمده بقصد شورش افزائي سرے بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو از سر بدر کرده ماسني میجست و میخواست که بگمنامي از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهمراهيِ سید مظفر خان بارهه دست از تعاقب باز نکشیده هرجا مي رفت خود را باو مي رسانید - ناچار هنگامهٔ کارزار گرم کرده برخے از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار مي سپرد) خواجه کامگار بهمراهيِ عم بزرگوار بتقدیم خدمات مي‌پرداخت - چون خانجهان از حواليِ کالنجر سرچنگ خورده بیست کروه دیگر شتافته برکذار سهیده فرود آمد - ازانجا (که اُمید رستگاري منقطع ساخته و از زندگاني سیر آمده بود) همانجا غرهٔ رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در مقابل هراول لشکر فیروزي از اسپ فرود آمده با معدودے (که برفاقت او پاي ثبات افشرده بودند) بزد و خورد درآمد - پیش ازانکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوقے از پردلان لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

پسترو عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهي فرستاد - مشاراليه بهشتم ماه مذکور در اثناے آن (که صاحب‌قران ثاني در آب تپتي کشتي سوار عشرت اندوز صید مرغابي بود) با سرهاي آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر افضال الٰهي گشاده حکم بنواختن کوس شادماني فرمود - خواجه کامگار بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و خطاب غیرت خاني سر برافراخت - و چون مشار اليه خالي از فهمید و کارداني نبود بدوام خدمت حضور مورد نوازش گشته بافزونيء سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در سال دهم باضافهٔ هزاري هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات دو هزار سوار و خدمت نظم صوبهٔ دارالملک دهلي از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مفوض گشته - بسرکاري و صاحب اعتباري مشار اليه پنجم ذي الحجه سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري موافق طرح (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري اساس نوآئین گذاشتند - تا چار ماه دیگر بصرف جد کاري خان مذکور برخے مصالح موجود شده لختی جا اساس برآمده بود (که بتفویض

صوبه‌داری تهته چهرهٔ بختوری افروخته عازم آن سمت گردید - و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری همانجا پیمانهٔ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف معتمد خان) از مولفات اوست - و مشار الیه نسبت به معتمد خان (که بمزاج‌گوئی ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که بتفصیل مرقوم ساخته *

* غالب خان بیجاپوری (۲) *

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعداری حصن پریندا مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه‌دار دکن ملتجی گشته قلعهٔ مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در جلدوی آن بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار و خطاب خانی سر بر افراخته در زمرهٔ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال نهم همراه میرزا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در تسخیر کدهی موضع دهونکی از اعمال بیجاپور و تلنکه (۳) مصدر ترددات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] تیلنکه *

* غضنفر خان *

پسر الهوردي خان است - از ديرباز از خدمت پدر جدائي گزيده در حضور اعلى حضرت شرف‌اندوز پرستاري بود - و نسبت بسائر اخوان (غير از مهين برادر ميرزا جعفر) بمزيد روشناسي و اعتبار و عزت امتياز داشت - و از كارطلبيها در تقديم خدمات پادشاهي چست و چالاك بود - اولا از پيشگاه خلافت بخدمت تزك سرفرازي يافت - و در سال شانزدهم بداروغگيِ توپخانه و كوتواليِ لشكر سربلند گرديد - و در يساق بلخ شاهزاده مراد بخش خليل الله خان را (كه بهرداري طرح دست چپ معين شده بود) (۲) از چاريكار بانفتاح حصار كهمرد و غوري دستوري داد - خان مذكور غضنفرخان را با جمعي بطريق منقلا بر سر قلعهٔ غوري فرستاد - مشار اليه با قباد خان مير آخور باشي ضابط آن حصار كارزار مردانه نموده او را بقلعه در آورد - و از ناموس‌جوئي و نام طلبي از اسپان پياده شده دست و بازو بقعله ستاني بر گشاد - درين اثنا فوج عقب نيز رسيد قلعه‌دار را غير از تسليم چاره نماند - و در سال بيست و دوم بداروغيِ فيلخانه و منصب هزاريِ پانصد سوار تارك افتخار افراخت - و بخطاب خاني نيز مفتخر گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

(۲) نسخهٔ [ب] معين بود *

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری هشتصد سوار و خدمت فوجداري میان دوآب سربلند گردید - ناگاه فیلی کلان دندان دار از کوه دامان شمالي بپرگنهٔ چوراسي مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود - قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند - خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام عمارت مخلص‌پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت - اتفاقا در سال سي‌ام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن عمارت مخلص‌پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاري نیست - لهذا مجدداً خان مذکور را بفوجداری میان دوآب و اضافهٔ دو صد سوار بر نواخته - بر سبیل تعجیل دستوري یافت که زود عمارت مذکور را بوجه دلخواه باتمام رساند *

مخفي نماند که کنار جون متصل دامان کوه شمالي که بکوه سرمور نزدیک است چهل و هفت کروه دهلي موضعی ست معروف بمخلص‌پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوائي و چندین صفات شگرف موصوف - از دار الخلافة کشتي سواره دریک هفته توان آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارتے رفیع اصدار یافته بود - در سال سي ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید ؛

و بقدوم پادشاهي مورد سعادت گردیده بفیض آباد موسوم گشت - و مواضع پرگذات نواح بجمع سي لک دام جدا ساخته بدو متعلق نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برانغارش بود - پس ازان (که الویهٔ عالمگیري بفتح و فیروزي ارتفاع آسماني گرفت و زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدارش درآمد) اکثر پسران اله وردي خان باندازهٔ رشادت و کار طلبي یا بعلت تالیف پدر آنها (که همراه شجاع بود) مورد عاطفت خسرواني گشتند - مشار الیه در آغاز جلوس نیز بفوجداري میان دوآب اختصاص گرفت - و در آخر سال دوم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداري جونپور عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داري تهته (۲) از تغیر قباد خان منصوب شد - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار (از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه) مباهي گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري در تهته باجل طبیعي بساط زندگي در نوشت - حسن علي خان برادرش (که فوجدار مرادآباد بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجداري سیوستان داشت) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تتهه •

(۲)
* غیرت خان محمد ابراهیم *

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایهٔ روشناسي داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقي گشته در ایامی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادهٔ مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست) او باضافهای متواتره از اصل و اضافه بپایهٔ (۳) دو هزاری هزار سوار و خطاب شجاعت خان سربلندي اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و محاربهٔ اول دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز گشته بر چار بالش بلند رتبگي تکیه زد - و چون [پادشاه بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم صوبهٔ مذکور بنام لشکر خان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا رسیدن او بنابر خبر داری بلدهٔ مذکور درانجا ماند - پستر ازانجا رسیده درجنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان بوجهی از منصب معزول شده اواخر سال دوم جلوس بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] بمنصب پایهٔ *

بنابر شهرت حرکت والئ ایران باین طرف بدار الملک کابل رخصت یافته بود) معین گشته باضافهٔ پانصد سوار سرمایهٔ کامراني اندوخت - سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت پیوسته [چون شاهزاده بمکان صوبه‌داری خود (که عبارت ز دکن باشد) رخصت یافت] او نیز بهمرکابي مامور شد - پستر بفوجداری جونپور سربلند شده سال بیست و سیوم از آنجا معزول گردیده بحضور رسید - و بهمراهي سلطان محمد اکبر بر سر قوم سیسودیه و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده بودند) نامزد گشت *

و چون شاهزاده باغوای راجپوتان بغي ورزیده بمقابله با پدر پیش آمد نامبرده با او درین مقدمه شریک بود - پس از فرار نمودن شاهزادهٔ مزبور او خود را نزد شاه عالم رسانید - شاه عالم بحضور فرستاد - ازین جهت مغضوب گردیده حوالهٔ اهتمام خان شد - که در محلات اکبري نظر بند دارد - مدتها در انجا محبوس بود - سال چهل و سیوم غائبانه رهائي یافته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و تعلقهٔ فوجداری جونپور امتیاز یافت - و یک برادر او محمد قلي نام سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار امتیاز گرفته با سلطان دارا شکوه بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و هشتم

بداروغگی فیل خانه مباهی گردیده - و سال سی‌ام بتعلقهٔ میر توزکي و خطاب معتقد خان سر بر افراخته - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار (از انجمله هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه) و تعلقهٔ فوجداري و تیولداری بهرانچ مضاف اودهه طبل شادکامي نواخته - و سال دهم جلوس خلد مکان بفوجداری سلطان پور ملهري (۲) فرق اعتبار بلند کرده - پستر بوجهی معاتب گشته از منصب بر افتاد - و سال دوازدهم ببحالی دو هزاری دو هزار سوار و خدمت داروغگی بندهاے جلو مطرح انظار مرحمت گردید - برادر دیگرش محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد‌مکان بمنصب هزاری پانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خاني نامور گشته - و یکے از نبایر نجابت خان بهره ور خان است - سال بیست و نهم جلوس خلد‌مکان از انتقال راي رایان ملوک چند بنیابت محمد اعظم شاه بصوبهٔ مالوه رفته - و پستر بخطاب نجابت خان سر افراشته ناظم برهانپور و فوجدار بگلانه بود - سال چهل و هفتم بمنصب دو هزاری پانصد سوار رایت اعتبار افراخت - و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبداری مالوه باو متعلق گردیده - در عهد محمد فرخ سیر نامبرده را حسین علي خان امیرالامرا بر سر دادن عمل در قلعهٔ ملهیر (که باو مقرر بود) نظر بند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بلهري •

نمود - ازو دو پسر باقي ماندند - يكے فتحياب خان (كه مدتها
بقلعهداري موروثي اورنگ‌گڈهه عرف ملهير مي‌پرداخت - سنه
(۱۱۵٦) هزار و يكصد و پنجاه و شش هجري باتفاق عبدالعزيز
خان بهادر (كه سند صوبداري گجرات از حضور فردوس آرامگا
باو رسيده بود) عزيمت آنصوبه نموده - و در اثناي راه با غنيم
جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پيوست - پسرش بخطاب پدر
مخاطب گشته چندے بآئين جاگيرداري گذرانيد - در حالت
تحرير بنوكري اين و آن بسر مي برد - دومين فيض‌ياب خان
مرد يارباش بود - در گذشت *

* غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ *

مير شهاب الدين نام پسر قليج خان خواجه عابد است - در
سال دوازدهم از توران بملازمت خلدمكان رسيده بمنصب سيصدي
هفتاد سوار سرافراز گرديد - گويند روزے سبحان قلي خان
والي آنجا بسير فاليز رفته بود - مير شهاب الدين بخواجه يعقوب
جويباري و رستم بے اتاليق ظاهر كرد كه پدرم بهند مي‌طلبد -
و خان رخصت نميدهد - چون وقت رسيده بود اين هر دو
عزيز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل كردند - خان
طلبيده فاتحه خواند - وگفت تو بهندوستان ميروي مرد عمده
خواهي شد - اتفاقاً بدولتے رسيد كه ثروت و مكنت سلاطين
بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بيست و سيوم

(که بعزم گوشمال رانا اودیپور مرکز رایات پادشاهي بود) از حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي (که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده) خبر واقعي نمیرسید - خاقان زمان نیم شبی میر شهاب‌الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف راهگیران بے توقف بپای استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشار الیه آورده از نظر گذرانید - و این حسن خدمت باعث پیش‌آمد او شده بخطاب خاني و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس و سوتک (۲) و دیگر شورش گرایان راتهور با فوجے شایسته بطرف مروهي تعین شد - و چون آن فتنه پژوهان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته رهبر بیراهه‌روي و تباهي گشتند شاهزاده میرک خان را (که از نوکران روشناس پادشاهي بود) نزد خان فرستاد - و بوعدهاي مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان قدویت‌نشان از فرط نیک اندیشي و اخلاص منشي با میرک خان شصت کروه مسافت (۳) در دو روز پیموده در حضور رسیده (۴) مورد تحسین گشت - و بداروغگی عرض مکرر اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سونک (۳) نسخهٔ [ب] سبقت کرده (۴) نسخهٔ [ب] بحضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت *

و پس از قدوم پادشاهي بديار دكن سال بيست و ششم
بتنبيه متمردان نواح جنير تعين گشت - و داروغگي گرز برداران
از تغير مكرم خان غائبانه بنام او تقرر يافته سيد اغلان
به نيابت دخيل كار گرديد - و چون مكرر بآويزشهاي سخت
و تاختهاي مردانه غنيم را منكوب و مغلوب ساخت سال
بيست و هفتم بخطاب غازي الدين خان بهادر بلند نامي
يافت - و سال بيست و هشتم بتسخير قلعهٔ راهيري (كه
مامن و مسكن سنبها بود) رخصت يافت - او بارے آنرا
آتش زد و بسيارے از سوكردهاي كفار را بقتل آورده مصدر
فتح نمايان شد - و بخطاب فيروز جنگ و عطای نقاره
سر بر افراخت - و چون در محاصرهٔ بيجاپور در لشكر شاهزاده
محمد اعظم شاه قحط و غلای تمام بهم رسيد (كه اقامت
متعذر بل متعسر شد) خان فيروز جنگ بعنايت ماهي
امتياز يافته با رسدے فراوان تعين گشت - ناگاه برسر شش
هزار پيادهٔ جنگي (كه پيديا نايک زميندار سكريا رسد
و سرباري بكومک بيجاپور مخفي فرستاده بود) تاخته همه را
علف تيغ سياست گردانيد - و رسد بلشكر پادشاهزاده
در آورد - خلد مكان فتح بيجاپور را (كه سد سكندر گرفت
تاريخ است) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقرهٔ
بواقعه نگار كل نوشته فرستادند كه داخل وقائع نمايد -

نسخهٔ [ج] سد سكندر گرفت (۱۰۹۸) تاريخ است

و بدستیاري فرزند بے ریو و رنگ غازي الدین خان بهادر
فیروزجنگ مفتوح شد ' - و بعد ازانکه قلعهٔ ابراهیم گڈهه عرف
ایکر (۲) را (که بفیروز گڈهه موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و
در محاصرهٔ حیدرآباد مساعي جمیله و بهادري نمایان بر
روي کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والاي
هفت هزاري هفت هزار سوار لواي بلندرتبگي برافراشت - و
پس ازان قلعهٔ حصین ادوني (۳) (که موسوم بامتیاز گڈهه
گردید) به ستیزهاي نمایان و آویزشهاي مترک از دست
سیدي مسعود بیجاپوري (که از عمدهاي عادل شاهیه بود)
انتزاع نموده در سال سي و دوم با مضافات آن ضمیمهٔ ملک
پادشاهي ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال
سنبها دستوري یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت
و بسیارے را (که از دست اجل بدر جستند) مادهٔ دماغي
ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ
نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه
بنابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداري و فوج
کشي تفاوتے رو نداد - و در سال چهل و دوم سختاي شغي
(که فوجهاي عمدهٔ اسلام دستخوش تاراج او گشت - و امراي
نامي و پادشاهي را قتیل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] انکیر (۳) نسخهٔ [ج] اوني

شدن قلعهٔ چنجي فرار نمود) بارادهٔ مخاصمت دیرینهٔ دهنا جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - وبحال تباه آواره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامي مرهتهٔ بغدر سرش جدا کرد - مي خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه بابای تورانی (که در جائزهٔ این مژده بخوشخبر خان مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندوخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گدهه عرف دیوگدهه تعین گشته بتصرف در آورد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوري مامور شد - و در وقت مراجعت رایات ظفرسمات پادشاهي از تسخیر کهیلنا (۲) ببهادر گدهه مجلای فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود) تا چهار کروه جریبي بنظر پادشاهي گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانهٔ خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

(۲) نسخهٔ [ب - ج] کهیلنا *

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عنان وا نکشید - و سرچنگیء مستوفي رسانید - و بخطاب سپه سالاري مامور گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت خلد مکان بصوبه داريء برار در ایلچپور اقامت داشت - هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده بنابر غرورے (که فطري و جبلي او بود) بمراعات بایست وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *

گویند وقتے (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر روانه شد ذو الفقار خان در نواح (خجسته بنیاد ملازمت نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهي نهایت بے سرانجام اند - در ماهه از خزانهٔ اندرون محل تنخواه باید داد - که اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فرداپور نشود از دیولکهیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ ملحق گردد - بادشاهزاده (که مست نخوت و دیوانهٔ غرور بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتے ست که مثل دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم خود است - مردم پادشاهي بغیر مبارک و سلامت کارے

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوري چرا - ازو چه ميخيزد
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظيم و نهايت سوی تدبير
واقع شد - که مثل خان فيروز جنگ سردار صاحب جمعيت
را رفيق نکرد - و الا طرفه شيرازه فراهم آوردن مردم بود -
خصوص مغليهٔ توران که همه برياست و فرمان برداری او
گردن ميگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فيروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشيند - و پس از سرير آرائي خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گرديد - و در سال چهارم در احمدآباد باجل
طبيعي در گذشت - نعش او را بدهلي برده متصل دروازهٔ
اجميري در مقبره و خانقاهے (که ساختهٔ اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبيها يگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصيب - صاحب نسق - دولتش رونقے داشت -
در عهود ماضيه کم اتفاق افتاده که سلاطين نوکرے را در حالت
نا بينائي بصري و سرداری فوج کشي و کار فرمائي در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبيرش بود
که پيوسته به تمشيت کارهای عمده پرداخته در سواري
و ديوان همان توره و ضابطهٔ مرعي ميداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بربعضے مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

که باعدام بصارت او پردازند اصلا فروغي از راستي ندارد ٭ عالمگير پادشاه بسيار غضوب و کينه‌ور بود اگر ازين قبيل چيزے در مي يافت اين آب و رنگ نميگذاشت - خير سگالي و نيک انديشي او نقش پذير خاطر بادشاهي بود - حتا آخرها (که خان فيروز جنگ مکرر در تنبيه اشقياي دکن اغماض و مداهنه کرد) روزے ازين قسم مقوله از راه عناد کسي بپادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر خان فيروز جنگ که از کجا بکجا - با اين حال رسيد گمان کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر جليل‌القدر بادشاهي خان فيروز جنگ صبيهٔ علامي سعدالله خان در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عفيفه با دو دختر برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف ميان خان مرة بعد اولي کرة بعد اخري تزويج نمود - ازين هردو اولاد نماند ٭

٭ غازي الدين خان بهادر غالب جنگ ٭ (۲)

مشهور بکوسه احمد بيگ نام کوکهٔ سلطان معز الدين است موطن نياکانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود ٭ چون اختيار مالي و ملکي آن سرکار به علي مراد (که او هم کوکهٔ سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر گرديده) تعلق داشت اين معني بر طبعش خورده از نوکري

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر امير نيست ٭

دست بر داشت - وملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته
بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر
(که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت -
و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز
کشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیهٔ سلطنت پیش نهاد
خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازي الدین خان
بر نواخته سرگرم گرد آوری سپاه و دلدهی مردم ساخت -
درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علي خان (که از
اهم تدابیر بود) صورت بست - بادشاه برای تسلی خاطر
آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا باز داشت - و پس
ازان (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزي‌مند گشت - و
همراهیان بعنایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او
نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و
خطاب غازي‌الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیگری
سوم سر بلندي اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و
سادات بارهه گرد فتنه بلندي گرفت) او بطرف داري
پادشاه بر زبانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور
قطب الملک قدر داني نموده او را رفیق خود ساخت - و
پس ازانکه حسین علي خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه
از اکبرآباد روانه گردید - قطب الملک (که معاودت بدار الخلافة

نمود) او را همراه برد - و پستر (که زمانه طرح دیگر ریخت
و چرخ نیلگون توطیهٔ تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن
حسین علي خان بقطب الملک رسید) تالیف او اهم تدابیر
دانسته بخانهٔ او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکي بر داشته
بود) آورد و بخطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشیگري
سر بلندي یافت - و روز جنگ در هراولي اوجا داشت -
پس از دستگیر شدن قطب‌الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -
و چون موکب معلای فردوس‌آرامگاه بدارالخلافة رسید امیرالامرا
خاندوران را بخانه‌اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
طلب داشته ببحالي خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهي نقش
غیور بود - هندوستان زایانه وضع داشت - با عمدهای وقت
سلوک مساوي مي نمود *

گویند چون فردوس‌آرامگاه برای بحالي منصب و خطاب
او بامیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب
عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قسمی
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را صفدرجنگ باید
کرد - غازي‌الدین خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

رسانید که پسر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب - حکم شود که هردو بشمشیر باهم بجنگند - هرکه غالب آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را صفدر جنگ مقرر ساخت *



* تمام شد *

* جلد دوم از مآثرالامرا *

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهاي مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها و غيره (كه در دومين جلد **مآثر الامرا** اندراج يافته‌اند) بترتيب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولين در ذكر اسامی مردمان و اقوام وغيره و دومين در بيان اسماي مواضع وغيره - و التوفيق من الله الجليل و هو حسبي و نعم الوكيل *



منظر اول در اسماي مردمان و قبائل و اقوام و غيره -

* حرف الف *

* حرف ثاء *

* حرف جیم *

---

* حرف چے *

* حرف حاء *

* حرف خاء *

* حرف دال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سین *

• حرف شین •

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

• حرف عين •

* حرف غين *

* حرف فا *

* حرف قاف *

---

* حرف کاف *

---

* حرف گاف *

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

• حرف یا •

تمام شد اسمای مردمان

*

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها و غیره *



* حرف الف *

* حرف با *

* حرف پے *

٭ حرف تا ٭

* حرف ثے *

* حرف جیم *

---

* حرف چے *

* حرف حا *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف را *

٭ حرف زا ٭

* حرف سین *

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف قاف *

* حرف کاف *

* حرف گاف *

* حرف لام *

* حرف میم *

---

* حرف نون *

• حرف واو •

* حرف ها *

* حرف یا *

تمام شد فهرست اسمای جاها که درمین جلد
* مآثر الامرا وقوع یافته اند *

*

فهرست اغلاطی که در حین انطباع دومین جلد مآثر الامرا سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۸	سبحان الله تاچه مرتبه دنیا داري ست - و انهماک دران وچه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه الخ	سبحان الله تاچه مرتبه دنیا داري ست و انهماک دارن- وچه قدر صرف خوش آمد ست و مراعات آن - که الخ
۸	۱۱	دیگر بیراي	دیگر بسروي
۳۱	۵	واگذا)ند	واگذرانید
۳۵	۱۱	مژزبوم	مرزوبوم
۳۵	۱۴	مشروظ	مشروط
۴۲	۷	اهمال و تهاونی (که در تعاقب الخ	اهمال و تهاونی [که درتعاقب نذرمحمد خان راغماض و خود داري (که در کمک سعیدخان درجنگ هفت روزهٔ اوزبک سرزده) منحرف و منزجر گردید]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۱۳	کشتي سوار	کشتي سواره
۵۳	۱۰	بیجاپوریان	بیجاپوریان
۵۳	۱۳	به افغان	بنغنان
۵۵	۲	بیچین	پیچین
۵۹	۷	(۱۱۹۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه	(۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه
۵۹	۹	آنچه باز بود	آنچه باز بود
۵۹	۱۷	دیانت خان	دیانت خان میر عبد القادر
[illegible]	۱۶	دوبست	دولحت
۸۴	۱۸	عرفین	عرسدین (یا) عرفان
۱۱۰	۱۳	دوانصلکن	دوازدهلکن
۱۱۲	۱۸	گرد گروته	گرد گروه
۱۱۲	۱	بعدانشهان	بندادنشهان
۱۹۵	۷	دوزدهن	گوزدهن
۱۹۵	۸	کالک	کاک
۲۰۱	۳	و [illegible]	و از کدام [illegible]
۲۰۱	۱۳	الامي	الامي
۲۰۳	۱۴	سلطان خسرو	سلطان خسرو

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۶	۸	ارجن	اُرجن
۲۰۶	۹	عموي	عموی
۲۱۷	۱۶	آبادکد	آبان اند
۲۲۱	۱۰	در رتبه از پدر گذرانید	رتبه از پدر در گذرانید
۲۲۶	۱۱	سرفراز گودانید	سرفراز گردانید
۲۲۶	۱۹	سطان	سلطان
۲۳۰	۴	گردید او	گزدید) او
۲۳۲	۵	خطاب	خطاب
۲۳۴	۱۱	پادساي	پادشاهي
۲۴۵	۳	نمودند راجه	نمودند - راجه
۲۵۳	۱۶	معه پس ماندهاي	مع پس ماندهاي
۳۵۰	۲	تمامذو	تمامذر
۵۲۶	۱۵	کشته بود	گشته بود
۵۶۹	۱	لفط	لفظ
۶۱۰	۲۰	موزت	وتورت
۷۹۷	۱۰	ولدم خان	ولیم خان
۸۰۰	۱۷	روت و زوپے	روت و زوبے

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰۲	۱۹	۱۰۵۶ شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان * زر و قبیله و املاک واگذاشت دران	۵۹۸ شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان * ۴۵۸ زر و قبیله و املاک واگذاشته دران ۵۹۸ + ۴۵۸ = ۱۰۵۶
۸۰۲	۱	مي كند	مي كنند
۸۱۸	۱۵	گولگنده	گولکندهٔ
۶۷۶	۱۵	تا	با
۷۹۵	۱۲	روح پر فتوحش	روح پر فتوحش
۸۲۶	۱۹	ضمصام الدوله	صمصام الدوله
۸۴۰	۶	عمدة الملک	عمدة الملک
۸۷۲	۴	فردوس آرامگا	فردوس آرامگاه